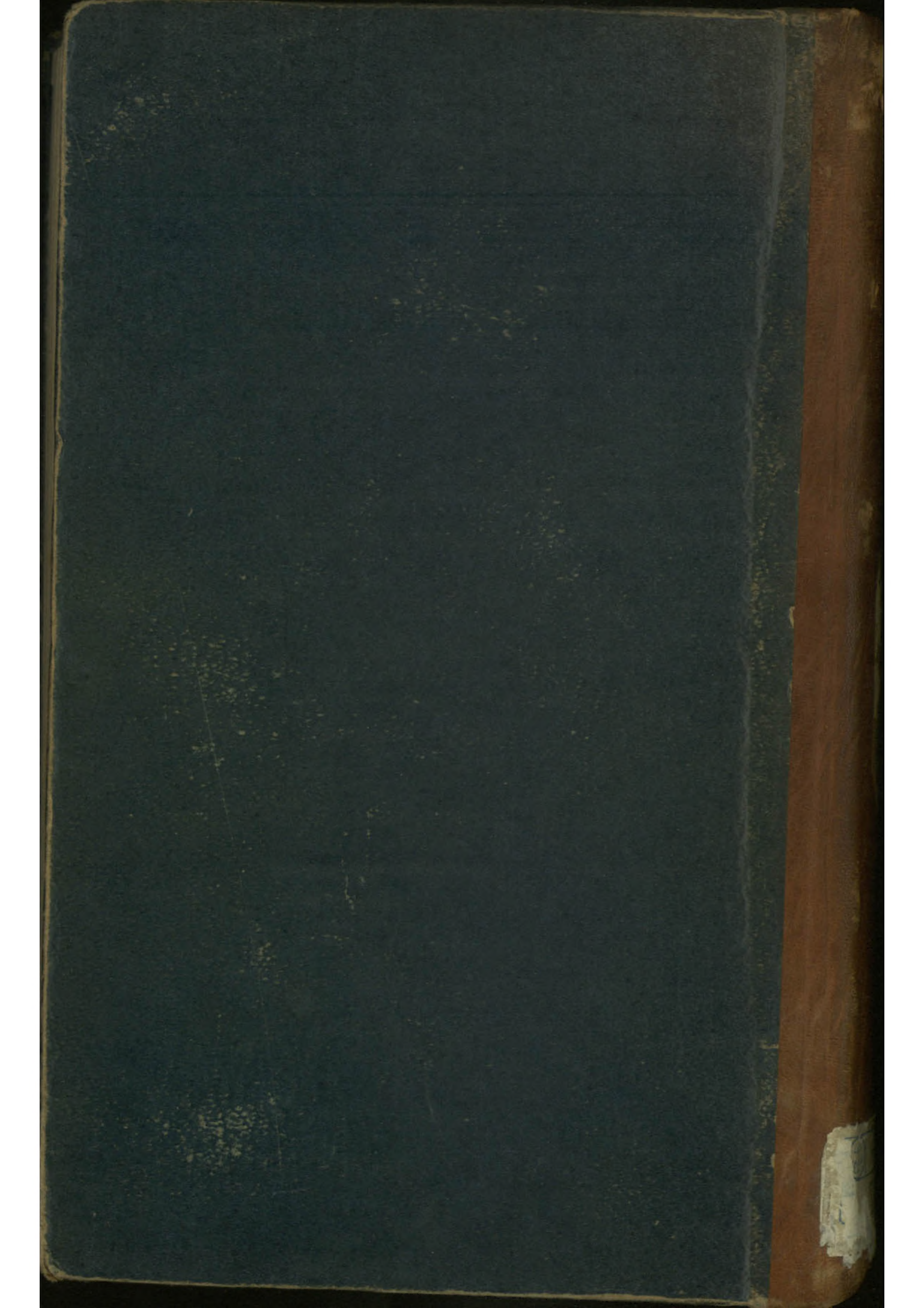




بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مرآت الظفر
مؤلف صادق الملک وقایع نگار
موضوع
شمارهٔ قفسه ۴۲۷
شماره ثبت کتاب
۷۸۱۵۶
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲
۷۷۳
ح
۷۹
خطی - فهرست شده
۳۴۲۷

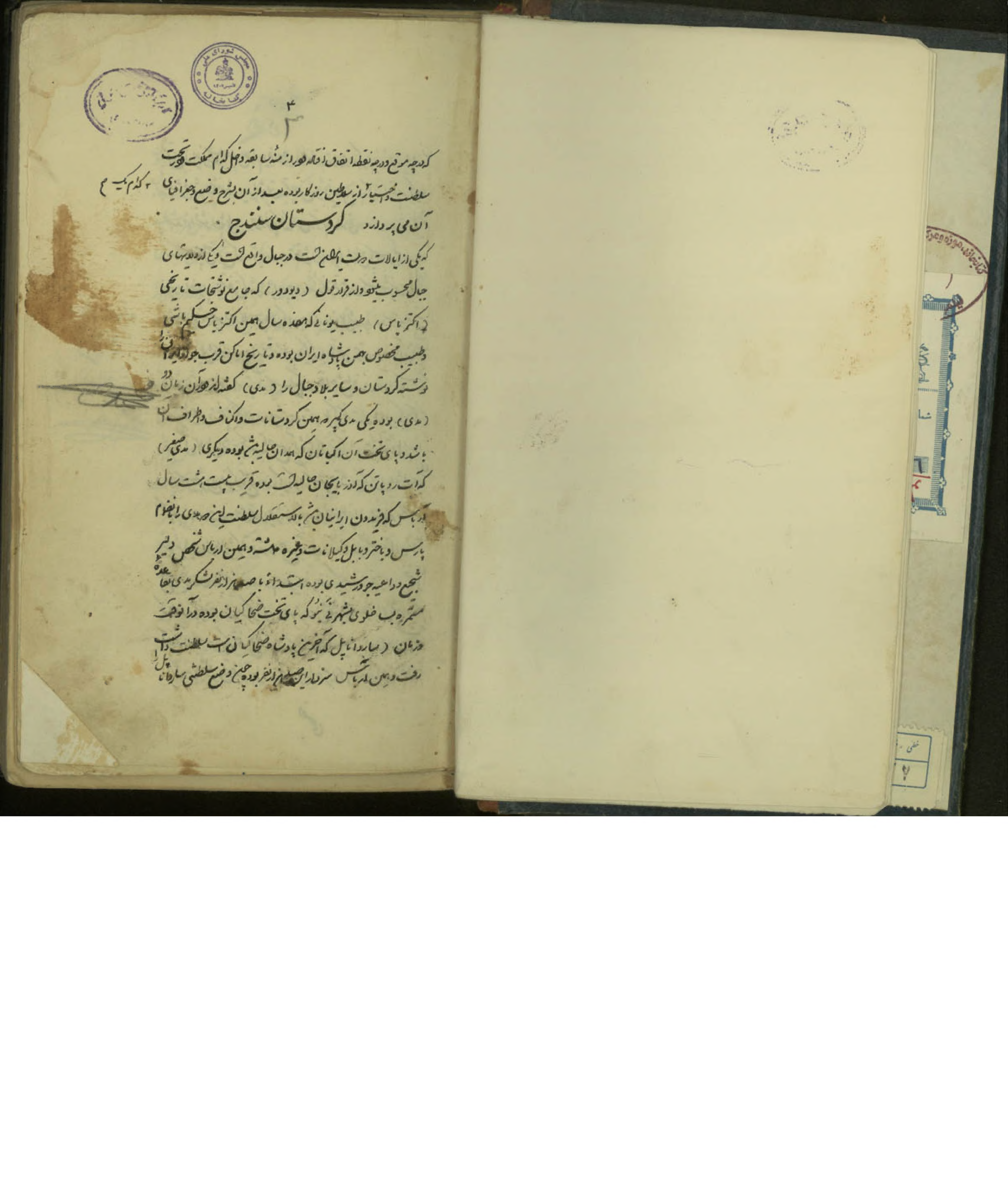


خطی - فهرست
٥٦


شماره


شماره





که در چه موقع و در چه نقطه اتفاق افتاده و از منشأ سابقه داخل کدام مملکت و تحت
سلطنت و اختیار کدام از سلاطین روزگار بوده بعد از آن بشرح وضع جغرافیائی
آن می پردازد

کردستان سنندج

که یکی از ایالات دولت علیه است در جبال واقع است و یکی از ولایتهای
جبال محسوب میشود و از قرار قول (دیودور) که جامع نوشتجات تاریخی
(اکتزیاس) طبیب یونانی که هفده سال همین اکتزیاس حکیم باشی
و طبیب مخصوص بهمن پادشاه ایران بوده و تاریخ اماکن قریب جوار ایران را
نوشته کردستان و سایر بلاد جبال را (مدی) گفته‌اند و آن زمان دو
(مدی) بوده یکی مدی کبیر که همین کردستانات و اکناف و اطراف آن
باشد و پای تخت آن اکباتان که همدان حالیه است بوده دیگری (مدی صغیر)
که آتروپاتن که آذربایجان حالیه است بوده قریب بهشت سال
آرباس که فرمان دو ایرانیان شد بالاستقلال سلطنت این دو مدی را با انضمام
پارس و باختر و بابل و گیلانات وغیره داشته و همین آرباس شخص دلیر
شجیع و داعیه جو و رشیدی بوده استعداد با صد هزار نفر لشکر مدی بقاعده
مستمره به خلوی شهر نینو که پای تخت ضحاکیان بوده در آن وقت
و زمان (سارداناپل که آخرین پادشاه ضحاکیان است سلطنت داشت
رفت و همین آرباس سردار صد هزار نفر بوده چنین وضع سلطنتی سارداناپل را

خارج از میزان سلاطین عالم یافت و او را شب و روز سرگرم باده ناب و با زنان
به عیش و عشرت مشغول دید تشویق و تحریص (بلزیس) که او را هم سرکرده
صد هزار قشون بابلی بود و در علوم کلدانی و نجوم مهارتی داشت در شهر نینو
بر ساردناپل خروج کرده و با سه دسته قشون جرب و بابل و پارس که همه در
نینوا ساخلو بودند متفق گشته این چهار صد هزار نفر قشون از شهر نینوا بیرون آمده
و در خارج شهر خیمه و خرگاه برپای کرده بر ساردناپل شوریدند سه مرتبه
ساردناپل با دسته جات قشون دیگر که با او متفق و متحد بودند با آنها مصاف
و رزم داد و هر سه مرتبه آرباسس شکست فاحش یافت خود آرباسس نیز
در مرتبه سیمی زخم منکری برداشت و تا بابل گریختند بلزیس که در نجوم
مهارتی کامل داشت یک شب تا صبح در آثار کواکب تفکر شد و تدبر و تاملی بسزا
نمود و استخراج نمود که تا پنج روز دیگر اگر آرباسس و قشون شکست یافته او پایداری
کنند دست به دامن مقصود میزنند و بر ساردناپل غالب و مظفر و منصور
میشوند باین واسطه لشکر متفرقه را جمع آوری و آنها را اطمینان و مژده
فتح و فیروزی داد چون روز چهارم رسید خبر دادند که دسته قشون باختری
که صد هزار نفر هستند بسرکردگی سام زیبان بجهت تحصیل و یاری شهر نینوا
آمدند آرباسس که شخص دانشمند و رشید و نهایت فصاحت و بلاغت را
داشت با قشون متفرقه خود از قشون باختری استقبال نموده خطابه

فصیحی

فصیحی خواند و شرحی از حالات و اعمال و افعال ساردناپل برای آنها بیان نمود قشون
باختری یکدل و یکجهت با آرباسس متفق گردیده و بسوی ساردناپل حمله بردند ساردناپل
که فتح شده کانه خود مغرور و مست خواب غفلت بود چون این خبر را شنید
صفی برکزید و بمیدان رزم آمد بعد از کشش و کوشش زیادی
شکست یافته و در شهر نینوا حصاری گشته سلیمان نام برادر زن خود را
سرکرده قشون ۴ هم شکست یافته و سلیمان بقتل رسید سه سال کامل قشون
متفقه در دور حصار نینوا بودند و شهر را فتح نکردند از قضا بعد از سه سال
آب شط طغیان نموده یک قسمت حصار شهر را باندازه سه هزار و ششصد
ذرع خراب کرد قشون آرباسس باین واسطه داخل شهر گشته و فتح شهر را
نموده ساردناپل خود را بآتش انداخته بسوزانید آنگاه آرباسس خرقه
سلطنت را در بر و تاج پادشاهی بر سر نهاده بر تخت سلطنت جلوس
نمود تمام ممالک سلاطین آسیری را از مدی و پارس و بابل و باختر
و عربستان متصرف گردید و بابل را در جزای نیکی و خدمات بلزیس نسلاً
بعد نسل باو واگذار نمود و خود پای تخت را در اکباتان که همدان حالیه باشد
قرار داد و آنچه را از زر و نقره و جواهر و اشیاء نفیسه در نینوا یافت
با کباتان حمل نمود همین بلزیس را شعرا و مورخین که اطلاع از تاریخ عالم
نداشته اند کاوه آهنگر میخوانند و بابرافراشتن از پوست پاره

۴ نمود رزم [illegible]
این قشون [illegible]

کردش پراهها بر او بسته اند و در وجه تسمیه این نواحی بمدی قدما را چنین
اعتقاد است که اهالی این مملکت از اولاد مادی بن یافث بن نوح علیه السلام
می باشند لهذا آنها را منسوب بمادی نموده مدی خوانده و مملکت آنها را مدی گفته
یعنی مملکت اولاد مادی بعضی نیز بر آنند که این مملکت را بزبان قدیم مدی گفتند
و ترجمه آن میانه است یعنی میانه مملکت آسیری و ایلام واقع است همین
مدی کبیر محدود است از طرف مشرق بپارتی (طبرستان) و قدری
از سلسله جبال کوسی و از طرف شمال بمازندران و گیلان و از طرف جنوب
بکوه پاطاق کرند و جبال پشت کوه لرستان و از جانب مغرب بپارس
اگرچه مورخین قدیم ایرانی و یونانی باسم کردستان تصریحی نکرده اند ولی
بدلایل و قراین خارجه معلوم و مستفاد میشود که اسم کردستان ماتیان بوده
و هرجا از ماتیان ذکر کرده اند منظورشان کردستان حالیه بوده
پوشیده نماند حقیر که جامع این اوراق هستم مضمون این شرح
مملکت مدی را از کتاب مرآت البلدان ناصری که تصنیف فیلسوف
کبیر جناب محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات است
اقتباس کرده که شخص مورخ در چنین مواقع از اقتباس ناگزیر است
بهرصورت کردستان سنندج که یکی از بلاد مدی کبیر است جنوباً متصل به خاک
کرمانشاهان و شمالاً متصل به خاک گروس و شرقاً متصل بخاک همدان

دغرباً

دغرباً بخاک سلیمانیه که حالا در تصرف دولت عثمانیه است اتصال دارد از حد
جنوب تا بحد شمال آن بیست و چهار فرسنگ است و از حد مشرق تا بحد
مغرب آن پنجاه و شش فرسنگ است و این ناحیه کردستان
دارای یک شهر و هفده بلوک و هفده رودخانه و هفده طایفه از ایلات
چادرنشین که حالا بعضی چادرنشین و بعضی دهات نشین هستند و چندین جبال
معظم است این بنده حقیر بعد از تفحص و تجسس کامل شرح شهر و بلوکات و رودخانه
و طوایف و بعضی از جبال معظمه آن که آنها هم بشماره هفده است از روی
بصیرت بطور اختصار برشته تحریر می آورد و توفیق از خداوند میخواهد که
که بجز راستی قلمی بر ندارد

سنندج که دار الملک کردستان است شهری است جدید البنیان در هزار و
چهل و شش هجری سلیمان خان نام که از سلسله اردلان و از حاکم نشینهای قدیم
کردستان بوده از کمی و ویرانی بحیطه آبادیش در آورده عرفای تاریخ بنای
آنرا غنیمتها یافته اند انصافاً برای بنای چنین شهری ابتدا این کلمه
غم انگیز تکلم کردن و تاریخ گفتن خالی از دره عرفان است حال التحریر که محرم
هزار و سیصد و نه هجری است دویست و شصت و سه سال است بنیان این شهر
شده عرضش از خط استوا لج که سی و سه درجه است طولش از جزایر
خالدات لو که سی و شش درجه است صاحب شرفنامه عرض شمالی کردستان را

سی و پنج درجه و دوازده دقیقه و طول شرقیش چهل درجه نوشته کویا در
تجدید با بصیرت بوده بهر صورت در چهارده سال قبل بر این حقیر که مؤلف
این رساله هستم برحسب امر دیوانیان نفوس این شهر را شماره کرده در آن تاریخ
که هزار و دویست و نود و پنج بیست و چهار هزار و هفتصد و چهل و چهار نفر بوده
و پنج هزار و چهارصد و هشتاد و چهار خانوار داشته اکنون که چهارده سال از آن
تاریخ گذشته تخمیناً هزار خانوار بر شهر افزوده شده و شش هزار عده نفوس آنجا
زیاد گشته قلعه حکومتی این شهر بر بالای تپه واقع است که از هر طرف
شهر بقدر بیست ذرع ارتفاع دارد و در وقت ضرورت سرکوب همه شهر است
و در این قلعه دو حمام و هفت حوض آب دایر است تفصیل آب این قلعه
قریبا بیان میشود پیش از آبادی این شهر در تاریخ ششصد و دوازده هجری
دارالملک کردستان قلعه ظلم بوده در خاک شهر زور واقع است بوده و در
آن تاریخ (کلول) نام پسر بابا فضل اردلان حاکم و فرمانفرمای کردستان
و بموجب صد و هفتصد قصبه و شهرها را در تحت اختیار و اقتدار داشته شرقاً
(همدان) غرباً (اربیل) که الی شهر موصل ده از ده فرسنگ مسافت است
(شمالاً) (زنجان) جنوباً (کرمانشاهان و سنقر) سلیمانیه حالیه که در آن
تاریخ شهر بازار بسم داشته با انضمام (کوی) (و عمادیه) و (رواندز)
(و شهرزور) داخل حد غربی کردستان و در تصرف همین کلول نام پسر اردلان بعد

کردس

کردس نیز که در آنوقت به (زین کر) شهرت داشته داخل حد شمالی کردستان
و جزو متصرفات کلول بوده لشکر مغول و تاتار که بر ایران استیلا یافتند چندین
بعد یورش بکردستان آورده کاری از پیش نبردند و نتوانستند بطور قوام و دوام در این
خطه بسیار حکومتی بنمایند و کلول نام و امرای کردستان را بهنگ سیارند
شجاعت و رشادت این طایفه اکراد در زمان غلبه اسکندر بر ایران نیز بسبب
استخلاص این ملک در جاهای این ملک از سرداران و جانشینان اسکندر
شده و قلیل ... که لشکر اسکندر در اطراف این ملک بعد از پیش از هجای
که نشیمن لشکر بوده در تصرف نداشته اند مع القصه همین کلول نام که پسر
بلافصل اردلان و حکمران کردستان بوده تغییر دارالملک کردستان را
داده از قلعه ظلم بقلعه پلنگان آمده و قلعه پلنگان در ده از ده فرسنگی
همین شهر سنندج حالیه است در آنجا بنیاد آبادی نهاده قلعه و عمارت
و بازار و مساجد چندی را در آنجا با کمال استحکام احداث کرده و قلعه
دیگر را با لوازمات آبادی در نقطه دیگر که یکی مریوان و یکی حسن آباد است آباد
نموده هر دو این قلعه بر بالای کوه مرتفع واقعند که از هیچ طرفی سرکوب
ندارند قلعه مریوان در سیزده فرسنگی شهر سنندج حالیه است قریب چهارصد و
سی سال این سه قلعه بتفاوت وقت و مقتضای مقام دارالملک
حکام کردستان بوده اند این قلعه پلنگان در مکان بسیار سخت و صعبی

اتفاق افتاده چون آن زمان از جمله قلاع محکمه عالم بوده و هیچیک از سلاطین عالم
نتوانسته اند آنجا را بغلبه تسخیر نمایند و پالنگان بکاف فارسی که یکی از طوایف
معتبره کردستان بوده اند در آنجا سکونت داشته اند تا در تاریخ هفتصد و نود و
هشت هجری که حکومت ولایت کردستان بحسب وراثت بهلوخان که اولادهم
از اولاد اردلان است انتقال یافته هلوخان بر استحکام قلعه پالنگان و آن قلعه
دیگر افزوده در حقیقت این سه قلعه در آن تاریخ در نهایت استحکام بوده از
هلوخان باستحکام این قلعه پلنگان و آن دو قلعه دیگر مغرور شده داد اطاعت بهیچ
پادشاهی نمیداد در هزار و ده هجری حسینخان حاکم لرستان با ده پادشاه
ایران با ده هزار نفر جمعیت بعزم رزم با هلوخان بکردستان آمده و قلعه حسن آباد را
که در آن وقت هلوخان بجهت قشلاق در آنجا آمده بود محاصره نمود با اینکه جمعیت
قلیل در آن وقت در میان قلعه در نزد هلوخان بود حسینخان نتوانست کاری از پیش
ببرد در سه چهار مصاف جمعیت حسینخان شکست یافت بار دیگر لرها در میان رزم شکست
فاحشی خورده فرار کرده چهار فرسنگ [illegible] کردستان زنده و تعاقب
و قریب هزار نفر از لشکر او بقتل میرسانند شاه عباس در آن وقت سلطان ایران
بود از حرکات هلوخان رنجیده خاطر شده با لشکر انبوهی بعزم تسخیر کردستان
و تادیب هلوخان حرکت کرده تا بسنندج آباد کردستان که در آن ایام قلعه
علی شکرش نامیده اند رسیده [illegible] که حلوا و مخصوص شاه عباس

رای آن

رای آن پادشاه را از این مسافرت و جدال و قتال منحرف ساخت و بمقر سلطنت
مراجعت نمود و بعد از آن مقدمه شاه عباس با هلوخان بنای مرحمت و مهربانی را
گذاشت هلوخان نیز سر طاعت و اطاعت پیش آورد و احمد خان پسر
ارشد خود را با پیشکش لایقی بدربار آن پادشاه فرستاده بعد از رسیدن بهمه جهت
مورد نوازش و الطاف آن پادشاه گردید شاه عباس زرین کلاه خواهر خود را
به احمد خان داد با این واسطه او را دلخواه خود گردانید و ضمناً از او عهد
و پیمان گرفت که در مراجعت کردستان هلوخان پدرش را بدربار پادشاهی بفرستد
پس از آمدن بکردستان بعهد خود را بجای آورده هلوخان را باصفهان فرستاد
و بعد از وصول باصفهان شاه عباس لازمه احترام و اشفاق را نسبت بهلوخان
مبذول داشت پس از شش ماه توقف هلوخان در اصفهان رخصت انصراف
بکردستان یافت و در نهایت افتخار و عزت باز مراجعت نمود و بر حسب استدعای
خود هلوخان فرمان حکومت کردستان بانضمام شهرزور بجهت خان احمد خان [illegible]
در کردستان و شهرزور [illegible] در بغداد و کرکوک و موصل حکمران بود چون خان احمد خان
در تاریخ هزار و چهل هجری از پادشاه ایران روی گردان شده و پناه بسلطان عثمانی
برد سلیمان خان پسر میر علم الدین بن تیمورخان اردلانی که در آن زمان نوکر
شاه صفی و محل اعتماد و وثوق آن پادشاه بود بعد از آنکه در حضور پادشاهی
متعهد گردید که دار الملک کردستان را از قلعه پلنگان بحسن آباد تحویل

شرف صدور یافت
بیست و چهار سال
این خان احمد خان

باین محل سنندج بیاورد حاکم کردستان شد چون بکردستان آمد بموجب
عهد خود سنندج را آباد نمود قلعهٔ حکومتی را در بالای تپه که در وسط شهر بود در
نهایت استحکام بنیاد نهاد که الآن همان قلعه دارالایالهٔ کردستان است
عمارت و حمام و مسجد و بازاری را نیز در خارج و اطراف قلعهٔ حکومتی بنا نهاد
و باتمام رسانید یک رشته قنات را نیز در دشت سرنودی که در غربی شهر
سنندج واقع است احداث کرد و آب آن را بشهر و میان قلعه آورد حسنعلی خان
والی که بعد از او در کردستان حاکم شد قدری تغییر در این قنات کرده و دست
شتر گلو برای این قنات درست کرد که بسهولت آب آن بمیان قلعهٔ حکومتی
بیاید و حالا آن شتر گلوها باقی است و بهمین واسطه این قنات بقنات
حسنعلی خان شهرت دارد بهرصورت سلیمان خان قلعهٔ ظلم و دیوان و پلکان
و حسن آباد را دایر نموده که در وقت ضرورت پناه و گریزگاهی از برای
حکام کردستان باشد و قلعهٔ مختصری نیز در اطراف این آبادی سنندج کشیده
و تا سی سال قبل از این آثار قلعه پیدا بود قریب یکصد و هفتاد و شش سال
این شهر بهمان حالت باقی بود که حسنعلیخان والی در میان قلعهٔ حکومتی
چند عمارت و تالار را بنیان نمود و حمامی را دایر کرد تا نوبت حکمرانی
ولایت کردستان در تاریخ هزار و دویست و چهارده هجری بکف
اقتدار امان الله خان والی مشهور بامان الله خان بزرگ رسید

این امان

این امان الله خان شخص بلند همت و باکفایتی بوده و خیالات عالیه داشته
قلعهٔ حکومتی را توسعهٔ کلی داد و چندین تالار و عمارت را در آنجا برپا نمود
که اکنون همه آنها برقرار و پایدار است و بر بلندی همت آن بزرگ دلیلی
واضح و برهانی لایح می باشد و از تاریخ هزار و دویست و بیست هجری الی
هزار و دویست و سی هجری بتوسعهٔ شهر کوشید و بنای عمارات و مساجد
و بازار در میان شهر گذاشت و در مدت این ده سال همهٔ این خیالات را
باتمام رسانید چندین عمارات عالیه را برپا نمود و مسجدی را در نهایت
زینت و استحکام بنا کرد و اسم این مسجد دارالاحسان است و بسیار عالی
و ممتاز و در و دیوار آن کاشی کاری است شبستانی دارد و بیست و چهار عدد
ستون سنگی در آن نصب شده و کتیبهٔ چهار دیوار این شبستان و کتیبه
اطراف ستونها تخمیناً یک ثلث قرآن مجید را با کاشی بخط جلی که شبیه بخط
کوفی است نوشته اند که نهایت مستحسن و زیبا است و دو منارهٔ بزرگ که یکی از طرف
قبله و دیگری در طرف مشرق در این مسجد بنا شده که خیلی مرتفع و باشکوه می باشند
میرزا صادق ناطق تخلص اصفهانی قصیده را بجهت اتمام این مسجد گفته که آخر
مصرع آن قصیده تاریخ اتمام مسجد است و در کتیبهٔ سنگ سر در ایوان رو بقبله
آن مسجد بخط بسیار خوب مرتسم گردیده و میرزا فتح الله خرم تخلص کردستانی
نیز قصیدهٔ غرائی بجهت بنا و اتمام این مسجد گفته که مصرع اول هر بیت از آنها

قصیده و تاریخ بنای این مسجد است و مصرع اخیر هر یک از اشعار قصیده
تاریخ اتمام این مسجد است و انصافاً بسیار صنعت شعری با تخرج تاریخ در این قصیده
بزرگ است سنگ مرمر ایوان شرقی آن ثبت کرده از روزهای جمعه در این مسجد
نماز جمعه را بطریقه امام شافعی محمد ابن ادریس علیه الرحمه میخوانند و غالب
اهل ملک در این نماز حاضر میشوند خارج از این شبستان مدرسه را ساخته
که دوازده حجره و دو غرفه دارد و محل سکونت طلاب می باشد در عهد خود امان الله خان
بزرگ این مدرسه دار العلم ایالت بوده قریه جلیجان که یکی از قرای حسنه
قطعه باغ وقف معاش طلاب و تعمیر مسجد نموده ولی از بی انصافی متولیها
قدم طبقات طلاب نایاب شده و حاصل مسجد و مدرسه را بهانه خرج فقهای
مدرسه میخورند که می حرام ولی بنزال اوقاف است بگوش متولیهای خوش
انصاف فرو نمیرفت هر سال بیشتر از چهارصد تومان حاصل موقوفه این مسجد است
همه را میخورند و می برند قدر قلیلی بمصارف آن میرسانند جناب
لطف الله شیخ الاسلام چندی است مسجد و موقوفه اش را متصرف و در
خیال تعمیر آن است و از ابتدای بنای این مسجد تا کنون که هشتاد و هفت
سال است هیچ تعمیری از این مسجد نشده قدری از کاشیهای آن
ریخته رفته رفته رو بخرابی است بهر صورت بناهای امان الله خان از حمام
مسجد و عمارات و بازار و باغات باعث رونق و آبادی این شهر است الحق

سزاوار است

سزاوار است اسم این امان الله خان افعال و اعمال او در صفحه تاریخ عالم درج
و ثبت نمود که از بزرگان روزگار او را محسوب داشت اگر خارج از قانون جغرافیا
نگاری نمی بود

غیر این منطق لبی بگشادمی — در بخشش داد معنی دادمی

شهرت جوانمردی این شخص بزرگ از بسکه عالم را گرفته بود پادشاه هندوستان در
وقت محاربه با انگلیس استمداد از او کرده و کاغذ مفصلی در نهایت خضوع
و خشوع با او نوشته بود رسیدن این کاغذ و فوت آن بزرگ در یک تاریخ اتفاق
افتاد اصل این کاغذ در نزد این حقیر که جامع این اوراق هستم حاضر است در این شهر
سی و هفت مسجد و مدرسه و بیست و شش حمام دایر است و در غالب خانهای شهر
آب جاری موجود و مقبره حضرت امامزاده پیر عمر که شرح حال او در ... ذکر شود
در این شهر مدفون است گنبد و بارگاهی باشکوه مرحوم محمد ابراهیم خان نظام الدوله
در تاریخ هزار و سیصد و شش هجری میان گنبد این امامزاده را آیینه کاری خیلی
خوب کرده و مخارج زیادی نموده خارج از امامزاده گنبد و بارگاه مدرسه کوچکی را قدیماً
بنا کرده بودند که دارای شش حجره بود و حیاط کوچکی داشت در تاریخ هزار و دویست
و نود و هفت هجری میرزا صادق خان مستوفی باشی کردستان پسر مرحوم میرزا
محمد رضا تعمیر کاملی از این مدرسه نموده و محوطه آن را خیلی بزرگ کرده و حجره
عالی را در آن بنا نهاده بیشتر از یکهزار و پانصد تومان صرف مخارج این بنا نموده

این سید بواسطه قرب جوار امام زاده نسبت می‌شد
ونسب این امام زاده تا نه پیش از این تاریخ در میان مورخین اهالی کردستان
اختلاف بود بعلت عدم تتبع آنها در کتب انساب عرب کما هو حقه تحقیقی
نبود آنکه بعضی این امام زاده را پسر حضرت غالب کل غالب علی ابن ابیطالب
سید نسبت داده وبعضی پسر علی بن الحسین علیهما السلام میگفتند وپاره او را پسر امام موسی کاظم
بخوانند و می نوشتند که اسم آن حضرت سید عبدالصمد است وچون نقش در پیدا است
اهل تسنن اتفاق بوده او را پیر عمر میخوانده لذا اکنون به پیر عمر مشهور است
و این تحقیقات مورخین همه سخن لغو اینجانب حقیر در کربلا [illegible] سید جعفر نامی را از
اهالی کاظمین که یکی از علمای این زمان است و در علم انساب مهارت بکمال داشت
ملاقات نمود و تحقیق انساب و مدفن هر یک از ائمه اطهار و اولاد و احفاد ایشان
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین [illegible] چون رغبت بسیار داشت در علم
انساب بکمال دیدکتابی را که محتوی بر شرح احوال و انساب و مدفن اصحاب
کبار و ائمه اطهار و تابعین ابرار بود بدست آورده و نزد حقیر نشان آورد و نسب این
امام زاده را [illegible] آن کتاب یافته دیدیم که در آن گردیده که نسبی او [illegible]
حقیر [illegible] که علی اکبر و قائم لقب [illegible] نسب این امام زاده بزرگ اینطور صحیح معین و معلوم
فرزند [illegible] و بالجمله نسب این امام زاده و شرح حالات ایشان بتفصیل
و اینک عین عبارت کتاب مزبور را بکم و زیاد در این کتاب می‌نگارم (عبر) ۲

ابن یحیی

بن (یحیی) بن (الحسین) ذی الدمعة ابن (زید) الشهید ابن علی زین العابدین
ابن الحسین ابن سیدنا علی ابن ابیطالب علیهم السلام قال ابو المکارم [illegible]
الصالح خرج من الکوفة الی بلاد الجبل ونزل [illegible] وهو موضع عن الدینور
اربع مراحل بین الشمال والغرب فاقام عند بنی الخالد حتی مات ودفن بها
ومات عن ثلاث بنین اولهم یحیی الذی خرج بالکوفة ایام المستعین وحاربه
محمد بن عبدالله بن طاهر حتی قتل وکان ذلک سنة خمسین ومائتین ولما حمل
رأسه الی محمد ابن عبدالله بن طاهر جلس بالکوفة لیتهنأ فدخل علیه ابو هاشم
داود بن القاسم الجعفری وقال انک تهنأ بقتیل لو کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم حیا لعزی فیه فخرج وهو یقول یا بنی طاهر کلوه مریئا ان لحم النبی غیر مریء
وثانیهم ابو منصور محمد وثالثهم احمد محدث انتهی دیگری از بناهای تاریخی
که قابل ذکر است مسجد دار الامان است از بناهای امان الله خان مشهور [illegible]
است که در هزار و دویست و [illegible] بنا کرده یک ایوان عالی و منبر [illegible]
و یک شبستان و [illegible] دوازده حجره دارد و قریه خلیفه ترخان و [illegible]
و باغ را وقف این مسجد کرده [illegible] مخصوص برای این مسجد [illegible]
[illegible] را بالکلیه [illegible] حاصل [illegible]
این مسجد در سال [illegible] این مسجد [illegible] تمام [illegible]
تعمیر کلی لازم دارد دیگر از بناهای امان الله خان کوچک [illegible] در باغ حسن آباد

و باغ نشاط است که در اطراف شهر واقع شده این امان الله خان کوچک
شخص درویش مسلک خوش ذات نیک صورت پاک سیرت بوده اهل فضل و ادب
و هم بذل خیرخواه زیردستان خود بود اکنون در کردستان هر یک یادگاری
دارد که از پدر و آن بزرگ است دیگری از بناهای که قابل ذکر است باغ
خسروآباد است که در صد قدمی شهر در بین مغرب و جنوب واقع است این بنا هم
از مرحوم امان الله خان بزرگ است این باغ مشتمل است بر چهار باغ و دوازده خیابان
و چهار حوض بزرگ و یک عمارت بسیار عالی اصل عمارت را مرحوم امان الله خان
بنا نهاده و به وضع قدیم بود اکنون که بطریق ملکیت این باغ که به علی اکبرخان شرف الملک
انتقال یافته علی اکبرخان شرف الملک پسر مرحوم محمد صادق خان پسر امان الله خان والی
بزرگ است کلیه وضع عمارت را تغییر داده و به وضع جدید عمارت عالیه در آن
بنا نهاده و در کمال استحکام این بناها را از آجر و سنگ برپای کرده از جمله
بناهای خوب روزگار است و چهار باغ و خیابانها را نیز تعمیر کامل داده و تعمیرات
شایسته بعمل آورده دور تا دور این باغ خندق و درخت و بید و چنار کاشته
که حالا اطراف باغ مثل جنگل عظیمی بنظر می آید تخمین شرف الملک در این باغ و عمارت
و خندق سی الی سی و پنج هزار تومان مصارف نموده فی الواقع یادگار
که سالها از آن نامدار در روزگار باقی میماند در این معموره سنندج حضرت
ماجرخاتون خواهر حضرت امام ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون است

در زیارتگاه

بیان خندق

در زیارتگاه خاص و عام اهل ملک است مسجدی در جنب مدفن آن معصومه شخص
ملا یعقوب نام بنا نهاده و به مسجد ماجرخاتون مشهور است و بجهة قرب جوار آن
معصومه این مسجد است میباشد اکنون حاجی شیخ شکرالله که شیخ طریقه نقشبندیه
و از خلفای معتبر مرحوم شیخ عثمان است از آن مسجد غالب اوقات سکونت
دارد و این حاجی شیخ شکرالله تعمیرات کلی در آن مسجد بعمل آورده جای این شهر
سنندج در زمین غیر مسطحی است در بین آن پست و بلند اتفاق افتاده رودخانه
کوچکی در میان شهر واقع است چند پل کوچک بر روی این رودخانه بسته اند
از جمله اول پل آنها حقیر که مؤلف این رساله هستم تعمیر کردم هشتاد تومان مخارج
آن کرده اطراف شهر دارای باغ و بساتین کثیره است طول شهر از مغرب بمشرق
است و عرض شهر از جنوب بشمال در بین شمال و مغرب متصل بشهر قبرستانی است
که بقبرستان شیخان شهرت دارد میگویند چهل نفر از مشایخ کبار در این قبرستان
مدفون است و بعضی خوارق عادت از آنها نقل مینمایند اگرچه این شهر سنندج
جدیدالبنیان است ولهذا در این قبرستان شیخان چند قبری است که تاریخ
فوت آنها بر روی سنگ قبر خوانده میشود و بیشتر از نهصد سال است که گویا این
سنندج در اصل آبادی داشته به علت بی مبالاتی مورخین سابق کردستان
اسمی از آن در میان نیست بودن مدفن حضرت امام زاده پیر عمر و حضرت
ماجرخاتون در این نقطه نیز دلیل بر این قول و مؤید این مطلب است بطور اختصار

و جزو سایر کوه‌های این ولایت برشته تحریر کشیده میشود کوچه‌های این شهر
هنوز مرتب و تحت قاعده نیامده و بهمان وضع کردی اصلی باقی است و جلو
خان عمارت [illegible] مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله سربازخانه که
گنجایش سکونت یکفوج سرباز را داشته بنا و احداث نموده اکنون که بیست
سال از تاریخ بنای آن گذشته اغلب حجرات آن منهدم و خراب شده
جناب آقا محمد خان اقبال الملک والی حالیه کردستان در هذه السنه بنای تعمیر
آنرا گذاشته قنوات متعدد در اطراف این شهر هست از جمله آنها یکی قناتیست
که میرزا یوسف مشیر دیوان پسر مرحوم میرزا محمد رضای وزیر آن را احداث نموده
که از همه قناتها خوشتر و بهتر و آبش زیادتر است و بچه قناتهای این شهر نفعش
بیشتر است غالب قناتهای محله‌های این شهر از این آب مشروب و حوضها
دایر کرده‌اند و یکی از محلات شهر که بقطارچیان مشهور است چند چشمه‌های
آب گوارا و صاف موجود است در این شهر بخلاف [illegible] نه قورخانه
نیز است بتازگی در این شهر طایفه ارامنه کلیسایی را بنیان کرده از صبح
و شام صدای ناقوس آن بگوش مسلمین میرسد شهبندر خانه دولت عثمانی
نیز در این شهر موجود است در این شهر هر روز وقت غروب آفتاب نقاره خانه میزنند
و نقاره خانه عالی هم در میان سربازخانه واقع است از بناهای امان الله خان
بزرگ است این بود مختصری از وضع شهر سنندج کردستان اکنون میپردازم

بشرح

بشرح بلوکات کردستان و این قبیل مدون و حفظ ترتیب ذکر هر یک از آنها نمایم
اولا باید دانست در این شهر و بلوکات کردستان چند این متاع بخارج حمل میشود و بعضی
آنها از دهات پیدا و حاصل می‌آید (قالیچه) (سجاده) (جوراب) سایر فرشها
و البسه که از پشم بعمل می‌آید (روغن) (پشم) (کتیرا) (مازوج)
(ققاف) (سیکه) (قندرون) (گزانگبین) (سقز) (بنشت)
(عسل) (کشمش) (گردو) (توتون) (گندم) و سایر حبوبات
بهر صورت بلوکات کردستان هفده بلوک است که [illegible] واقع است یکی از این بلوک
هفده گانه کردستان بلوک بانه است بانه با بای مرحد [illegible] این
در طرف غربی شهر سنندج بفاصله سی و چهار فرسخ واقع است مردمان آنجا
وحشی و بد تربیت هستند حکام آنجا از سلسله [illegible] لقب نادر شاه
پادشاه ایران بجهت قرب جوار [illegible] با حکام دولت عثمانی [illegible]
دولت عثمانی لقب پاشا که مخفف پادشاه است بحکام سرحدیه خود
داده بودند پادشاه نیز لقب سلطانی را بحکام سرحدیه کردستان داده
قصبه بانه بحکم همان پادشاه هر روز وقت غروب آفتاب نقاره خانه این [illegible] میزنند
بانه مشتمل است بر یک قصبه و دویست پارچه دهات از طرف مغرب
متصل است بخاک [illegible] و جبل [illegible] و از طرف جنوب متصل است بخاک
دولت عثمانی و از طرف شرق بخاک [illegible] و از طرف شمال بخاک سقز

اتصال جمیع کوهستان و غیره این بلوک جنگل است و جنگل آن درخت
مازوج است و این درخت مازوج چهارده ثمر با قیمت میدهد یکی از آنها
گزانگبین است که یکمن شاه هزار و هشتصد میرود دیگری از آنها مازوج است که
یک من پنجهزار و هشتصد میرود و از این قبیل جمیع ثمرهای خداداده این درخت
قیمت دارد و بعضی ثمرهای این درخت را که حقیر بر آن اطلاع حاصل نموده تفصیل آن

گزانگبین — مازوج — سیپچی — قلقاف — بلوط — قلکه
قندرون — قرداله — انجیرکی — دار سیاه — مردولک

اهل این ملک بواسطه ثمرهای این درخت دیگر بزراعت گندم و سایر حبوبات
کمتر می پردازند بقدر کفاف اهالی گندم و جو در آنجا عمل نمی آورند
ناچار از خارج آذوقه اهل بلد به آنجا حمل میشود نفوس این بلوک را
در تاریخ یکهزار و دویست و نود و شش هجری حقیر که جامع این اوراق هستم
با مردیوانیان شماره کرده سی و دو هزار و دویست و چهل نفر است در کنار
قصبهٔ بانه رودخانه بطرف مغرب در جریان است یک حمام و یک مسجد
دارد مسجد جامع بزرگی نیز دارد که روزهای جمعه جمیع اهل این قصبه در آنجا
نماز جمعه را میخوانند سنه گذشته سرای تجارتی هم در این قصبه ساخته است
در وقت رسیدن مازوج از هر طرف تجار معتبر به آنجا می آیند یکی از
اجداد حکام بانه سلیمان بیگ نامی است که مدفن آن در نیم فرسخی

قصبهٔ

قصبهٔ بانه واقع است و زیارتگاه اهل آن ملک است گویند شخص صاحب کشف
و کرامتی بوده و مال درختهای که در اطراف آن مدفن است احدی جرأت
بریدن آنها را ندارد و باین واسطه جنگل انبوهی شده و در این بلوک صنایع
نیکی باشد که دمیسه میگویند شانه و خوشه بسیار بزرگی دارد اغلب چوبک
اهالی از آن است که با نوعی از زنان است در عهد سلسلهٔ توشمال
هزار و سیصد و هشت هجری در روز سه شنبه هیجدهم شهر ذیحجة الحرام که
روز عید غدیر است یونس خان حاکم آنجا بتهیهٔ قتل حاجی مصطفی بیک
بانه بزرگ خود و پسران او می پسندد آنها را احضار میکند پسر همین
یونس خان باشاره پدرش با ضرب طپانچه حاجی مصطفی بیک را
از پای در می آورد و پسر عموی مقتول که در آنجا حضور داشت بیان کار
میرسانند دیگری که ملا کریز مصطفی چند با وجود اینکه دست زخم خنجر
در جان گیرد دارد به بدن او رسیده بود با همان حالت هلاکت بدلیل
وقت ضرورت چو نماند گریز — دست بگیرد سر شمشیر تیز — با خنجر کشیده چون
شیر غران به یونس خان حاکم بانه حمله می بود و بضرب یک خنجر او را از پای
در آورده به جهنمش واصل میکند و شش نفر دیگر را زخم مهلک میرساند بعد از آن
خود این پسر هم از دست کسان یونس خان بقتل میرسد جوان شجاعت
در شجاعت این جوان که اسمش عبدالله بیک بود دقیق باعث تعجب است

این حقیر ذکر این داستان را کرده که هم شجاعت این جوان پانزده ساله را بیان
نموده و هم حالت جنگجوئی این طایفه را ذکر کرده باشد و این بلوک بخصوصیه
باز میشود و با آنکه کردستان منحصر بهمین بلوک است و این بلوک در دو فصل سال
یکی در بهار و یکی در پاییز شکار کبک فوق العاده میشود و این شکار تفصیل
مخصوصی دارد و در هیچ جای عالم چنین شکاری نخواهد شد خود حقیر در این شکار
حاضر بوده و برای العین دیده از این قرار است قریه از قراء این بلوک
گوزلکار اسم سو گو کردی یعنی کبک و لکار یعنی کند کا معنی مجموعی
یعنی کندکاه کبک و این قریه تنگه واقع است که قریب یک فرسنگ
طول این تنگه است این طرف و آنطرف تنگه کوه است که تا آخر تنگه
کشیده شده از کدخدای آن محل وقت آمدن کبک را بحکومت اطلاع میدهد
جمیع اهالی این بلوک باتفاق حکومت بدان مکان میروند و در این مکان بمقام
و منزل هر یک از طوایف و کدخدایان و رعایا معین و مشخص است و بترتیب
هر یک در منزل و مقام خود جای میگیرند و چادر دستگاه حکومت را در آخر
این تنگه میزنند سه روز طول این شکار است و در این سه روز جمیع این
مردم مهمان حکومت هستند ضرری که در این مهمانی بر حکومت وارد
می آید همان برنج است زیرا بقاعده معموله هر یک از طوایف و کدخدایان
که در این شکار نزد حکومت می آیند روغن و نان و زغال و هیزم و گوسفند

و بره و سیورسات می آورند و این آذوقه بیش از اندازه مهمانی سه روز است
بهر صورت در این سه روز از طلوع الی غروب آفتاب دستجات کبک
هزاران هزار داخل این تنگه میشوند و یکدانه از این کرورکرورهای کبک را خفت
رعایا متوقف آن تنگه بردن نمیدهد از جمله قرارهای که باعث نظم این شکار است
یکی این است هیچکس از جای معینه خود قدم بخارج نمیگذارد که خلل در شکار
دیگری شود و اگر شخص چوبه و یا سنگی یا تفنگی به کبکی زد و در آنجا نیفتاد هر جا که برود
فریاد سکنه ملک رفتن شخص است تا در جائی که بزمین افتاد آن را گرفته
برای آن شخص برمیگردانند

ذکر بلوک سقز

اهالی سکنه این بلوک شافعی مذهب و اهل تسنن میباشند حاصل دیوانی مالیات
این بلوک چهار هزار و ششصد تومان است   دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان
بلوک سقز است سقز بفتح سین مهمله و کسر قاف مشدد در تکلم زبانی
سمت این بلوک در سمت شمال و غرب سنندج بفاصله بیست و چهار فرسنگ
واقع است دارای یک قصبه و سیصد و شصت پارچه دهات است رودخانه
بزرگ دولت قدیمی قصبه رودشال در جریان است این قصبه قریب هزار
خانوار و سه حمام در آنجا دایر است یکی از حمامهایش که حاجی صالح نامی
از اهالی آنجا احداث نموده بسیار تمیز است ده مسجد نیز در این قصبه می باشد
که یکی از آنها مسجد جامع است و بنای مجید خان حاکم سابق آنجا است

دیگ بازار و دو کاروانسرای معتبر در آنجا موجود است عمارت حکومتی آنجا
خیلی باشکوه و در دو مرتبه است اندرون و بیرون و دیهی دارد مردمان آنجا نسبت به
بلوکات قرب جوار با تربیت تر و مدنیت آنها بیشتر است لباس اهالی
قصبه مثل لباس اهل سنندج است آب خوردن و زراعت و باغات
و محصول قصبه و دهات این بلوک یا از رودخانه یا از چشمه است
چغاتو نیز در وسط بلوک عبور میکند و تفصیل آن جزو سایر رودخانها کاملاً
شرح داده میشود باغات هم در این بلوک زیاد است نفوس قصبه و بلوک
از روی نفوس شماری هزار و دویست و نود و شش هجری که توسط جامع
این اوراق انجام شده سی و چهار هزار و دویست و چهار نفر است العلم
عند الله سکنه قصبه و توابع از اهل سنت و شافعی مذهب هستند و طریقت
پیرو سلسله نقشبندیه می باشند طلاب علوم دینیه داوطلب در این قصبه
پیدا میشود شیخ الاسلام و قاضی و امین الاسلام دارند یک نفر شیخ طریقت
حضرت شیخ مصطفی نام از خلفای مرحوم حضرت شیخ عثمان در آنجا
سکونت دارد شخص بزرگ و در جاده شریعت و طریقت بقاعده رفتار
میکند محصول این بلوک صیفی و شتوی است از قبیل گندم و جو و نخود
و عدس و ارزن و چغندر و هندوانه و خربزه و توتون توتون
زیادی از این بلوک بعمل می آید حمل بطهران و آذربایجان و زنجان میشود

ذکر بلوک اسفندآباد

اصل مالیات دیوانی این بلوک ششهزار و سیصد و پنج تومان است
دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (اسفندآباد) است این اسفندآباد
در طرف شرقی شهر سنندج بفاصله دوازده فرسنگ واقع شده چند
سال پیش از این دار الحکومه این بلوک قصلان بوده مرحوم امان الله خان بزرگ
در این قصلان قلعه و عمارت و حمام و باغ و چشمه بزرگی ایجاد کرده بود که
همه در نهایت استحکام ولی در مدت چهل سال هیچ تعمیری از این بناها
نشده جمیعاً خراب و ویران گشته و اکنون حاکم آنجا در دهات بلوک
بنوبه گردش میکند نود و چهار ده و آبادی در این بلوک بعمل می آید امام زاده
معتبری که سید جمال الدین اسم دارد و به باباگورگور شهرت دارد
در کنار یکی از دهات این بلوک مدفون است و ده هم به باباگورگور مشهور است
میگویند این لفظ ترکی است یعنی بابا ببین ببین و چنین روایت و حکایت
میکنند که اژدهای بسیار بزرگی از دور پیدا شده و این سید جمال الدین
خطاب بپدرش نمود باباگورگور هردو با کاف فارسی است پدرش شمشیری
براین اژدها زده و آن را کشته الان در نزدیکی مرقد این سید جمال الدین
پشته از سنگ پیدا و به ترکیب اژدهاست از ابتدا تا انتهای این
پشته شکافی دیده میشود میگویند این شکاف جای همان شمشیر است
العلم عند الله مدفن این امام زاده در جای بلندی است زیر این مدفن

۳ ... چهارده هزار
نفوس این بلوک ... است
از محصول صیفی و شتوی

یقیناً دریاچه است و آب این دریاچه متصل صدای عجیب و غریبی از صدای
جزر و مد آن است می کند و چندین نقطه آب این دریاچه از شکاف زمین
علی الاتصال بیرون آمده و جریان است طعم آن شور و تلخ است و بجهت امراض
سوداوی و جلدی مفید است دور پانصد قدم فاصله از این مدفن جایی است
که آن را دنگز می گویند این (دنگز) هم ترکی است یعنی دریا و آن جایی
خیلی عمیق و مدور تخمیناً دویست قدم دوره آن میشود و پر از آب است
و تا حال نتوانسته اند قعر و عمق آن را تشخیص بدهند چندین کس تا حال غرق
کرده یک آسیاب در جلو این دنگز از این آب دایر کرده اند اهالی این
بلوک شیعه جعفری مذهب هستند مالیات دیوانی این بلوک مقرراً یکصد و
ده تومان و چهار هزار و چهار صد دینار است

شرح بلوک کرفتو

دیگری از بلوکات کردستان (کرفتو) است کرفتو بفتح کاف تازی و رای
مهمله و سکون فا و ضم تای فوقانی و واو معروف این بلوک در طرف شمال
سنندج بفاصله هجده فرسنگ واقع است قریب پانزده ده یکده و ملوده
جزو بلوک سقز بوده [illegible] منتزع گشته بجز از گندم و جو حاصل نمی دهد اهالی
آنجا یکهزار و ششصد نفر است در این بلوک قلعه بسیار غریبی است که یکی از
غرایب روزگار است و احدی تا حال نتوانسته به تمامی این قلعه را گردش بکند
و بانتهای آن هیچکس نرسیده و معلوم نیست بنای آن از کیست و در این قلعه

آثار غریبه بسیار مشاهده کرده اند از جمله اینکه شخص با چراغ در دو شبانه
داخل این قلعه میشود و در طرف بسیار غرفه را بنظر می آورد و این غرفه‌ها از سنگ
تراشیده و شکل دارد و پنجره‌های آنها را نیز از سنگ تراشیده و آثار و حجاری
این سنگها در نهایت خوبی و استادی است در طرف یمین مقبره ایست که بمقبره
ساری بابا مشهور است از اینجا که چند قدمی میرود محوطه ایست تخمیناً بیست زرع
در بیست زرع زمین این محوطه نمناک است و چوب دستی زیادی در اینجا ریخته
میگویند هر که باین مقام میرسد چوبی که در دست دارد باید بزمین بگذارد در این
محوطه صندوقی بشکل تابوت گذاشته شده کله آدمی که خیلی بزرگ است در
میان این صندوق است بسا مردمان از غریب و بومی تا این مقام است رفته
رفته و میروند و میگویند در اطراف این صندوق جای پای خیلی بزرگ دیده
میشود و چون آن نشان پا را هم میزنند بعد از چند دقیقه که میگردند باز
بعین همان جای پا را بدستی می بینند از اینجا که میگذرند بتوسط در خیلی کوچک
داخل اطاق نشیمنی میشوند که آن هم از سنگ تراشیده شده در میان این اطاق
چند در دیگر بنظر می آید خود سیاح باختیار راه از هر دری که میرود بتوسط
پلهای زیاد بغرفهای دیگر داخل میشود همچنین در آن غرفه‌ها بزرگان دیده میشود
بعضی به بالا بعضی به پایین میروند سیاحان در داخل این قلعه میشوند باید
قدری کاه با خود ببرند که اندک اندک در بین راه بریزند که در برگشت راه را

میگفتند هر کس در این قلعه داخل شود باید چراغ و آذوقهٔ زیادی همراه خود برداشته
شود حرم رضاقلیخان والی بجمعیت و اسباب و آذوقهٔ زیادی داخل این قلعه شده
بود چه روزها پیموده تا انتهای آن رسیده بود محمود خان نام عموی من که یکی
از عرفات کم شده بود با این که فسخ عزیمت رفتن با انتهای آنرا کرده
بودند از همه عجیب‌تر چیزی که در این قلعه دیده شده راسته بازاری است
که به بازار آهنگران شبیه بوده چندین شوش آهن را دیده که ده ذرع طول
و نیم ذرع عرض داشته ولی این قطر با این بزرگی همه پوسیده و الا قدر قلیلی
و همچنین بعضی راسته بازارهای دیگر دیده میشود که در حجرات آن بستهای
پارچه در آن گذاشته شده چون دست میزنند همگی پوسیده است بهر جور
چون از روی بصیرت احدی با انتهای آن نرسیده و تمام آنرا گردش
نکرده بدرستی از وضع آن اطلاع حاصل نیست چون ندیده‌اند حقیقت را افسانه
زدند اصل مالیات این بلوک پانصد و بیست و دو تومان است

ذکر بلوک سیگلو است

دیگری از بلوکات هفده گانهٔ کردستان (سیگلو) است این سیگلو در سمت
شمال و مغرب سنندج بفاصلهٔ هجده فرسنگ واقع است بیست و چهار
پارچه دهات ملک حاکم آنجا در دهات گردش میکنند اهل آنجا شهرو و دیبک
بعد از سرشماری چهار هزار و دویست و چهل نفر نفوس آنجاست حاصل
آنجا صیفی و شتوی است آب این بلوک از چشمه‌سار و قنوات نیز بهم میرسد

و اهل آن از اهل تسنن و شافعی مذهب هستند باغات زیادی تا نزدیکی سقز دارند
اصل مالیات آنجا یکهزار و پانصد و شش تومان است

ذکر بلوک خورخوره است

دیگری از بلوکات هفده گانهٔ کردستان (خورخوره) است این بلوک در
هجده فرسنگی شهر سنندج در میان شمال و مغرب واقع است حالا قریب شصت
پارچه دهات دارد چندین سال بیشتر نود دهکده داشته و یکی از دهات آنجا
اسم آن (دبست) است مسجد و تکیهٔ بسیار خوبی است که در سیصد و هفتاد
سال پیش از این بنا شده و شیخ ابراهیم نامی در آنجا مدفون است که از
جملهٔ مشایخ کبار بوده و قبر او زیارتگاه است مشایخ این بلوک از اولاد این
شیخ ابراهیم میباشند هشتاد خانوار آباد و در این قریه موجود است و یکی از دهات
دیگر این بلوک (مولان آباد) است قریب پنجاه خانوار دارد سکنهٔ آنجا
از سلسلهٔ مشایخ کبار هستند یکی از اجداد آنها شیخ حسن نام بسیار
بزرگ و صاحب کشف و کرامت بوده و الان مدفن آن بزرگوار در آنجا است
و گنبدی از آجر بر روی آن مدفن بنا شده و طاق آنرا از چوب پوشانیده‌اند
و زیارتگاه عموم است و معلوم نیست بنای این گنبد از کیست این
شخص بزرگوار در حیات خود دارای مقامات عالیه و مراتب متعالیه و صاحب
تکیه و دستگاه و بسیار رواج شریعت و مسندنشین خانقاه حقیقت
و طریقت منزل او محل رجال و بادهٔ محفل رجال عرفا بوده و مادر این بزرگوار

وصیت فرموده که هر که میخواهد زیارت مرا بکند و کسب فیض نماید باید اول زیارت
مادرم را کرده بعد بزیارت قبر من بیاید اهل کردستان عموماً باین بزرگوار
اعتقاد دارند تخمیناً این بلوک هشت هزار نفوس دارد حاکم آنجا را پیش
از این سلطان نامیده از فرزندزادهای همان بلوک بعد از چندی نجه
حاکم که فعلاً آن سلسله باقی است ابراهیم سلطان نام [illegible]
سکنه این بلوک از اهل تسنن شافعی مذهب میباشند و موقوفه بزرگی
که به وقفنامه خود مشهور است در این بلوک واقع است و طرف شمالش جریان
دارد محصول این بلوک گندم و جو و ارزن و پنبه و انگور و توتون است و اصناف
مالیات دیوانی آنجا بغیر از فروعات صالیه ششصد و نود تومان است

دیگر از بلوکات هفده گانه کردستان (مریوان) میباشد

این بلوک در طرف غربی سنندج به چهارده فرسنگ مسافت واقع است
این بلوک سرحد خاک دولت علیه ایران است و قرب جوار با خاک دولت
عثمانی دارد در این بلوک دریاچه مشهور بزره بار واقع است و در دو هزار قدمی
این دریاچه بحکم پادشاه ایران شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار
ادام الله شوکته الی یوم القرار قلعه بسیار محکمی در تاریخ هزار و دویست
هشتاد و یک هجری بنا نموده اند در تاریخ هزار و دویست و هشتاد و شش
هجری بصوابدید حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله قدری از وسعت قلعه کم کرده

برجهایش

دیگر بلوک مریوان است

برجهایش افزودند اول دفعه چهل هزار تومان مصارف این قلعه شده و قورخانه و توپخانه
بسیار خوبی در این قلعه بنیاد کرده اند چهار عراده توپ نه پوند و هیجده پوند بدان
قلعه بعد از آن اکنون در آنجا بنای قلعه موجود و این قلعه بقلعه شاه آباد موسوم است
در طرف غربی قلعه قصبه را بحکم دولت حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله بنا داشت
صدف نوار از طوایف معتبر بلوک مریوان و سادات و مشایخ کوچانیده در آن
آبادی جای داده آبادی معتبری موجود آمد حمام خیلی ممتازی را با یک مسجد در آن قصبه
دایر نمودند اکنون اسم این مسجد و حمام با چند خانواری در آنجا باقی است
حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله بجهة این آبادی رشته قنات را احداث نموده
که حمام و مسجد از این قنات دایر است و آب این قنات را میان قلعه
برده در آنجا آب انبار بزرگی را بنیاد کرده اند این آب بر مشق و در وقت
ضرورت کفاف [illegible] قلعه را میدهد و در میان قلعه حوض بزرگی را نیز دایر
کرده اند که از همین قنات دایر است محمد علی خان ظفرالملک پسر مرحوم رضا
قلیخان والی حاکم آن بلوک و سرحددار است خیلی بر آبادی قلعه و اطراف قلعه
افزوده است چندین دو طاق نشیمن و یک حمام بسیار خوب در میان قلعه
ساخته در آبادی خارج از قلعه کاروانسرای بزرگی را نیز بنا نهاده که هم جای
تجار و کسبه آبادی است و هم بار انداز قافله و جای عابرین و مترددین
و همین ظفرالملک یک رشته قنات دیگر را احداث نموده در جلوی این قنات

باغ خیلی بزرگی را آباد کرده از قبیل درخت و اشجار مثمر و غیر مثمر در این باغ غرس شده
انگور زیادی از این باغ بعمل می آید در پائین قلعه آسیاب بسیار خوب زیاد است
که خیلی باعث رفاه اهل این آبادی است هوای این قلعه شاه آباد مریوان
خیلی گرم است بجهت مجاورت دریاچه قدری بد هواست جمیع این بلوک مریوان
جنگل است غالب این جنگلها درخت مازوج است برنج زیادی در این
بلوک بعمل می آید سایر محصول از قبیل گندم و جو و ذرت و نخود و عدس
نیز بعمل می آید اهالی این صفحه جنگجو و خونریزند اهالی از اهل تسنن و شافعی
مذهب هستند هر سال در فصل بهار قشون دولتی بجهت منع طایفه جاف
باین نقطه میرود این بلوک دارای دویست دهکده است بیست و شش هزار
نفوس دارد و اغلب رعایای آنجا تفنگ دارند در این صفحه هزار و پانصد نفر
تفنگچی با اسباب حرب وقت ضرورت موجود میشود
ملا ابوبکر مصنف مشهور که از اجله علمای روزگار بوده اهل قریه چور که یکی
دهات این بلوک است می باشد سادات عالیه رجات در همین قریه چور
و در سایر قرا این بلوک بوده و هستند شیخ الاسلام حالیه این بلوک که
سید حسن اسم دارد از جمله سادات این قریه است و شخص بسیار فاضل
و کاملی است در علوم ادبیه و دینیه سرآمد علمای روزگار است و زیارت
بیت الله شریف را نیز کرده بزیور علم و حلیه دین پیراسته و آراسته است

درسه

در سه چهار هزار قدمی این قلعه شاه آباد مریوان بر بالای کوهی اصل قلعه مریوان
که یکوقت دارالملک والیهای کردستان بوده واقع است و جای بسیار
محکمی است قریب بیست مرتبه درین نقطه لشکر دولت عثمانی با قشون دولت
علیه ایران رزم و مصاف داده اند القاص میرزای برادر شاه طهماسب اول
که مدتها از شاه طهماسب یاغی بود آخرالامر در حکومت سرخاب بیک والی
اردلانی در تاریخ یکهزار و پنج هجری باین نقطه پناه آورده سرخاب بیک
در حضور شاه طهماسب شفیع کناهان او گشته و او را با بیست و یکنفر از
کسانش بتوسط شاه نعمت الله قهستانی که طرف اعتقاد شاه طهماسب
بوده بحضور شاه طهماسب فرستاده در این بلوک سلسله مشایخ نیز هستند
مردمان با تکیه و صاحب سفره میباشند در قریه بیلاک که یکی از دهات
این بلوک است حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله حسن سلطان اورامی که
حاکم اورامان بوده با هزار نفر تفنگچی نزد آن شاهزاده آمده بود طناب کشیده
و دو برادر او را زنجیر کرد این واقعه و اقدام چنین کاری از جمله وقایعات
غریبه عالم است حاصل مالیات دیوانی این بلوک یکهزار و ششصد و پنجاه و
پنج تومان است

ذکر بلوک اورامان تخت است

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (اورامان تخت) است
این اورامان تخت در سمت مغرب و جنوب شهر سنندج بفاصله پانزده

ذ سنگ واقع است جای بسیار سخت و صعبی است از طرف مغرب اتصال
بخاک شهرزور دولت عثمانی دارد و از طرف شمال و مشرق بدهات سنندج
اتصال دارد از جنوب باورامان لهون و دهات جوانرود متصل است
از طرف کردستان دو راه خیلی صعب و سخت دارد که از این دو راه
توپ و قشون دولتی محال است بمیان این بلوک برود و باین واسطه
غالب اوقات یاغی و طاغی و از دولت روی گردان هستند در تاریخ
یکهزار و دویست و هشتاد و شش هجری بنای سرکشی و طغیان گذاشتند
و در آن اطراف شبیخون باردوی حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله زدند
قریب سی و شش نفر از همراهان معتمد الدوله بقتل رسانیدند باستثنا
آن بشت پناه از دولت قشون مستعدی بسرداری حاجی قنبر علی خان
سعد الدوله و مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه همدانی و پوک خان اقبال
الدوله بقلع و قمع اهالی این بلوک مامور کردستان گردید و در واقع
بیمن بخت و اقبال پادشاه ایران اعلیحضرت ناصر الدین شاه ادام الله شوکته
و با حراز و اهتمام و بصیرت حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله این قشون ظفر نمون
براین هر دو اورامان غالب آمده و آنچه در قوه داشتند از قلع و قمع اهالی آنجا
و تخریب دهات و قطع اشجار و باغات آنها فرو گذاشت ننمودند حاجی معتمد الدوله
آنچه مردمان شرور و سرکش در این دو اورامان بود همه را معدوم و نابود نمود و بعضی

از آنها

از آنها فرار آ بدولت عثمانی پناه بردند آن شاهزاده والا تبار هر سال پانصد نفر
سرباز را مقرر داشت در این بلوک ساخلو باشند و هر سال حکومت آنجا را
بیک نفر از اهالی شهر سنندج میداد قریب ده سال باهمین قرار داد آن
شاهزاده تمام آن صفحه در نهایت نظم و آسایش و اهالی با کمال آسایش
زیست و زندگی مینمودند چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار بعد از
وزعدم بصیرت حکام کردستان باز حکومت آنجا بخود حاکم زادهای
اورامان انتقال پذیرفت اندک اندک باز دارای استعداد کلیه شده اند
و الان در ظاهر خدمتگزار و در واقع سرکش و یاغی هستند در این بلوک قریب
سی دسته دهکده است و حاصل آنجا اغلب انار و انجیر است جنگلی مازوج
وغیره هم میشود گندم و جو و سایر حبوبات از خارج به آنجا حمل مینمایند
دارای چهار هزار نفوس است حاصل مالیات آنجا هشتصد تومان است
مردمان آنجا خیلی شرور و خونریز هستند و متدین بدین سنی هستند و در مذهب
بعضی پیرو حضرت جعفر صادق علیه السلام می باشند و بعضی شافعی هستند

ذکر اورامان لهون

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (اورامان لهون)
است این بلوک در بین شمال و مغرب سنندج بفاصله هفده فرسنگ
واقع است قریه نفسود دار الحکومه این اورامان است و طرف مغرب
و جنوب متصل است بخاک عثمانیه در وقت طغیان این دو اورامان باهم

نقطه واحد دهات آن متفق میشوند معبر اورامان لهون جمعه رودخانه سیروان
کدابت را خاک آنجا واقع است در رودخانه عمیق و صعب العبور خیلی
سخت است و با آسانی بدون استعداد کامل مشکل است از این معبر گذشته
و بر نقشود غلبه کرد اکنون رستم سلطان پسر محمد سعید سلطان بکمال
استقلال در آنجا حکمرانی میکند قشون دولت علیه ایران در تاریخ یکهزار
دویست و هشتاد و شش بسرداری مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه بعد
و با قدام و همراهی علی اکبر خان مشیرالملک بر این بلوک تسلط آمده و این
قریه نقشود را که حاکم نشین اورامان است بالمره سوزانیده و خراب
کردند آنچه باغ و درخت داشت از ریشه بیرون آوردند این بلوک
بیست و دو دهکده دارد و همه آن سنگلاخ است زمین مسطح جای زراعت
در آن وجود ندارد محصولی که در آنجا بعمل می آید منحصر با نجیر و انار است
و بیشتر از اندازه اهالی انجیر و انار در آن نقطه بعمل می آید آنها را
بخارج حمل کرده یا نقداً میفروشند یا بگندم و جو و سایر حبوبات
معاوضه مینمایند عسل بسیار زیادی نیز در آنجا بعمل می آید [illegible]
آنجا قریب چهار هزار نفر است اصل مالیات این بلوک سیصد تومان بوده
حاکم آنجا را سلطان میگویند آب آنجا از چشمه است در پائین بین
نقشود در نزدیکی رودخانه سیروان شخصی مدفون است او را سلطان اسحاق

میگویند

میگویند چنان شهرت دارد امامزاده است ولی نسب آن در نزد حقیر
معلوم نیست که بکدام یک از ائمه اطهار میرسد در طرف شرقی این بلوک
قریه است که آنرا بیچ میخوانند (بیج) بفتح بای بزرگ و کسر جیم و یای تحتانی
معروف و سکون جیم ثانی است این قریه در جای بسیار سخت و صعبی واقع است
که گویا در عالم از این نقطه صعب العبورتر نباشد در این قریه حضرت امامزاده سلطان
عبدالله برادر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مدفون است
و بگوینه بیچ شهرت دارد و بزرگ و کشف و کراماتی است اهل این قریه لباس
مخصوصی دارند که در همه عالم بسبب امتیاز آنها است مخصوصا عمومها را
هر یک تاجی بر سر دارند که این تاج بیشتر باعث امتیاز آنها است در همه
اهل این آبادی بواسطه این امامزاده احترام مخصوص و رعایت از آنها میکنند
و بر قدر باره داشته باشند از هیچ جا رسم گمرک و راهداری از آنها نمیگیرند در جلو
کوهی که متصل است باین آبادی و از طرف شمال سنندج معبر این آبادی است
رودخانه بسیار عمیقی است و از سطح معبر تا سطح این آب قریب چهل ذرع
و بر این رودخانه از چوب و مو پل باریکی بسته اند که غیر از اهالی این قریه
احدی نمیتواند بر این پل عبور کند و هر که از آنجا میگذرد چشمهایش
می بندند و اهالی این قریه الاغ را بدوش میگیرند و با سانی از آنجا می
گذرند و این حقیر یکمرتبه از این پل گذر کرده و توبه نصوح نموده که دیگر از آن راه نگذرم

اورا با لطف میرزا
غفارا این دره

ذکری از بلوکات متعدده کانه کردستان ۱ جوانرود است

این بلوک در طرف جنوب شهر سنندج بمسافت شانزده فرسنگ واقع است
قصبه جوانرود که موسوم بقلعه میباشد در وسط این بلوک اتفاق افتاده وسعت خاک
جوانرود از هر طرف شش فرسنگ است بنای قلعه از امان الله خان بزرگ
والی کردستان است که در هزار و دویست و بیست و چهار هجری بنای
این قلعه را در این محل گذاشته و در نهایت استحکام ساخته و بزرگان
طوایف را از دهات جمع آوری کرده در اطراف همان قلعه ساکن نموده حصار
قلعه در جای مرتفعی واقع است که زیاده از بیست ذرع بلندتر از سطح آبادی
قصبه است عمارات عالیه در این قلعه نباشد آب از کوهستان طرف شرقی
آنجا بقدر قدری از قلعه آمده از آن نقطه مظهر بزرگی ساخته و از این مظهر
آب بمیان قلعه برده حوضهای متعدده که در این قلعه دارد از این آب مملو
گردیده که در هنگام ضرورت رفع حاجت سکنه قلعه را نماید در یکطرف قلعه
از بی مبالاتی حکام آنجا رو بانهدام نهاده در … سال قبل از جانب
دولت حکم بساختن قلعه دیگر در نزدیکی قلعه اول شد میرزا نصرالله خان
سرتیپ مهندس مأمور این خدمت گردیده و شروع بساختن قلعه نمود
ولی با تمامش نرسانیده مراجعت نمود هوای قصبه جوانرود خوب
… جوی آب در میان قصبه بسمت جنوب جاری است در جنب قلعه قدیم

چشمه آبی است باصفا و جلو چشمه حمامی است که حمام این قصبه و بلوک منحصر
بهمان است چهار مسجد و دو خانقاه برای درویش در این قصبه بنا شده سکنه
قصبه و توابع از اهل تسنن و شافعی مذهب هستند در طریقت پیرو سلسله
نقشبندیه میباشند طلاب ادبیه و دینیه در این قصبه و بلوک بسیارند سلسله
از علما در این بلوک هستند مشهور بصدیقی از اولاد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله
تعالی عنه میباشند نسلاً بعد نسل بتحصیل علم پرداخته صاحب تصنیف و تألیفند
جناب ملا احمد … باشی و اکنون در شهر سنندج متوقف است و شخص عالم و فاضل
است و ناظر کلیه موقوفات کردستان و متولی و مدرس مسجد دار الاحسان
در این سلسله میباشند حدود جوانرود از طرف مغرب وصل بخاک شهر زور و از
جنوب بزهاب و کلهر … از طرف مشرق به … سنندج و از شمال
باورامان زیاده از صد قریه در این بلوک است و اغلب … است و دارای جنگل و عمده
درخت این جنگل … و بلوط است یکی از قرای معتبر جوانرود پاوه است
که معرب آن … است سکنه آن تقریباً صد خانوار است پنج مسجد دارد
که بعضی قدیمی و مسجد عبدالله عمران معروف میباشند علمای با فضل در پاوه
بوده و هست در نزدیکی پاوه چشمه آبی است معروف بسرآب هولی جای
بسیار باصفائی است و آب خوشگواری دارد آب قصبه و توابع منحصر به چشمه
و رودخانه است منبع رودخانه آنجا کوهستانات همین بلوک است عده

نفوس این بلوک پانزده هزار است محصول این بلوک صیفی و شتوی است گندم
و جو و زرت و ارزن و نخود و عدس و خربزه و هندوانه و انار و آلوچه و بادام در
کوهستانات معروف است گز انگبین و عسل و بقر و کتیرا نیز دارد که بخارج حمل میشود
از چیزهای که منحصر بهمین محل و محل معروف دیگری است عسل شاه بدرم میباشد
این عسل در ایران بغیر از این نقطه در هیچ جا بدست نمی آید رنگ این عسل
بارنگتر و ضعیف تر از سایر عسلها است و خاکی میشوند در بیابانهای کم
آبی که زمین سخت و بطی باشد جا میگیرد قریب نیم ذرع پائین میرود و در آنجا
شانهای عسل کوچک بقدر کف دست میکند زرد این عسل مثل سایر عسلها
زننده نیست بترنجبین شباهت دارد حرفه و صنعت اهالی این بلوک
چخماق سازی و قنداق سازی و سرچپوق و چاقو سازی است
از آثار غریبه که در این بلوک مغاره ایست از سنگ در دامنه کوه واقع است
مغاره موسوم بکاوات است وضع این مغاره خیلی غریب است خود جعفر که جانب
این اوراق هستم بسیاحت این مغاره رفته ابتدا که آنرا می بینند گمان
میکنند طاق و رواقی است که معمار و بنا آنرا ساخته بهشت آن بالای
در جلو صفه دارد که ارتفاع صفه از زمین تخمیناً سه ذرع میشود و چون بصفه
میروند طاق را می بینند که خیلی بزرگ و گشاده است و برای هر کس آسانی
ممکن است از این صفه میان طاق برود در وقت رفتن باید قدری سر از بر

چنین

چنین بنماید در اصل پله پله بوده و پلها خراب شده چنین بود مغاره سیر کنند
در سقف آن علامت دو خرفه مانند نمودار است که از سنگ بریده شده
چون باشتهای مغاره روند دو قدم فاصله بدیوار نهر آب بزرگی است که تقریباً
دو سنگ آب دارد از عرض مغاره میگذرد یعنی دو دهنه مثل دهنه قنات
در دو طرف عرضی مغاره واقع است از طرف شمال بجنوب است و این دهنه یکی
غربی است یکی شرقی است آب از دهنه غربی داخل و از دهنه شرقی خارج
میشود شخص با کمال سهولت داخل این دو دهنه میشود و از غرائب آنکه بسیاری
از سیاحان با چراغ و آذوقه داخل این دهنها شده اند و چند روزی راه
پیموده اند آخر از خوف تمام شدن آذوقه برگشته اند و بانتهای نقب نرسیده
ولاة کردستان نیز همین عزم را کرده و جمعی را باین نقبها فرستاده اند با آخر
انتهای آنرا معلوم نکرده اند جمعیت این بلوک چهار هزار و نود و هشت
نفوس است جعفر در تاریخ یکهزار و دویست و نود و هفت جغرافیای همین
جوانرود را مفصل تر از این برحسب اشاره جناب محمد حسین خان اعتمادالسلطنه
نوشته بحضورشان فرستاده آن جناب این تفصیل را بعین در مقالات
مرآت البلدان مرقوم داشته و اکنون چاپ شده در دست هر کسی است
دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (ییلاق) است
این بلوک در شرقی شهر سنندج واقع است یکفرسنگ از شهر بیرون

ذکر بلوک ییلاق است

رفته صد و [illegible] قلعه است ایلات هشت فرسنگ حاکم آنجا را سلطان می‌نامند از
هشتاد و چهار پارچه دهات معمور حاکم این بلوک در دهات گردش می‌کند این بلوک
سردسیر است غالب دهات آنجا در زمستان بدون کرسی و لحاف و بی آتش
نمی‌توانند زیست نمایند در این بلوک جز گندم و جو و نخود و عدس دیگر
حاصلی بعمل نمی‌آید جنگل و درخت هم ندارد هیمه در این محل نیست هیزم و ذغال
اهالی آنجا عموماً تاپاله است که آن را بکردی کلاوه می‌خوانند (کلاوه)
با کاف فارسی بر وزن [illegible] قریب ده هزار نفوس این بلوک است
سه هزار و ششصد و چهار و ده تومان جمع مالیات دیوانی این بلوک است
سکنه آن از اهل سنت و شافعی مذهب می‌باشند آب این بلوک از رودخانه
و چشمه و قنات است باغات کمتر در این بلوک پیدا می‌شود

ذکر بلوک اسفندآباد

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان [illegible] است
در این بلوک شصت و چهار پارچه دهات است غالب دهات این
بلوک دارای جنگل و باغات و درخت گردو و [illegible] و آلو و غیره است در مغرب
شهر سنندج بفاصله یک فرسنگ حد این بلوک است ایلات هشت فرسنگ طولی
مخصوصی برای [illegible] حاکم آنجا در دهات گردش می‌نماید حاصل
این بلوک گندم و جو و نخود و عدس بیشتر انگور در [illegible] است کمتر از هر
در این بلوک بعمل می‌آید نفوس این بلوک قریب ده هزار نفر است آب

دهات کم

دهات آنجا از چشمه و رودخانه است جمع مالیات دیوانی این بلوک
دو هزار و هشتصد و شصت و نه تومان است سکنه آنجا شافعی مذهب می‌باشند
و [illegible] عبادت و طاعت هستند در جمیع دهات این بلوک مسجد است
در یکی از دهات این بلوک که [illegible] اسم دارد ([illegible]) بکسر نون و کاف
فارسی و سکون [illegible] مسجد قدیمی است که بمسجد عبدالله عمر یا عبدالله
عمران مشهور است و قرآنی در این مسجد است خیلی بزرگ و بخط کوفی نوشته شده حقیر
که مؤلف این اوراق می‌باشم زیارت این قرآن مجید را نمودم یکی از جلد قرآنها
قدیم [illegible] تحقیقاً بیشتر از هزار سال است نوشته شده از این نوع قرآن در
مسجد [illegible] دو جلد قرآن مجید را زیارت نمودم یکی از آن
بخط حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام مشهور است و دیگر بخط حضرت عثمان
بن عفان رضی الله تعالی عنه شهرت دارد

ذکر بلوک [illegible]

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (گرگ قلعه) که [illegible] بضم کاف
تازی و فتح راء [illegible] و فتح دال و سکون [illegible] است این بلوک
در طرف غربی شهر سنندج بفاصله ده فرسنگ واقع است ساکنین این بلوک
[illegible] کرمانج هستند [illegible] بادب می‌باشند قریب
[illegible] نفوس آنجا تحقیقاً [illegible] هزار و پانصد نفر [illegible] مالیات
دولتی و پنجاه تومان است [illegible] مالیات [illegible] دارند

سابق جهت و پناه مرتبه از مباشر خود عارض شود چند ان چمن زیادی دارد
بلوک چمن زار ندارد گندم و جو و زراعت بقدر کفاف اهالی است جنگلی از قبیل بلوط
و بن و زبان گنجشک در این چمن هست آب این چمن از رودخانه و چشمه است

ذکر بلوک ژاورود

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان ژاورود است
ژاورود با زای فارسی این بلوک بفاصله چهار فرسنگ در طرف جنوب شهر
سنندج واقع است دارای پنجاه و هشت قریه است اهالی این محل فقیر و مطلقا
با عبادات مشغول هستند در همه دهات این بلوک مسجد هست غالب این مساجد
قدیم البنیان است و مسجد شیخ عبدالله عمر یا شیخ عبدالله عمران شهرت دارد
و معلوم نیست از کدام عبدالله است یقینا در صدر خلافت خلیفه ثانی رضی الله عنه
که قشون اسلام فتح این نواحی را کرده اند این مساجد بنا شده دیگر بنا بر تحقیق
نه پیوسته این بلوک با قلت زارع معمور و این بلوک ژاورود قریه ایست
که اسم آن پیسان است و این قریه یک دو نفر از علمای کردستان است
یک قسمت آن از ملا عبدالرحیم ناظم شریعه که شخص عالم و پرهیزکار است
و یک قسمت آن ملک ملا محمد باقر و شخص درستکار و کافی و دانا است چنانچه
و این قریه شخص امام نظیر جلیل القدری مدفون است اسم آن امام مطهر
سید علی و مشهور به پیر خضر است از این امامزاده در حیات و ممات
کرامات وافره بظهور رسیده معلوم نیست از این قرار است سید علی

(بن حاجی سید عیسی) بن (سید عبدالعزیز) بن (سید اسحاق) بن
(سید محمد) بن (سید یوسف) بن (سید علی) بن (سید اسماعیل)
بن (امام موسی کاظم) تا بحضرت رسالت صلوة الله علیه میرسد گندم و سایر
حبوبات در این بلوک بقدر کفاف اهالی عمل می آید آب این بلوک از رودخانه
و چشمه است چمن ندارد مالیات آنجا چهار هزار و سیصد و چهارده تومان

ذکر بلوک بیوه باتو

دیگر از بلوکات کردستان (بیوه باتو) و (سارال) و (قراتوره) است
این سه محل با یک بلوک محسوب است این بلوک در شمال سنندج بفاصله ده فرسنگ
واقع است دارای هشتاد و چهار و یکصد و هشت ده است باتو که یکی از این محلات
است خیلی سردسیر است و غالبا از کثرت برف چهار ماه راه [illegible]
مسدود است صفحه زمین آن در بهار و تابستان دارای انواع گل و گیاه
فوق العاده است زمین آن جمیع بلند و مسطح است چشمه های آب گوارا
در این صفحه زیاد است اهالی بلوک سقز و تیله قریب چهل روز همیشه در این
صفحه ییلاق مشی می کنند این نقطه در فصل تابستان بهترین نقاط
کردستان است تخمینا این صفحه ده فرسنگ عرض و طول [illegible] این بلوک
قریب دوازده هزار نفر نفوس دارد طایفه منمی و گلباغی در این
محلات [illegible] سکونت دارند بعضی این بلوک صیفی و شتوی است گندم
و جو و زرت و نخود و عدس و خربزه و هندوانه و توتون عمل می آید

بسیار جنگلی کوهی ندارد آب این بلوک از رودخانه و چشمه است رودخانه
قزل اوزن در این بلوک واقع است یکی از دهات این محل کوه است هزار
کانیان یعنی هزار چشمه کانی در کردی یعنی چشمه است میگویند هزار چشمه در این
ده است در بالای کوه این چشمه‌ها خدا داند عالم است دهات این
بلوک دو هزار و هشتصد و بیست و ده تا است مباشر آنجا جای مخصوصی
ندارد و دوره است گردش میکند

ذکر بلوک امیرآباد

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان امیرآباد و (بلکهان) ییلاق است
این است محل اسباب قرب جوانرود یک بلوک قدیم از جمعیت دهات
این بلوک یکهزار و سیصد و سی و شش تا است دارای سی و پنج قریه است
قرب چهار هزار و پانصد نفر عده نفوس آنجاست بعضی از این
بلوک جنگلی بلوط و بادام [illegible] آب آن از رودخانه و چشمه است
محصول این بلوک انگور و گردو و گندم و جو و نخود و عدس است در سمت
جنوب و شرق بفاصله سه فرسنگ واقع است ییلاق دیگری از
این سمت محال است با گرمسیر آن قرب جوانرود

ذکر بلوک حسن آباد

دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان حسن آباد است این حسن آباد که
این بلوک باسم آن مشهور است قریه ایست در یک فرسنگی شهر سنندج در
طرف جنوب شهر واقع است کوهی در طرف جنوب این قریه است

در بالای این کوه قلعه بسیار محکمی از قدیم ساخته بودند چنانچه سابقاً بدان
اشاره رفت بوقتی که دارالملک قلعه پلنگان بود از این قلعه
بیمار آورده بتفاوت از شهر دارالحکومه خود را در این قلعه قرار میداده اند
آثار همان قلعه هنوز پیداست در عهد شاه صفی صفوی سلیمانخان حاکم کردستان
دارالملک را از آنجا تغییر داده بشهر سنندج حالیه انتقال آورده بهر صورت
این بلوک حسن آباد از کل شهرها الی هفت فرسنگ طول و عرض رودخانه
بزرگ در این بلوک جریان است که رودخانه شهر یکی رودخانه قادر دره اهالی
این بلوک تماماً اهل تسنن و شافعی مذهب میشوند در طریقت سلسله نقشبندیه
دارند یکی از دهات این بلوک رسمیان است سیران پایین [illegible]
گویان است در این قریه مسجد بسیار خوبی دارد این قریه ملک جناب حاجی شیخ
محمود است در این مسجد بنای این حاجی شیخ محمد است این شخص اصلاً از نجبا
و از [illegible] معتبر کردستان است دارای [illegible] جوانی دست از دنیا شسته
و اعراض کرده بزیارت بیت الله الحرام مشرف گشته در طریقت دست ارادت
و مریدی بجناب شیخ عثمان مسندنشین ارشاد طریقه نقشبندیه بعد از او
در عهد خود قطب روزگار است رابطه عالم را ترک و دنیا کرده از روی قناعت بنا
زراعت ساخته و حضرات پیش او مدتی تکیه و منزل او در این قریه محل
رجال و محل رجال است شده و کم هر که به آنجا به عبور بسفره او مهمان است در این

بلوک قرنه و دیگری است اسم آن پیر مقداد است مسجد خود به قوم ... حسینیان و از آن
قریه ... در خارج این مسجد در طرف شرقی مدفون است که مقدار آن [illegible]
اسم آن بزرگوار است قبر او زیارتگاه خاص و عام است و در غالب دهات
این بلوک قبر بزرگواری از صحابه کبار و تابعین عظام رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین موجود است و بسبب تفرقگی این بزرگوارها در این دهات کردستان
معلوم است والعلم عند الله و در این بلوک گندم و جو و ذرت و نخود و عدس
و پنبه و انگور و گردو زیاد بعمل می آید اما از این بلوک [illegible]
و زراعت میشود در غالب کوهستان این بلوک جنگل زیاد [illegible]
زیاد است [illegible] در این بلوک موجود است آب این بلوک از چشمه
و رودخانه است قریب سی و دو پارچه دهات معمور است و دیوان این
بلوک [illegible] هزار و چهارصد تومان تشخیص شده عدد نفوس این بلوک قریب به هزار و
پانصد نفر است این بود شرح هفده بلوک کردستان که بعون الله توفیق
بیان و اتمام آن را یافتم و در این کردستان بلوک دیگری هست که به بلوک
حسین آباد مشهور است در طرف شمال سنندج واقع است [illegible] پارچه
دهات [illegible]
[illegible] این بلوک [illegible]
[illegible]

ذکر بلوک حسین آباد

حقیر آنرا بلوک مخصوصی ننوشته و ایراد این مطلب را کردم که مطالعه کنندگان به ملاحظه
حقیر معذور دارند اکنون که شرح بلوکات بانجام رسید بعون الله تعالی میپردازم
بشرح رودخانه های کردستان و منبع و مصب هر یک را از روی بصیرت کاملا شرح
و بیان خواهم نمود پوشیده نماند در این حدود کردستان هفده رودخانه بزرگ جریان
دارد این رودخانه ها به چهار نقطه مشهور ملحق میشوند [illegible] رودخانه آن بشط بغداد ملحق میشود
رودخانه آن بدریای شور طسوج که دریاچه ارومیه باشد میریزند و چهار رودخانه آن
بدریای رشت و [illegible] رودخانه آن بقرا سوی کرمانشاهان ملحق میشوند و حقیر که
جامع این اوراق میباشم محض زیادتی بصیرت مطالعه کنندگان منبع و جریان
فرد فرد آنها را که از کدام طرف بیرون میآید و بکدام طرف جاری میشوند بیان مینمایم
وبالله التوفیق رودخانه های [illegible] که ملحق بشط بغداد میشوند اسامی آنها از قرار تفصیل ذیل است
(رودخانه شهر سنندج) (رودخانه کاوه رود) (رودخانه [illegible]) (رودخانه [illegible])
(رودخانه [illegible] کول) (رودخانه مریوان) (رودخانه [illegible]) (رودخانه [illegible])
رودخانه هائی که بدریاچه شور طسوج که دریاچه ارومیه باشد میریزند از قرار تفصیل است
(رودخانه چغاتو) (رودخانه سقز) (رودخانه خور خوره) رودخانه هائی که
بدریای رشت ملحق میشوند اسامی آنها بقرار تفصیل است (رودخانه قزل اوزن)
(رودخانه کوله) (رودخانه حاجی چای) (رودخانه [illegible]) رودخانه هائی که بقرا سوی کرمانشاهان
میریزند از این قرار است (رودخانه روانسر) (رودخانه زرین جوب [illegible])

ذکر رودخانه های کردستان

پس از اینکه زمین‌ها و وسعت‌های هر یک را از آنها معلوم گردید شروع خواهیم به بیان نمودن

منبع و تفصیل جریان و مخرج است و هر یک را از آنها مرتبه چشمه رودخانه‌های هر زه‌ها که

بیرون میخیزند و اتصال شط العرب ملحق میشوند از این قرار است (رودخانه‌های شهر سنندج) این رودخانه

رودخانه قشلاق مشهور است در میان قشلاق خسروخان پدر امان الله خان

بزرگ والی بنای رودخانه بسته بود در رود [illegible] بنا نموده که این پل

خسروخان بزرگ در تاریخ یکهزار و یکصد و هشتاد و چند [illegible] در عهد [illegible] بود در تاریخ

یکهزار و دویست و شصت و هشت میرزا محمد [illegible] وزیر کردستان [illegible] تعمیر

آورده که الحال بر روی این رودخانه همان پل است منبع این رودخانه کوه‌های

سنگ سفید است و سنگ سفید قریه ایست از قرای کردستان و در پنج فرسخی شهر

سنندج واقع است و این رودخانه جنوباً بطرف شهر سنندج میریزد و در زیر [illegible]

شهر [illegible] بفاصله پنج فرسنگ دیگر برودخانه [illegible] ملحق میشود و این رودخانه

بفاصله [illegible] فرسنگ برودخانه مریوان که در مملکت عثمانی است [illegible]

و از آنجا بشط العرب ملحق میشود طول این رودخانه از شهر سنندج تا [illegible]

بیست و چهار فرسنگ است (رودخانه کاوه رود) که حریم رودخانه کردستان است و

در پنج فرسنگی شهر سنندج است منبع آن قریتین ([illegible]) و [illegible] است

از مشرق بمغرب و جنوب جاری است از منبع تا [illegible] مشهور [illegible]

شش فرسنگ مسافت آن است و از آنجا بفاصله چهار فرسنگ برودخانه [illegible]

رودخانه

که رودخانه مشهوری است ملحق میشود و از آنجا پس از طی مراحل بشط العرب میریزد و این

رودخانه در جنب قریه [illegible] در پیش [illegible] یکهزار و دویست و چهل [illegible] این

بسته بود [illegible] خراب و منهدم شده میرزا عبدالغفار خان [illegible] تعمیر کرده

در چهار سال پیش [illegible] بسیار محکمی به همان نقطه بر روی [illegible] بسته

که [illegible] باعث [illegible] این [illegible] که بانی [illegible] بعد از

[illegible] کردستان است (رودخانه پلنگان) که رودخانه معتبری است

منبع آن کوهستان قریتین ([illegible]) و شاهینی [illegible] و این قریه جنوباً

دوازده فرسنگی شهر سنندج واقع شده و در مشرق پلنگان میباشند و از منبع

این رودخانه تا قریه پلنگان شش فرسنگ امتداد میشود و از آنجا پس از طی

برودخانه مریوان ملحق شده و از آنجا بشط العرب میریزد (پلنگان با بای فارسی

و کاف فارسی قریه ایست از قرای [illegible] جنوباً در دوازده فرسنگی شهر سنندج

واقع است و چنانچه سابقاً بیان رفت در جهه سابقه دار الملک

والیهای کردستان بوده و جای بسیار محکمی است (رودخانه کالان) رودخانه

چهارم است کالان با کاف [illegible] و نون کوهی است جنوباً در

دوازده فرسنگی شهر سنندج واقع است و جنگل بسیار عظیمی است و در جنگل‌های

[illegible] و این رودخانه در پایین آن در طرف مغرب

کوه [illegible] آن در طرف شمال [illegible] کوهستان قریه [illegible] است

وکلاه با کاف فارسی قریه‌ایست از قراء مرغلی و این رودخانه از منبع تا بکلاه رن
میرسد دو فرسنگ امتداد دارد و از آنجا تا بفاصله یک فرسنگ در برابر قریهٔ سرو (
داخل رودخانهٔ (ترکول) میشود و از آنجا که برودخانهٔ سیروان و از سیروان لشط بغداد
ملحق میشود و جریان این رودخانه همه بطرف جنوب است محمد علیخان ظفر الملک
پسر مرحوم ... خان ... بجنگی با این رودخانه احداث نمود قریب
دو ده بزرگ از مخارج این ... صرف کند رودخانهٔ (ترکول)
رودخانه‌ایست ترکول قریه‌ایست از قراء کردستان و غرباً در دو فرسنگی شهر
سنندج واقع است و این رودخانه دیگر سنگ آنقریه میگذرد منبع آن کردستان
قریهٔ (قشتون) است قشتون با فتح قاف و تای فوقانی و ضم واو و سکون
نون قریه‌ایست از قراء مریوان این رودخانه که از منبع جریان پیدا کند
بفاصله شش فرسنگ بقریهٔ ترکول میرسد و از آنجا میگذرد و بفاصله چهار فرسنگ
در محاذی قریهٔ (تور آباد) برودخانهٔ مریوان که از آب دریاچه زریوار است
ملحق میشود و از آنجا نیز بفاصله شش فرسنگ در برابر قریهٔ عباس آباد از دامان
برودخانهٔ کاوه رود که رودخانهٔ شهر و هلی شلیر درودخانهٔ سیروان میریزند تا اینکه
بشط بغداد ملحق میشود امتداد این رودخانه از منبع تا سیروان قریب چهل
فرسنگ است و همه جریان این رودخانه بطرف جنوب است ترکول
با ضم سین مهمله و واو معروف و سکون رای مهمله و فتح کاف تازی و ضم واو و سکون

۲ شش فرسنگ در برابر
قلعه کاوه برودخانهٔ
مریوان ملحق میشود
و از آنجا
صح

مد یعنی سرخ تپه سرودر کردی یعنی سرخ است و کول تپه‌های کوچک را
گویند و کیه و دیژه و دان تردید (رودخانهٔ مریوان) رودخانهٔ ششم است
(مریوان) بفتح میم بلوکی است از بلوکات کردستان غرباً در پانزده فرسخی شهر
سنندج واقع است و قلعه شاه آباد در آنجا بنا شده و دریاچه زریوار در آنجاست
و سرچشمهٔ این رودخانه همین دریاچه زریوار است و بطرف شرق جریان
دارد تا برابر قریهٔ سرو ( ) از آنجا با رودخانهٔ ترکول ملحق شده و جریان
بطرف جنوب پیدا میکند تا برودخانهٔ سیروان داخل میشود امتداد آن
از منبع تا سیروان سی و پنج فرسنگ است (زریوار) که منبع این رودخانه
دریاچه‌ایست در مریوان و جمعی این دریاچه را از قرار تحقیق تقدیمی شهر معتبری
بوده و غرق شده و اسم آن شهر سه دم بوده و در تورات شریف از شهر سه دم
ذکری میرود (سه دم) با سین و دال مهمله مضموم و واو معروف و میم ساکن
است طریق غرق شدن این شهر را با انواع مختلفه بیان کنند و به اعلم
حقیر که جامع این اوراق هستم چندین مرتبه بجهة تحقیق کشف این دریاچه
بمریوان رفته چنانچه تخمین ملکی نتی که اگر آب این دریاچه کشیده شود دریاچه
خشک میگردد در صورت کشیدن آب آن ده نه ضیعت ... عمده
برای دولت ... بواسطه ... است خالصه مریوان که غالباً به آب
هستند بعد از حفر نهر و جریان آب دریاچه همه آنها ... اراضی زمین

از آن آب مشروب میشوند بدین وجه نفع کلی به دولت و رعیت میرسد دیگر آنکه
احتمال کلی میرود بعد از کشیدن آب دریاچه ده از قصبه سیاه‌بهای قدیم در آنجا پیدا شود
دیگر آنکه جای این دریاچه که بیشتر از یک فرسنگ زمین است بعد از خشک شدن آن
قابل هر گونه زراعت است (رودخانه زلان) که مشهور است به رودخانه زلیلا
بکسر لام اول و به یای تحتانیه و فتح لام ثانی و الف و ... است منبع این
رودخانه کوهستان قریه ناراوین ... با داودخیز قریه ایست
از قرای جوانرود در سه فرسنگی قلعه جوانرود شمالا واقع است جوانرود
بلوکی است از بلوکات کردستان از منبع این رودخانه تا قریه زلان
شش فرسنگ مسافت و در همه جا جنوبا جاری است تا به رودخانه سیروان
ملحق میشود این رودخانه زلان که ذکری از او کرده‌ام با قضای الهی
که بوده روزی با آن ملک کسب و تحصیل کرده بودم در تاریخ هزار و سیصد و یازده
خود جعفر بیگ ... مامور است بدان نقطه رفته بودم ... تماشای منبع آن
چشمه منبع آن از کمر کوهی است که آن کوه معروف است (به بیسته) کوه خیلی
بزرگی است و آب این رودخانه عظیم به دو قسم در آن موقع در جریان است
یک قسم آن در ده فرسنگی و کمر کوه است بیرون می‌آید و در آن موقع به قدر چهار
سنگ آسیا است به فاصله ده قدم متجاوز از ده سنگ ... از منبع ... حرکت
میکند بطرف مشرق است بعد از سه هزار ذرع بطرف شمال برمیگردد به فاصله

دو هزار ذرع دیگر بطرف مغرب جریان پیدا می‌نماید و از این منبع تا زلان
دو فرسخ مسافت است زلان بفتح زای معجم قریه ایست از قرای جوانرود در سه
فرسنگی قلعه جوانرود جنوبا واقع است در تاریخ یکهزار و دویست و نود و هفت
هجری در این قریه ناخوشی ظهور کرده که بعضی همان ناخوشی را طاعون پنداشتند
و جمع کثیری از آن ناخوشی تلف شد تا اینکه بحکم دیوان میرزا موسی طبیب
حافظ الصحه کردستان را برای تشخیص این مرض مسریه بقصبه جوانرود فرستادند
بعد از رسیدن اسباب و اموال چند خانوار که تشخیص این مرض مسریه را
در آنجا داده بود سوزانیده و کسی را نگذاشت به آنجا عبور کند و اهالی آنجا را هم
مانع از بیرون آمدن و بدهات دیگر رفتن آمد تا باین تدابیر مرض مجهول
در خودش سرایت نمود و رفع این مرض گردید و رودخانه بانه هم رودخانه
هشتم است شرح این بلوک بانه در جزو بلوکات پیش از این بیان شد منبع
این رودخانه کیوه خان است و خان کوهی است در شمال بانه و واقع در ... صاحب
میان سقز و بانه است از آنجا تا قصبه بانه چهار فرسنگ است و جریان
آب این رودخانه از منبع تا قصبه بانه بطرف جنوب است و از آنجا ...
مغرب و جنوب جریان پیدا میکند و به فاصله شش فرسنگ از خاک
دولت علیه ایران تجاوز مینماید داخل رودخانه‌های عثمانیه میشود بالشط العرب
داخل میشود رودخانه‌هایی که از کردستان برمیخیزند و به دریای شور منتهی

که در دریاچه ارومیه میریزند از قرار تفصیل است (رودخانه جغاتو)
جغاتو با فتح جیم تازی و غین معجم با الف کشیده و ضم تای فوقانی و واو معروف است
این کلمه را با الف نیز استعمال نموده اند که جغاتو منبع این رودخانه بسیار
بزرگ است در سمت مغرب و شمال شهر سنندج بفاصله پنج فرسنگ
واقع است جریان آن از جنوب بطرف شمال است سرچشمه و منبع آن
کوه چهل چشمه است چهل بفتح چیم فارسی و سیم و خای ... بمعنی چشمه است یعنی کوه
چهل چشمه و آن کوهی است در برابر قریه بست (بست) با فتح بای موحده و سکون
سین مهمله و تای فوقانی یکی از قرای کردستان است بفاصله دوازده فرسنگ
در سمت مغرب و شمال شهر سنندج واقع است این رودخانه از خاک سقز و بیاکو
میگذرد در نزدیکی میاندوآب برودخانه تتهو ملحق میشود و بدریای شور
طسوج که دریاچه ارومیه است میریزد و امتداد این رودخانه از منبع تا بدریای
شور ارومیه چهل فرسنگ است صاحب نزهت القلوب بجهت عدم اطلاع
امتداد این رودخانه را بیست و پنج فرسنگ نوشته (تتهو) با هر دو تای
فوقانی مفتوح و ضم هاء و واو معروف رودخانه ایست در خاک مکری و سرچشمه
آن از کوهستانات مکری است و این رودخانه تتهو صاحب نزهت القلوب
نیز اشتباه در وی ... که نوشته است منبع آن از کوهستانات کردستان و در
حوالی درهٔ سنه است (رودخانه سقز) سقز بلوکی است از بلوکات کردستان

که در جزو بلوکات شرح آن داده شد این رودخانه سرچشمه‌اش کوه قبلان است و قبلان
کوهی است بزرگ و فاصله مابین سقز و بانه است و جریان این رودخانه بطرف
شمال است در پشت قری قصبه سقز میگذرد و از منبع تا بسقز شش فرسنگ است
و از سقز هم که میگذرد بفاصله چهار فرسنگ در برابر قریه قلعه رگه خرجاک
سقز است برودخانه جغاتو ملحق میشود و بدریای ارومیه میریزند امتداد این
رودخانه تا رودخانه جغاتو دوازده فرسنگ است (رودخانه خورخوره)
این خورخوره بلوکی است که در جزو بلوکات کردستان شرح داده شد سرچشمه
این رودخانه کوه چهل چشمه است و آن کوهی است در برابر قریه بست و کوه
چهل چشمه بزرگی است و منبع رودخانه جغاتو چنانچه بیان شد نیز از چشمه‌های
این کوه است و این رودخانه از منبع تا ... جریان است و بعد از ده فرسنگ
داخل رودخانه جغاتو میشود و بدریای ارومیه میریزد و طرف مغرب این کوه
چهل چشمه سرچشمه رودخانه جغاتو است و طرف شرق آن منبع این رودخانه
خورخوره است رودخانه‌هائی که از خاک کردستان بر میخیزند و بدریای
رشت میریزند از این قرار است (رودخانه قزل اوزن) قدما این رود را
مردوش مینامیده اند ... فرسنگی شهر سنندج است منبع آن
از کوهستانات بلوک ساژل (ساژل) است و ساژل بلوکی است از بلوکات
کردستان که سابقاً بیان شد این رودخانه بسیار بزرگ و بجهت

و از مغرب بطرف شمال جریان میشود و طول جریان آن تقریباً ششصد و پنجاه
هزار ذرع است از کروس و بعد از آن از سرحد زنجان میگذرد و بدریای
رشت داخل میشود این رودخانه فاصل میان عراق و آذربایجان است و چند
رودخانه دیگر در خارج کردستان و خود کردستان داخل این رودخانه میشود تا بدریا
میرسد ابتدای آن از منبع تا بدریا بمقدار فرسنگ است آب این رودخانه
در خاک کردستان هیچ نفعی ندارد چندین پلهای معتبر چه در کردستان
و چه در خارج کردستان بر این رودخانه بسته اند در کردستان در طرف قریه
علی کوه در سنه سال قبل میرزا علی نقی پسر مرحوم میرزا محمد رضای وزیر که فعلاً
لشکرنویس کردستان است بر این رودخانه پلی محکم بسته قریب دو هزار
تومان مخارج این پل شده در صلوات آباد کردستان نیز پلی بر این رودخانه بسته اند
که پل بسیار بزرگی است (رودخانه گوله) گوله بفتح کاف فارسی و سکون
واو و فتح لام و خفای ها قریه است از قرای کردستان و شمالاً در دو فرسنگی
شهر سنندج واقع است منبع این رودخانه کوهستان قریه آق بلاق است
تا گوله دو فرسنگ فاصله میشود از گوله میگذرد بفاصله دو فرسنگ دیگر
در برابر قریه [illegible] ره برودخانه قزل اوزن ملحق میشود و بدریای رشت میریزد
(رودخانه تروال) تروال بفتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و واو و الف
کشیده و سکون لام قریه است در بلوک ئیلاق کردستان در شرقی در هشت فرسنگی

شهر سنندج

شهر سنندج است منبع آن کوهستانات قراء اکر گراوه (رود قره بلاق)
اوسیس است شرقاً در پنج فرسنگی شهر سنندج و بعد جریان آن بطرف شمال شرقی
در نقطه قریه صلوات آباد کردستان برودخانه قزل اوزن ملحق میشود و آب آن بدریای
رشت میریزد از منبع این رودخانه تا بقزل اوزن میرسد پانزده فرسنگ
است (رودخانه حاجی چای) در بلوک اسفندآباد کردستان واقع است
در سرچشمه آن کوهستانات چهار دولی [illegible] از جنوب بطرف شمال جریان
دارد از [illegible] سنگی قریه قصلان میگذرد شرقاً چهارده فرسنگ شهر سنندج
فاصله میشود از منبع این رودخانه تا قصلان پنج فرسنگ است و از آنجا
بفاصله شش فرسنگ دیگر داخل رودخانه تروال میشود و از آنجا برودخانه
قزل اوزن ملحق میشود گویا در عهد [illegible] این رودخانه آجی چای بوده بالف ممدوده
آجی در ترکی بمعنی تلخ است و چای نیز در ترکی بمعنی رودخانه است یعنی رودخانه
تلخ رودخانه‌هایی که بقزل اوزن ملحق میشوند از این قرار است
(رودخانه زرینه رود) رود نهر [illegible] است از محال کردستان [illegible] در پانزده
فرسنگی شهر سنندج واقع است در رود نهر بفتح رای مهمله و واو بالف کشیده
و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله است متصل بازی
آنجا کوهی است بود زیرا که سرچشمه آب این رودخانه است و این
رودخانه که بکرمانشاهان میرود قراسو میخوانند ابتدای آن تا بکرمانشاهان ده

فرسنگ است و رودخانه زرینه رود از جنوب و شیروانه در زمین جنوب و شیروان
هر قریه از قراء کردستان میباشد و جنوب در ده فرسنگی شهر سنندج واقع است
سرچشمه این رودخانه از کوه [illegible] (مرواریده) کوهی است جنوب و مشرق
فرسنگی شهر سنندج واقع است و این رودخانه از سنندج بفاصله شش فرسنگ
برودخانه [illegible] که رودخانه [illegible] است ملحق میشود و از آنجا بقرا
کرمانشاهان میریزند این بود شرح مختصر رودخانهها در خاک کردستان جز [illegible]
دارند چنین نزد جناب بصیرت و اطلاع که پس از تفحص و تجسسهای زیاد باعتقاد
خود تحصیل نموده شرح شهر و بلوکات و رودخانههای کردستان را تحریر و بیان
آوردم اکنون می پردازم بتحریر اسامی کوههای [illegible] در کردستان بطور اختصار

شرح جبال معظمه کردستان سنندج

شرح جبال الکردستان

پوشیده نماند در کردستان جبال لا تعد و لا تحصی موجود است چون جامعه
بر اسامی و شرح وضع هر یک از آنها بالتفصیل که حقیر در تحریر این رساله دارم خالی از
اشکال نیست و مجرد واقع مشهوری و مفید فایده برای خوانندگان این ملک نخواهد بود
سهل است اما کردستان چون تا حال از این علم شریف بهره [illegible] و لذا [illegible]
نسخه و [illegible] می کنند بنا بتحریر و شرح جبال معظمه آنجا پرداخته [illegible]
بزرگ [illegible] اول کوهی در کردستان قابل ذکر کوه [illegible] است که در جنوب
شهر سنندج بفاصله [illegible] فرسنگ واقع است و فاصله میان [illegible] بلوک جوانرود

و سایر

و سایر بلوکات جنوب کردستان می باشد این شاهو کوه بسیار عظیمی و مرتفعی است که ابتدا
از قریه [illegible] که یکی از قراء بلوک اورامان است کشیده شده بطرف شرق بعد
چند فرسنگ کشیده شده ما بین جنوب و شرق تا بیابان [illegible] کرمانشاهان
و این [illegible] شاهو [illegible] ضبط این لفظ با شین معجم با الف کشیده و ضم ها
[illegible] مجهول است بعد از آن [illegible] کرمانشاهان [illegible]
[illegible] این کوه خالی از برف نیست و چاههای عمیق که بعضی [illegible] ذرع
عمق آنهاست و مملو از برف می باشند در این کوه زیاد است [illegible] انواع
گلهای [illegible] در این کوه دیده میشود هر نوع گیاه در این کوه [illegible] علاوه آب و علف
در این کوه برای [illegible] که حقیر که مولف این اوراق
در تاریخ هزار و دویست و هشتاد هجری که [illegible] سال قبل [illegible] بتماشای آن
کوه رفته بعد از تحمل صدمات و مصائب زیاد بقله آن کوه صعود نموده بنقطه فوق
الرئس آن رسیده و شخص بلدی که در این مسافرت با من همراه بود بنقطه بنقطه
بفاصله [illegible] آن کوه را بیان می نمود بعضی جاها که در آن کوه واقع است نشان میداد
و می گفت [illegible] نوع عمق آنهاست و مملو از برف [illegible] این
چاهها را [illegible] میخوانند یعنی عوض چاه لفظ [illegible] استعمال میداشت [illegible] برف
این چاهها یک نوع [illegible] میشود که آن [illegible] را [illegible] خشکی
در وقت ضرورت آن را بعوض یخ استعمال میکنند و آب را [illegible] می کنند

جمعی در این کوه فوق العاده تحقیقات و تدقیقات نموده‌اند و بعضی سنگهای معدنی بشکل
سنگ ... در شعبات آن کوه دیده که معلوم و مستفاد میشود که کوهی [illegible] در
زمانهای قدیم این کوه آتش‌فشان بوده و [illegible] آتش‌فشانها [illegible] قطور [illegible]
کرده و بعد آرام گرفته و تمام شده و بقدری [illegible] جناب [illegible] استنباط کرده‌ام و بنوعی دیگر این
کوه آتش‌فشان میشود العلم عند الله در تاریخ هزار و سیصد و یک هجری مردمان آن
صفحات از آن کوه غرش مهیب و صدای عظیم‌تر از غرش توپ شنیده که از قله
از آن غریب‌تر دیده بعضی سنگهای عظیم از آن کوه باطراف و جوانب آن
ریخته بود بعد از این واقعه چند فصل باران آمد بعد از آن سنگهای عظیم بعض از آن
باران [illegible] از هم شکفته و اجزای آنها متلاشی شده بعضی [illegible] اجزای آن صحرا همه گرد
صحرا [illegible] آتش‌فشانی [illegible] بجز [illegible] از طلوع بعد از این قضیه ایام
بحران گذشته [illegible] بعد از این قضیه را چه سبب است بعد از آن در قله
چشمه آبی که از قدیم الایام در زیر این کوه میجوشید و همین چشمه منبع رودخانه
قراسوی کرمانشاهان است بکلی خشکیده و تا خشکیدن این چشمه طول کشیده
بود بعد از آن آب آن چشمه با معدل جریان یافت [illegible] از آنها این
صفحات نقل میکردند بعد از جریان آب ماهیهای بسیار بزرگ مرده از آن
چشمه بیرون افتاده بود و تا سه چهار روز آب چشمه بر خلاف سابق گل‌آلود بود
حقیر بعد از اتفاق این قضیه سه مرتبه عازم گشته و با رد سیاحت آن

کوه رفته و تحقیقات نموده‌ام آنچه بچشم رفیق این سیاحت را تا حال یافتم
اگر تقدیر با تدبیر موافقت نماید ان شاء الله تعالی سیاحت آن کوه را کاملاً خواهم کرد
و تفصیل آن سیاحت را جزو روزنامجات ایران نشر خواهم داد و در این
کوه فصل تابستان ایلات آن صفحات ییلاق عیش میکنند و درخت بلوط
و بادام و ارجن در این کوه دیده میشود این کوه گویا در [illegible] کوه [illegible] از کول
طایفه اکراد [illegible] شاه [illegible] شد

شرح کوسالان

دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه کوسالان است ضبط این لفظ بضم کاف
و واو مجهول و سین مهمله بالف کشیده و لام بالف کشیده و نون است این کوه
در بلوک [illegible] واقع است ابتدای آن از قریه [illegible] انتهای آن بهرام آباد است
از قبیل جنگل و درخت و علف در این کوه موجود است دیگری از کوههای واقعه
در کردستان کوه [illegible] است ضبط این لفظ بفتح نون و کاف تازی و [illegible]
و ضم رای مهمله و واو مجهول و سکون زای معجمه میباشد این کوه در خاک [illegible]
جنوب و مغرب واقع است و اتصال بخاک بلوک [illegible] پیدا کرده و از حیثیت
گیاه و علف و آب بسیار زیاد است دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه
خسرو خان است این کوه در محل [illegible] واقع و کوه [illegible] است علف و
و آب آن برای ایلات آن نواحی با فایده است دیگری از کوههای واقعه
در کردستان [illegible] است این کوه [illegible] در مسافت [illegible] فرسنگ شهر سنندج [illegible]

ناحیه از همه کوهها عظیم‌تر و در ارتفاع از همه بیشتر است و در قلهٔ این کوه بیست نفر
مدفون است که آنها را ابدالان میگویند ابدال نوعی است از رجال الغیب
بعضی درویشان بیابان گرد گذشته از دنیا و این کوه باسم آنها شهرت یافته
و در این کوه پیاز هست در آنجا اگر خورده شود پیاز است و طعم پیاز میدهد
چون آنرا از آن محل خود نقل بجای دیگر بکنند بکلی بدمزه است عامه
درمیان اهل کردستان شهرت است میگویند مانند پیاز ابدالان است خوردن
دارد بردن ندارد همه قسم گیاه در این کوه موجود است دیگری از کوهها
واقعه در کردستان (پیرستم) است این کوه در اوایل تخت اتفاق
افتاده و مشهور است بکوه [illegible] از اورامان در سمت مغرب و جنوب کشیده شده
تا بشهر زور که خاک دولت عثمانی است رسیده و علف و جنگل و شکار زیادی
دارد دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه (سلطان سراج الدین) است
این کوه در سمت جنوب و مشرق شهر سنندج بفاصلهٔ پنج فرسنگ واقع است
و کوه جنگلی بلندی است و قبر همین سلطان سراج الدین نام بر بالای این
کوه واقع است و باین اسم شهرت یافته در کمر این کوه سرابی هست که مشهور است
بسرآب [illegible] جای بسیار با صفایی است و آب گوارایی دارد دیگری از
کوههای کردستان کوه (آویده) ضبط این لفظ با الف ممدوده و کسر واو
و یای معروف و فتح دال مهمله و سکون زای معجمه است این کوه بفاصلهٔ هزار قدم

مسافت در سمت غرب و جنوب شهر سنندج واقع است و کوه بسیار باصفایی است
بواسطهٔ اینکه این کوه چندین آسیاب دارد و بسیار باصفاست اعیان و اکابر
و جمیع سکنهٔ شهر سنندج در این کوه می‌آیند و یکی از جملهٔ تفرجگاههای شهر است چشمهٔ کوچکی [illegible]
دارد و کسی از اهل ملک بر این ملتفت نیست این است که درست و سنگ
این شهر سنندج آباد شده جمیع پلها و خانه‌های این شهر و غالب دیوارها از سنگ
این کوه است تخمیناً پنج برابر این کوه از این کوه سنگ بیرون آورده اند شخص دانشمندی
با طبع تیز با نهایت دقت در این کوه گردش کند و قدم بقدم آثار [illegible]
[illegible] این کوه بیرون آمده ختم نمی‌شود و این فقره دلیلی بر آثار [illegible]
[illegible] است [illegible] علف و گیاه این کوه بیشتر از [illegible] است چندین
[illegible] [illegible] کوه [illegible] (کلاه صفا)
[illegible] دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه (آربابا) است
ضبط این لفظ با الف ممدوده و سکون رای مهمله و فتح بای اول و بای ثانی با الف
[illegible] این کوه جنوباً در پانصد قدمی [illegible] واقع است جنگل بسیاری دارد
و جنگلی مرتفع است [illegible] که علف خوش مزه [illegible] مشهوری است و در این کوه پیدا
دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه (کره میانه) است ضبط این لفظ بضم
کاف تازی و فتح رای مهمله مشدده و اخفای های [illegible] میانه دهی است در
بیست ذرعی شهر سنندج جنوباً واقع است و این کوه باین قریه اتصال دارد

و از غالب کوههای کردستان بلندتر است جنگلش علف زیادی دارد دیگری
از کوههای واقعه در کردستان کوه (چهل چمه) است این کوه در بلوک خورخوره
میگویند چهل چشمه بزرگ در این کوه است رودخانه جغاتو در بلوک خورخوره
از دو از این کوه و از این چشمها بر میخیزد تفصیل آن سابقا در شرح رودخانها
ذکر شود همه وقت از سال برف در این کوه موجود است و ارفع جبال کردستان است
دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه (شیدا) است این کوه در سمت مشرق
و شمال سنندج بفاصله هشت فرسنگ واقع است کوه خیلی بلندی است
و قبر شیدا نامی در قله این کوه است و گنبدی سلطان [illegible] والی
کردستان جد امان الله خان بزرگ که معاصر نادرشاه بوده بر حسب
خود در این گنبد مدفون است این شیدا نام مشهور است شیدای نامزد
و معلوم نیست کیست و از چه سلسله است در این کوه هر نوع شکار موجود است دارای
علف و گیاه زیادی است و بعضی جنگل درخت بادام و غیره در اطراف این
گنبد است و احدی جرئت بریدن و قطع کردن آنها ندارد دیگری از

شرح چیه چرک

کوههای واقعه در کردستان کوه (چیه چرک) است ضبط این الفاظ بکسر
چیم فارسی و فتح یای تحتانیه و اخفای ها و فتح چیم فارسی و سکون رای
مهمله و ضم میم و سکون کاف فارسی است در این کوه در میانه اوباتو که [illegible]
از کوهستان [illegible] است اتفاق افتاده از ابتدای این کوه تا نقطه

بلندی کوه

بلندی کوه قریب دو فرسنگ راه است در زمستان بسبب بلندی و دوری راه
و بادهای زیاد برف این کوه کم است و غالب معبر مردم بجهة همین [illegible] از این
کوه خطرناک است در تابستان علف و گیاه زیادی دارد دیگری از کوهها
واقعه در کردستان کوه (سلطان شیشه زن) است [illegible] در کردی یعنی [illegible]
این کوه در شمال شهر سنندج بفاصله شش فرسنگ واقع و کوه بسیار بلند و سختی
و معبر عام نیست علف و آب زیادی دارد و از نقطه بلندی کوه تا پای آن بسیار
عمیق است میگویند بیشتر از چهار فرسخ عمق آن است دیگری از کوههای واقعه

ذکر کاران

در کوهستان کوه (کاران) ضبط این اسم با کاف عجمی بر وزن باران است
این کوه غربا در دوازده فرسنگی شهر سنندج واقع است جنگلش از مازو و بلوط
بسیار زیادی دارد و بهار ریواس و قارچ این کوه محل حیرت است
دیگری از کوههای واقعه در کوهستان کوه (رخان) است ضبط این اسم با [illegible]
[illegible] است که [illegible] ملوک سقز [illegible] است کوهی است از مغرب بطرف
مشرق کشیده شده کوه خیلی با نفعی است سرچشمه رودخانه سقز در [illegible] بانه از
این کوه است جنگل زیادی دارد دیگری از کوههای واقعه در کردستان کوه

شرح کوه سیهین

(سیهین) یا [illegible] سیهین در قریه ای باشند که هر دو سیهین اسم دارند این کوه
برای آنها [illegible] است کوه بسیار سخت و صعبی است احدی بر قله این کوه
نمی تواند برود و چندین کوههای کوچک از این کوه برخاسته و [illegible]

با صفا در دامن این کوه واقع است که چشمه شاه‌پسند مشهور است سراپرده و چادرگاه
اعلیحضرت شاهنشاه ایران شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه
الی یوم القرار در وقت تشریف فرمایی کردستان و آذربایجان بر سر این چشمه
شاه‌پسند برپای کرده بودند در واقع این چشمه شاهنشاه‌پسند شده در طرف
شرقی این کوه محال چهاردولی است و در شمال این کوه اسفندآباد و در مغرب این
کوه محال ئیلاق و شهر سنندج و در جنوب این کوه کلیائی است این است که
به توفیق خداوندی شرح هفده کوه معظم از کوههای کردستان را داده .
و به ملاحظه اینکه هفده بلوک و هفده رودخانه در کردستان بود و شرح آنها را
نوشتم شرح هفده کوه را نیز دادم که در عدد مطابق با بلوکات و رودخانه‌های
کردستان باشد و این کردستان سنندج به علاوه طوایف معتبرین که در شهر
سنندج سکونت دارند و از جمله رجال و عدت محسوب می‌شوند هفده طایفه
و حشام نیز در کردستان است و این حشام در سنوات سابقه همه ساله بیش معتبری
از خانواده‌های کردستان و هفت در ابتدای پاییز جمیع ایلات
با همان رئیس یکبار میرات زیاد به خاک ... رفته تا ابتدای بهار در اصفهان
قشلاق می‌نمودند ... هر یک مرتع و جای مخصوصی داشته در ابتدای بهار باز برگرد
معاودت نمودند ... که جامع این اوراق هستم نتوانسته چشم از ذکر نمودن
اسامی آنها به‌کلی بپوشد نگاشته که اگر ... شود خداوند توفیق دهد جمیع کوههای

بر نوشتم و خود را از آن مستغنی
معاف داشتم با به جهت
اختصار اسامی آنها ...

کردستان

کردستان ... و رسم و وضع ترکیب و قرب و بعد و سایر تفصیلات ...
آن با شرح عادت این هفده ایل کردستان و بیان مرتع قشلاق و ئیلاق
آنها مقصود ... تحریر خواهم کشید و ... تفصیل را خواهیم داد
گر ... ای بسا آرزو که خاک شده
اسامی عدت و حشام کردستان این است که در ذیل تفصیل
داده خواهد شد

مختصر بیان طایفات ایلات کردستان

بیان مختصری از طایفات عدت کردستان و ذکر اسامی و ایالات ... آنها
اول ایل ... عبدالرحمن بیک ... این طایفه اصل ... و در ...
با ... نفوس یکصد و ... نفر ... یکصد و ... و ...
... دیگر (دوم) ... نفوس چهارصد و ... نفر ... و ...
... جای سکونت ... سیم ... نفوس
هزار و پانصد نفر ... سیصد و ... و پنج ... سکونت
... و ... چهارم ... نفوس ... نفر ...
... پنجم ... نفوس سیصد نفر ...
... جای سکونت ... ششم ... نفوس ...
نفر ... هشتصد و ... و پنج ... جای سکونت ... ئیلاق
هفتم ... نفوس سیصد نفر ... جای سکونت

دهات متفرقه کردستان هشتم ایل شیخ اسمعیلی نفوس هزار و ششصد
نفر بیوتات سیصد و بیست و پنج تومان جای سکونت اسفندآباد نهم ایل گرگه نفوس هزار و
پانصد نفر بیوتات سیصد و چهل و پنج تومان جای سکونت ییلاق دهم
ایل کوکش و جرت نفوس هفتصد نفر بیوتات دویست و چهارده تومان [illegible]
جای سکونت شهر سنندج و دهات متفرقه کردستان یازدهم ایل قبادی و [illegible]
نفوس سه هزار نفر بیوتات یکهزار و یکصد و چهل و پنج تومان جای سکونت قراتوره
و حسین آباد و سارال دوازدهم ایل گلک نفوس هزار نفر بیوتات سیصد
و هشت تومان جای سکونت ژاورود و کمرات و [illegible] سیزدهم ایل کلیائی
نفوس هزار و پانصد نفر بیوتات یکصد و [illegible] تومان جای سکونت اطراف کلیائی
جوانرود چهاردهم ایل کوره گز نفوس هشتصد نفر بیوتات یکصد و [illegible] تومان
جای سکونت دهات متفرقه پانزدهم ایل [illegible] نفوس ششصد نفر بیوتات یکصد و
هفتاد و شش تومان جای سکونت بلوک ییلاق شانزدهم ایل محمود جبرائیلی
نفوس چهارصد نفر بیوتات یکصد و هشتاد و پنج تومان جای سکونت بلوک
ییلاق هفدهم ایل [illegible] نفوس دو هزار نفر بیوتات سیصد و
هفتاد و پنج تومان جای سکونت بلوک حسین آباد غیر از این هفده ایل
شش طایفه دیگر هست چون از شعبات این هفده ایل می‌باشند ذکر اسامی
آنها ننموده این مختصر را اختصار داده است که در کردستان هفده بلوک و هفده

رودخانه و هفده کوه مشهور و هفده ایل معتبر و تاریخ حمد الله بتوفیق تمام این رساله
که مسمی به حدیقه ناصریه است باتمام رسید و چون در خاتمه این رساله بنای اختصار است مطالعه کنندگان
شرحی از حالات حکام و والیهای کردستان چه از اردلان و چه غیر اردلان
که حکومت یافته‌اند و وقایعات ایام حکمرانیشان از تاریخ پانصد و شصت و چهار
هجری الی حال تحریر که یکهزار و سیصد و نه هجری است این مدت هشتصد و چهل و
پنج سال بعد از تحقیقات و تدقیقات مذهبی در کتاب مختصر به تحریر می‌آورد
نام مبارک کلمه تبرک که پوشیده نماند حقیر تاریخ اردلان که محتوی
شرح حالات اکراد و نسب آنها و تفصیل حکمرانی و فرمانفرمایی کردستان
و وقایعات قدیم و جدید در این طبقه است مفصلاً تحریر و تألیف نموده چون بنای
تحریر این رساله بر اختصار نویسی و بیان رئوس وقایعات است چشم از آن
تفصیل نظر پوشیده و حتی المقدور در حفظ رویه اختصار کوشیده

شرح نسب اردلان

شرح نسب اردلان که حکام و والیهای کردستان است و ایالت او در کردستان
(اردلان) که ایل جلیله ولات کردستان از اولاد داود و [illegible] مشهور شده در نسبش
اختلافات بعضی او را از اولاد اردشیر بابکان میدانند و بعضی او را از اولاد
خسرو نام اصفهانی که قاتل یزدجرد شهریار عجم بوده میشمارند و سبب [illegible]
چنین پادشاهی نام او در صفحه روزگار باقی مانده و در اولاد و احفاد او ترقیات فوق
العاده نموده و بعضی گویند این اردلان از نسل خسرو [illegible] اصفهانی بوده و به تبار [illegible]

ابومسلم مروزی در زمان خروج ابوالعباس احمد عباسی بر کردستان مستولی شد این
آن شخص با مردمان [illegible] داد و دادرسی مردمان می‌نمودند بعد از فوت
او مردمان با طایفهٔ خود چند سال در [illegible] و دیار بکر ریاست ورزید که [illegible] تقاضای
تقدیر بجمعی از طایفه و تبعهٔ خود مهاجرت نموده بشهرزور آمده در آن حوالی در تاریخ
پانصد و شصت و چهار هجری حکومت مستقل یافته و قلعه زلم را از کمال حصانت
دستگاه ساخته بنشیمن دار الحکومه خود بنیاد نهاده در اطراف و اکناف شهرزور
استیلا نموده غالب کردستانات را متصرف شده بلکه [illegible] کلهر [illegible]
نیز بتصرف آورده خود [illegible] بدانجا آباد نموده قلعه بسیار محکمی را بر پای داشته
که آثار آن قلعه هنوز باقی است چهل و چند سال در این ناحیه کردستان با استقلال
حکمرانی و صاحب اختیار بوده در آخر عمر با چنگیز خان [illegible]
در دوران [illegible] تصرفات [illegible] چون در تاریخ ششصد و [illegible] هجری
بسالی [illegible] وفات کرد

ذکر حکمرانی گول

حکمرانی گول پسر [illegible] در کردستانات

گول نام پسرش در همان تاریخ بر جای او متمکن و برقرار گردید این گول بمقتضای
شجاعت [illegible] که داشت بر تصرفات پدر افزوده [illegible]
که [illegible] بتصرفات خویش [illegible]
[illegible] بنیابت [illegible] حکمرانی نموده درگذشت

شرح حکمرانی

شرح حکمرانی خضر پسر گول

شرح حکمرانی خضر پسر گول در کردستانات

خضر نام پسر گول در تاریخ ششصد و پنجاه و نه هجری بر حسب ارث بولایت پدر رسید
در تصرفات پدر و جد پدر افزوده [illegible] و چهار سال [illegible] در کمال عدل و انصاف در
کردستان حکمرانی نموده تا [illegible] در تاریخ ششصد و شصت و سه هجری [illegible]

ذکر الیاس پسر خضر

ذکر الیاس پسر خضر و حکمرانی او در کردستانات

الیاس نام پسرش در همین تاریخ جانشین پدر گردید این الیاس نام سخاوت
و شجاعتی بنهایت داشت بسبب همین دو صفت حسنه تمام [illegible]
چهل و هفت سال حکومت کردستان [illegible] تا که در ایام حکومت او در کردستانات
[illegible] در تاریخ هفتصد و ده هجری بسفر [illegible] آخرت بست

ذکر حکومت خضر ثانی

شرح حکومت خضر که مشهور است بخضر ثانی در کردستانات

خضر نام پسرش در همان تاریخ بر مسند ایالتش متمکن گردید این خضر نام که بخضر ثانی
مشهور بود زهد و تقوی را بنهایت داشته ایام عمر خود را بعبادت بسر و بکار
می‌برده و بر زیردستان و رعایای مملکت خود هیچگونه ظلم و خلاف و ستم روا نمی‌داشت
[illegible] خلاف آیین شریعت و طریقت [illegible] که [illegible]
رعایای مملکت خود بگیرد و همین [illegible] بود که در قلمرو حکمرانی او [illegible]
دولت [illegible] زهد و تقوی او [illegible] لشکری [illegible] مملکت او [illegible]
در اصل [illegible] خضر نام نیز بود [illegible]

کردستان را از شهرزور تا [illegible] و کوی [illegible] تصرف [illegible]

متصرفات [illegible] با قناعت [illegible] حکمرانی [illegible] جاویدان شتافت

ذکر حکومت حسن پسر خضر شاه در کردستانات

شرح حکومت حسن پسر خضر شاه

حسن را پدرش در تاریخ هشتصد و چهل و شش [illegible] ایالت [illegible] قدم نهاد

این حسن نام [illegible] حسن ذیشأن [illegible] مملکت بیشتر از پدر [illegible]

[illegible] لشکری و کشوری [illegible] که هر

[illegible] لشکری و کشوری [illegible] جمعی از جوانان [illegible]

[illegible] هزار نفر [illegible] برگزیده [illegible] تربیت آنها [illegible]

[illegible] را حافظ ملک [illegible] نامیده [illegible] آنها [illegible]

[illegible] این سه هزار نفر [illegible] که [illegible]

[illegible] جمعیت تربیت [illegible]

[illegible] هشتصد و [illegible]

چهار هجری [illegible] شهر [illegible] قلعه [illegible]

نهاد [illegible] قلعه [illegible] حسن آباد [illegible]

[illegible] هجری [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] در [illegible]

هشتصد و هشتاد و چهار هجری ترک این سرای فانی نمود

شرح حکمرا

شرح حکمرانی بابلو پسر حسن در کردستانات

شرح حکمرانی بابلو پسر حسن

بابلو را پدرش [illegible] جانشین [illegible] کدخدای [illegible] چون روز دیگر آید [illegible]

در ملک [illegible] ولایت [illegible] برافراشت این بابلو شخص شجیع و رشید [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] کشوریان [illegible] لشکریان

[illegible] نام [illegible]

[illegible] حکومت مستقل [illegible]

تا بعد از چهل و چهار سال حکمرانی سرای جاوید را شتافت

ذکر حکومت منذر پسر بابلو در کردستانات

شرح حکومت منذر پسر بابلو

منذر را پدرش در تاریخ هشتصد و [illegible] هجری بر بالش ایالت تکیه زد

[illegible] با آب کرامت و سخاوت زنگ [illegible] کدورت را از آئینه خاطر

[illegible] امرا و اعیان [illegible] تحف و هدایای فراوان [illegible]

[illegible] منذر نام [illegible]

[illegible] چهار سال حکمرانی مامون بیک پسرش را جانشین خود نمود

و رخت از این جهان بربست در تاریخ هشتصد و [illegible] هجری

شرح حکمرانی مامون بیک پسر منذر در کردستان

شرح حکمرانی مامون بیک پسر منذر

مامون بیک [illegible] ریاست یافت این مامون بیک پس از

استقرار داد و حکومت بابای کشور و جمیع آن ولایت را پوخت به پاشای دولت
عثمانی تخت پس از دو سال زود خود دست و بوصه خود بر بکر بیگ باز
از شهربازار و روانسر و کوی و حریر و عمادیه و روانذر همه را بتصرف آورد و در همه
آنها ضابطه و مباشرین نگاه داشت جمعی از لشکریان خود را برسم ساخلو و قلعه
روانه گذاشت که در هر یک نقطه از آنها دو دسته تصرف باقی و نعتی
روی دهد آنها منع و دفع آن بکوشند بدین منوال سی و هشت سال حکمرانی
نمود واحدی نتوانست در ملک او رخنه نماید چگونه شجاعت و بسالت و فراست
وکیاست این مامون بیک طایفه بنی اردلان بجا مونده و در کوی منعطف
مامون لقب شهرت یافته القصه بعد از سی و هشت سال حکمرانی جمیع
امرا و اعیان و ولایات متصرفی خود را حاضر درگاه ساخت و ولایات تصرفی
خود را میان پنج نفر اولاد خود که (بیگه بیگ) و (سرخاب بیگ) و (محمد بیگ)
نام داشتند تقسیم نمود نواحی (ظلم) و (شهرزور) و (کل عنبر) و (شیروان)
و (ماران) و (داوران) و (تفنود) را به بیگه بیگ پسر بزرگش
سپرد و نواحی (رهشلی) و (پلنگان) و (سنندج) حالیه قلمرو اردلان
و (مریوان) و (کلاش) جوانرود حالیه به سرخاب بیگ واگذار نمود
و (سروچک) و (قراداغ) و (شهربازار) و (آلان) و (روانسر)
و (کوی) و (حریر) و (عمادیه) و (روانذر) را به محمد بیگ تفویض کرد

و آنها را باتفاق همدیگر توصیه نمود خود گوشه گیری را اختیار و پس از
یک سال بدار القرار خرامید پسران او هر یک در ملک موروثی خود
بامر حکمرانی مشغول گشته و احترام بیگه بیگ بطور بزرگ خود را و امتثال اوامر
و نواهی او را فرض شمرده چهل و دو سال کامل بیگه بیگ روزگار را بحکمرانی
و سرپرستی برادرها گذرانید در تاریخ هشتصد و چهل و دو هجری بار سفر
آخرت را بست

ذکر حکومت مامون بیک ثانی در کردستانات

(مامون) بیک ثانی پسرش را بر مسند حکمرانی قرار گرفت چون زمان
حکومت او همزمان بود از طرف سلطان سلیمان قانونی سلطان دولت عثمانی
لشکر انبوهی بسرداری حسین پاشا نامی مامور به تسخیر ولایت کردستان
گردید و در حوالی شهرزور مامون بیک با چهار هزار سوار جرار از راه استقبال نمود
و تلاقی فریقین دست داد در روز پنجشنبه هشتم ذیقعده سال نهصد و چهل
چهار هجری از اول صبح الی وقت شام این جمع قلیل با بیست هزار نفر
لشکر عثمانی رزم دلاورانه و مردانه پایداری کرده جمعی از طرفین بقتل رسید
چون شب شد دست از کشش و کوشش کوتاه کردند مامون بیک
با بقیه لشکر خود در قلعه ظلم حصاری گردید و بقلعه داری مشغول شد قریب یکماه
پایداری نمود لشکریان عثمانی قلعه را محاصره نموده مانع بیرون آمدن او از قلعه گردیدند

بسته مامون بیگ محض استخلاص اهالی قلعه شبانه با چند نفر از خواص خود در قلعه
بردن آمد چه که در حضور سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی تعهد استخلاص در روز باشد بول
اورا مقتول و محبوس ساختند چون لشکریان خبر رفتن مامون بیگ را شنیدند از
دو دیت متصرفه مامون بیگ را تاختند و تاراج کرده مراجعت با وطان خود نمودند
سرخاب بیگ پسر مامون بیگ اول که عموی این مامون بیگ ثانی است چون
از کیفیت مطلع شد در تاریخ نهصد و چهل و پنج هجری بیگ بلور نلفه خود را متصرف شد
علاوه با آن ملک موروثی محمد بیگ بلور که ملک خود را نیز بقهر و غلبه متصرف
و جمیع کوهستانات را منفرداً تصاحب نمود و با شاه طهماسب صفوی ابواب
مکاتبت و اطاعت و انقیاد را گشود و در بلوک مریوان به بالای کوهی بسیار
مرتفع قلعه محکمی را بنا نهاد که در وقت ضرورت پناه اهل ملک بوده و هنوز هم
آثار قلعه پیداست و خود حقیر که مولف این رساله ام بیان آن قلعه رفته
و آثار قدیمه آن را مشاهده نمودم مع القصه محمد بیگ بلور کو ملک سرخاب بیگ
چون ملک موروثی او را متصرف شد او هم بدربار سلطان سلیمان خان عثمانی پناه برده
این فقره سبب خشم سلطان سلیمانخان گردید مامون بیگ را از قید حبس برون
آورده و ملک حسنه را برای سرخاب اطفال و عیال او معین نمود رستم پاشای
سردار و کرم دولت را با سی هزار نفر قشون باتفاق مامون بیگ و محمد بیگ
روانه قلع و قمع کردستانات متصرفه سرخاب بیگ فرمان دادند در تاریخ نهصد و

چهل و هشت

چهل و هشت هجری رستم پاشا با نیت عزم تصفیه شهرزور وارد گردید سرخاب بیگ
بهشت هزار جمعیت اکراد سر راه بر آنها گرفته در روز پنجشنبه ۲۴ شهر رجب سال
نهصد و چهل و هشت هجری در صحرای شهرزور تلاقی فریقین دست داد لوازم
اکراد در آن رزم دلاوری و مردی را ظاهر ساختند که شمشیر نازنان لشکریان عثمانی را که متجاوز از
ده هزار نفر بودند از پیش برداشته از بام تا شام نایره حرب و قتال اشتعال یافت
سپاهی شب سیاه بحجی گردید هر یک باردوگاه خود برگشتند سرخاب بیگ
هشت روز کاملا با لشکر عثمانی مصاف داد قریب هفت هزار نفر از لشکر
عثمانی و شش هزار نفر از لشکر اکراد در این چند رزم مقتول آمدند سرخاب بیگ
بجهت حفظ بقیه سپاه خود در قلعه ظلم متحصن گردید سپاه عثمانی قلعه را محصور ساختند
و تاخت و تاراج نواحی شهرزور پرداختند مدت محاصره دو سال کامل امتداد یافت
چون نشستند تقلعه کیان وارد آمده شاه طهماسب که از این واقعه مطلع گردید با
هزار نفر قشون را بسرداری حسین بیگ نامی بامداد سرخاب بیگ روانه نمود
حسین بیگ دلگرمی شاه طهماسب چون بدو فرسنگی قلعه ظلم رسیده سپاه عثمانی
از شنیدن رسیدن این لشکر سراسیمه و حیران گشته دست از قلعه کشیده
رستم پاشای سردار سپاه عثمانی بعد از شنیدن این خبر مرگ ناگهانی در گذشت
این فقره نیز بیشتر سبب آن گردید که سپاه عثمانی سرخاب بیگ چون خبر فوت
رستم پاشا را شنید عسکر آمده لشکر فیروز اثر شهر را با مداد خویش

به بادگانه جبس لشکر چشم خود از قلعه بیرون تاخته حسین بیگ سردار سپاه ایران را
بی‌خبر آگاه ساخته حسین بیگ به کمال استعجال بدان جایگاه شتافت سپاه عثمانی را زنی
جهت جسارت کرده آخرالامر شکست دیده تنگ آمده به تنگ برگشتند
بعضی روان شدند برخی امان خواسته کردند دیگر تختی مجهول دانسته در
آویختن مقتول محمد پاشا نام شش صد نفر از سپاه عثمانی به قلعه ظلم که از
مردان کارزار بوده و خیال اطراف سرخاب بیگ را تیغ ثابت خویش نمود
حسین بیگ سردار سپاه ایران شفاعت زنان زاهدین که محمد پاشا با جمعی که
داشت سالماً غانماً مرخص و روانه دولت عثمانیه نمود حسین بیگ به
ایران با نهایت فتح و ظفر به دربار شاهی مراجعت و سرخاب بیگ
با نهایت اقتدار بر مسند ایالت کردستان تمکن و برقرار گردید چندی که
از این مقدمه گذشت سرخاب بیگ از قلعه ظلم به قلعه مریوان نقل و تحویل نمود
آنجا را دار الملک کردستان قرار داد در تاریخ نهصد و پنجاه و شش القاص میرزا
برادر شاه طهماسب که مدتها از دولت شاه طهماسب روی گردان بود به کوه
شهرزور آمده اکراد آن حدود با او به مخالفت برخواستند و از طرف شاه طهماسب
بهرام میرزا و [illegible] قلی خلیفه مهردار با ابراهیم خان و بیست هزار نفر سوار
تاختند در حدود شهرزور و مریوان جمعیت او را متفرق و منهزم ساختند
القاص میرزا از طرف دوستین عثمانیه و ایران خود را در قلعه پنج دهنه ملکه

یزق بخرفه او در سرگشته و حیران به قلعه مریوان شتافت و پناه به سرخاب بیگ
والی کردستان برد سرخاب بیگ در حضور شاه طهماسب شفیع گناهان او گشته
و او را با جمعیت و کلفت از کسانش به توسط شاه دولت [illegible] که طرف
اعتبار شاه طهماسب بود بحضور شاه طهماسب فرستاد و شاه طهماسب
سرخاب بیگ را در جزای این شفاعت مرحمت شایان و نوازش بی‌پایان
بهره‌مند و سربلند گردانیده و هر ساله یکهزار تومان نقد از خزانه دولت ایران
بانعام او پیوسته مستمر و مقرر و برقرار نمود سرخاب بیگ را یازده پسر بود
اول (حسن بیگ) دوم (اسکندر بیگ) سیم (سلطان علی بیگ)
چهارم (یعقوب بیگ) پنجم (بهرام بیگ) ششم (قلندر بیگ)
هفتم (رستم بیگ) هشتم (شهسوار بیگ) نهم (ساروخان بیگ)
دهم (قاسم بیگ) یازدهم (بساط بیگ) همین سرخاب بیگ سلطان علی
پسر سیم که از دیگران به کمال شجاعت و دلیری داشت جانشین خود نمود
و بهرام بیگ پسر پنجم خود را نیز [illegible] حکمرانی مقرر نمود
تاریخ هزار و دویست و چهل و نه هجری او در [illegible] همین بهرام بیگ
در آن ملک حکمران و فرمان گذار بعد محمد بیگ نامی که پسرش مشهور بود
و سالها با دولت عثمانیه جنگ و جدال داشت در احفاد همین بهرام بیگ بود
مع القصه سرخاب بیگ بعد از رحلت حکمرانی سرای جاودانی شتافت

سلطان علی بیگ که جانشین او بود نیز زمانی نیافت و درگذشت و از او دو
در طفل بچگی ماندند یکی تیمورخان و دیگری بابوخان و بساط بیگ پسر امیرخان بیگ
در تاریخ نهصد و هشتاد و پنج هجری قدم بر بساط ایالت گذاشت

شرح حکومت بساط بیگ پسر امیرخان بیگ و شرح تصرفات حیدر

شرح حکومت بساط بیگ پسر امیرخان بیگ

این بساط بیگ شخص فاضل و عالمی بود و بیشتر علوم و عقیده داد و بنهایت جهد
بعمل آورده و قریب ده سال بدین منوال روزگار گذرانید و در سال نهصد و هشتاد و
پنج تیمورخان و بابوخان پسران سلطان علی بیگ برادر خود بدر پناه بایستان شده
اسمعیل شاه بعد قریب یکسال بر گردانی در دار السلطنه قزوین میسر شده تا آنکه
شاه اسمعیل در سال نهصد و هشتاد و شش از این دنیای فانی درگذشت تیمورخان
و بابوخان بولایت کردستان مراجعت نموده جمعی را با خود یار کرده تاخت و تاز
متصرفات بساط بیگ اقدام نمودند از قضای آسمانی بساط بیگ نیز در این
تاریخ درگذشت تیمورخان ولد سلطان علی خان در جای عم خود بر مسند
حکمرانی قرار گرفت

ذکر حکمرانی تیمورخان ولد سلطان علی بیگ در جای عم خود در کردستان

ذکر حکمرانی تیمورخان ولد سلطان علی بیگ

چون در آن تاریخ که نهصد و هشتاد و شش هجری بود سلطان مقتدری در ایران
برای یک سلطنت استقرار نیافته بود تیمورخان برای زمانه سازی با سلطان مراد خان
سلطان دولت عثمانی اظهار اطاعت و انقیاد نمود سلطان مراد خان از این فقره

خرسند

خرسند خاطر گشته هر سال سیصد و پنجاه هزار درهم (?) آنچه زر که تحقیق می نمود
برایل بیگلربیگی [illegible] شهرزور تیمورخان برقرار نمود تیمورخان را چهار پسر بود
(سلطان علی بیگ) و (بداق بیگ) و (امراد بیگ) و (امیر علم الدین)
ولایت متصرفی خود را در میان این چهار پسر تقسیم نمود (شهرزور) و (قزلجه)
و (حسن آباد) و (قلعم رام) را بسلطان علی بیگ داد و (شهر بازار)
و (قراداغ) و (کوی و حریر) را به بداق بیگ تفویض کرد و (مریوان)
و (سقز) و (بیاکوه) و (بیلکو) و (خورخوره) را بمراد بیگ داد و شهرزور
بامیر علم الدین داد و گذر نمود و خود با سپاه زیادی به تسخیر اطراف و اکناف کردستان
مشغول گردید (کرمانشاهان) و (سنقر) و (دینور) و (زنجان) و کرد
که استقلال داشتند را متصرف آورده ولوای استقلال و خودسری را برافراشت در نهصد
و نود و سه هجری متصرفات حسین بیگ کلهر چون حسین بیگ با چابک سواران و
دیروان خان آمدند بکردستان کوچ و دیوان خان به بیعت کردستان
و سپاه کلهر سر را بر تیمورخان گرفت تیمورخان که هیچ خطر چنین دشمنی
نمود جلیس سپاهی که کمتر از هزار نفر بود بیگانه سپاه کلهر و کردستان
دیدار و خوب چنین فتح و ظفر بسته بتقدیر خداوند گار گشته در میدان رزم
اسب تیمورخان بسر آمد و آن پهلوان شجاعت را بزمین انداخت سپاه
کردستان براکنده و او را اسیر ساخته شاه دیروان خان والی کرمانشاه

تیمورخان را با غایت عزت و حشمت بمنزل خود برده تا یکسال بسر برده‌اند
چون امیر گرامی مید انست بلا منازع در بنیادش بعد از چند روز تیمورخان
با کمال احترام بکردستان روانه نمود تیمورخان بعد از سه ماه بتهیه اسباب جنگ
پرداخته روانه گردید بعد از دستیاری سلطان سپاه منصور تا که در آن وقت حاکم
زرین کمر بود با سه هزار نفر بعزم جدال از تیمورخان استقبال نمود بعد از جنگ و کشش
و کوششی در دستیاری بخت مغلوب و منکوب آمده قلعه زرین کمر حصار نمود
تیمورخان با همان جمعیت قلیل که با او بود فتح قلعه با زور دلیری را گشود
بعد از فتح قلعه استحکام بورش بنیان قلعه ترتیب نمود تیمورخان رسیده با او
مقتول نموده با دو عوض قتل حسین بسرداری با لشکر نیش و کلاه شجاعت و تهور
بخونخواهی پرداخته جمعی کثیر از دویست نفر از اهل زرین کمر را با پیشباز
سلطان خبر آورده رطب و یابس آنچه را یافت شد غارت برده و نعش
تیمورخان که شخص دانشمند و رشیدی بود از اهالی ملک بیرون آوردند

شرح حکومت هلوخان برادر تیمورخان در ولایت اردلان

در تاریخ هشتصد و نود و شش هجری بر متصرفات تیمورخان رسیده یافت و باستقلال
حکمران گردید این هلوخان در سه سال بسلطان سلیم خان سلطان عثمانی
و پادشاه ایران بطریق انقیاد و اطاعت روز کار را گذرانید و در این
دوره املاک کوردستان را از قلعه ظلم و قلعه مریوان تغییر داده بقلعه پلنگان آورده است

شرح حکومت هلوخان برادر تیمورخان

قلعه پلنگان در مکان بسیار سخت و صعبی اتفاق افتاده در آن زمان از جمله
قلاع محکمه عالم بوده هیچیک از سلاطین عالم نتوانسته آنجا را بغلبه تسخیر نمایند
کردان دیگر که یکی از طوایف معتبر کوردستان است در آنجا سکونت داشته‌اند
در نجابت و بزرگی نام داشته‌اند بر استحکام قلعه افزوده بنا و ساختمان چند
آنها در نهایت استحکام احداث نموده این قلعه پلنگان در ده فرسنگی شهر سنندج
در طرف جنوب واقع است و تعمیرات کج بجز از قلعه ظلم و قلعه مریوان و قلعه حسن آباد
بود و در سه قلعه را در کمال شکوه و استحکام آباد کرد این هلوخان شخص شجیع و رشید
در عدل و داد بعد با زیر دستان و رعایا قانون عدالت و مروت رفتار
نموده با امرا و لشکریان قرب جوار کردستان برافت و مهربانی
رفتار کرده این سلطنت و دولت متصرفه او بنهایت معمور گشته و خزانه او سرشار
نموده بر توسعه ثروت و دولت اقدام نمود در این وقت در بعد سکونت بسیار نمود
و استعداد زیادی از سپاه و دولت بجائی رسید که با استقلال و جمعیت زیاد
بکو متصرفات خود را دولت مستقلی میدید و طاعت هیچ پادشاهی نموده
در هزار و دوازده هجری حسینخان حاکم لرستان با شاه پادشاه اعظم شاه
عباس ماضی با ده هزار نفر جمعیت بعزم رزم با هلوخان بکردستان یورش آورد
و قلعه حسن آباد را از دست هلوخان بجبر و قهر گرفته بر آنجا که بود حصار داد
با یک جمعیت قلیلی در آن وقت در میان قلعه پلنگان هلوخان بقوت کاری داد

پیش برد در سه چهار مصاف همه جا شکست با او شد آخر الامر در میدان رزم شکست
فاحش یافته دو فرزند کوچک قشون هلو خان چهار فرسنگ ایشان را تعاقب نموده و قریب
هزار نفر از لشکر لرستان بقتل رسانیدند شاه عباس که در آن وقت والی سلطنت
ایران بود از حرکات دعوی هلو خان رنجیده و از طرفی سپاهی بر دفع او نامزد
نکرد آن سپاه نیز بی حصول مرام بازگشته شد تا لشکری آراسته تر در سال ثانی مامور شد
در سرحد کردستان از هلو خان شکست یافته فرار نمودند تا خود شاه عباس
با لشکر انبوهی بعزم تسخیر کردستان و تادیب هلو خان حرکت کرده تا بسنندج آباد
کردستان که در آن اوان قلمرو علی شکر ش نامیده اند رسیده زالی بالی
نام زنگنه که حسب الامر مخصوص شاه عباس بعد از آن پادشاه را از این مسافرت
و جدال و قتال منحرف ساخت و بمقر سلطنت مراجعت نمود بعد از آن مقدم
شاه عباس با هلو خان بنای رأفت و مهربانی گذاشته و بتوسط همان
آنی بالی نام جدالت و استمالت او فرمان و خلعتی روانه ساخت و هلو خان نیز
سر اطاعت و طاعت پیش آمده خان احمد خان پسر ارشد خود را با پیشکش
لایق همراه آن شاه فرستاد و بعد از رسیدن بخدمت مورد نوازش
گردید شاه عباس شرفی بنا بمصلحت دولتی زرین کلاه خواهر خود را بعقد
خان احمد خان در آورده و خاطر از او جمع و پیمان گرفت که در حیات کوکستان
هلو خان پدرش را بعد بدار شاهی بفرستد خان احمد خان پس از آن بکردستان

آمده

حد خود ایران آورده و به تمهید اسباب چند هلو خان را باصفهان فرستاد بعد از آنکه هلو خان
هلو خان باصفهان شاه عباس لازمه احترام و اتفاق را نسبت بهلو خان بجا آورد
داشت پس از شش ماه توقف هلو خان در اصفهان رخصت انصراف بکردستان
یافت و در نهایت رفق رو بعتبات مراجعت نمود و در جنب مسندهای خود هلو خان
فرمان حکومت جمیع کردستانات را بهمان ایل عطا و به دلجویی و حرمت خان
احمد خان شرف صدور یافت خان احمد خان در تاریخ هزار و چهارده هجری

ذکر حکمرانی خان احمد خان پسر هلو خان در کردستانات و فتوحات او

تاریخ حکمرانی خان احمد خان

زمام امارت و ریاست برافراشت و بتجهیز سپاه و لشکر پرداخت بیست هزار
سوار و پیاده را آماده کرده بجانب امرای بغداد و تنبیه ایالات کرد و جبال
روی نهاده با سپاه لشکری و جنگی جمعیت بلا اندازه و قیاس را ترتیب داده
و بعزم رزم پیش آمده تا چنین تلاقی فریقین روی داده دلیران کوهستان شمشیر کین
آخته و تهور با نه بر آن تاخته بعد از قتل کشش و کوشش فنون کر و فر
نهزم شده جمعی قتیل و انبوهی اسیر و دستگیر شده قلعه که از تیغ یلان کردستان
جانی بدر برده پناه بقلعه روانه شدند و از آنجا پسر خان احمد خان آهنگ او
یکبند قلعه بود رسیده بمحاصره قلعه قیام و قتال و تاراج اطراف
و جوانب اقدام نموده آن قلعه را بعنایت سختی مکان مدتی محاصره کرده و قلعه
گیان ظفری نبرده راه آمده شد با ایشان مسدود که شاید از گرسنگی جان دهند

[illegible] شب و سنان باران آمیسند چندی این حال برین منوال گذشت تا آنکه
خان احمد خان از طول سفر ملول گشت روزی با جمعی از خواص خود بعزم تفرج
و تماشا بر لب دریای که در جنب آن قلعه واقع شده بود رفته [illegible] زنی جمیله
از اهل آن قبیله در آن لب دریا دچار شده ضعیفه را خان احمد خان می پرسد
که مطلع شود [illegible] این قلعه چیست خان احمد خان [illegible] که معبران [illegible]
دخول در آن مسدود است آن زن جمیله بطریق ظرافت [illegible]
خویش میکند که [illegible] دخول [illegible] مردان مصاف [illegible]
و بتیغ [illegible] آنرا [illegible] حمیت خان احمد خان
از این طعن بجوش آمده [illegible] خود را [illegible] آورده [illegible]
و قلعه [illegible] آورد [illegible] قلعه [illegible] چون [illegible] خان احمد
بود [illegible] مقاومت [illegible] خان احمد خان [illegible]
پس از غارت و قتل [illegible] اهل قلعه [illegible] آمده [illegible] خان احمد خان با
[illegible] قراحسن بیک بنی عم خود را در آنجا بحکومت نصب نموده خلعت [illegible] را
بر او خوش [illegible] حاکم [illegible] کرد [illegible]
نیز [illegible] از آنجا بعزم [illegible] حرکت [illegible]
حاکم آنجا از [illegible] جان [illegible] روان گردید خان احمد خان [illegible]
[illegible]

خان احمد خان آمده هر یک را بقدر رتبه نوازش نمود و بزیارت حضرت
[illegible] علیه السلام بهره مند گردید چون روزی [illegible] از طرف موصلی [illegible]
[illegible] آمده [illegible] مژده این فتح [illegible] شاه عباس [illegible]
نیز [illegible] خنجر مرصع [illegible] با یراق [illegible]
باقی [illegible] خان احمد خان ارسال [illegible] کرکوک و بغداد [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] خان احمد خان [illegible] بسمت کرکوک [illegible]
شد و آن ناحیه را بتصرف در آورده و از آنجا بطرف بغداد [illegible] شاه عباس
چون حرکت خان احمد خان را [illegible] بغداد [illegible] کران [illegible]
سوی [illegible] آمده از طرف خان احمد خان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه عباس نیز باطراف بغداد رسیده و خان احمد خان
باجمعی [illegible] بغداد [illegible] [illegible] القصه پس از
نظم آن ملک و تشخیص و تعیین والی [illegible] در تاریخ هزار و سی و پنج هجری خان
احمد خان [illegible] مراجعت [illegible] طول سفر خان احمد خان [illegible] حرکت
تا وقت مراجعت [illegible] شاه ایران
شاه عباس [illegible] مراجعت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] خان احمد خان

به تشریفات گوناگون سرافراز ساخت خان احمد خان را از زرین کلاه خواهر شاه عباس
پسری بود سرخاب بیگ نام در بیست سالگی چون شاه عباس او را به درگاه خویش برد
تربیت او اقدام کرد این سرخاب بیگ در کمال فضل و کمال و شجاعت بود [illegible]
شاه صفی را از اولاد کرام که مردم دیده آن جا [illegible] را از حد قدم بیرون آورده
خان احمد خان از شنیدن این خبر وحشت اثر از عقل عاری گردیده و دیوانه شد
امرای اکراد آن شیر بیشه مردی را با وطن و خویش [illegible] به تحریک شیده و باسم [illegible]
او دولت را منظم و بنیاد ایالت را مستحکم ساخته بعد از [illegible] به حکم [illegible]
به جمعیت [illegible] کار اردلان تمام گشت از اطراف و جوانب سپاه انبوه
جمع کرده هجوم به ولایت قرب جوار آورده کرمانشاهان و همدان و [illegible]
نیز ضمیمه متصرفات خود نمود و سکه و خطبه را به اسم خود [illegible] داد
و شهرزور را به نام خود زیور بخشید و داعیه استقلال را آشکار و با طریقه سلطان
عثمانیه پیوست و کمر خدمتگذاری او را بر میان بست از جانب سلطان عثمانیه
به خلعت فاخره و انعامات شایسته [illegible] در رجب [illegible] امر سلطان عثمانیه لشکر
موصل و کرکوک [illegible] آمده خان احمد خان را از ملک خود به شهر موصل [illegible]
سال در موصل و کرکوک و [illegible] و شهرزور [illegible] روز گذرانید آن صاحب [illegible]
مدت حکمرانی خان احمد خان در کردستان بیست و شش سال بود آل [illegible]
این بر سر [illegible] کشیده [illegible]

شرح حکمرانی سلیمان خان و بنای شهر سنندج با اهتمامات او

شرح حکمرانی سلیمان خان و بنای شهر سنندج

چون خبر رفتن خان احمد خان و پناه بردن او به دولت عثمانیه به شاه صفی رسید
سلیمان خان پسر میر علم الدین خان بن تیمور خان اردلان را که در آن زمان در خدمت [illegible]
شاه صفی و محل اعتماد و وثوق آن پادشاه بود به ایالت و حکومت کردستان [illegible]
فرستاد سلیمان خان در تاریخ هزار و چهل [illegible] هجری به کردستان شتافت و زمام
حکومت [illegible] به انتظام [illegible] یافت بعد از یک سال از طرف سلطان مراد خان
عثمانیه که بعد از عثمان خان ثانی [illegible] خوانده [illegible] خسرو پاشای سرعسکر را
در تاریخ هزار و چهل و یک هجری با سپاه بیحد و مر به تسخیر عراق عرب و کردستان [illegible]
[illegible] نمود خسرو پاشا تسخیر کردستان را مقدم داشته شهرزور [illegible] نهاد [illegible]
[illegible] چهار هزار سوار به تسخیر مریوان و کردستان [illegible] شاه صفی [illegible] زینل خان
سپهسالار را با سپاه بیکران به کردستان روان فرمود خود شاه صفی نیز
با لشکر جرار به همدان نهضت نمود زینل خان سپهسالار [illegible] شتاب [illegible]
به مریوان رسانیده خسرو پاشا چون خبر ورود سپاه ایران را [illegible]
شنید او نیز به جمعیت و سپاهی که داشت به آن سوی [illegible] در صحرای مریوان [illegible]
روی داد و زد و خوردی سخت پیوسته شد بعد از کشش و کوشش انهزام [illegible] زینل خان
سپهسالار [illegible] روی به فرار نهاده جمع لشکر منهزم به همدان رسید [illegible]
معلوم شد که زینل خان سردار [illegible] لشکر [illegible]

ولد ارشد خود را که از آن روی خسرو پاشا به پای سنندج آمد و بطرف بغداد رفت یک ماه
با مرتضی قلی ... و اکثر را ... کردستان ... خسرو پاشا
جهت آن ... توقف کردستان ... ایران ... خسرو پاشا
تا از طرف ... آمد مع القصه بعد از اتمام ... خسرو پاشا ... سپاه روم
شاه صفی سپاهی جرار بطرف شهرزور و کردستان مأمور نمود و آن نواحی را
بتصرف در آوردند پس از این واقعه شاه صفی در تقویت سلیمان خان ... امر
حکومت کردستان را اهتمام فرموده ... سلیمان خان
... با رشادی ... که در الکای کردستان ... سنندج ...
بنا نهاد این سنندج ... در قرب ... از قرار کردستان ... مشهور
و ... چون قلعه را ... آن ... کشیده ... آن ...
زیرا ... در قدیم یعنی قلعه ... یعنی قلعه سنه و معرب آن سنندج گشته مع
القصه ... سنندج را در تاریخ هزار و چهل و شش هجری آباد کرده ... [illegible] ٤
... که در وسط شهر است ... اتمام بنیاد نهاد که تا این ... [illegible]
دار الایاله کردستان است عمارت و حمام و مسجد و بازار بنیاد نهاد
و با اتمام رسانید ... قنات را ... که ... سنندج
احداث کرده آب آن را ... سلطان ... آورد ... صورت
سلیمان خان ... و ... مریوان ... آباد ... نموده ... [illegible]

بناء دیگری برای استحکام کردستان نبخشید تا خان احمد خان در هزار و چهل و
هفت هجری با ... بار دیگر عزم تسخیر کردستان ... که گذشته
داخل کردستان گردید با مرتضی قلی ... امیر آخور باشی شاه ... با سه هزار نفر
... قلعه کردستان مأمور شد ... قولله آقاسی ... شاه ...
مأمور گشته ... مریوان ... بعد از تسویه صفوف
و تصفیه سیوف جمعی از ... که در سپاه خان احمد خان ... بودند
بقتل آمدند خان احمد خان چون ضعف سپاه خود را مشاهده نمود ...
... بطرف موصل ... بعد از ... در تاریخ هزار و چهل و هشت
هجری در موصل درگذشت ... کردستان نعش او را ... حضرت ...
... مدفون ساختند سلیمان خان با ... استقلال با مرحکومت
کردستان ... بعد از شاه صفی شاه عباس ثانی نیز با ... سلیمان خان
توجه ... نمود تا در تاریخ هزار و شصت و ... هجری سلیمان خان ... گفت
... حکومت ... شاه عباس ثانی ...
... سلطان ... سلیمان خان ... دیگری ...
... کردستان را ... قسمت ... هر قسمتی را ... ل
کردستان ... سلیمان خان ... ولایت سنندج را با ... شرقی ...
به کلبعلی خان پسر سلیمان خان تفویض ... حکومت مریوان را بخسرو خان پسر دیگرش

[illegible] ... کردستان آن ... خان ... [illegible]

و آنکه از فرط سفر و بیماری که بسهراب سلطان دارد چهل تفنگچی را بمدد سلطان سپرد و شهرزور و شهر بازار را بمحمد خان کرجی بخشید

ذکر حکومت کلبعلی خان پسر سلیمان خان در کردستانات

شرح حکومت کلبعلی خان پسر سلیمان خان

در شهور [illegible] هزار و هفت کلبعلی خان در ایالت سنندج مستقر گردیده عدل و انصاف را شیوه خود نمود تحصیل نام نیک که در بارگاه عباس شاه به نهایت حسن و توفیق و اعتبار آمد جمع کردستانات را ضمیمه سنندج کرده با و سپرده و سرداری سپاه عراق و خوزستان نامزدش شده فتح و تسخیر آن مملکت [illegible] گلوه روز و ظفر آورده در دربار شاهی باین [illegible] فرق [illegible] گوش نمود سال کامل [illegible] را آنکه [illegible] ز کردستانات را [illegible] حکومتش [illegible] و دولت جمع [illegible] مقرره بی نوع [illegible] تاریخ یکهزار و هشتاد و [illegible] هجری در گذشت

شرح حکومت خان احمد خان پسر کلبعلی خان در کردستانات

شرح حکومت خان احمد خان پسر کلبعلی خان

خان احمد خان پسر او در همین تاریخ بفرمان شاه سلیمان بر جایش نشست این خان احمد خان چون بر مسند ایالت قرار گرفت با ترک و تاجیک در دور و نزدیک نهایت رافت و مهربانی را مرعی میداشت در بذل وجود حاتم زمانه و قاآن بود و این [illegible] که خزاین [illegible] مال از زر و گوهر بود در قلیل مدتی [illegible] از بسکه زر بمردم [illegible] در میان عوام بخان زرینه مشهور شد [illegible]

خان احمد

خان صرف عیش و طرب میشود [illegible] برمیزند اتفاقا افراط در طرب و عیش سبب اختلال دماغش و دیوانگیش گردید خسرو خان عمویش مرتب امر حکومت و تفصیل [illegible] حال و احوال او در نزد شاه سلیمان صفوی عرض و اظهار نمود شاه سلیمان حکومت کردستانات را بخسرو خان تفویض نمود و خان احمد خان را معزول کرد مدت حکومتش [illegible] سال بود

ذکر حکومت خسرو خان عموی خان احمد خان در کردستانات

شرح حکومت خسرو خان عموی خان احمد خان

خسرو خان که در آن وقت در ایران متوقف بود و کام بسوی سنندج گذاشت اقبال را در خرام آورده [illegible] وارد سنندج گردید خان احمد خان را محبوس و [illegible] فرستاد و خود را در تاریخ هزار و نود و یک هجری در کردستانات لوای ریاست برافراشت این خسرو خان شخص ظالم و ستمکاری بود ابواب جور و ستم بر روی رعایا گشوده [illegible] فتنه شاه سلیمان [illegible] را باتفاق [illegible] نزد خسرو خان روانه می سازد خسرو خان [illegible] نشود دست از ظلم و تعدی کوتاه نمی نماید هر یک از آن جمع را که عارض درگاه و متظلم در بارگاه پادشاه بود بنوعی [illegible] و مخذول و به بهانه [illegible] مقتول نمود چون حقیقت مطلب [illegible] بعرض شاه سلیمان رسید خسرو خان را بپایتخت احضار کرده پس از رسیدن بسیاست و قتلش فرمان داد [illegible]

در میدان شاهی اصفهان خسرو خان را پی در پی زنند که بخشش را طلبی کرد
مدت حکمرانی خسرو خان در کردستان دو سال ناتمام بود در تاریخ هزار و
نود و سه هجری بفرمان شاه سلیمان تیمور خان آجرلو بیگلربیگی و حکمران کردستان گردید

شرح حکومت تیمور خان آجرلو در کردستان که خارج از سلسله بنی اردلان است

شرح حکومت تیمور خان آجرلو

این تیمور خان با اهل مملکت سلوک و خوش رفتاری با اهالی داد و با اهل
و عدالت برادرانه رفتار نمود بخشش سالی چند بر این منوال در کردستان حکومت را عاشت
بعد از شش سال در تاریخ هزار و نود و نه هجری دوباره خان احمد خان پسر کلبعلی خان
اردلان بحکومت کردستان مأمور و حسب الامر شاه سلیمان صفوی روانه سنندج
و شهر زور گردید این خان احمد خان هم در ایالت کردستان مستقل بیش از
اول با قدار در علاوه دو سه سالی که سلیمان خان پاشای بابان چون
برحالت او اطلاع بهم رسانید جمعیتی را از طوایف اکراد و اعراب با خود
متفق کرده در تاریخ یک هزار و یکصد و سه هجری بعزم هجوم بسرحدات
کردستان آورده مریوان و شهر زور را تسخیر کرده سهراب سلطان حاکم سقز
و ابراهیم بیگ میر اسکندری حاکم مریوان را بقتل رسانید خان احمد خان خود
بمقابل او نتافت و تفصیل را بشاه سلیمان عرض داشت از جانب شاه
سلیمان رستم خان سپهسالار و حسینعلی خان زیاد اوغلی با سپاهی آماده
با خان احمد خان روان شد در صحرای مریوان تلاقی فریقین دست داد

سپاه سلیمان پاشا انهزام یافت و متجاوز از چهار هزار نفر سپاه او قتیل و اسیر
شدند بعد از این فتح نمایان عباس خان زیاد اوغلی به تعاقب و دعوای [illegible]
سلیمان پاشا [illegible] سلیمان پاشا را برد که بشناسند
چند نفر از بزرگان کردستان با یکهزار و دویست نفر از رعایای آن ملک
به عذاب و شکنجه گرفتار و پس از دفع جمیع املاک و اموال آنها حکم بقتل همه آن
بیچارگان نمودند از جمله رؤس این بیچارگان را در صحرای مریوان تپه را برپا
می‌کنند در این تاریخ که یکهزار و یکصد و نه هجری بود حال آن تپه بقلعه کله گین
گوکه مشهور است یعنی کوهی که از کله انسان درست شده و سلیمان پاشا بعد از این
حرکت جسارت عباس خان سردار در میدان اصفهانش بدار می‌کشد و معنی
سرداری را بادی آموزند در تاریخ یکهزار و یکصد و هفت هجری شاه سلطان حسین خان
احمد خان را از حکومت کردستان معزول و محمد خان پسر خسرو خان مقتول را
بحکومت آنجا منصوب می‌نماید نوبت این حکومت ثانوی خان احمد خان نه سال
ناتمام بود

ذکر حکومت محمد خان پسر خسرو خان در کردستان است

شرح حکومت محمد خان پسر خسرو خان

محمد خان چون در ایالت سنندج استقرار یافت بنظم و عدالت پرداخت چون
از حرکات جسارت حسن خان زیاد اوغلی که سابق شرح داده شد اهالی
کردستان رنجیده خاطر گردیده جمعی از امرای آنسامان جلای وطن اختیار

و به دست غلامان تباه شد و سلطان حسین برای تهنیت و تبریک آمدن آنجا و غم [illegible]
داور بیچاره حسین خان را سردار و مصوب گردانیده فرستاد این سردار دو ماه در این
کردستان [illegible] کردستان و کرد بیچاره نهایت [illegible] را به نحو مع [illegible]
یکهزار و صد و سیزده هجری [illegible] این محمد خان گرجی [illegible] سلطان
حسین [illegible] حکم آن پادشاه محمد خان [illegible] معزول و محمد خان
گرجی به حکومت کردستان مأمور [illegible] مدت حکومت محمد خان [illegible] سال [illegible]

ذکر حکومت محمد خان گرجی در کردستان که خارج از سلسلهٔ بنی اردلان است

این محمد خان گرجی چون به کردستان وارد [illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] با اهل [illegible] جماعت قیام و اقدام [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] این شخص
از این [illegible] سنه یکهزار و صد [illegible]
هجری [illegible] سلطان حسین حسنعلی خان [illegible] کردستان مأمور کردید

تاریخ حکومت حسنعلی خان [illegible] که خارج از طایفهٔ بنی اردلان است

این حسنعلی خان در مذهب تشیع به نهایت راسخ و ثابت بود [illegible] کردستان که
[illegible] امام شافعی [illegible] تعصب [illegible]
[illegible] این خان [illegible]
روزی [illegible] حضرت امام را [illegible]

تاریخ حکومت حسنعلی خان [illegible] که خارج از طایفهٔ بنی اردلان است

ابن ابی طالب سلام الله علیه [illegible] که [illegible] گذشت و از حالت
[illegible] آن نقعه [illegible] سوال [illegible] این شخص [illegible]
[illegible] آن نقعه [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] از شدت مرض [illegible]
[illegible] نقش [illegible]
جواب [illegible] بعد از [illegible] این [illegible]
[illegible] که [illegible] تشریف فرما شوند [illegible]
[illegible] تاریخ یکهزار و یکصد و [illegible] هجری [illegible] سلطان حسین برادرش
حسینعلی خان را هم به ایالت کردستان برقرار [illegible]

ذکر حسینعلی خان برادر حسنعلی خان در کردستان که خارج از طایفهٔ بنی اردلان است

ذکر حسینعلی خان برادر حسنعلی خان

این حسینعلی خان هم بنا به تعصب مذهبی [illegible] ابواب ظلم
ابواب ظلم [illegible] کردستان [illegible]
پادشاه [illegible] از حکومت معزول [illegible] کیخسرو بیگ [illegible] کردستان
[illegible] مدت حکومت حسینعلی خان یک سال و چهار ماه بود

تاریخ حکومت کیخسرو بیگ [illegible] شاه سلطان حسین که خارج از سلسلهٔ بنی اردلان است

تاریخ حکومت کیخسرو بیگ [illegible] شاه سلطان حسین

چون کیخسرو بیگ [illegible] کردستان [illegible]
معلوم [illegible] حکومت [illegible]

با تصرف درآورده بعد از یکسال او را از حکومت خلع و باصفهان نفرستاده مدت [illegible]

یکخسرو بیک [illegible] بعد از بیرون کردن یکخسرو بیک

ذکر حکومت عباسقلی خان که از نبایر خان احمد خان بنی اردلان در کردستان

ذکر حکومت عباسقلی خان [illegible]

در تاریخ یکهزار و یکصد و پنج هجری عباسقلی خان نام که از نبایر خان احمد خان بن هلو خان است بحکومت کردستان اختیار شده عموم اهالی [illegible] او را بر سیاهان می بستند شاه سلطان حسین بعد ملاحظه مصلحت وقت [illegible] خلعت و فرمان حکومت برای او بفرستاد شاه سلطان حسین در تاریخ یکهزار و یکصد و [illegible] هجری این عباسقلی خان را با جمعیت کردستان جهت فتح قندهار [illegible] ابدالی بدار الملک قندهار مأمور ساخته عباسقلی خان با هشت هزار سوار از کردستان حرکت کرده بجانب مقصد روان شد چون بیابان کرمان [illegible] رسیده اختلال و اغتشاش سلطنت شاه سلطان حسین را استماع نمایند [illegible] عباسقلی خان [illegible] بصوب ولایت مراجعت می کنند عباسقلی خان یکه و تنها [illegible] شاه سلطان حسین رفته نسبت این حرکت و تهمت برگشتن سپاه را [illegible] علیقلی بیک نام نبیره کلبعلی خان بنی اردلان که سابقاً شرح حالش گذشت [illegible] شاه سلطان حسین همین عباسقلی خان را معزول و محبوس کرده مدت حکومت او [illegible] پس همان علیقلی بیک مجهول را بسرکاری کردستان [illegible] خلعت و فرمان [illegible] ولقب خانی را با فتح علیقلی بیک صادر و همراه علی خان [illegible] فرمان [illegible]

وارد کردستان رسید [illegible]

شرح حکومت علیقلی خان که از نبایر خان احمد خان بنی اردلان در کردستان

شرح حکومت علیقلی خان که از نبایر خان احمد خان

این علیقلی بیک شخصی است که نبیره کلبعلی خان بنی اردلان است بمقتضای گردش روزگار بفقر و مسکنت [illegible] در یکی از دهات [illegible] کردستان که اسم آن [illegible] ساکن و برای کسب معاش [illegible] بعد چند نفری که با او [illegible] عسرت و ضیقش [illegible] از اینجا [illegible] دیگر [illegible] علیقلی بیک [illegible] جواب [illegible] اگر خدا بخواهد [illegible] همین عبارت در کردستان شهرت [illegible] مع القصه چون علیخان که حامل فرمان و خلعت شاهی بود [illegible] سراغ علیقلی بیک را [illegible] یافت [illegible] نقرب [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] علیقلی بیک [illegible] علیخان [illegible] این شخص با جمعیتی که [illegible] [illegible] علیخان خلعت [illegible] [illegible] علیقلی بیک [illegible] با [illegible] علیقلی بیک [illegible] علیخان نهایت احترام [illegible] خلعت [illegible] فرمان حکومت کردستان را

با پسر و نوه علیقلی بیک که علیقلی خان شد با بل آباری گفت گفتم اگر خدا بده در
قریه شیخله هم بسه بعد از چند روز که امرای کردستان از این کیفیت اطلاع
یافتند [illegible] عباسقلی خان شتافتند پس از تهیه تجملات ظاهری [illegible]
سنندج که دار الملک کردستان [illegible] تاریخ یکهزار و یکصد و بیست
هشت هجری بسنندج نزول نمود هم دراین زمان ایالت لرستان [illegible]
اطاعت شاه سلطان حسین کشیده شاه سلطان حسین هم علیقلی خان را در
این ماموریت نهایت رشادت را بظهور رسانید [illegible] با سپاه
لرستان و بختیاری [illegible] سرداران [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] خود در قلب [illegible] مقدمه رزم [illegible] بظهور آمده [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
آمده [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] بختیاری [illegible]
مردانه بظهور آوردند آخر الامر از این جنگ [illegible] دلیران کردستان
آنها را تعاقب [illegible] تیغ خونبار [illegible]
حاکم لرستان [illegible] عباسقلی خان [illegible]
فرادان [illegible] عباسقلی خان [illegible] بختیاری [illegible]
شاه سلطان حسین حاکم [illegible] لرستان [illegible] بوطن خود [illegible]

باسپاه کردستان [illegible] عباسقلی خان [illegible]

حکومت عباسقلی خان با فخر و اعتبار [illegible] بسنندج مراجعت نمود تا در تاریخ
هزار و یکصد و سی و [illegible] که ضعف و فتوری در سلطنت شاه سلطان حسین
[illegible] افغانیان از هر طرف شورش در ایران انداختند خانه پاشای
[illegible] پاشای بابان که [illegible] سلیمان پاشا [illegible] حاکم سلیمانیه
[illegible] فرصت [illegible] شمرده [illegible] تسخیر [illegible] اردلان [illegible] لشکر [illegible]
حرکت نمود [illegible] تاخت [illegible] در مقابل [illegible]
سنندج آمد عباسقلی خان [illegible] عزیمت اصفهان
نمود [illegible] رعایای کردستان [illegible] محافظت مال و جان خویش را
[illegible] سادات و علما و مشایخ قوم [illegible]
شدند [illegible] بسنندج داخل گردید

ذکر حکومت خانه پاشای بابان در کردستان و وقایع اتفاقات او

خانه پاشا در تاریخ هزار و یکصد و سی و [illegible] هجری امیر و حکمران کردستان
[illegible] در زیر فرمان او در آمد این خانه پاشا در
قواعد عدل [illegible] اهالی کردستان
می گماشت [illegible] حکومت [illegible]
سلطنت صفویه [illegible] ایران و تسلط افغان [illegible]
پاشا [illegible] خانه پاشا [illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

مسجد و مدرسه بزرگی در شهر سنندج بر پای نمود و مناره بسیار بلند در آن مسجد بر
افراشت این مناره و مسجد یکصد سال بر پای بود امان الله خان بزرگ والی
کردستان بنا بغیرت و تعصب اهلیت مسجد را خراب و مناره را از پا
در آورد و باغی را بجای آن مسجد بنا کرد که حالا هم هست و بباغ فردوس
مشهور است مع القصه خانه پاشا چهار سال کامل در سنندج توقف نمود در
تاریخ هزار و یکصد و شش هجری علیخان پسرش را بحکومت در سنندج گذاشت
و خود [illegible] ممالک بابان را بر عهده علیخان با وجود هشت سن عنفوان
جوانی بهیچ وجه پیرامون [illegible] و مناهی نگشتی ایام عمر را بصحبت علما
و شعرا گذراشتی در سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری صیت اقتدار
نادرشاه افشار که در آن وقت سپهسالار شاه طهماسب ثانی صفوی بود
و بلقب طهماسب قلیخان شهرت داشت در جمیع ایران انتشار یافت علیخان
بی جدال و نزاع [illegible] گشته عازم ولایت خویش گردید و دست
حکومت او در کردستان [illegible] شاه طهماسب صفوی بصوابدید
طهماسب قلیخان سپهسالار که نادرشاه بود عباسقلی خان اردلان را بحکومت
کردستان فرستاد [illegible] اردلان را فرزندان شد لیکن عیش ایشان
چندان روزگار نیافت بجهان دیگر شتافت
شرح حکومت سبحانوردی خان بنی اردلان در کردستان در تاریخ

سبحانوردی خان

شرح سبحانوردی خان بنی اردلان

سبحانوردی خان پسرش بحکم وراثت بجای پدر
بحکومت یافت [illegible] هزار و یکصد و چهل و [illegible] هجری [illegible] اردلان گردید
این سبحانوردی خان [illegible] کردی و اهلیت رفتار نمود
و در شهر سنندج تعمیر [illegible] هشت در تاریخ هزار و یکصد و چهل و هفت
نادرشاه بعزم تسخیر شیروان از اصفهان حرکت کرد [illegible]
سنندج وارد [illegible] حکومتی که [illegible] مشهور است [illegible]
زمان این [illegible] ذرع طول و [illegible] ذرع عرض داشته نشسته [illegible]
[illegible] سبحانوردی خان حاکم کردستان [illegible] خدام در پایین [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] سبحانوردی خان [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] بزرگ [illegible] آن [illegible]
سلطنت [illegible] حکومت [illegible]
با [illegible] سبحانوردی خان [illegible] نادری چهارده هزار [illegible]
[illegible] ده هزار [illegible] پیشکش می نماید مع القصه بعد از
[illegible] نادرشاه [illegible] در [illegible] هزار و یکصد و چهل [illegible]
هجری [illegible] سبحانوردی خان والی کردستان معزول و مصطفی
برادر سبحانوردی خان بحکومت و ولایت کردستان منصوب [illegible]
حکومت سبحانوردی خان پنج سال و هشت ماه بود مصطفی قلیخان بحکومت

سنه ... هزار و یکصد و ... بعد از حکمرانی ... وفات یافت
بعد از سه چهار ماه اهالی ملک مجدداً شوریده در باره سبحانوردی خان در ...
باب حکومت کردستان برقرار آمده ... بعد از معاودت نادرشاه
از سفر هندوستان در رفتن آن پادشاه به تسخیر خوارزم ... و ...
والی ممالکت سبحانوردی خان والی کردستان را بحضور طلبیده و احمد
سلطان پسر سبحانوردی خان را که در سفر هندوستان همه جا در فتح
و ظفر در رکاب پادشاهی حاضر بود حکمرانی کردستان ... از ... خاک ...
تا ابتدای خاک ... مأمور نمود ملقب به خانی سرافراز فرمود مدت این
حکومت ثانوی سبحانوردی خان پنج سال تمام بود

ذکر حکمرانی احمد خان پسر سبحانوردی خان ...

حکمرانی احمد خان ابن سبحانوردی خان

القصه چون احمد خان ... کردستان رسیده ... حکمرانی
اقدام نمود در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار ... نادرشاه ... متوجه ... شده
و احمد خان در این سفر ... جلادت ... که از او در سفر
هندوستان بظهور آمده ... و حضور ... سبحانوردی خان را
ثانی حکومت کردستان برقرار نمود ... سبحانوردی خان
در این نوبت حکمرانی ... نادرشاه ... احمد خان
منصوب آمد در تاریخ هزار و یکصد و پنجاه و پنج احمد خان ... حکمرانی ...

و در این ... کردستان ...
سیاست ... احمد خان ... را گشود و برای حفظ
عموم اهل کردستان ... و وجوهات نادری ...
و ... تقسیم ... در ... بر ... قضا در این
بهنگام نادرشاه ... کردستان ... سپاهی
... مأمور کردستان رسید ... ولی ...
و ... پادشاه
عریضه نوشت ... مأمور ... نادرشاه ...
و ... احمد خان ... احمد خان ... وقت
این خبر را ... احمد خان ... در ...
دستگیر ... دولت عثمانی ... و چون ... نزدیک
کردستان ... چشم ... آنجا
... آورده ... از آنجا ...
پاشای حاکم بابان ... اطاعت ...
احمد خان ... حکومت بابان ...
حاکم ... مخالفت نمود احمد خان ... قلعه و شهر را
تسخیر ... آنجا را دستگیر نمود ... کارش ...

ساخت محمد علی نام را بجای آن حاکم معزول منصوب نمود و از آنجا بطرف دینور [illegible]
دو منزل رفته [illegible] و چهار روز با [illegible] مشغول داروی [illegible] روز [illegible]
حسب الامر سلطان علی [illegible] از پاشایان و دیوان [illegible] در شیخ [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible] عزت و احترام در [illegible] که بان [illegible]
[illegible] نزول نمود احمد خان با جمیع مهمانان میهمان [illegible]
بعد از قلیل [illegible] حسب الامر سلطان [illegible] بحکومت اردلان [illegible]
با منصوب [illegible] آمد از آنطرف چون خبر فرار [illegible] احمد خان [illegible]
حاجی محمد [illegible] خان قاجار [illegible] بیست هزار [illegible]
کردستان [illegible] سبحان ویردی خان [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] حاجی محمد [illegible] خان بکردستان [illegible]
با اهل کردستان [illegible] سبحان ویردی خان [illegible]
[illegible] بحکومت کردستان روانه ساخت و قریب [illegible] هزار [illegible]
[illegible] محمد رضا بیک کرجی برای [illegible] کردستان [illegible]
سبحان ویردی خان روانه [illegible] محمد رضا بیک [illegible]
[illegible] به تیغ [illegible]
[illegible] کردان [illegible] اهل [illegible] سبحان
ویردی خان [illegible] کردن [illegible]

نادر

[illegible] سبحان ویردی خان [illegible] هزار و
یکصد و [illegible] خبر [illegible] نادر شاه [illegible] چون [illegible] این خبر
[illegible] سبحان ویردی خان [illegible]
کردستان محمد رضا بیک [illegible] افغان [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] چون
[illegible] محمد رضا بیک [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
محمد رضا بیک [illegible] افغان [illegible]
[illegible] آن شب [illegible] کردستان [illegible]
نادر شاه [illegible] محمد رضا بیک [illegible] افغان [illegible]
[illegible] سبحان ویردی خان [illegible]
[illegible] هفت ماه [illegible]
برادر [illegible] نادر شاه [illegible] سلطنت [illegible] عادل شاه [illegible]
[illegible] خان [illegible] در تاریخ
هزار و یکصد و [illegible] بحکومت کردستان [illegible]
[illegible] در بلده [illegible] حق [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]

که بر بالای کوه بلندی در قرب [illegible] مدفون گشته

شرح حکومت حسنعلی خان بنی اردلان در کردستان و اتمام کارش

[حاشیه: شرح حکومت حسنعلی خان بنی اردلان]

چون حسنعلی خان کردستان را در حوزه یافت آبادی و امنیت و معموری سرحد را [illegible] برد جهت در تاریخ هزار و یکصد و شصت و چهار هجری کریمخان زند بکردستان تاخته و شهر سنندج را غارت و تاراج کرد حسنعلی خان حاکم سنندج چون تاب ندیده به قلعه قراتوره متحصن شد شیخعلی خان زند بحکم کریم خان قلعه را حصار داده چون بعلت متانت قلعه نتوانست آن را تسخیر کند نزد کریم خان برگشت آنگاه سپاهیان کریم خان شهر سنندج را آتش زده خراب شد در تاریخ هزار و یکصد و شصت و شش هجری علیمردان خان بختیاری لشکری جمع آوری کرده بکرمانشاهان رانده و شخص مجهول النسبی را که ادعای پسری شاه سلطان حسین میکرد و خود را شاه سلطان حسین ثانی میخواند در بغداد به اغتنام سلطنت ایران برخواست و میرزا مهدی خان منشی نادرشاه تصدیق قول او را نموده او را با خود بکرمانشاه آورده علیمردان خان همین سلطان حسین ثانی مجهول را آلت دست خود قرار داده بعزم تسخیر کردستان در حرکت آمد حسنعلی خان چنین از حرکت او مستحضر گشت با جمعیت کردستان باستقبال او شتافت کریمخان زند نیز که [illegible] با علیمردان خان داشت [illegible] در خیال اتمام کار او بود با سپاهی که داشت بحسنعلی خان پیوست حسنعلی خان [illegible] کرامی و محترم داشته [illegible]

علیمردان خان

علیمردان خان [illegible] حرکت آمده در [illegible] کردستان [illegible] روی [illegible] سپاه کردستان [illegible] زند [illegible] علیمردان خان [illegible] جمیع [illegible] و اسباب ذخیره و خرگاه [illegible] نصیب [illegible] زند به کردستان گردیده شاه مجهول در این گیر و دار مقتول آمد حسنعلی خان بعد از این فتح نمایان بسنندج مراجعت نمود و کریمخان بکرمانشاهان شتافت در تاریخ هزار و یکصد و شصت و [illegible] آزاد خان افغان در اصفهان لوای سلطنت را برافراشت سلیم پاشای بابان [illegible] که سالها با [illegible] از سنندج حکمران [illegible] باصفهان [illegible] آزاد خان از سلیم پاشا چهار هزار [illegible] پیشکش گرفت حسنعلی خان را معزول [illegible] فرستاد [illegible] تمام کار حسنعلی خان [illegible] رسیده [illegible] سلیم پاشا [illegible] کردستانش اخراج کردند [illegible] سلیم پاشا [illegible] نواب محمد حسن خان قاجار که در [illegible] زند [illegible] حکومت کردستان را بخسرو خان پسر خان احمد خان اردلان [illegible] نواب محمد حسن خان قاجار [illegible] صرف کرده [illegible] سلیم پاشا [illegible] نواب محمد حسن خان قاجار [illegible] که یکی از محارم خسرو خان بوده محمد حسن خان قاجار در جواب خسرو خان

[حاشیه: [illegible] حسنعلی خان [illegible]]

سپرده بود محمدحسن را بشناخته این چنین کسی نخواستم که چشم از خدمت
بپوشم و در دولت شخص نگاه داشته‌ام دو سه بیتی با خسرو خان در گرگین محمدحسن را
بشناخته‌ام چنین کسی نخواستم حرف لزگی گشت و صاحب کردستان خود را
القصه نواب محمدحسن خان سلیم باشند از این خیال بیرون رسیده کرده
و قسم و خلعت حکومت کردستانات را بخسرو خان داد و او را با قشون
و اعتبار کامل بملک موروثی خود فرستاد خسرو خان در محرم هزار و یکصد و شصت و
هشت هجری بسوی ملک موروث شتافت بحکم دولت رسید بیت

شرح حکومت خسرو خان بزرگ در کردستانات و فتوحات او

شرح حکومت خسرو خان بزرگ

این خسرو خان شخص عاقل و مدبری بود در شجاعت و شهامت بنهایت رسیده و کارها
بزرگ نموده و بنحوی که حکایت این نامدار را اگر دوستان به دقت و کثرت زیاده
رسیده و ... ملک بحال ... در ... آسایش نموده اند
شرح حکمرانی خسرو خان را حقیر که مؤلف این اوراق هستم در صفحات تاریخ اکراد مفصلا
برشته تحریر در آورده و در این رساله من تفصیل ... مجمل مختصری بنگارد در ...
که سال اول حکومت خسرو خان بود آزاد خان افغان که از هم کریم خان ...
و تعهدات نواب محمدحسن خان قاجار ... بطرف کردستان
میراند از ... همدان به تسخیر کردستان عزیمت نمود ... سنندج
در ... خسرو خان ... قلعه داری ... اطراف و اکناف کردستان

با جمعی سپاه بیپایان فرمان ... چهار روز آزاد خان در اطراف قلعه سنندج جنگ
نمودند جنگ سپاهیان خسرو خان از هر طرف جمع گشته و در شهر نظام
آزاد خان را محصور و حیران بطرف کردستان گریزان شد خسرو خان از قلعه بیرون
آمده و تا سرحد کردستان او را تعاقب نمود چهار آزاد خان گریخته افغان اثقال
و احمال سپاه خود را ریخته و بطرف آذربایجان گریخته احمال و اثقال سپاهیان
آزاد خان نصیب ... کردستان گشته و برگشت خسرو خان صورت این
ماجری را بنواب محمدحسن خان قاجار عرض داد ... از جانب نواب
محمدحسن خان ... اسب و یراق و خلعت برای خسرو خان و ...
کردستان فرستاده ... بخشش کرده و ... تاریخ هزار و یکصد و شصت و هشت
... شهر ... نواب محمدحسن خان ... نام کرده ...
... شهادت ... خبر ... خسرو خان
رسید خسرو خان از هم کریم خان ... آورده ... احکام ...
پرداخت چون خبر ... خسرو خان بکریم خان زند رسید خلعت ...
ایالت کردستان را برای خسرو خان فرستاد خسرو خان ...
... تاریخ هزار و یکصد و ... کریم خان زند ...
... خسرو خان احمد خان ...
... کریم خان زند ... تاریخ هزار

یکصد و هشتاد و شش هجری سلیمان پاشای بابان بعزم تسخیر کردستان بهروان ...
خسروخان چون از اندیشه سلیمان پاشای بابان اطلاع یافت قبیله جمعیتی باستقبال
او شتافت و در حوالی مریوان تلاقی فریقین دست داد سلیمان پاشا مغلوب خسروخان
غالب آمد سلیمان پاشا که مغلوب خسروخان و در دوران کردستان گردید
برای انتقام عهد با کریمخان وکیل رفت حیلها برانگیخت و تهمتها بخسروخان بست
در قریب سی هزار تومان زر نقد بکریمخان وکیل پیشکش داد کریمخان وکیل هم که
کینه دیرینه با خسروخان داشت ادا [illegible] بیشتر از [illegible] پس از رفتن خسروخان
بشیراز در پی معزول و سلیمان پاشای بابان را بحکومت کردستان منصوب نمود
سلیمان پاشا با خلعت و فرمان روان آمد بعد از یک سال سلیمان پاشا در
جاده خواب بدست فقیه ابراهیم نامی مقتول شد باز کریمخان وکیل مجدد
پاشای مذکور [illegible] در سلیمانیه قائم مقام او گردید و علی خان والی در سنندج
[illegible] آمد [illegible] در سال [illegible] از این مقدمه گذشته در تاریخ هزار و یکصد و نود و
نه بامر کریمخان [illegible] باره خسروخان را بولایت کردستان گردید و با خلعت
و فرمان بکردستان آمد و در نهایت استقلال حکومت مینمود [illegible] را با کمال
در شهر سنندج [illegible] آنجا [illegible] را عمارت نمود و تالار
[illegible] مشرق [illegible] بنیاد نهاد و با تمام [illegible] بخسرویه مرسوم گردید در آن
تاریخ هزار و یکصد و نه هجری است آن عمارت در کمال استحکام بجای است

برقرار است بنابر این اسمعیل خان [illegible] نظام الدوله که در تاریخ هزار و سیصد و شش هجری
در کردستان حکومت داشت از آن [illegible] عمارت خسرویه تعمیری بعمل آورد
مع القصه خسروخان سخت در حکومت خویش قوی حال شد و در میان امرای
ایران بشوکت و قدرت شهیر گردید بعد از [illegible] کریم خان وکیل در تاریخ
هزار و یکصد و نود و سه از این خاکدان رحلت نمود و چون مملکت ایران از سلطان
مقتدری که [illegible] خالی ماند هر کسی از گوشه سری بسروری بر آورد
و دم از خودسری میزد و در همین تاریخ هزار و [illegible] و نود و سه الله قلی خان زنگنه بهوای
سلطنت [illegible] کریمخان خودسری برآورده با عزمی راسخ [illegible] قریب
بیست هزار نفر سواره و پیاده از طوایف زنگنه و کلهر [illegible] صدارت
[illegible] آماده ساخته تسخیر کردستان را افتتاح ابواب
جهانگیری خود دانسته و از راه صحنه و کنگاور بکردستان روی نهاد [illegible]
وکیل کردستان که چند [illegible] باسباب خود [illegible] رفته بود این
خبر با الله قلی خان بخسروخان رسید با قلیل سپاهی که در شهر سنندج
حاضر داشت بدون تأمل [illegible] برای جنگ که از شهر بیرون تاخت
و باستقبال الله قلی خان شتافت [illegible] مؤلف این اوراق
در این جنگ حاضر و خسروخان والی را حاضر و ناظر بوده [illegible] خسروخان
والی با سپاهی که داشت از شهر سنندج خارج شد و [illegible] با خان که در [illegible]

شهروان ثلث رسیده جوان گردند بجز از یک راه باریک برای سپاهیان معبر نا
بود مرز الحق نبود که در گوشه نشستن و الوان سپاهیان مر ایشان را معلوم نبود چه
مقدار بشمار آمیند مرز نیز بر حسب اشاره خسرو خان در گوشه بیستام مقصود
و از من متعهد اقامت شماره نموده بهفتصد و چهل رسید آنان سواره تماما
نجباء ملک و طوایف معتبر کردستان بودند چون خسرو خان رقم
و تفصیل را بیان کردم باو لیکن دل قوی نمود این آیه برکه بر خواند
کَم مِن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ الله آنگاه خسرو خان
سپاه معدود را بجهان در میان هفت پسر خود تقسیم نمود و بر هر صد سوار یکی از
پسران خود سردار کرده و چهل سوار دیگر را به انجمن خویش قسمت خویشتن بردار
جمله را تعهد گرفت و با نهایت شتاب در حرکت آمد از آنجا عادل خان
پسر بزرگش را با میرزا یوسف وزیر به پیش قراولی مامور ساخت و از طرف
الهقلی خان طایفه زنگنه و کردستانیهائی که در اردوی او بودند قریب هزار سوار
برسم منقلای کمفرسنگ پیش از اردو روانه داشت از قضا پیش از آنکه
پیش قراولان طرفین بهم برخورند خان احمد خان چون شیر غران
در آن تاریک شب بیخت و می بست و می کشت میرزا یوسف که صاحب
سیف و قلم بود چون رستم دستان بسیف و سنان در ترکتاز آمده جمعی را
خسته و قومی را بسته نمود بقیة السیف سواران زنگنه ایشان خوف زده

فرار

فرار جسته بسوی اردوی الهقلی خان گریزان آمدند خان احمد خان با سر
و اسیر و اخترمه بیشمار بسنگاه اطلاع فخر خدمت پدر و اله شد رعیت نمود
مورد تحسین و آفرین گردید مع القصه چون خسرو خاور سر از دریچه مشرق
بر آورد سواران کردستان با خسرو خان والی با جامهای درخشان
و جوشنهای درخشان یکایک چون شیر گرسنه در میسره و میمنه صف بسته
خسرو خان والی در قلب جای گرفت از آن سو نیز الهقلی خان بسوی صفوف به
خواست و بقواعد سپاه گیری میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته
توپخانه و زنبورک خانه و جاخانه در قلب سواره به پشت چشم حقارت
بااین قلیل سپاه کردستان می نگریست خان احمد خان که پسر بزرگ
خسرو خان بود بر این رای زد که در جنگ نمایند تا قشون الهقلی خان چیره
در پیش آمدن چیره شود شاید از توپخانه کناره رسیده بسیدان رزم
درآیند از قضا تقدیر باین تدبیر هم عنان شد چون الهقلی خان سستی
سپاه کردستان را دید هر دو لشکر ... محمد رشید بیگ و تکلی کردستان
ده هزار سوار از طایفه زنگنه و کلهر را فرمان داد که بر سپاه کردستان
بتازند و آنها را از جای برانند به توانائی سواران کلهر و زنگنه تاخت
آوردند از این طرف چون کار را بر مراد دیدند خسرو خان فرمان داد که
خان احمد خان و میر صالح خان و محمد خان که هر یک هلاکو شان با ...

بودند با دزدان اوباش خود به میدان وارد شدند دست بردی که به خانها نمایند خان
احمد خان داخل چون شیر غرّان دیگ غضبش جوشید به آنها تاختند خود این
حمله آنها را منهزم ساختند قشون المقتدر خان چون این دلیری را دیدند به یکبار
روی از جنگ برتافتند و راه گریز گرفتند سرها بریدند تا [illegible] قشون خسرو خان
محصور گشته از کشته پشتها برآوردند [illegible] از طرف [illegible]
منصور خسرو خان بود و آن گیر و دار با المقتدر خان در جای [illegible] چون
از تیراندازی [illegible] سپاه کردستان به تعاقب
دشمن پیوستن و غارت دیمها پرداختند خسرو خان سراپرده المقتدر خان که خیمه
دفترخانه سلطنتی بود و خود و بعضی از زنان [illegible] خسرو خان خود چنین بیان
من [illegible] خانه سراپرده رفتم بعد از تماشای [illegible] در آنجا دیدم [illegible] از آنها
به [illegible] سلطنتی [illegible] صندوقچه کوچکی در میان آن
اشیا بود برداشته [illegible] پیش خسرو خان شتافتم [illegible]
که خسته و کوفته بود [illegible]
نعمت خداداد چیزی به دست آوردی فورا عرض کردم من [illegible]
ملک تاختم [illegible]
[illegible] خسرو خان چون این داستان شنید از جای جستن نمود و آن را [illegible]
[illegible] قفل کوچکی که بر آن [illegible]

خود را بیرون آورده کلید کوچکی که [illegible] بود با قفل [illegible]
[illegible] امروز تا چه درجه فتح [illegible] کلید [illegible] قفل [illegible]
چون [illegible] صندوقچه را باز نمود آن را مملو از جواهرات الوان دید [illegible] بر روی [illegible]
خرگاه ریخت [illegible] از دیدن آنها [illegible]
خسرو خان با تعجب که در دست [illegible] جواهرات را هم [illegible] انگشتری [illegible]
میان آنها بود [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] جواهرات [illegible] پنجاه هزار تومان قیمت داشت
[illegible] سلطنتی [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] المقتدر خان [illegible]
دست بسته نزد خسرو خان آوردند خسرو خان از نهایت انصاف [illegible]
[illegible]
بگذاری [illegible] خوشتر است [illegible] بهتر از
[illegible]
[illegible] خسرو خان
[illegible] المقتدر خان [illegible]
[illegible]

والی اللهقلی خان را بگماشتگان خسروخان می‌سپارد خسروخان جمیع مواجب
این نفر را که از نقد و جنس و غیره پیش از چهار کرور پول حالیه بود در میان سپاهیان
تقسیم می‌کند و بجز یک اسب سواری و خیمه و خرگاه اللهقلی خان طمع بدنیا را
نمی‌کند و با کمال ذوقی روز بعد بسنندج مراجعت می‌نماید عموم
اهل کردستان از زوال اللهقلی خان بعیش و عشرت روزگار را بسر
برده‌اند . نماند و پوشیده که از تاریخ نگاران این دولت روز افزون
هیچ چیز ازین اللهقلی خان نگفته و جنگ با خسروخان و کشته شدن او
ذکری نکرده‌اند ولی در بودن او و جنگ با خسروخان هیچ شکی نیست چه
مؤلف این اوراق متجاوز از سی نفر را دیده‌ام که خودشان در این جنگ حاضر
بوده‌اند این جنگ در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه که هفتاد و چند سال از دولت
کریمخان بوده واقع شده چون اول نقد بعد کسی متعرض آن نپرداخته
در تاریخ هزار و دویست هجری جعفرخان زند که داعیهٔ سلطنت ایران داشت
از اصفهان بعزم استیصال خسروخان بشهر همدان آمد چرا که استقلال خسروخان
والی کردستان بعد از جدال و کثرت اقبال بر جمیع امرای ایران تفوق
داشت لهذا جعفرخان زند بصحابت نامه [illegible] او را بسوی خویش احضار نمود
خسروخان با اعیان مملکت خود مشورت کرده در متابعت و مخالفت سخنها گفته
شد آخر الامر رای همه بر این قرار گرفت که با او مصاف دهند پس روز دیگر

بتوانند

بتوانند با لشکر گران تصمیم رزم جعفرخان را نموده آن خسرو بخت یار بهمدان
خرامیده و محمد حسین خان قراگوزلو و خوانین گروس و علیخان خمسه را نیز
بدین رزم دعوت نمود در کردکان مذکوره در قرب قریهٔ بهار همدان با تجهیز
سواره باردوی خسروخان والی ملحق شدند فردای آن روز که روز پنجشنبه
بیست و چهارم شهر شعبان هزار و دویست هجری بود در بهار همدان جنگی بلی
رزمی سخت کردند و در روز اول محاربه بدون فتح و شکست طرفین بهنگام
غروب آفتاب دست از جنگ کشیده و هر یک باردوگاه خود رفتند
در دوم روز محاربه پیش از ظهر شکست بر سپاه علیخان خمسه و محمد حسینخان
قراگوزلو افتاده متزلزل و متفرق شدند خسروخان والی کردستان با پنج
نفر فرزندان چون کوه ثابت از جای نجنبیدند خسروخان با شش نفر از
پسرهای خود و هزار سوار از زبده‌های اکراد چون شیر دلان بمیدان
رزم می‌تاختند و مردانه جنگ کردند تا حمله بردند بر جعفرخان شکست
یافته بعد جمعی کثیر از سپاه زند بقتل رسید جعفرخان که مرد قوی
دلی بود تاب فرار را از خود ندید و در میان لشکر و توپخانه خویش
پناه برده و دست نشین شد سواران کردستان اطراف لشکر و توپخانه را
فرو گرفته محاصره کردند خسروخان والی جماعتی را از لشکریان [illegible]
بمیان لشکر فرستاده که بملاقات جعفرخان بپردازند تمام اسباب

سلطنت جعفرخان دستبرد نمایانش نصیب دلیران کردستان آمده در آن جنگ ملکزاد
یکصد نفر از فارسیان و الوار روز نبرد مقتول و هشتصد نفر اسیر گردیدند عدد کشتگان
و مجروحین کوتاه‌ال بسیصد و چهل و چهار نفر رسیده بود مع القصه هنگام شب
جعفرخان جواهرات سلطنتی خود را بیک جلد کلام الله مجید ترتیب داده با چند نفر از
همراهان نزد خسروخان فرستاده دست عفو آنقوی خود را که با خسروخان
که ولی کریم و صاحب رحم داشت بجستن ترحیب نزد جعفرخان نوشت که جعفرخان
با سه نفر از بستگان از خطر گذشته هر جا که میخواهد برود جعفرخان آن
شب با سه نفر از کسان خود بطرف اصفهان روان گردیدند بعد از یک
ایلغار روانه شهر اصفهان شد خسروخان بعد از تسخیر همدان و تدبیر جعفرخان به تسخیر
حدود و توابع گلپایگان و خوانسار و گلپایگان علم بشارت را برافراخت
و در چند روزی جمیع این ولایت را مسخر ساخت چون بگلپایگان رسید
دو چشمه روزی برای آسایش سپاهیان خود در آن مقام قرار گرفت شبی
خسروخان والی در مجلس انس جعفر بیگ نام که از خانان مجلس او بود عرض نمود
که این سلطنت ما از چگونه بی جعفر بیک ... خان مشاغل و ... بخود ما
بهتر از این سلطنت است این حرف در خاطر خسروخان تاثیر کرده فردای
آن شب خسروخان همراه سپاه زندیه را دستگیر ... جواهرات
سلطنتی که از جعفرخان گرفته بود بحضرت شهریار قاجار آقا محمدخان با عریضه

چاکرانه فرستاده خود بطرف کردستان مراجعت آمد شهریار قاجار از استماع
این خبر که شکست دشمن یعنی جعفرخان و تبعیت خسروخان والی که کاری بس
بزرگ بود و فتح و فیروزی اقبال پادشاه بهمان دولت سلطنت ... شده
بنهایت مسرور و خرم گردید پس یک اسب تازی با رخت مرصع و زین زرین
و دیگر خلعت‌های خسروانی بخلعت خسروخان فرستاده و فرمان
همایون تحسین و تهنیت این فتح و تفویض ولایت ... مقرر کلیات با فتخار
خسروخان صادر نموده فرستاده و والی را نیز با خلعت و انعامی گیر
دست یا زاده بسوی خسروخان والی روانه فرمود القصه بعد از جلوس
آقا محمدخان بر تخت سلطنت ایران چند مرتبه آن شهریار قاجار خسروخان را
برای ... احضار فرمود خسروخان ... تا در تاریخ هزار و دویست
سه هجری خان احمد خان پسرش نیابت یافت و خود خسروخان بدرگاه
خسرو قاجار شتافت در رسیدن طهران از هم و هراس بنا خوشی
دو ماه ... گرفتار آمد حکیمان هر قدر معالجه او پرداختند سودی نبخشید در آن
خان احمدخان پسرش که نیابت کردستان را داشت ... دقیقه
... ... نیابت ... قلع و قمع آنطایفه هنگام
مساعدت ... ... رسید این
خبر به که خسروخان ... بر علت او گشت و با ... عارض گردید

برحسب امر پادشاهی لطفعلی خان عموی خسرو خان که مردی قابل و دانا و دلیری رشید
و قابل بود در تاریخ هزار و دویست و چهار هجری بحکومت کردستان نایل شد
خسرو خان بهمین حالت محبوس در اصفهان میزیست تا در تاریخ هزار و دویست و شش
هجری از این سرای فانی درگذشت و او را بعتبات برده در عتبات نقل دادند
حکومت خسرو خان بیست و سه سال بود

ذکر حکومت لطفعلی خان عموی خسرو خان بزرگ در کردستان

شرح حکومت لطفعلی خان عموی خسرو خان بزرگ

در همین تاریخ که هزار و دویست و شش هجری بود بفرمان شهریار قاجار لطفعلی خان
بسرداری خوزستان گردید آن ناحیه را مسخر ساخت سرکشان را از پای درآورد
جمعی از رؤسای آن ملک را با پیشکش شایان بدربار شهریار قاجار فرستاد
خود بکردستان معاودت نمود در تاریخ هزار و دویست و هشت باز اهالی
خوزستان پای بدایره عصیان نهادند در این مرتبه برحسب فرمان
شهریار قاجار حسنعلی خان پسر لطفعلی خان که در دربار شاهی مقیم بود بسرداری
خوزستان مأمور گردید با لشکر کردستان بدان سامان شتافت
در قلیل مدتی نظم آن ملک را داده و بدل خلاف بدربار پادشاه قاجار جهت
عودت کرد در شهر شوال هزار و دویست و نه هجری لطفعلی خان بمرگ مفاجات درگذشت دوره
حکومتش شش سال بود چون خبر فوت لطفعلی خان بشهریار قاجار رسید
حسنعلی خان پسر لطفعلی خان که حاضر درگاه بود بپایه بیگلربیگی کردستانش نامزد

نمود

شرح حکمرانی حسنعلی خان پسر لطفعلی خان در کردستان

شرح حکمرانی حسنعلی خان پسر لطفعلی خان

این حسنعلی خان در ایام حکومت بطور زهاد و عباد رفتار مینمود غفلت داشت
و پیش او با ثقاوت بود اوقات شبانه روزی را باصرف نگار در مسکنه
و یاد کنج خلوت بعبادت و طاعت می پرداخت احتیاج حکمرانی و ادارت
به یکی از چاکران خود سپرده بود در سالی بدین منوال روزگار را گذرانید تا در
هزار و دویست و یازده هجری برحسب امر شهریار قاجار با پانصد سوار از طوایف
کردستان بموکب پادشاهی که بطرف آذربایجان و قراباغ و گرجستان و تفلیس
در حرکت بود احضار و روانه گردید سبحانوردی خان که او هم از بنی اعمام
حسنعلی خان بود جمعی را از اعزه و اشراف کردستان با خود همداستان
نموده بعزم شکایت از حسنعلی خان بموکب شهریار قاجار روانه شد در قلعه
پناه آباد مشهور بشیشه فقره قتل شهریار قاجار بوقوع پیوست اردوی در هم
هر دسته بسوی متفرق گشته کردستانیها نیز هر یک با دسته خود بطرف
کردستان روان آمدند سبحانوردی خان چند روزی پیش از حسنعلی خان
بسنندج درآمده خود را حاکم خواند هفت هشت روزی از حکومت او نگذشت
حسنعلی خان با لشکر کردستان بقرب سنندج رسید سبحانوردی خان
چون از ورود حسنعلی خان مطلع شد با تمامی و درنگ بسوی ملک بابان فرار اختیار
نمود در ذیحجه هزار و دویست و دوازده هجری که شاه بابا بجلوس شهریاری ایران

فتحعلی شاه قاجار بر تخت سلطنت ایران [illegible] امان الله خان
پسر خسروخان والی را بابت [illegible] از اصفهان به طهران فرستاده
که فرمان ایالت و حکومت کردستان را [illegible] و در [illegible]
سیزده امان الله خان بطهران رسیده و در منزل میرزا احمدخان [illegible] کرد
که در آن وقت [illegible] میرزا احمد که میرزا
احمد با امان الله خان گفت [illegible] حکومت کردستان را [illegible]
[illegible] و حکومت برای خود
بگیر امان الله خان این رای را پسندید و توسط میرزا احمد [illegible]
صدر اعظم رفت [illegible] تفصیل [illegible] صدر اعظم این مطلب را قبول [illegible]
ولی چون [illegible] سفر خراسان [illegible] آن [illegible]
سفر خراسان موقوف [illegible] مع القصه بعد از مراجعت از سفر خراسان [illegible]
آن سال [illegible] هزار و دویست و چهارده هجری [illegible] خان [illegible]
[illegible] امان الله خان پسر خسروخان حکومت کردستان [illegible]
مدت حکومت [illegible] خان چهار سال کامل بود

شرح حکومت امان الله خان بزرگ در کردستان و بناهای او

شرح حکومت امان الله خان بزرگ

چون امان الله خان بکردستان [illegible] با حزمی ثابت و عزمی راسخ
بود [illegible] ولایت کردستان [illegible] امان الله خان [illegible]

بزرگ

بزرگ رای صایب فرمانروایی ثاقب و طبعی درخشنده و خیالی بلند داشتی
نهال بزرگان را از پای درآورده و ریشه دشمنان را از بیخ برکنده بیت
ز نقش و نگار در و دیوار شکسته   آثار پدید است صنادید عجم را
به تعمیر قلعه عسکری سنندج اقدام ورزیده و با تمامش پرداخته بنای مسجد دار الاحسان
که اکنون بر پا و بر جا است بر علو همت و کفایت و درایت او دلیل واضح
و برهانی لایح است و شرح بنای سنندج که در اول کتاب مختصری از آن
[illegible] بتحریر آورده تکرار آن خارج از شیوه تاریخ نگاری
چون هنگام حکومت امان الله خان گذشت جعفر قلی خان [illegible]
[illegible] دیگر کردستان
[illegible] کردستان [illegible] امان الله خان [illegible]
[illegible] جعفر قلی خان
[illegible] امان الله خان [illegible]
طهران فرستاده [illegible] امان الله خان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] هزار و دویست و [illegible] هجری [illegible] محمد رشید بیگ
[illegible] کار حکومت
امان الله خان [illegible]
ولایت [illegible] آن [illegible] که سر از فرمان او

به تجدید آن پرداخت و در ملک عمران و زراعت و فلاحت سعی وافی و جهدی کافی
داشت غالب املاک کردستان را باسم ملکیت بحیطهٔ تصرف درآورده بود
بر یک از آنها بنای عمارت و قلعه و حمام و مسجد و باغ و چشمه که ثبت دیوان است
و قلیلی را با تمام رسانید جلالت و قدرت او در کردستان گذشت بمرتبه
هم کشیده مسلوب الاختیار عبدالرحمن پاشا در ملک بابان با لشکر شاه بمقابله و مقاتله
پرداخته هر جا در هر مرتبه فاتح و غالب آمده نواحی شهرزور را الی بغداد تاخت
و تاراج نمود در تاریخ هزار و دویست و سی هجری شاهنشاه قاجار بجهت افتخار ازلی
سرو ناز خانم که از جمله خدمه‌های حرم آن پادشاه بود با ده هزار تومان جواهر
و اسباب و زر نقد به امان الله خان بخشید امان الله خان او را لقب زر خانم
مرسوم ساخت و داخل در سلک پرده نشینان حرم او گردید پس شاهنشاه
قاجار بر حسب استدعای امان الله خان یکی که بر برج سلطنت اختر
حسبه محترمه خود را حسن جهان خانم در سلک ازدواج خسرو خان پسر امان الله خان
درآورد داد و لقب والیه فرمود آنگاه امان الله خان با جمیع علما و اعزه و اشراف
کردستان و جمعی از نسوان مقبره بدار الخلافه طهران رفته بمقتضای اراده
شاهانه به تهنیه ادای رسوم تشکر و جشنی از رف اقدام نمود در میان
دیوانخانه و باغ عمارت طوی و عشرت گسترده خواص و عوام علما و
مجتهدین کرام و اعیان و شاهزادگان عظام در مجالس طوی حاضر گشته چشم از

هم پادشاه ... عجیب ...

دویست

دویست هزار تومان زر سرخ بمصرف این عشرت مصروف نمود در سال
جشن عروسی را با تجملات زیاد برداشته بکردستان روان آنگه محمد حسن خان
ولد امان الله خان که ارشد اولاد او بود از این عشرت و عروسی ناامید
و ملاحظه کرده که کهتر را بر بهتر ترجیح داده از افعال قبیحه گشت لهذا از
پدر روی گردان با جمعی از بزرگان کردستان بطرف زهاب و کرمانشاهان
شتابان آبا و اجداد کردستان را که در آن گرمسیرات بود صاحب
و سپاهی آراسته را مرتب ساخت و تاخت و تاراج حدود کردستان را
پرداخت امان الله خان چندین بار کسان خود را بدلالت و استمالت
و دلداری فرستاده دعوی نمود بخشید چون خبر طغیان او به اولیای دولت علیه
از طرف نواب عباس میرزا نایب السلطنه بحکومت شاهی قائم مقام زکی
نایب محمد حسن خان ... گردید اکنون سلطان قسم در دیوان قائم مقام
شد و ثبت و ضبط ... صدور این رقم هم ... بخشید در پیش محمد حسن خان
صورت ... از جانب شاهنشاه قاجار سلطان فتحعلی
با باعلی خان شاطرباشی بدلالت و استمالت او در آن آمدن با باعلی خان
نزد محمد حسن خان ... رجعت و طغیان خود اقرار نموده با چهار
امان الله خان ... فرمان داده ... سپاه کشیده ... در
سنندج مجتمع شده پس بمقابله پسر شتافت با باعلی خان شاطرباشی را نیز برای

و صدمه قوات الیمین ؛ خود معبد قرینه (تا زادی) که یکی از قرار رسید سر کرده خالی
سپاه پدر و پسر در مقابل هم صف کشیده چند مرتبه بابا علیخان شاطر باشی
بسوی سپاه محمد حسن خان میرود و کلام مجید را شفیع میبرد و ثمر نمیدهد فایده
نبخشد آخر کار بجنگ و جدال و قتال کار پوشیده نماند این رزم یکی از جمله
رزمهای نامی عالم است و سزاوار است مورخین عبرت نما تفصیل
این رزم را در صفحات تاریخ خود ثبت و ضبط نمایند زیرا سردار این دو سپاه
جنگجو پدر و پسر بودند و جنگجویان و مبارزان طرفین نیز یا پدر و پسر یا برادر
عمو و خال یا بنی اعمام و بنی اخوال بودند خارجی در میان این دو دسته
نبود شخص عاقل و هوشیار میداند چنین رزم را آسان نتوان گرفت
و تا چه مرتبه توانائی عدم دارد که پدران با پسران و برادران با برادران
در جنگ آیند و کشش و کوشش برای نام و ننگ نمایند مع القصه سواران
طرفین تیر کش تا نزد آمدند تیرها از ترکش پرواز گرفت و نیزه ها بطعنه
در آمد و دلیران جانبین اسبها را انداختند و مردان طرفین تیغها آختند
یکبار به یکدیگر حمله ور شدند چون تار و پود بیکدیگر پیوسته گردیدند شمشیرها
سرفشان گردید و کشته ها جان ستانی کرد محمد حسنخان والی زاده چون شیر
ژیان و ببر دمان هر سو در جولان بود از کشته پشته می ساخت

و آن معرکه آن یل ارجمند ... بشمشیر و خنجر بکار زد کمند ::

دریده

دریده و بر تیر و شکست و بیست ... یلان را سر و سینه و پا و دست
میرزا عبد الکریم معتمد و میرزا فرج الله وزیر که هر دو بنی عم و از جمله نجبای اعیان
امان الله خان والی بودند در آن میدان داد مردانگی را دادند جمعی از
سپاهیان والی زاده بر آن دو سپاه زر تاختن آوردند و آنها را دایره
وار در میان گرفتند کودن میرزا عبد الکریم را محمد بیک حاجی حسنخانی به
سقری بزخم شمشیر مجروح و در واقع قالب بی روح آمد بسختی او را از
میدان بکناری بردند و بمعالجه اش اقدام کردند جمعی اندخویشان
میرزا فرج الله وزیر برای خلاصی او نزدیک شتافتند میرزا لطف الله
که از بنی اعمام میرزا فرج الله بود و شجاعتی بنهایت داشت در کمین والی
زاده کمین بست و به یک تیر تفنگ والی زاده را از پای در آورد و او را
امیر لکو محمد صادق خان پدر شیر الملک که هم پیراهان خان بود در شاه
بکار داشت و آن گیر و دار زخمی منکر برداشت القصه چنین سپاهیان
محمد حسنخان والی زاده سردار خود را مجروح و اسیر دیدند روی بهزیمت
آوردند جمعی از آنها اسیر شدند و متعاقب از نه صد نفر بیشتر ... را امان الله خان
بقتل رسانید چنانچه چند من پسر را بدست پدران سپرد او حکم میکرد
آنها را بقتل برسانید و برخی برادر را به برادر سپرد او بقتل برسانید
در میدان رزم از جانبین چهار صد و چهل نفر از امرا و بزرگان کردستان

و بعضی از ... بدست ... بردند آنها ... شدند

هر یک بسند گرفت که بعد از رفع قحطی قیمت آن را تحویل دهند. از این رفت
و اعمال دولت در وقت خوبی سرکار شدند چون امنا دولت آنکه
گذشت و قحطی از میان رفت میرزا فرج الله وزیر همان اسناد اهالی کردستان
که در باب قیمت گندم است بعنوان نزد خسروخان والی آورد که حکم بر وصول
آنها بنماید خسروخان والی بمقتضای کرامت وجودی که در وجود داشت اسناد را
در شعله [illegible] که متجاوز از سیصد و پنجاه هزار تومان بود در
آتش انداخت و سوزانید و مردم را با این بذل به پایان خرم و شادان
نمود و انتظار [illegible] چنین جهان [illegible] از سلاطین عظام هم دیده و شنیده
نشده در هزار و دویست و چهل و شش هجری شاه مراد بیک کرد که مشهور بمیر
رواندز [illegible] رواندز و کوی و حریر قوتی گرفته بخیال تسخیر
[illegible] [illegible] بر سر [illegible] و ساوجبلاغ مکری [illegible]
آن نواحی را مسخر ساخت چون خبر جسارت او به شاهنشاه قاجار سلطان
فتحعلی شاه رسید حکم بخسروخان [illegible] دویست خسروخان والی
[illegible] با سپاهی گران [illegible] [illegible] و شاه را ذیل [illegible]
رواندز را منهزم و کوی و حریر را [illegible] نمود و سی هزار تومان نقد
از میر رواندز بعنوان جریمه این جسارت گرفته اولا [illegible] بود
[illegible] الطاف شاهانه گردید در تاریخ هزار و دویست و چهل و هفت هجری

[illegible] رسید [illegible] که [illegible] امان الله خان مقتول شده
[illegible] والی [illegible] مجروح [illegible] روان [illegible] بسوی سنندج روان
آمدند بعد از یکی [illegible] حسن خان [illegible] [illegible]
خان [illegible] بعد از دو [illegible] امان الله خان [illegible]
قدری [illegible] [illegible] در تاریخ هزار و دویست و چهل هجری
از سرای [illegible] [illegible] مدت حکومت او [illegible] هفت سال کامل
بود پس از رحلت خسروخان پسرش که [illegible] شاهنشاه ایران [illegible]
جای پدر والی و امیر مملکت گردید
شرح حکمرانی خسروخان پسر امان الله خان بزرگ مشهور بناکام و ایام زندگانی او
این خسروخان [illegible] [illegible] [illegible] کفش [illegible] داشت
شعر [illegible] و خط نستعلیق [illegible] [illegible] [illegible] مشهور علماء
[illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible]
معین [illegible] در هزار و دویست و [illegible] هجری در کردستان آتش
قحطی [illegible] گرفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از مرد و زن در کوی و برزن [illegible] [illegible]
[illegible] خسروخان والی قریب پنجاه هزار [illegible] گندم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقسیم نمود و از

[illegible]

شرح حکمرانی خسروخان ثانی [illegible] [illegible] مشهور [illegible] [illegible]

محمود پاشای بابان از سلیمان پاشای [illegible] رنجش کرده پناه به دولت ایران
آورده و حسب امر پادشاه ایران خسرو خان والی سپاهی را ساز داده و در
صفحات عثمانیه ترکتازی کرده محمود پاشا را به رتبه ایالت مستقل داد و سلیمان
پاشا بدار السلام بغداد گریخت با کمال عزت در اردلان کوهستان مراجعت نمود در
تاریخ هزار و دویست و پنجاه و سه هجری مرض طاعون بشهر سنندج ساری و جاری
گردید اهالی کردستان از بیم و هراس متفرق گشته خسرو خان والی در بیرون
شهر سنندج خیمه و خرگاه زده [illegible] رفته در ربیع الاول همین سال بعد از
هفت روز بیماری خسرو خان والی در سن جوانی [illegible] کوهستان
سال در عمر آن خسرو بیهمال گذشته بود مدت حکومت او [illegible]
از صبیه بابان [illegible] پسر [illegible] دختر [illegible] شرح حال هر کدام در [illegible] خویش
تحریر خواهد [illegible] خسرو خان والی رضاقلی خان پسر ارشدش [illegible] جهان
خانم مشهوره به والیه [illegible] فتحعلی شاه [illegible]
سال عمر داشت [illegible] بر مسند ایالت گذشت [illegible] رضاقلی خان [illegible]

شرح حکمرانی رضاقلی خان والی پسر خسرو خان [illegible] ایام زندگانی او

شرح حکمرانی رضاقلی خان والی پسر خسرو خان مشهور به ناکام

در این سال [illegible] حکومت کردستان [illegible] تسخیر کردستان
همت گماشت [illegible] جنگ رفت [illegible] در این روز [illegible]
[illegible] سردار لشکر کرده در تاریخ هزار و دویست و پنجاه و یک [illegible]

سلطنت

سلطنت ایران را بنام سلطان [illegible] سلطان محمد شاه غازی [illegible]
[illegible] حسنی جهان خانم ملقب بوالیه نواب [illegible] خانم خواهر
[illegible] رضاقلی خان والی [illegible] در تاریخ هزار و
دویست و پنجاه و [illegible] والیه [illegible] کردستان بطهران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کردستان آورده [illegible]
[illegible] رضاقلی خان [illegible] والیه [illegible]
هزار و دویست و پنجاه و هفت محمود پاشای بابان [illegible]
[illegible] کردستان آمده [illegible] رضاقلی خان [illegible]
جانب والی [illegible] رضاقلی خان والی
محمود پاشا [illegible] بابان [illegible] طهران برده [illegible] محمود پاشا
و [illegible] کردستان [illegible]
[illegible] محمود پاشا [illegible]
[illegible] کردستان والی [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
والی [illegible] کردستان [illegible]
[illegible] میرزا هدایت الله وزیر [illegible]
[illegible] میرزا هدایت الله [illegible] والی [illegible] اعلیحضرت [illegible]

جمیع طوایف معتبره و اعیان کردستان را با محمود پاشا روانه سلیمانیه کرد و در آنجا
در استقلال دهند و یافت عبدالله پاشای حاکم سلیمانیه اهل را
که فتح اردوی والی را از اعیان نامی خالی کرده اند الحال مرتفع آن است
بطریق استعجال بر اردوی والی تاختن آورد عبدالله پاشا با یک فوج
ده هزار سوار و چهار عراده توپ بید رنگ بطرف بحیره مریوان وارد
والی آهنگ کرده در ساعتی روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول
پنج دقیقه بر نیم روز آخر اردوی والی میرزا هدایت الله قراول دفعه
ابحیثی آن شب و روز را جمعی از اقوام و منسوبان خود قرار رسیده اما
می سپارد که جمیع شیپور اردوی عبدالله پاشا صدا برآورد
بطرف اردو روان شوند از قضا میرزا فضل الله و محمد رضا بیک زنگنه
و میرزا ابوالفتح نامی که از سادات کردستان اند بدون اجازه
وزیر با قراولان بقراول رفته از آن سوی عبدالله پاشا با هزار
در جا تا قریب ظهر همان روز قراولان اردوی والی را تعاقب نموده
جنگ را ابتدا در می آورند قراولان که خویش میرزای وزیر بودند بلا تأمل فرار
نموده معدودی چند که اسامی آنها مذکور شد فرار را بر خود هموار ننموده
و بجنگ آهنگ کردند که شاید امدادی از طرف والی با نها برسد ولی
چون از این مقدمه آگاه گردیدند از مقر وزیر باشند در حال خود و سپاهیان زیاده

عبدالحمید سلطان

عبدالحمید سلطان بانه با هر دو نفر تفنگچی بانه و سقز با مدد قراولان فرستاده خود
با قلیل جمعیتی که در اردو باقی بود در نشست و بمیدان رزم شتافتن گرفت میرزا
هدایت الله از یکطرف بعبدالحمید سلطان میگوید که بمیدان تاختن و جان
باختن در اراده والی عین دیوانگی است و ما والی بر دولی در دار دیگر کناری بگیر
از یکطرف میرزای وزیر با الحاح و ابرام والی را بفرار ناچار میکند القصه قراولان
جمیعا در آن معرکه مقتول گردیدند عبدالحمید سلطان نیز حسب اشاره وزیر
کناری گرفت اهل بابان بسوی اردوی والی تاخته دارائی [illegible] آورد
سپس او را غارت نموده برگشتند رضاقلیخان والی چون بشهر آمد میرزا عبدالحمید
از سنجابی ولایت بطهران می فرستد که اصلاح این عمل کند از جانب اولیای
دولت امدادی بوالی نشود و بعد از ورود بآستانه شاهانه میرزا عبدالحمید بسیاست
رسید و مقتول آمد و از مصدر خلافت حکم باحضار والی و امانی صادر
بعد از ورود والی معزول و میرزا هدایت الله وزیر بصاحب اختیاری کردستان
و جمع آوری مالیات دیوانی مأمور و روانه میشود و میرزا هدایت الله در رسیدن
کردستان عباسقلی خان عموی رضاقلیخان والی را نایب الحکومه قرار داده
و احکام ولایتی را بمهر که سجع آن والی بود ممهور می نمود بعد از سه ماه عباسقلی
خان را از نیابت معزول کرده محمد صادق خان برادر بزرگ عباسقلی خان را
در نیابت حکومت مستقل ساخت مدت یکماه باین منوال امورات کردستان را

راه می بردند در تاریخ هزار و دویست و شصت و پنج دوباره رضاقلی خان والی
بحکومت کردستان نایل میشود رضاقلیخان طوبی خانم عیال خود را که خواهر
قدسیه شهریار قاجار محمد شاه غازی بود با امان الله بیک وکیل و جمعی دیگر
کردستان روانه کردستان کرده خود بعد از چهار ماه از طهران بکردستان
آمد اولیای دولت سنندج آباد را از حکومت کردستان مقطوع نموده انجا
با امان الله خان برادر کوچک رضاقلیخان والی داده که در انجا خود با میرزا هدایت الله
و سایر کردستانیهای تابع در حکومت نمایند و قنبرعلیخان سعدالدوله
مافی را بجهت کوچانیدن کسان امان الله خان و میرزا هدایت الله از سنندج
باسفندآباد مامور فرمایند مع القصه دو سال کامل رضاقلیخان با کمال قهر
حکمرانی میکند پس از دو سال وی معزول و امان الله خان مشهور بغلام
شاه خان برادر کوچک رضاقلیخان بحکومت منصوب میشود و امان الله
خان بعد از رسیدن بکردستان بر کسان و منسوبین رضاقلیخان سختگیری
سخت گرفت امان الله بیک وکیل و پیشکار رضاقلیخان را بقتل رسانید
سایرین از طرف سلیمانیه هجرت نمودند از جانب دولت میرزا رحیم خان
پیشخدمت را برای کوچانیدن طوبی خانم از سنندج باسفندآباد مامور کردند
طوبی خانم رقعه بحاجی میرزا آقاسی صدر اعظم می نویسد باین مضمون تو نه
آن بودی که بار ها میفرمودی اخلاص و ارادت من در خدمت مرحوم

نایب السلطنه

نایب السلطنه بسر حد کمال است چه شد که بدون تقصیر بالاتر از آن رتبه والا افتاده

دیدی با کس دگران حسد کرده شد   دوران بقا چو باد صحرا بگذشت
تلخی و بدی و زشت و زیبا بگذشت   چون این رقعه بحاجی میرزا آقاسی

میرسد از کرده خود پشیمان میشود و جواب می نویسد که آنچه فرموده
بودند محض حق و حق محض بود و اگر بمقتضای الانسان محل النسیان تقصیری
در خدمتگذاری ورزیدم بی اغماض و نسیان سهوی واقع شده باشد باید بحلم کرم
عفو فرمایند   بنده همان به که ز تقصیر خویش   عذر بدرگاه خدا آورد
انشاءالله در رفع منافات میشود و تلافی مافات میگردد   حکم ما بعرض حکم
یک سهم تریاک میل فرمایند و در سایه درخت بید سکونت نمایند که امید دارم
عنقریب رضاقلی خان والی بشرفیاب حضور گردد و چند روزی بکشید حاجی
میرزا آقاسی صدر اعظم بوعده خود وفا نمود رضاقلیخان را بحکومت کردستان
فرستاد حکومت امان الله خان و معزولی رضاقلیخان پنج ماه طول
چون رضاقلی خان باز بحکمرانی کردستان نایل و بسنندج وارد شد همه
کسانی که در کشتن امان الله بیک وکیل دخیل بودند بدست آمده و از آنجمله جعفرقلیخان
بنی اردلان و میرزا اسمعیل داروغه و میرزا ابراهیم منشی و آقاسی نام فراش
بودند هر یک را بنوعی سیاست رسانید و در نهایت کامرانی با کمال اقتدار
بحکومت پرداخت و ملک را منظم ساخت بعد از دو سال عاملین رضاقلیخان

و در بارنهای متهم به دوستی و اتحاد با بهمن میرزای برادر شاهنشاه غازی گردیدند و آن
وقت در آذربایجان فرمان‌گذار بود و نمودند از جانب دولت خسروخان خواجه
که از والی‌زادگان کردستان و در این دولت ابد مدت رتبه و مکانی داشت
به گرفتن بهمن میرزا و بدست آوردن رضاقلیخان والی با سواره زین‌العابدین خان
شاهسیون و سلیمانخان قشار و غیره مأمور کردند چون خسروخان از زنگان به شتاب
در حرکت آمد بهمن میرزا مطلب دریافته با کمال استعجال به درگاه شهریار عجم شتافت
خسروخان از رفتن آذربایجان منصرف شده به سرحد کردستان آمده
به رضاقلیخان والی اظهار داشت که مأموریتی در این صفحات دارم ملاقات
شما لازم است رضاقلیخان چون در اعمال و افعال خود غفلتی ندید بدون
تردید باردوی خسروخان شتافت و دقیقه‌ای که به منزل خسروخان وارد شد
خسروخان نهار میخورد و بعد از تعارفات رسمی هر دو به صرف ناهار مشغول
شدند والی غافل از این مطلب بود که این کاسه در زیر نیم کاسه است هنوز دست
از طعام نشسته جمعی باشاره خسروخان بیکباره ریختند و والی را دستگیر کردند
و کردها سرهای والی را تماماً لخت و برهنه کرده والی را با مستحفظ بطهران فرستاد
خود عازم سنندج شده به حکومت مشغول گردید از آنطرف رضاقلیخان را بطهران
برده و در توپخانه دولتی محبوس نمودند

شرح حکومت خسروخان گرجی خواجه در کردستان و ایام حکمرانی او

اما کردستان

شرح حکومت خسروخان گرجی خواجه در کردستان

اما کردستان چون از این کیفیت مطلع آمدند جمعی
از طوایف معتبر کردستان بطهران رفته در مسجد شاه بستی شدند حاجی
میرزا آقاسی صدراعظم چون شورش ایل کردستان را مشاهده نمود از ایشان
پشیمان شد ولی چاره برای رفع آن نبود، خسروخان به استحکام حکومت او
چهار عراده توپ و یک فوج سرباز علیخان قره‌گوزلی به کردستان فرستاد
چند تن از بزرگان طهران صدراعظم اکراد را به وعده‌ها دلداری دادند که شاید دست از
رضاقلیخان برداشته به کردستان مراجعت نمایند ممکن نشد چنانچه علی محمد بیک وکیل را
که رئیس آنها بود در حضور شهریار عجم چخماق چوب‌ها زدند باز از رفتن کردستان
امتناع ورزیده و به اصرار خودشان افزودند تا در شهر شوال هزار و دویست و شصت و
چهار شهریار عجم رخت از این سرا بربست و بجوار رحمت حق پیوست رضاقلیخان
والی در این وقت در قریه تجریش که محل توپخانه دولتی بود محبوس، اکراد
کردستانیها که در آنجا بودند از قول حاجی میرزا آقاسی [illegible] خسروخان خواجه بیگجان آمده
بودند بدون اطلاع و رضای رضاقلیخان به قریه تجریش هجوم آورده والی را بجبر
از توپخانه بیرون برده با فوج کردها بسرعت تمام بطرف کردستان روان
گشتند چون خبر آمدن رضاقلی خان به خسروخان خواجه رسید جز فرار چاره ندید
با دو عراده توپ و یک فوج سرباز از راه گروس بزنجان شتافت از
این طرف رضاقلیخان والی به سنندج وارد شد صاحب منصبان فوج گروس

که در رکاب او آمده بودند هر یک را نیز از شایان و بذلی پاداش بخواهش
اهل ملک از وجود والی شادکام شدند

شرح حکومت چهارم رضاقلیخان والی پسر خسرو خان ناکام

شرح حکومت رضاقلیخان والی پسر خسرو خان ناکام

والی دانای اسباب خدمت دولت را فراهم آورد و بنظم سرحد در غایت جهد
پرداخت چون علیحضرت شاهنشاه جوان جوانبخت ناصرالدین شاه مالک
تاج و تخت گردید و موکب آن شهریار از تبریز بطهران حرکت آمد امان الله خان
ملقب بغلام شاه خان برادر کوچک رضاقلیخان والی باستقبال موکب
فیروزی اثر کوکب سلطانی تا سلطانیه رفتن او در نزد اولیای دولت
محل تحسین آمد از طرف رضاقلیخان والی محمد علیخان سقزی و میرزا احمد علی دارو غه
با پیشکشهای زیاد بدربار کیوان شکوه فرستاده امان الله خان [illegible]
میرزا تقی خان امیرکبیر [illegible] و مجاورت بعد گزارش ایالت و حکومت کردستان
نایل و رضاقلیخان والی معزول آمد این خبر حسرت که رضاقلیخان والی
که در حکومت خلاف [illegible] در طهران متوقف شد و در سفر گرگان با میرزا محمد خان
اعظم همراه و متعاقد معاون آن دستگاه آمد این رضاقلیخان شخص بی همه
درویش [illegible] هم با دل بود و هم با دل قوت دست را بنهایت [illegible] چند
باید [illegible] نایل نبود هرچه را تحصیل مینمود به نوکران و بستگان خود
می بخشید از طوبی خانم خواهر شاهنشاه ماضی محمد شاه غازی سه پسر دارد که

هر سه

هر سه بپاکی سیرت و حسن نیت و نیکی فطرت معروف و موصوفند یکی
خسرو خان ملقب بوالی است و دیگری محمد علی خان ملقب بظفرالملک و فوج
کردستان و دسته بلوک سقز کردستان بالعاهت در اداره اوست دیگری
ابوالحسن خان فخرالملک که پیشخدمت مخصوص و از محارم و نزدیکان خاص
شاهنشاه قدرشناس است انشاءالله حالات هر یک را در موقع خود ذکر خواهیم

شرح حکومت امان الله خان ثانی مشهور بغلام شاه خان والی

شرح حکومت امان الله خان ثانی مشهور بغلام شاه خان

مع القصه امان الله خان مشهور بغلام شاه خان در روز شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی
هزار و دویست و شصت و پنج هجری بسنندج وارد شد با مردم برافت و مهربانی
اقدام نمود [illegible] میرزا [illegible] را بیشکار و محمد علیخان سقزی را نایب الایاله قرار داد
از دسته [illegible] را برای خود ترتیب داد آفتاب سلطان خانم در عفت و عصمت
و در جمال و کمال سرآمد زنان روزگار بود و تنها اختیار حکومت کردستان
در دست اقتدار او بود بهر حال در این سال بموجب دستورالعمل میرزا تقی خان امیرکبیر
غلام شاه خان والی یک فوج سرباز که عبارت از هزار نفر بود از دهات و بلوکات
کردستان گرفته و سرهنگ و یاور و سلطان و سایر صاحب منصب بقانون
مقرره دولتی برای آن فوج ترتیب داد و از جمله سرهنگی این فوج را بمحمد خان
برادر کوچک خود سپرد و در شهر رجب هزار و دویست و شصت و هفت هجری
که شهریار ایران بسوی اصفهان سفر کرد میرزا تقی خان امیرکبیر والی و جمعی از

والی کردستان با این فوج جدید احضار نمود و والی در کمال استعجال فوج را تدارک یافت
دیده بسوی اصفهان شتابان شد و در حسن‌علی‌آباد در موکب اعلیحضرت شهریار ایران
شرف اندوز گشت فوج مذکور کردستان در این عزیمت بمقبول افتاد و غلام
شاه‌خان والی در کمال افتخار بسوی ولایت مراجعت نمود و در این سفر غلامشاه خان
با حسنا با میرزا آقاخان صدراعظم که در آن وقت اعتمادالدوله بود در دوستی و عهد
واسطه در ایام صدارت عظمی در تقویت والی کوشید و والی را در حکومت کردستان
استقلالی کامل داد و در هزار و دویست و شصت و هشت حسن سلطان
اورامی علم طغیان برافراشت و طایفه شقیه اورامی طاغی و یاغی شدند والی
با دوازده فوج دولت لشکر را بتنبیه و تادیب آنها ترتیب داد یک فوج سرباز
و چهار عراده توپ و دوهزار نفر تفنگچی چریک و سواره طوایف کردستان
و پنج دسته سرباز از راه ... و پیاده بتسخیر اورامان لهون و مقابله و مقاتله
با محمد سعید سلطان مامور نمود از طرف اورامان تخت والی خان احمد خان
سرهنگ برادر خود را مقدمة الجیش قرار داده از راه (دربند ذنی) حکم
بیورش داد حسن سلطان جمعی را بمحافظت دربند مزبور با سپاه والی بجدال
و قتال وا داشت پس از دو ساعت کشش و کوشش اورامیهای مستحفظ فرار کرده
... سپاه ... آنها را متصرف نموده والی با بقیه لشکر متعاقباً بدان نقطه وارد شد
خان احمد خان سرهنگ بی‌آرام و درنگ از آنجا بسوی ... که منزل

و محمد حسن سلطان و طایفه یاغیه اورامی بود در حرکت آمد چون راه دربند گذشت
و طایفه اورامی بر رسیدن این سپاه آگاه گشتند بهیئت اجتماع بجدال و نزاع
برخواستند و دلیرانه جنگی کردند و مردانه رزمی نمودند ولی کار از جسارت آنها گذشت
... تاب سپاه ابوالجمعی خان احمد خان استقبال نتوانستند
از آن جمله پناه بردند در این جنگ از اورامیها بیست و چهار نفر مقتول و چهل و هفت
نفر مجروح و دستگیر شدند از سپاه والی شش نفر سرباز بقتل رسیدند و چهارده نفر
مجروح گردید حسن سلطان اورامی با بقیه طایفه خود در همان شب بشهر زور در خاک
دولت عثمانی فرار کردند بعد از فرار والی جمیع مساکن و مقام آنرا کرده با غنیمت زیاد
مراجعت نمود از طرف اورامان لهون خان احمد خان با سپاه ابوالجمعی خود از آب سیروان
گذشته و نقره ... که مقام و مسکن محمد سعید سلطان اورامی و طایفه
او بود یورش برد و بعد از حملات متواتره و کشش و کوشش بسیار آنرا تصرف کرد
و بعد ظفر یافته ... که دارالملک آنها بود تسخیر نمود و روز دیگر چون ... گذشت
خبر بشارت و جسارت طایفه ضاله باجتماع رسانیدن صدمه بر دهات شاهنشاهی
ایران در آن صفحه شیوع یافت جمعی از اشرار در سرحد به محض شنیدن این خبر
ناگوار با اورامیها همدست گردیده بر سپاه ابوالجمعی تفنگچی خان شبیخون
آوردند سپاهیان آن شب را تا صبح مردانه پایداری کردند از صبح تا عصر
بدفاع و نزاع کوشیدند بعضا ده نفر از سربازان و دو نفر ... شش نفر

و تفنگچی چریک والی نیز مقتول گشتند چون ظلمت شب درمیان آمد دست از جنگ کشیدند
شده تحقیق خان مصلحت را چنان دید که قشون ابواب جمعی خود را عقب نشانده
از جانب والی عالیشاه خان را به بیره سند بعد انفصال را تخلیه نموده قشون از آنجا ک
حوالی مزبور و آورد محمد سعید سلطان نیز از سطوت والی در آن حوالی توقف
نکرده بخاک دولت عثمانی بنا در بیره والی چون بر این کیفیت اطلاع یافت
نظم اردلان تخت ... مریوان رفته در آن نقطه با پاشای سلیمانیه و سرحد داران
دولت عثمانی در باب ... طایفه باغیه ... سوال و جواب ...
جانب پاشای سلیمانیه عزیز آقای مصرف ... شرف ...
حسن سلطان و محمد سعید سلطان نمود والی ... هزار تومان ...
تقدیم کردند والی از جرایم اعمال آن طایفه باغیه چشم پوشیده ...
انصراف به اماکان خود داده در این بین از دارالخلافه طهران ... محمد ... رسید
صحت وجود مقدس شاهنشاه ... والی ...
مجالس جشن ... توپ ...
عجم شلیک کردند صبح آن شب سپاه را بطرف سنندج حرکت داده و بعد از ورود
بسنندج چهار شب و روز شهر را آذین بسته در این چهار شب و روز عموم
اهل مملکت ... وجود پادشاه ... جشن و عیش و سرور برپا ...
در روزگار ... سال ...

کرمانشاه نیز

کرمانشاه نیز فیه ما بین دولتین ایران و عثمانی ... شرارت ...
در خاک کردستان سنندج اقدام باذیت ... خاص و عام نمود والی ...
از دولت ... دولت ... سپاهی ... سوار و پیاده
نظام و غیر نظام بود جمع آوری کرده و بحکم دولت فوج کردس نیز مأمور گردیده
در تادیب و تنبیه طایفه ... والی ... فوج کردستان و سواره
طوایف کردستان و تفنگچی چریک ... آمده ...
مراتع و منازل ... رفته و توقف کرده ... خان ...
و تحقیق خان را با چند دسته ...
و تفنگچی چریک ... بطرف مریوان روانه نموده که ...
و قتل ... طایفه شریره ... خان ... خان ...
سپاه خود ... طایفه ... فوج کردس نیز
در ... والی ... پس والی ... سارال ...
... هزار ...
و برابری ... خان ... خان ...
قریب سی نفر از معتبرین ... دستگیر ...
... والی ... سنندج ...
این ... فوج کردس ... نظام ...

و با نظام برگشت والی بعد از این فقره بسبب استقلالی که یافت دیگر بشاه باجگزاران
مشغول گردید در تاریخ دویست و هشتاد و هجری میرزا عبدالصمد نامی از اهل همدان که یکی
از خلفای حاجی میرزا کریم خان کرمانی بود و مذهب شیخیه داشت بکردستان آمد
و با داعی در رواج این مذهب بکردستان گردید علمای اهل سنت که تعصب دینی
مذهب منتشر شده بیم نمودند که مبادا مشتبه شده برخیال والی را از همدستی میرزا عبدالصمد مفسده نمایند
فایده نبخشید ناچار بعداوت و شورش اهل کردستان آمد نذر روز چهار شنبه
شانزدهم شهر ربیع الاول هزار و دویست و هشتاد و هجری علما و غیره در شهر اتفاق
کردستان بر سر قبرستان شیخان که در غربی شهر سنندج واقع است هجوم
و جمعیت رفته و کتک کاری و شورش ترتیب داده بعد از ختم شورش بوالی
پیغام دادند یا باید میرزا عبدالصمد شیخی را اخراج بلد کرده و از این در
باید این جمع بخارج رفته جلای وطن اختیار نمایند والی از این مطلب سخت
دلتنگ گردید این جمعی از الواط و اشرار در اوایش شهر بدون اجازه والی شلاق
علما بطرف بازار و کاروانسرا که محل تجار و غرباء شیعه و غیره بود هجوم آورده و تجار
اموال تجار را بقتل و چپاول مشغول گشتند چون والی از کیفیت اطلاع و دستور داده توپ را
بر بالای قلعه حکومتی که مشرف بر کاروانسرا و بازار است کشیده که با توپ
اصلاح این امر نماید الواط و اشرار که خود را در ورطه هلاکت دچار دیدند دست
از غارت کوتاه کرده هر یک بسمتی با اموال التجار بطرفی فرار کردند قریب چهل نفر از آن

الواط و اشرار که بیست بهای اسب و قرشه گرفتار کسان والی شدند بحکم والی
گوش و دماغ بریده و از قلعه بزیر انداختند شیخ عبدالقادر که از اجله علمای
این شهر بود در همان روز با کسان خود به دولت عثمانی مهاجرت نمود و از آن
تاریخ تا کنون وضع برونق برام و مقصود دیگر جمعی را بست و بعضی را نخست زحمت
آقا مصطفی نام پسر حاجی شعبان که از رؤسای کسبه قصبه بود و بهمین توپ که شکسته
شیخ وسیم نامی را که مشهور است بشیخ وسیم بازاری چشمه جهان پیش او درآمد
دهبره لو ظرفیتش کرد از عموم شهر هشتاد و هزار تومان جریمه این حرکت اشرار
الواط را گرفت و یکهفته ولایت آرام یافت و انقلاب کم شد و این شورش در
کردستان مشهور است بجنگ کاروانسرا جمعی در این واقعه مفلوک و بی چیز شده
و جمعی از غارت و بعضی تجار گشته و دوسی یافته از جمله با حاجی اسد
نامان که در این واقعه در حال قریب دویست هزار تومان ملک و نقد و ملک فقط
دارند سرمایه اصلی آنها از اموال تجاری است که غارت شده و در این جنگ
کاروانسرا بچنگ آنها افتاد در تاریخ هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری شهریار
ایران برای تفرج از راه همدان بکردستان نزول اجلال فرمود و نادر دو روز
دولتی نیز جسته خاک کردستان نرسید احدی از این عزیمت مطلع کا
نشد بعد از اطلاع والی جمعی از اعیان در کمال استعجال باستقبال مشتافتند
و در بلوک سقز آباد مشرف اندوز حضور همایونی شده و در رکاب شهریار ایران

بسوی سنندج برگشت در شهر ذیقعده الحرام هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری
خیمه و خرگاه سلطنتی در باغ خسروآباد برپا کرده شهر را آذین بستند و اقبال نزول
اجلال فرموده بر کوهستان دلنشین کتاب آن بلاد و ولایات را در حوالی و حواشی
خسروآباد مقام و منزل گرفته اعلیحضرت ناصرالدین شاه شهریار ایران فردی از روز
برای سیاحت ساحت قلعه حکومتی و مسجد دارالاحسان که از بناهای امان الله خان
بزرگ است تشریف فرما گشته برای تعمیرات عمارات دولتی سنندج هر ساله دوهزار تومان
مبلغ پانصد تومان از جهت مقرر داشتند و موکب همایون از اطراف کردستان
و در این مدت سی سال دیناری بمصرف تعمیر این عمارات نرسانیدند حال همه عمارات خراب و ویران
[illegible] بعد از ده روز توقف کردن بوی شهریار اعظم از آنجا از کردستان بطرف
آذربایجان حرکت کرده [illegible] در این سال قرب سنندج خرمن گندم [illegible]
[illegible] شده [illegible] کاه و جو [illegible] عسرت و جمعیت بدست نمی آمد والی بکار
گندم و جو [illegible] سید [illegible] پسند و قبول نمی شد و همین فقره بعد از ده ماه اسباب
معزولی والی گردید در این ایام [illegible] پاشای سردار اکرم دولت [illegible] صدارت
کردستان [illegible] برای ملاقات والی آمده والی با اجازه اولیای دولت
[illegible] بطرف مریوان شتافت با [illegible] پاشای سردار اکرم دیگر
دولتین این دو سردار ملاقات نمودند بعد از انجام مهمات هر یک بسوی
ملک خود برگشت در اواسط شهر شعبان هزار و دویست و هشتاد و شش هجری

که اوایل

که اوایل حمل بود میرزا ابوالقاسم نفرشی مستوفی دیوان بوزارت کردستان
برقرار و بسنندج آمد میرزا محمد رضای وزیر که وزارت کردستان را داشت معزول
و بطهران [illegible] نمودند پس از یکماه والی نیز معزول گشت و علیقلی خان عموزاده
والی که در آن وقت حکومت جوانرود را داشت در کردستان نایب الحکومه
شد غلام شاه خان والی پس از معزولی با جمیع اهل و عیال و تبعه خود بطهران
رفت و از این پس علیقلی خان بسنندج ورود نموده بعد از دو ماه فرمان حکومت
بنام او شرف صدور یافت که باتفاق میرزا ابوالقاسم وزیر بامر حکومت و جمع
آوری مالیات بپردازد این علیقلی خان [illegible] را داشت با وجود [illegible]
باهوش و تیز فهم بود سالها بآرزوی حکومت کردستان روزگار را میگذرانید
تا از تقدیر رب قدیر بآرزو نایل گشت یکسال تمام بحکومت پرداخت
در این یکسال از حکومت جمع کثیری را از نجبا و [illegible] فقیره [illegible] قلم
که در روزگار [illegible] زده بودند بهر جهت نواخت این علیقلی خان که سالها
حکومت جوانرود زیر دست او بود [illegible] حکومت کردستان نمود
بیچاره در [illegible] سال در ماه رمضان هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری
[illegible] معزول گشته بطهران رفته در طهران منصب [illegible] کشیکچی باشی گری حضرت
اقدس مظفرالدین میرزای ولیعهد را یافت و به آذربایجان شتافت
پس از یکسال بدرود این جهان فانی کرده بجوار رحمت حق پیوست پس از

معزول غلام شاه خان والی دوباره بحکومت کردستان نایل گردید در بیست و سیم
شهر رمضان هزار و دویست و سی در عقب این خبر بکردستان رسید در پنجم
شهر همین سال غلام شاه خان والی حسینقلی خان پسر خود را که ملقب بخان خانان
است بمنصب ریاست شاهانه نایب الایاله خود قرار داد و جمعی از اکابر کردستان همراه
او بکردستان فرستاد خود والی بعزم زیارت در یازدهم شهر ذیقعده الحرام همین سال از طهران
بمقر حکومت خود روان آمد در روز یمن بسنندج وارد شد با مر حکومت
پرداخت سه سال کامل بکمال قدرت در حکمرانی صرف ایام زندگانی نمود در
تاریخ هزار و دویست و سی و هشت هجری ملا فتح الله قاضی و ملا محمد امین امین الاسلام
و ملا لطف الله شیخ الاسلام حالیه و ملا محمد صالح فخر العلما با جمعی از اعیان
کردستان در عزل والی همدستان و هم عهد شده بطور فرار بطهران
رفته و در مقام شکایت از بدرفتاری والی و میرزا محمد رضای وزیر نسبت با
ولایت برآمدند شاه ولی آگاه محض رفاه اهل ملک کردستان
تعدیل مالیات آنجا را در دیوانخانه درست نمود باسم هر دو حکم فرمانی صادر
فرمود و میرزا زکی رشتی مستوفی دیوانی که ملقب بنایب نور چشم الامر
آن حضرت بود بوزارت کردستان و پیشکاری غلامشاه خان بر
قرار آمد چون میرزا زکی بکردستان رسید با کمال بیغرضی و بی طمعی با عموم
اهل ملک رسیدگی کرد از عدالت و بیطمعی این شخص نجیب غیرت شاه

دولت

دولت معمور و آباد گردید در سال دوم وزارت او که تاریخ هجری هزار و دویست و
هشتاد و یک بود طایفه باغیه اورامی به بعضی وضعیان برخواسته میرزا زکی
شرارت آنها را متحمل نشد و تفصیل را بدربار دولت علیه معروض داشت شهریار
تاجدار غلام شاه خان والی را مامور بقلع و قمع آن طایفه باغیه فرمود والی در قلیل
مدتی لشکر جمعیتی فراهم آورده با فوج ظفر کردستان و چهار عراده توپ
و قریب سه هزار نفر تفنگچی چریک از راه جوانرود بسمت اورامان بهوان
در حرکت آمد چنین بقریه پاوه که انتهای خاک جوانرود و ابتدای خاک اورامان
ورود یافت علی اکبرخان شرف الملک حالیه با جمعیتی از چریک و چند دسته از
سرباز و سوار مقدمة الجیش قرار داد شرف الملک دلیرانه با سپاه ابوالحسن بیگ خود
بکنار آب سیروان که در آن نقطه مشهور است به دره سیروان شتافت در هنگام
ورود با جمعیتی از اورامی که در آن طرف رودخانه از جانب محمد سعید سلطان
قراول بودند بمقابله و مقاتله اقدام ورزید تفنگچیان اورامی پس از قلیل
کر و فری تاب مقاومت را نیاورده فرار اختیار کردند شرف الملک
با خیل و سپاه از آن طرف آب پا پیاده گذشتند و این خبر را بوالی کردستان
والی بی تأمل دو عراده توپخانه و قشون را در حرکت آورده بعلی اکبرخان
شرف الملک پیوست محمد سعید سلطان حاکم اورامان جنگ با این قشون نموده
شکست و تنگ دست نمود که محل حکومت او بود تخلیه کرده و با غلام

ودامن شب ... که خاک دولت عثمانی است رفته و بخانهٔ شیخ علی ابا عبیده پیاده
چندی متواری گشت سپاه دولتی پی جستجو درآمد و برادرش بعد از
کامل محمد سعید سلطان شیخ عبدالرحمن پسر حضرت شیخ عثمان که رئیس سلسله
نقشبندیه است و محمد پاشای رئیس عشایر جاف او را نزد والی بشفاعت برگشت
حضرت شیخ عبدالرحمن و محمد پاشا محمد سعید سلطان را تا طویله والی آورده والی
بعد از [illegible] هزار تومان جریمه محمد سعید سلطان را عفو نمود و کماکان سابق او را حاکم
اورامان لهون قرار داد و بسوی سنندج رجعت کرد حقیر که مؤلف این اوراق هستم
در این سفر متکفل امور تحریرات والی و منشی باشی او بودم این مرتبه منصب را برای این
مشرح ذکر کرده والی در رجعت از این سفر مورد الطاف شاهانه شده و خلاع
فاخره و لقب ضیاء الملکی مفتخر آمد در تاریخ یکهزار و دویست و شصت و دو از جانب
دولت حکم صادر شد در بلوک مریوان که سرحد دولت است قلعهٔ بنا شود و یک نفر
مهندس بجهة تشخیص جای قلعه و تعیین مخارج آن بکردستان آمد بعد از تعیین ابتدا
در مدت شش ماه در کمال استحکام قلعه باتمام رسیده و بقلعهٔ شاه آباد موسوم گشته
و آخر تاریخ یکهزار و دویست و شصت و سه غلام شاه خان والی و میرزا [illegible]
پس از تحصیل اجازه دیوانیان بطهران روان شده والی پس از [illegible]
مرض صعب العلاجی دچار شد حکیم طولوزان فرنگی که حکیم مخصوص وجود همایون ایران
بود بمعالجه [illegible] اقدام نمود و بهبودی یافت و در [illegible] موکب [illegible]

ملک خراسان

ملک خراسان در حرکت آمد والی و میرزا زکی با [illegible]
مراجعت کردند بعد از [illegible] مرض والی عود نمود و بستری گشت سه ماه با انواع
امراض مختلفه در بستر ناتوانی افتاد از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام
خشکی مینمود هر چه کردند از علاج درد و درمان [illegible] گشت رنج افزون و حیات
نماند در ظهر یوم سه شنبه نهم شهر جمادی الثانیه هزار و دویست و شصت و چهار
رخت از این دار فانی بسرای جاودانی کشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست
انا لله و انا الیه راجعون این امان الله خان والی چون در حرم سرای خاقان مغفور
جنت مکان سلطان فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه تولید یافته بود آن
خاقان جنت مکان گوش او را سوراخ و حلقهٔ غلامی در آن کشیده و بغلام شاه
لقب داده این است هم اهالی کردستان میگویند [illegible] غلام شاه خان
مع القصه این امان الله خان شخصی با کمال و تیز فهمی بود محسنات زیاد داشت
شرم و حیا و حلم و بردباری را از حد گذرانیده بود کریم و سخی طبع بود [illegible]
بیست سال بکمال در کردستان حکومت نمود [illegible]
و رسمی دارند و صاحب پایه [illegible]
نعمت [illegible] مسجد دار الامان که بنای رفیعی است از بناهای او است
موقوفات چند که سابقاً اسامی آنها ذکر شد برای آن مسجد [illegible] باغ [illegible] آباد
و ابنیه که در جزو قدیمی شهر [illegible] از بناهای او است در مدت حیات خود

میل دیوان بجمع کردن کتاب و خزاین املاک و اثاث متجاوز از ده هزار جلد کتاب
در کتابخانه او جمع گشته و بهتر از پنجاه پارچه املاک معتبر کردستان را تحصیل
کرده بعد، در وقت معزولی قریب بیست هزار تومان مقروض و بیکار بوده بعد از
فوت او میرزا ابوطالب برادر صغیرش در مدت شش سال جمیع قروض او را از جهات
ملک و مخلفات ادا نموده سه پسر و سه دختر از او بجا ماند الان همگی با کمال
ضعف و کلفت در نهایت پریشانی در روزگار زیست می‌نمایند حسینقلی خان
پسر بزرگ او ملقب بخان خانان قریب یکهزار و سیصد تومان از دولت
دارد و چون معقول بی اذیت و آزاری است اینهم موجب دوستی و کفاف معیشت
او را نمیدهد بعلی بکمال بعد از معزولی امان الله خان والی میرزا زکی وزیر بهمان
اهتمام را بعمل آورده شاید غلامشاه خان پسرش بحکومت کردستان برقرار شد
اهتمام او در انفراد [illegible] دولت سودی نبخشید شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله
عم شهریار ایران بحکومت کردستان برقرار شد پس از پوشیدن خلعت
و یافتن فرمان حکومت بناخوشی رعاف دچار گردید و این مرض او را
از آمدن بکردستان مانع آمد خود معتمدالدوله نیز این حکومت را بخانلر
گرفت و استعفا نمود مجدداً نیابت حکومت کردستان را بمیرزا زکی رجوع
گردیده [illegible] از این مقدمه گذشت و فرهاد میرزای معتمدالدوله کاملاً صحت
یافته از جانب دولت بفرمانفرمائی کردستان مامور و از دارالخلافه بهمدان بسوی

سنندج

سنندج روان آمد میرزا زکی و حسینقلی خان خان خانان از سلا کردن طهران
شاهزاده معتمدالدوله روز جمعه چهارم شهر ذیقعده الحرام هزار و دویست و
هشتاد و چهار بدارالایاله سنندج وارد گردید بسکنای حرکت از طهران محمدعلی
پسر رضاقلی خان والی را که خواهرزاده نواب معتمدالدوله بسرهنگی فوج کردستان برقرار نمود
و با خود بکردستانش آورد این محمدعلیخان حالیه میرپنج و ملقب بظهیرالملک
[illegible] که در خدمتگذاری دولت از او بظهور رسیده و مایه ترقی او
گردیده است و پس از این بر رشته تحریر کشیده میشود

شرح حکمرانی شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله در کردستان

شرح حکمرانی شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله در کردستان

چون شاهزاده معتمدالدوله روز جمعه چهارم ذیقعده هزار و دویست و هشتاد و چهار
وارد دارالایاله کردستان شد در همان روز در دو خصوص اعیان و اشراف
کردستان در حضرت او حضور بهم رسانیدند بعد از ادای رسم تعارفات معموله
این مختصر خطابه را خواندند که تا من در این ولایت حکومت دارم با احدی
بهیچ وجه دروغ نمیگویم و هیچیک از شماها نباید با من دروغ بگوئید
هرگاه دروغ از احدی در پیش من آشکار شود مطرود و مردود خواهد بود و از
در شش سال حکومت او بازار صدق رواجی داشت الغرض بعد از [illegible] ما
بجهت سرکشی و [illegible] آغا مریوان و سرحدات بانه مریوان با قلیل
جمعیتی روان شده در دره [illegible] مریوان حسن سلطان اورامی که سالها از حکام

کردستان یاغی بود با هزار نفر جعفر مصطفی بیک برادرش و یکهزار نفر تفنگچی بحضور
معتمدالدوله آمده این دزد و حاکم و جمعیت حسن سلطان غافلانه تاب نیاورده فرار نمودند بحضور
خاطر معتمدالدوله گردید و چند نفر از ... وحشیانه هم در همین روز از تفنگچیان
حسن سلطان بر دزد و غارت کرده تا قریه ریچاب که یکی از دهات مریوان در
سرحد دولت است وارد و منزل گرفته بمنزل شاهزاده معتمدالدوله وارد
میان ... نفر بقرار ... آن ... صبح آقا زین العابدین
نام فرستاده خود را احضار کرده و بدستور العمل او که در ... نفر
از ... در قهوه خانه مسجد خبر کرده چون حسن سلطان و دو نفر برادر باشش
نزد من می آیند آنها را بضرب تیر قهوه بکشند همین که بقهوه خانه آمده
برادر دیگر بود حسن سلطان ... که بشرف ... حضرت شاهزاده
اسباب کشتن ایشان را فراهم آورد موافق دستور العمل شاهزاده حسن سلطان
مقتول و دو برادر دیگرش مغلول آمدند و وقت قتل حسن سلطان جمیع آن
یکهزار تفنگچی او در بیرون قدم ... کشیده و شب بیرون آمدن حسن سلطان
بودند پس از کشتن حسن سلطان بحکم شاهزاده بسمان جای او سیصد نفر
کشیده بودند میان تفنگچیانش بردند این هزار نفر تفنگچی از دیدن نعش حسن سلطان
راه گریز پیش گرفته متفرق شدند معتمدالدوله چون حسن سلطان را بقتل
رسانید و برادرانش را بزنجیر نمود بسوی سنندج معاودت فرمود این حرکت

شاهزاده

شاهزاده در نظر طوایف سرحد نشین و عموم اهالی کردستان سبب حیرت و مایه
رعب قلوب ایشان گردید بهر صورت طایفه اورامی با سید ... برادر
حسن سلطان از جنس شاهزاده خلاص شوند در مقام اطاعت برآمدند یکسال کامل
بر عهده پیشکش قبول کردند و ضامن شدند ... ملازم ما مولی ایشان در حضرت
شاهزاده مقبول نیافتد پس بخیال خودسری و تلافی افتاده و بتهیه اسباب
کار پرداختند در زمستان این سال که قلعه شاه آباد مریوان بجهت عدم مراقبت
خراب شده بود مجدد از دولت حکم تعمیر آن رسید معتمدالدوله محمد باقر خان
نواده محمد حسین خان صدر اصفهانی را بحکومت مریوان و تعمیر قلعه شاه آباد مأمور کرد
پس از رفتن محمد باقر خان طایفه اورامی بهوس افتاده که محمد باقر خان را بدست
آورده با دو برادر محبوس خود عوض دو برادر حسن سلطان محبوس نمایند
محمد باقر خان از نهضت آنها باخبر شده بحفظ خود پرداخت و بحضرت شاهزاده
اطلاع داد شاهزاده با سپاه و برادر این مطلب را شنید روز جمعه بیست و سیم شهر محرم
هزار و دویست و هشتاد و شش هجری از دارالایاله سنندج بسوی مریوان
روان شد و چند نفر از سپاهیان ... تا ... با یکصد نفر سرباز ملازم رکاب خویش
نموده از راه قریه (سرخ گول) عازم مقصد گردید شب دوشنبه بیست و ششم
شهر مزبور در صحرایی که مشهور بشیخ سلیمان در قرب قریه (دگمنه) در
خیمه و خرگاه بر پای کرده در آنجا منزل نمودند طایفه با شیعه اورامی چون ...

بنام و نصب بنادر دام خود باعث شدند توپ یکهزار نفر تفنگچی بشانه بحرکت آمده
و بزرگی او چه ی شاهنشاه دیده که شرف برادر و بود با انتظار طلوع صادق قرار گرفته
این خبر در بیست تحقیق بیقین بگردستانیهای که حاضر حضرت شاهزاده بلند رسید
علی اکبر خان شرف الملک و میرزا رضا علی دیوان بیگی و جمعی دیگر از کردستانیها
با اظهار چه کیفیت رانده بالا و غرض که شاهزاده به تقاضای عزم و دانی که داشت
این خیالات را از محالات پنداشت کردستانیها به قدر هزار نفر از تفنگچی
افزود و این بوک دیگر شب را سحر رسانیده و بنگاه ظلیعه صبح صادق شاهنشاه
فرمود اسبجه مدید صبح شوم دانتری از اخبار را حیف کردستانیها لطمه رسیده
سلطان بجز رسانیده صدای شلیک تفنگ از اسباها عت و دیگر دیدم
دیگر کی بلا از گلوله تفنگ آن باعث کرفت و بیشتر از هزار گلوله خیل از اردو شد
حضرت شاهنشاه بمقام جلادت برآمد امر با حضار سواره و سرباز نمودند ها
فرار بر خود هموار نمود تا شلیک از انتها بحمله شاهزاده رسید کردستانیها
منفرداً علی اکبرخان شرف الملک نجات را در فرار دیده شاهزاده ترحم باین
شعر شد فلیس الفرار الیوم عار علی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة
بالامس و ناچار به تسمه اهوار شکست با علی اکبرخان شرف الملک
و سعید و دی از کردستانیها راه فرار پیش گرفت سربازهائی که در اردو حاضر
بودند قریب یکساعت میدان داری نمودند عباس میرزا سلطان

و محمد بیک و چند نفر از سربازان بقتل رسید ندانالی در رو هم برآمده هرکه
توانست فرار کرد و آن مقتول یا محبوس گردید در این جنگ موسی خان افشار زنانی را
ذکر کرد شاهزاده بقتل رسیده علی اکبرخان شرف الملک بزرگی شد آنچه
اموال و اسباب و نقد و جنس در اردو بود و نصیب اورامیها گردید مع القصه
شاهزاده و همراهان در یکشبانه روز خود را از سنندج رسانید و شاه نزد
از وقوع این جنگ و حاضر چون ما به خود می حجب تفصیل ماجری را کما جری
با ولیای دولت اظهار نمود شهریار تاجدار از شنیدن این خبر شفقت
و حکم به روانه شدن سپاه و جبر آمد و سرکردگان باقتضای قلع و قمع طغیان عشیره
اورامی فرمودند دو فوج سرباز با یکهزار سواره چه و دو فوج همدان ابواجمعی
مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه و یک فوج سرباز افشار ارومیه ابواب جمعی
ببوک خان سرتیپ و قلیل مدتی بکردستان روان کشتند حاجی قنبر علیخان
سعد الدوله سرداری این سپاه را مأمور شد پیش از رسیدن سپاه
دولتی محمد علیخان سرهنگ که حال میرپنج و ظفر الملک است با فوج ظفر کردستان
و تفنگچی سقز و بانه و مریوان و سه عراده توپ و دو عراده قبس میان
و دربند دکلوین که ابتدای خاک اورامان است مأمور فرمودند محمد علیخان ظفر الملک
با این استعداد در تپه شیخ سلیمان که مقابل دربند کلوین است محل اقامت
انداخت و آنجا را محل آمدن سپاه همدان ابواجمعی خود قرار داده و راه ظفرباد

و جعفرقلیخان عضدالدوله با سران سپاه بسنج و اردوی شاهنشاهی متوقف بودند
و فوجی که دست قشون دولتی را در تنبیه قطاع الطریق یک قسمت آن که عبارت از دو
فوج پنجم و دوم و هزار نفر تفنگچی چریک و دیگر با حاجی قنبرعلیخان
سعدالدوله و از طرف شاهسیوان و اردان تخت امیر حشمت که با … محمدعلیخان
ظفرالملک متعین شد و قسمت دیگر سپاه که عبارت از دو فوج سرباز … جهان
و یک فوج سرباز اردبیل و تفنگچی جوانرود و درجزی و قیس با مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه
و حاجی اکبرخان شیرالملک و بزرگ خان سرتیپ … جوانرود که … نخستین
محمدسعید سلطان را تسخیر نمودند روانه … حاجی قنبرعلیخان با سپاهیان
در تنبیه شیخ سلیمان بفوج ظفرالملک … گردیده … بسیج …
جنگ … اتفاق افتاد چون مکان ارامنه سخت و تنگی … کشیده و از
درخت بود لشکریان منصور چند … هر قدر … ارامنه … و لشکر دو
از قشون دولتی … دیگر با وجود این از اقدام ظفرالملک و آتش فشانی
توپخانه که … ارامنه غالب و … برگشته چند نفر از ارامنه
از پای در آمدند و از سربازان فوج ظفر … سلطان نبی
اردلان و یک نفر نایب و بیست نفر سرباز مقتول و مجروح گشته آن روز
از ابتدای صبح الی هنگام زوال آفتاب قشون دولتی بجنگ و جدال
مردانه اشتغال داشتند چون تاریکی جهان را فرا گرفت ارامنه فرار کردند

سپاهیان

سپاهیان منصور بمقر و مقام خویش مراجعت نمودند از طرف جوانرود چون
ورود … دولتی بحوالی رودخانه سیروان رسید محمدسعید سلطان چهارصد
نفر تفنگچی را بمقابله فرستاد که قشون دولتی را از گذشتن رودخانه سیروان
مانع آیند تفنگچیهای محمدسعید سلطان در محلی که مشرف برودخانه بود سنگر
بسته و بعزم جدال نشسته چنان می پنداشتند که لشکر منصور تو هم
… عبور نتوانند از آب عبور نمایند سپاه … در روز ورود یورش و شورش
چشمه آب که در این طرف رودخانه واقع است گرفتند که از آن چشمه آب
بتصرف لشکریان نمی آمد از بی آبی بی تابی داشتند و صرفه نمی بردند در شب
بیست و یکم ربیع الثانی اعتمادالسلطنه جنرال با پنج دسته لشکر تا کنار رودخانه
سیروان … صبح که فوج … خبردار شدند بغیرت آمدند و لشکر را
پیش … دیگر در کنار سیروان … سربازان … شناوری … نشستند
شناوران هر دو فوج از آن طوفان و موج … چنین …
عقاب … برآمدند و از این دریای سیروان و کوه آتش فشان
بر … گذشتند هر دو لشکر بهم زدند جنگ مغلوبه در پیوست
گلوله تفنگ و … در آن حالی و حواشی چون … شد
از صد … گلوله … رفت جز در زمین … دوم ربیع الثانی تفنگچی
هر دو … از بام تا شام … رزم … آمدند مغلوب … باز گشتند

گذشته سرباز فوج ... که در قلعه کوه بسیار تنگ داشت لشکر اقامت و علامت
انداخت و آن تخانه ولی تنگ است کمان و گشته گشته رو بگریز نهاد از پس زدن آن
در روز لشکر ظفر قرین برای ساختن پل و یافتن سبیل معطل شده و دو بیت در چهارم
پنج ساعتی با شیپور و پیاده یان به ... روان شده و در عرض راه تکمیل نمیکشتان
پسران محمد سعید سلطان یکجا آمدند و بجنگ کشته شده پرچم با چپه وافغ شود که با
تخت اوزمان بود ... آن بجنگ ... بنیاد ... بیت ... شادمانی
در ... علی اکبرخان ... الملک با تفنگچیان ... جوانمردی او یک جمعی خود در این گیرو
دار همه جا در ... کار ... قابلیت ... نمایانه
بودن علی اکبرخان ... الملک ... مردانگی و شجاعت ... که داشت ... باعث این
فتح نمایان گردیده و جان فشانی ... دولت ... رسانید ...
این قبیل ... تاریخ خود ... اطلاع آینده گان
... آفرین ... و در این موقع
... علیخان ... سرداری ... شاهیان بود ...
گرد ... خویش ... در این مقام ... در این
شعری ... نمی شود از طرف ... تحت ... افواج و دو کاره
خمسه با فوج ظفر الملک کردستان و تفنگچی سقز ... همراه ... شد ... شبیخون ... عبدالرحمن بیک ... از پیکار ده

اوزمان بودند ... با طایفه حسن سلطان خصوصیتی داشتند محمد علیخان
ظفر الملک آمده ... خواسته متعهد شد ... کرده ... به ... ایشان
بعون یزدانی و اقبال سلطانی شب ... چهارم پیش ایشان ...
و پیاده ... سرباز ... سپاه که ... گشته شدن ... بودند ...
در ... بخوف ... دعای مستجاب ... آن جبال و مضاعف ...
کردند چون بلای نازل ... و خجل شده ... اعدای ...
... کفر ... پیاده ... توپ ... دشمن ...
از صدای شیپور ... مغرور از خواب غفلت بیدار شدند چون
... سپاه ... منصور ... آب ... سرداران ... تفنگچی ...
وقت ... خبر شدند ... اجتماع بعزم قتال ...
حرب ... شغال ...
... در مقام رزم برآمدند ...
دلی در مقابل این لشکر نصرت اثر قطره ... خود ... کردند
آن ... که شخصی بود ... پوست کشید مثال کوس
کوس ... بعزم قتال ... جمع می شدند
... نمی کرد ...
... اقبال ... شکست ... خود

بجوش بدنامی آن پوشش ظلمانی را نقب کنده از آنجا بیرون رفته حسب الحکم لشکر
دولتی در آن محل زینت و محال دسته از قهر و غضب شهر زور رسیده فتنه افواج
شد و عانده جنگی سقز را در مریوان و بانه نام مرزها را زنده گرفته مظفر
در این مرتبه چون سرداران می داد و مردانگی و دلیری می نمودند همه جا با فوج ظفر
پیش رفتند القصه چند نفر زنده دستگیر و با سر بهرام میرزا بیک
سرور و سر شیخ کرده روانه دارالایاله حضور شاهزاده منصور گردیده
فتح را درست شاهزاده از این خبر مسرت اثر را با منشی دولت علیه اظهار و
سران سپاه و آحاد و افراد فوج اتنا کردند از دولت
موجب درحق بر یک از سران سپاه و پیش افواج
کردید بوطان خود شاهزاده بعد از آن
قرار داد که همه وقت چهار دسته سرباز در جوش بدنامی مستعد و ساخلو
طایفه از بزرگ و کوچک و دولت آرمیدند یکسالی
چون با این منوال گذشت بخیال مراجعت به کردستان و بنا آوردن
آستانه شاهزاده افتادند اول کسیکه اقدام نمود احمد سلطان بود که
قدوة الاسلام ملا احمد شیخ الاسلام آمده او را در آن بارگاه رفیع شفیع گناه
خویش ساخت شاهزاده بمقتضای پاکی فطرت و شفاعت مولانا احمد شیخ الاسلام
خط عفو بر جرایم او کشیده و مورد عنایتش فرمود سایر را که از خوف

مطلع

مطلع گردید قوی دل آمده محمد سعید سلطان نیز بعزم پناه آوردن آماده شد و فرونشاندن
خیال خود را که بیهوده بود روانه آستانه شاهزاده پیش گذرانیده
معاودت محمد سعید سلطان شاهزاده او را امان داده با
و شفاعت علی اکبرخان شرف الملک از تقصیرش درگذشت فرمود بعد از چند روز
محمد سعید سلطان آمده و پناهنده شاهزاده گردید در این بین یکی از
برادرهای حسن سلطان که تا این زمان در حبس شاهزاده بودند در حبس
بهرام بیک بود و خیلی شخص ظالم و بی عصمت ولی بود اسم آن
یکی دیگر مصطفی بیک بر خلاف بهرام بیک شخص فقیر و با حیا و در وقت استیلاء
او را دیده و شنیده و میرزا رضا علی دیوان بیگی
و خیال او را بشهر آورده و در حضور شاهزاده شفیع خلاصی او گردیده
در قید ضمانت و کفالت او را نمود شاهزاده مصطفی بیک را به میرزا رضا علی دیوان بیگی
سپرد و از دولت تومان مواجب درحق او و کسانش برقرار نمود که
سنواتی مواجب را صرف گذران و معاش خود کرده و بجا باشد چندی که
این مقدمات گذشت حسب الامر شاهزاده علی اکبرخان شرف الملک حکومت
جوانرود را بجنگ حسیل نمود شاهزاده با و سپرد که توسط محمد سعید سلطان
بجهت حکومت او را با خود برده
از آن صفحات دفع و رفع نماید شرف الملک دستور العمل شاهزاده

توقیف سلطان را با خود برده فوراً تفصیل حال شرف الملک کردستان محمد سعید
و ایران و کسان او را از خود شرف الملک شنیده که هرچه خود را تقریر نموده بود کم
از سنندج حرکت کرده بطرف جوانرود روانه شدیم محمد سعید سلطان که تا جوانرود با ما
در راه بود من ظن و یقین پی بخیالات فاسد او نبرده و همه را کار
می‌نمودم که شاید خیالات را بدبستی خالی شود و از منزل بمنزل که حرکت میشد
گاهی قریب یک فرسنگ از پیش میرفت و گاهی در عقب می‌ماند تا بجائیکه
واسطه معلوم کند از این حرکات او در حالت اضطراب روی داده
با سعید ها من هم بکلی الوجود از او صرف نظر کرده و خود را غافل مینمودم هیچ جا
خبر او را نمی‌پرسیدم تا بمنزل رسیده و خود را بمیل خاطر نزد من آمده از این
غفلت و خبر نپرسیدن من بکلی آسوده و مطمئن شده و رفع خیالاتش گردید چون بجوانرود
رسیدیم نهایت مهربانی را نسبت باو مینمودم روزها
عبدالرحمن بیک پسر او در اورامان حاکم بود خواستم که او را هم بعلم بیاورم
آن وقت با تمام کار آنها اقدام شود محمد سعید سلطان را در خلوت دیده
باو گفتم بنویس عبدالرحمن بیک با کسان خود بجوانرود بیاید آنها را در اینجا
سکونت نمایند و خود شما باورامان بروید او قبول کرده فوراً آدم روانه
نمود در دویمه روز ... کسان او در جوانرود حاضر آمدند پس از حضور آنها
یکروز علی الطلوع صفور بیک نام که از نوکرهای شخص من است دست خود بسته

و خیال

و خیال خود را نسبت بمحمد سعید و کسانش محرمانه باو گفته و در کتمان مطلب سفارشها
بلیغ باو نمودم پس در گرفتن آنها با او مشورت کرده آخر الامر حاصل شد برای قرار
گرفت که محمد سعید سلطان و کسان او را نزد خویش خوانم صفور بیک با جمعی
از نوکرهای محرم این مطلب بیایند گذاشته پس از آن چون اعلام به بهانه دیگر
نوکرها با صفور بیک بقصد نزاع برآیند هم صفور بیک و هم نوکرها که نگاه بیرون
یکدیگر بقول تنفس بیایند فوراً من بعلم تنبیه نوکرها از مجلس برخیزم و بیرون
و بیرون آمدن من محمد سعید سلطان و کسان او را گرفته قید بر دست زده
قرار مین دستور العمل صفور بیک بکمال چابکی رفتار نموده آنها را دستگیر و زنجیر
بر نهاده و بعد از آن بدون درنگ یکان یکان آنها را در میدان پیش
روی عمارت حکومتی بسزای خود رسانیده و هدف گلوله نمودند (انتهی)
بعد از رفع این فقره مختصر شرف الملک بیانوا تقریر یا شاهزاده نوشته شاهزاده در
جزای این خدمت لقب شرف الملک با منصب سرتیپی و حمایل و نشان
از دولت گرفته اند کرفت فی الواقع دفع محمد سعید سلطان نهایت اثرات
داشت و با اهتمام شاهزاده و سعی شرف الملک شر او از عالم دفع گردید پس از
دفع او هر دو اورامان آنکه گردید ندشاهزاده معتمد الدوله بیادگاری کردستان
نه حق بزرگ را ثابت نموده در حقیقت اسم او در کردستان و کردستانی
زنده و تازه نمود یکی از حقوق آن شاهزاده بزرگ همین دفع او می بود

زیرا این اوضاع باعث شد در بین دولتین و بحال غلبه و استیلای عجم فتح و ظفر از طرف که
دولت عثمانی تا که شهر سلیمانیه اجزای جمیع ولایات بکف کفایت آنها بود و در طرف
دولت ایران حوالی شهر سنندج انجام کلیه مهمات در دست قدرت اولیای دولت منظور
این نزدیکی از سرحد دولتین دو دولت که هم سنندج که ما بین اولیای دولتین علیتین
رفع منازعه لفظ باقی که مذکور شد این شاهزاده بزرگ شد آنها را با تنبیه و زجر
بدکیت دیگر از حقوق این شاهزاده مغفوره الا تا رفع ظلم و تعدیات شرارت طایفه
همسایه و همجوار کردستان بود در کردستانی زیرا قریب سی سال بود اهالی
پایمال ظلم همسایه و دست فرسود جور و ستم آنها بودند تا این شاهزاده بزرگ مرتبه
دشوار دولایات قرب جوار کردستان از پای در انداخت و دل اهالی
کردستان ساخت چنانچه بجهة جزئی خلاف حرکتی یکی از خوانین معتبر کلیائی
اسیر و دستگیر کرده ساقش زنجیر فرمود و دیگر از حقوق این شاهزاده عالی منش
انهدام طایفه جاف بود در دفع و هدم این طایفه و دفع شر آنها از کردستان
امری بود که در انظار رجال مستحسن نمود این شاهزاده عالی مقدار با مرتبه شهریار
تا حد لزوم چنان در اتمام آنها اهتمام فرمود که در صفحه کردستان نامی و نشانی
از آنها باقی نگذاشت تفصیل آن اجمال این است طایفه جاف یکی
از طوایف کثیر الجمعیه است متجاوز از دوازده هزار خانوار می‌شوند در بین دولتین
ایران و عثمانی این طایفه متنازع فیها است در عهد اهالی دولتین چنین قرار شده

کهاین طایفه

که این طایفه تبعیت هر کدام از دولتین را نمایند و یاری حق آنها کرده و مطالبه بستانند
باشد این طایفه با این وضع سالها با حیله و تدبیر روزگار را بسر می‌بردند و مانند شترمرغ
اگر با آنها می‌گفتند بار بکشید می‌گفتند مرغ هستیم و اگر تکلیف پریدن از آنها
می‌نمودند می‌گفتند ما شتر هستیم بین الدولتین با آنها باسودگی این تدبیر را داشتند
هنگام قشلاق عثمانی در ولایت زرد ایستان که سرحدات عراق عرب است سکونت اختیار
می‌کردند و در فصل بهار و تابستان که ایام ییلاق عثمانی آنها موعد بییلاقات ولایت
کردستان می‌آمدند خیمه و خرگاه و خدم و حشم آنها تا یک فرسخی شهر سنندج می‌رسید
در سال باسم حق المرتع قلیل وجهی را بحاکم و حکام کردستان می‌دادند این
طایفه دزد و دغل جاف علاوه بر دزدیها و سرقتی که در خفیه از اهالی بیچاره
کردستان می‌نمودند دهاتی که معبر آنها بود بکلی ویران کرده مراتع و مزارع خود
ساخته بودند و در ریختن خون فقرا و بردن اموال بیچارگان بهیچ وجه فروگذار
نمی‌کردند و احدی نسبت بطایفه جاف صاحب مال و جان نبود رعایای بیچاره
کردستان از خوف حرکات وحشیانه این طایفه شرور بی انصاف
همواره دشواری و قرین ذلت و خواری بودند هر جا شکایت می‌بردند و ل
آنها از دفع شر شکایت می‌پرداختند تا آنکه حکمرانی کردستان بکف
کفایت و قدرت این شاهزاده رحمت پرور عدل گستر افتاد باز طایفه جاف
بقرار رسم سابقه برای ییلاق عثمانی بداخله خاک کردستان آمده

چند نفر از روسای خود را با قلیل پیشکشی روانه حضور حضرت شاهزاده نمودند
شاهزاده مدتی در حرکات و افعال و اعمال آنها غور و تامل فرمود حرکات آنها
نسبت با اهالی کردستان ظلم و جسارتی بنظر آورد قبول این ظلم را موجب غضب الهی
دانسته بحکم خاطر مبارک حضرت شاهنشاهی و جهت بد روسای جاف ابلاغ نمود
که تکلیف شما و جاف خارج از این دو شق نیست یا بدولت علیه ایران
قبول کرده مانند سایر رعایای این ولایت در جزو ایلات کردستان سکونت
نموده مطیع حکام کردستان شوید یا اینکه بعد از این دیگر در خاک کردستان
داخل نشوید روسای جاف در کمال نا ترسی معاودت نمودند شاهزاده در ابتدای
سال تهیه و ترتیب لشکری را [illegible] و نقطه که محل تخطی جاف حسب خاک کردستان
بود روانه فرمود از یک طرف به دو خان شاه پیر و از یک طرف بمریوان و نقطه [illegible]
چون ایام قشلاق میش جاف بسر رسید و بعزم ییلاق میش بطرف کردستان
از هر گوشه و کنار رو براه [illegible] کردند راه [illegible] و فرار گذاشتند
چون حال را بدین منوال دیدند با کمال تضرع بحضرت شاهزاده عریضه نگار گردیدند
قریب دوازده هزار تومان را سالیانه باسم پیشکش دیوانی قبول کرده
تقدیم نمایند که در عوض اذن تعدی [illegible] کردستان را داشته باشند
شاهزاده از این منفعت چشم پوشیده و بیشتر از بیشتر در منع آنها اصرار نمود
جاف چون از این [illegible] حرف [illegible] جسارت و شورش پیش آمدند که شاید

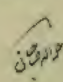
بقدرت

بقدرت و غلبه بخاک کردستان داخل شوند سپاه دولتی منع آنها نمودند
و شکست فاحش دادند طایفه جاف با کمال خفت و خجلت برگشته
رعایای کردستان در راحت [illegible] شاهزاده والاشان [illegible] آنان را بتاریخ
[illegible] هزار و [illegible] بجهت منع جاف و نقطه [illegible]
میرو [illegible] یک هزار و سیصد و نه هجری است [illegible] سال
این رسم [illegible] معمول [illegible] رعایای کردستان
[illegible]
نوشته. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار چنین نماید شمشیر خسروان آثار
شاهزاده [illegible] بمعموری و آبادی مزارع و مراتعی که محل ییلاق میش جاف بود
[illegible] قرار داده [illegible] معتبر را بر حسب اشاره شاهزاده آباد [illegible]
[illegible] آباد نمود که [illegible] آثاری باشد و در نقطه [illegible]
که محل اجتماع و انعقاد اردوی دولتی است نیز قلعه دیگری را آباد [illegible]
آن را [illegible] آباد نام نهاده شاهزاده تاریخ فتح اورامان و تاریخ بنای قلعه [illegible]
آباد را از این بنده [illegible] که در آن سرکار [illegible] بودم درخواست نمود برای
هر یک قصیده [illegible] بعرض رسانید که در شعر آخر قصیده تاریخ [illegible] استنباط شود
بجهت فتح اورامان [illegible] ربیع [illegible] هزار و دویست و [illegible] سال [illegible]
گفت [illegible] ربیع [illegible] در صدم [illegible] هفت [illegible] تاریخ فتحت [illegible]

بجهة بنای قلعه لشکرآباد آخر قصیده این شعر را بعرض رسانیده

ز شست قاضی بر سال تاریخش   یعنی معتمدالدوله قلعه ساخت آباد

۱۲۸۹ این قصیده سال بعد از صنع جاف اباد شد در آخر یکهزار و دویست و هشتاد و هفت
در کردستان ناخوشی وبا بروز نمود که دو سه ماه طول کشید بعد از آن در
اوایل هشتاد و هشت آثار قحطی پدید گشت در جمیع ولایات ایران قحطی غلا
بالا گرفت در کردستان جزئی ترقی در تسعیر روی داد و هیچ وجه سبب اضطراب
و وحشت اهالی نشده تا رفته رفته فقرا و بینوایان ولایات قرب جوار بسنندج آمده
قدری بر تسعیر نان افزوده تا چندی که گذشت از صفحات خمسه و تهران
بیشتر از چهار هزار خانوار بخانه خاک کردستان داخل گردیده این فقره
قدری بر وحشت اهالی افزود صاحبان گندم فرصت را غنیمت شمرده
در ترقی تسعیر سعی بلیغ و اهتمام تام بعمل آوردند که گندم در کردستان خرواری
دو تومان بود به دوازده تومان رسانیدند کار بر فقرا و بیچارگان و مهاجرین
سخت و دشوار آمد شاهزاده در ابتدا بعضی از فقرای مهاجرین را تقسیم
اهالی ولایت نمود و بعضی را خود متکفل مخارج و اسباب معیشت گردید و جمعی را
بجهة سکونت آنها را چاره نمود که شبانه در ورزندان و بیرون حمام
سکونت کرده جای نروند با این اهتمام و تدابیر شاهزاده تنزل در تسعیر
گندم روی نداد ناچار شاهزاده چاره را در این دید قریب ده هزار خروار گندم



حواله صاحبان گندم فرمودند که به که در شهر تحویل نمایند از قرار خرواری
یک تومان قیمت آنها را دریافت نمایند در این وقت که بهای خرواری شش
تومان بود از این حکم شاهزاده صاحبان گندم بیشتر از فقرای مهاجرین باضطراب
و تزلزل افتادند هر قدر خواهش شد در این حکم شاهزاده تغییر و تبدیل ممکن نشد
شاهزاده محض حفظ و احیای نفوس فقرای کردستان و مهاجرین سایر بلدان
که بیشتر از پنجاه هزار نفوس بعد جان بدین حکم ثبات قدم ورزیده که در قلیل مدت
جمیع گندمی را که حواله فرمودند مأمورین در شهر حاضر نمودند و میزان گندم تا گرانی
گندم را بر همه خبازان تحویل میدادند که کمی پیش نان شاهی و صد درم نان
رواج داشت و بدست نمی آمد بدو عباسی و ده شاهی رسید و در نهایت
زیادی بود اگرچه در این بین بیش از سه هزار نفر از مهاجرین و غیره از قحطی
و سرمای هوا و ناخوشی شربت مرگ را چشیدند و هر که میمرد جانی سلامت
می‌برد لیکن بعد از رسیدن گندم عموم فقرای ولایت آسوده گشتند
حضرت شاهزاده در کفن فقرا مخارج تجهیز و تکفین آنها را نیز از کیسه
خود میدادند از قرار ثبت در ده روز یکهزار و پانصد نفر را تجهیز و تکفین فرمودند
القصه این سال بدین منوال بسر رفت در بهار سال یکهزار و دویست و هشتاد و
نه هجری علی هاجرها الف تحیه و ثنا تنزل تسعیر بنوعی شد که احدی را
گندم و نان را بزبان نمی آورد و در آخر این سال یکهزار و دویست و هشتاد و نه

که اعلیحضرت شهریار تاجدار ناصرالدین شاه غازی ادام الله سلطنته عزم مسافرت
فرنگستان نمودند این شاهزاده بزرگ را به استحفاظ طهران احضار فرمود
که در غیبت سلطان بتکفل امور نیابت سلطنت عظمی شود شاهزاده بنیابت
حکومت کردستان را بفرزند آزاده خود شاهزاده عبدالعلی میرزای
احتشام الملک سپرده پیشکاری و وزارت او را بحاجی میرزا اسمعیل وزیر
علی آبادی که شخص دانای کامل و کافی بود تفویض و رجوع فرموده خود
به استحفاظ طهران روان شد پس از مسافرت شهریار تاجدار و معاودت
بمقر سلطنت عظمی جناب مستطاب معزالدوله میرزا حسین خان صدراعظم که تفصیل آن را عموم
اهالی ایران اطلاع دارند شاهزاده عمادالدوله را بحکومت کردستان رجعت
داده بعد از آمدن کردستان و توقف شش ماه در شهر صفر یکهزار و دویست و
نود یکی بسپهری شاهزاده را معزول و شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله
بجای او منصوب و حکمران فرمودند حقیر که محرر و مورخ این اوراق هستم این
شعر تاریخ را بطریق و قاعده اخراج داد و خال در رفتن شاهزاده و فرمان دادن میرزا داریت
شاهزاده طهماسب میرزا برشته نظم کشیده ۞ ز تخت جلال رفت فرمانده
طهماسب بجای او مکان یافت ۞ چون ز تخت جلال که یکهزار و چهار صد
شصت و چهار است فرمانده که دویست و نود شصت بردن برآید یکهزار و یکصد
هشتاد و چهار میماند چون طهماسب که یکصد و بیست و هفده است در جای فرمانده نشانند

بر جمع

و جمع کنند یکهزار و دویست و نود یک میشود تاریخ تمام است الغرض در روز پنجشنبه
بیست و هشتم شهر صفر شاهزاده عمادالدوله از کردستان حرکت فرمودند در
ابتدای عزل شاهزاده میرزا حسینخان صدراعظم باو نوشته بود
هرچند دانم دشمنی جای تو در دل داده‌ام ۞ مهمان صاحب خانه کش در خانه منزل داده‌ام
از قدیم الایام در شهر سنندج رسم خانه شماری بود یعنی هر ساله خانهای شهر
سنندج را شماره میکردند و از هر خانه بتفاوت قدرت و بی قدرتی وجهی دریافت
میشد که دو هزار یا پانزده هزار بتفاوت گرفته میشد شاهزاده این
وجه را بخواهش حاجی محمد کرمی که از اتقیاء و صلحای کردستان بود تخفیف داده این
برقرار نمود دیگر در کردستان اختلاف سکه اوزان زیاد بود شاهزاده معتمدالدوله
محض رفع این اختلاف قریب یکهزار من را از آهن سکه میزان درست نموده
که هر یک نیم من مثقال بود در شهر و دهات و بلوک کردستان آنها را تقسیم نمود
اکنون همان وزن و سکه در کردستان معمول و مستعمل است و در سال
یکهزار و دویست و هشتاد و نه که یکسال بعد از قحطی بناخوشی اسهال و طبقه
جمع کثیری از بزرگان کردستان بدرود جهان فانی نمودند از جمله مولانا احمد
شیخ الاسلام و اسمعیل خان والی زاده و میرزا نادر مستوفی باشی و اسدالله بن
وکیل و آقا لطف الله دیوان بیگی و جمعی دیگر از اشراف و اعیان بعضی جمله
معشر الماضی باعث افسوس ساکنان ملک و ولایت آمد ۞ انا لله و انا الیه راجعون

شرح حکومت شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله در سنندج

چون در رجب امر جهان مطاع شهریاری حکومت کردستان ضمیمه حکومت
کرمانشاهان گردید و شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله که در آن اوقات
حکمران کرمانشاهان بود تفویض شد. شاهزاده محمد یوسف میرزا به جهت ابلاغ این خبر
وارد کردستان نمود و خود متعاقباً عازم و به سوی کردستان آمده در عشره آخر ربیع
[illegible] وارد و [illegible] یک جدا [illegible] سنندج وارد شد این شاهزاده [illegible]
و [illegible] صاحب فضل و جود و کرم [illegible] صاحب [illegible]
و [illegible] مردم را میرزا ارسطو [illegible] رجوع [illegible] محمد مهدی میرزا [illegible] پسرش را
از همدان به جهت نیابت حکومت کردستان احضار کرد و بعد از رسیدن محمد مهدی
میرزا ارسطو [illegible] نیابت و فرو عات [illegible] شرف [illegible]
گرفت [illegible] محمد مهدی میرزا با [illegible] مؤیدالدوله [illegible]
بطرف مریوان حرکت نمود بعد از رفتن مریوان [illegible] نمودن [illegible]
توقف در سنندج به کرمانشاهان مراجعت نمود از آمدن به کردستان [illegible]
کرمانشاهان قریب [illegible] هزار تومان [illegible] محمد مهدی میرزا
[illegible] پدر بزرگوار [illegible] مشغول [illegible] محمد مهدی میرزا تا [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] علوم [illegible] مشغول [illegible] در علم نحو و صرف [illegible]
[illegible] از [illegible] حکمرانی و [illegible] ولایت داری [illegible]

(در حاشیه:) شرح حکومت شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله

(در حاشیه:) [illegible] محمد مهدی میرزا

(رکابه:) [illegible]

[illegible] نظم ولایت را از انتظام افتاد و [illegible] امور [illegible]
از هم پاشیده شد در این بین اهالی ولایت عموماً با یکدیگر نفاق داشتند [illegible]
خودسری را برافراشته عوام کالانعام فقرات چند را بهانه نموده از [illegible]
گذشته بار و [illegible] تمام [illegible] روی نهادند طایفه [illegible] که [illegible]
نوکری [illegible] با محمد مهدی میرزا داشته در مقام حمایت [illegible] برآمده
نایره حرب بالا گرفت و آن گیر و دار چند نفر از طایفه [illegible] به قتل رسید
و هفت هشت نفری از اهل کردستان زخمی و مجروح آمدند تا [illegible]
ولایت آمده [illegible] را متفرق ساخته این خبر که [illegible]
دولت [illegible] رسید شاهزاده مؤیدالدوله و محمد مهدی میرزا از حکومت
کرمانشاهان و کردستان معزول و شاهزاده امام قلی میرزای عمادالدوله
به حکمرانی کرمانشاهان و کردستان منصوب و مأمور [illegible]

شرح حکمرانی شاهزاده امامقلی میرزای عمادالدوله در کردستان

عمادالدوله که از طهران حرکت نمود بزرگان کردستان را به همدان احضار کرد [illegible]
شرف الملک و میرزا محمد رضای وزیر و چند نفر دیگر از اهل ولایت به همدان [illegible]
شاهزاده عمادالدوله روانه شده بعد از رسیدن کردستان [illegible] شاهزاده
حشمة السلطنه پسرش را به حکومت کردستان [illegible] فرموده و سند نیابت [illegible]
و نظم ولایت را از شرف الملک و میرزا محمد رضای وزیر دریافت نموده شاهزاده

(در حاشیه:) شرح حکمرانی شاهزاده امامقلی میرزای عمادالدوله

کرمانشاهان بحضرات در خدمت حشمة السلطنه بکردستان باز گشته در این سال
شاهزاده موید الدوله در نزد امنای دولت بصد هزار تومان مزایده بر
جمع مالیات کردستان قبول نموده بود شاهزاده بنا بر عدالت گستری
و رعیت پروری ده هزار تومان از آنچه در حق رعایای کردستان بطیبه
تخفیف ابدی مرحمت فرموده بعد هزار تومان از جمیع مالیات کردستان
نموده حشمة السلطنه امر همایونی صادر یافت که تعدیل مالیات کردستان
منظور سادات از روی بی غرضی بنمایند حشمة السلطنه بفرموده عمل نموده
بجمیع اهل ولایت مرحمت جمعی مالیات تخفیف مرحمتی را داده بعد از سه چهار ماه
عماد الدوله دیگر باره شاهان بمرض موت دچار شده حشمة السلطنه بنزد خود احضار
نموده که در وقت حیات رعایا حاضر حشمة السلطنه شرف الملک نایب الحکومه
قرار داده خود بنا قائل بکرمانشاهان رفت آمد عماد الدوله که از این فلک
رحلت برحمت ایزدی جاودانی شتافت از دولت خلعت حکومت
کرمانشاهان را بحشمة السلطنه فرستاده نیابت حکومت کردستان را برای
شرف الملک فرستادند در این سال در ولایت کردستان آفت ملخ
خوارزه که ظهور رسید اهالی ولایت با اضطراب و تزلزل افتادند هم در
این سال علما بجهة تشرف حضور همایونی با اجازه اولیای دولت بدار الخلافه
رفتند امور کردستان را قدری مختل ایام رسانیدند در شهر صفر سال یکهزار و

دویست و

دویست و نود و سه اولیای دولت غلامرضا خان شهاب الملک پسر
حسینعلی خان نظام الدوله را بحکومت کردستان مخلع و روانه فرمودند و رود و
علمای کردستان بدار الخلافه طهران شهاب الملک از طهران بسوی کردستان
روان شد بعد از ورود بدار الایاله سنندج شرف الملک را داد و حسنی تحصیل کرده
پس از یک هفته بطهران حرکت آمد در حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام مجاور شده
گشت علمای کردستان بعد از تشرف بحضور همایونی مورد مراحم ملوکانه گشته
والد ماجد مرحوم جد امجدی شیخ الاسلام که آن وقت امین الاسلام بود بمنصب جلیل شیخ الاسلامی
که منصب آبا و اجدادی بود مفتخر شده عم امین عمری او بلقب امین الاسلامی سرافراز
و هریک از آنها را و سایر علمای کردستان را خلاع فاخره پوشانیده بعد
کردستان روان فرمودند خود این بنده که مورخ و مولف این رساله هستم در
این سفر با علمای کردستان شفیق صدیق و رفیق طریق بودم

شرح حکمرانی غلامرضا خان شهاب الملک پسر حسینعلی خان نظام الدوله در کردستان

شرح حکمرانی غلامرضا خان شهاب الملک

غلامرضا خان شهاب الملک در غره ربیع الاول یکهزار و دویست و نود و سه وارد
سنندج گردیده در باغ خسروآباد که دولت قدیمی شهر و حاکم نشین است منزل کرده بعد از
یک هفته بدار الایاله که مقر حکومت است نقل نمود میرزا رسول قزوینی مستوفی
دیوان که نزد حاکمان او بود برتبه وزارت نایل شد امورات مالیاتی و دیوانی
ولایتی بکفایت او محول آمد مشار الیه شخص کافی و کاردان و دانی بود در اندک مدتی

به موزات کل بصیر و آقا داشت شهاب الملک ترتیب دیوانخانه را داد که با بلوغ
و اجزای آنجا رسیدگی با موزات و ودتی بشود چنانچه سابقاً ذکرش شرف الملک
به دارالخلافه رفت و در جوار حضرت شاه عبدالعظیم پناهنده گردیده بجهت
بکمال استقلال بحکمرانی و رتق و فتق مهمات خواص و عوام اقدام نمود
و حکام سرحدی را همگی در شهر حاضر کرده و قرار امورات بنوع شایسته داد
و با ریکان ایشان را نهایت تربیت نمود و از محل موروثی خود روانه نمود و
وکیل مریوان که در آن اوان سرکشی و خیانت دولت بود و حرزی ... محمد قلی خان
پسر اسمعیل خان بنی اردلان که جوان رشید نیکی است در آن وقت حاکم مریوان
شده الا ... شهاب الملک گرفته و بند نشین ... بدارالایاله
فرستاد و این فقره در نظم سرحدات افزود و طرق و شوارع منتظم گشت شهاب
الملک طورای و خوش رفتاری با مردم کردستان رفتار می نمود نهایت بذل
و کرم را داشت مقدم سادات و خدمت علما را غنیمت می شمرد در هر سال
نامه رو شام فقرای سادات بر سفره نوالش حضور بهم میرسانیدند از حضور
آنها خرسند و مسرور می شد فقرای نجبای کردستان را فوق العاده
می نمود و شعرا و فضلا را گرامی می داشت با قلت بیش کثرت صفات حسنه
دارا بود علمای کردستان که در طهران مراجعت کرده بولایت آمدند از
عواطف او بهره ور و بحال گشتند در وسط سال جمعی از رجال و ارازل

داوباش و قلاش سنندج با شاره بعضی از آقایان شورشی کرده و کمال بی‌شرمی
از حقوق نعمای شهاب الملک چشم پوشیده و در جوار امام شفیع محشر سلام الله
علیه بست نشین گشته و اولیای دولت محرک این حرکات شورشیان را
شرف الملک دانسته و این کردار را هنجار را نسبت باو داده و در دارالخلافه
الملک را از این مقدمه خبر دهید و چه بی برده با ضبط چنین حرکاتی راضی نمود
و در این وقت موکب همایونی در ییلاقات لار و شهرستانک بود شرف الملک
در شهر طهران اقامت داشت از اردو چند نفر غلام رکابی را با تلگراف مأمور
نمودند که شرف الملک را گرفته بند برنهند یکی از آشنایان شرف الملک
که در اردو بود شرف الملک را پیش از وقت اخبار نمود شرف الملک باز بحضرت
شاه عبدالعظیم پناهنده و آمد شهاب الملک نیز شورشیان را امنیت داد
از جوار امام زاده بیرون آمدند در ابتدای زمستان که او خراین سال بود حکومت
کرمانشاهان و کردستان بنواب شاهزاده سلطان مرادمیرزای حسام السلطنه
تفویض و واگذار گردید

ذکر فرمانفرمائی شاهزاده سلطان مرادمیرزای حسام السلطنه

شرح حکومت شاهزاده سلطان مرادمیرزای حسام السلطنه

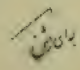
در وقت حکومت کردستان از دولت بخود شهاب الملک سپرده و مراقبت
و سرپرستی آنجا را بشاهزاده حسام السلطنه تفویض نموده بودند شاهزاده که از طهران
حرکت کرد خسروخان والی پسر رضاقلیخان والی را که شخص صادق و در سلک

دوست رفتار است با خود آورده شرف‌الملک نیز در باب خود حرکت داده
در رسیدن کرمانشاهان از جنب امرا و اعیان دولت از جانب خود خلعت و کریمت
کردستان را برای شهاب‌الملک فرستاده احترامات لازمه از شهاب‌الملک در
در دو خلعت بجا آورده و بجهات چند از این نوازشات شاهزاده عظیم
خاطر نشین شاهزاده نیز با غضا و چرا این درنگ کار را مشکل شد تا کار بجائی
رسید که شهاب‌الملک از حکومت مستعفی نمود استعفای او در نزد اعتنای او دست
مقبول افتاده در عشر ثانی ربیع الاول سال یکهزار و دویست و نود و چهار روانه طهران
شد شهاب‌الملک در این مدت حکومت با کمال تقدس و پرهیزگاری رفتار کرد
یکباب چادر بزرگ نفیسه کردستان در هشتصد تومان تمام نمود
همان چادر در حالیه هم با دو طاق و بنای دو قراول خانه را که نیست که بجای سلطنت
قراول خانه و خیال داشت که چندین قراول‌خانه در مواقع لازمه شهر بنا نماید
تقدیر موافق تدبیر او نیامد چون شاهزاده حسام‌السلطنه از رفتن شهاب‌الملک
مطلع آمد عموم اهالی کردستان را بصوابدید شرف‌الملک به کرمانشاهان احضار
نمود این زمان جمعی دیگر از هواخواهان شرف‌الملک مانند جناب
شیخ الاسلام و ملا علی قاضی و غیره و غیره در کرمانشاهان بودند
خود را حاکم با استقلال کردستان میدانست و احضار کردستانیها را بجهه
این رأی زده بود که شاید به واسطه این شاهزاده بزرگ رفع نفاق در میان ایشان شود

شیخ ذکر

شیخ ذکر بعموم اهالی کردستان از مشایخ و موالی و اشراف و اعیان با کمال
اتحاد و کمر مخالفت شرف‌الملک بر میان بسته از کردستان بکرمانشاهان روان
شدند خود یکی از جمله مسافرین بودم و همه جا علما و اشراف به رای حسن اتحاد
داشتند میرزا محمد رضای مستوفی دیوان وزیر کردستان پدر میرزا یوسف
منشی دیوان با میرزا عبدالغفار خان معتمد برادرش که هر دو اشخاص پاک نهاد
و نیک نفس بودند در این سفر حضور داشتند جناب شیخ محمد فخرالعلماء و ملا محمد
مهدی شیخ الاسلام که هر دو از اجلهٔ علمای کردستان بودند در این سفر
داشتند این شیخ محمد فخرالعلماء در تقریر و تحریر در فصاحت و بلاغت
در علوم رسمی و نظم و نثر تازی و دری فرید و در همه حیثیت عصر بود بالقصه چون
با این هیئت اجتماع بقرب دارالدوله کرمانشاه رسیدند شاهزاده اعظم از
آمدن آنها آگاه گشت و تشریفات در اظهار مراحم و مکارم هیچ فرو گذاشت
نکردند و این هنگام که شیخ رفت به عید سعید سلطانی ماند موکب شاهزاده در
عادت به محل نشیمن داورد و کردستانیها را در جرگه که جلو و مشهور
به چقا کلان است در وقت در آن حضور شاهزاده تشرف جسته بعد از
شرفیابی حضور شیخ محمد فخرالعلماء با کمال دقت زبان و فصاحت بیان شاه
نشان فریفته عبارات و شیفته اشارات او گردید
پس فخرالعلماء یکان یکان سران از آن حضرت معرفی نمود

دولت انصراف منزل تحصیل کرده بیشتر از پنجاه دستگاه چادر در دار دولت کردستان بنا
افراشته شده بود بکمال آسودگی هر یک در منزل خود رسیده روز بیستم شهر ربیع
الثانی یکهزار و دویست و نود و چهار که روز عید نوروز سلطانی بود شاهزاده با نیات
فیروزی و اسلام عام نشسته جمیع کردستانیها از حسب احضار بحضور بسیار
حضرت شاهزاده جاه اتصال این بنده نگارنده را بجهت قصیده خواندن در پیشگاه
خرگاه بالظهیر الملک که مخاطب سلام بود مقام دادند در این سلام شاهزاده از نظر
اکراد کردستانی در کمال شأن و جلال در مرتبه و در هنگ و صاحبان مناصب
و اعاظم و افراد فوج حضور داشتند پس از انعقاد سلام با جایزه شاهزاده بنده
متعهد از قصیده و عرض دعا نیده در حضرت شاهزاده فصاحت و طلاقت بیان
در بیان این بنده دو بیان نام وشان مقبول و تحسین افتاد و چهره ها صاحب عین
آمده یکطاقه شال کشمیری را بخلعت مرحمت کردند این مرحمت شاهزاده با جمعی
حضرت کردستانیهای مخالف شد بهر صورت علما و اشراف کردستانیها جمعا
یک رسم شاهزاده کردیدند نواب والا ابوالفتح میرزای مؤید الدوله پسر خود را بخلعت
حکومت کردستان پوشانیده و میرزا رضای منشی باشی خود را بوزیر پیشکاری
خود کردستانیها در رکاب ابوالفتح میرزا بطرف کردستان روان آمدند
بعد از رسیدن دارالایاله سنندج از جانب شاهزاده حکم رسید که شرف
دریافته جواز ... قدر هزار دو زمین ... قبول نیابد ناچار بحسب امر شاهزاده



بدی رفتن آماده گشت و رفت پس از رفتن او ابوالفتح میرزای مؤید الدوله
میرزا رضای منشی باشی مشغول رتق و فتق امور سرحد و ثغور کردید شاهزاده حسام السلطنه
خسرو خان والی را بحکومت سقز و مروانه روانه گرد سایر سرحدات را نیز
شاهزاده ابوالفتح میرزا مباشر تعیین کرد القصه میرزا رضای منشی باشی که وزیر و پیشکار
بود این بنده نگارنده که علی اکبر وقایع نگار هستم انتخاب نموده جمیع
امورات ولایتی را بکفایت من تفویض داشت دو سال امورات دیوانی
بدین منوال گذشت و نظم امورات و ولایت بنظام بود میرزا یوسف مشیر دیوان
که از قدیم لقب مستوفی باشی را داشت از این وضع دلتنگی حاصل نموده و خیال
پیشکاری افتاده با جمعی از اقربا و خویشان که داشت دائما در حضور شاهزاده عازم
کردید لقب وزارت و شغل وزارت را شاهزاده با حکومت نمود و ...
میرزا رضای وزیر را جدار الدوله که داشتهان احضار نمودند پس از چند روز
حسب احضار همچو این بنده بی نام و نشان جدار الخلافه طهران روان آمده
میرزا یوسف مشیر دیوان با کمال استقلال با مر وزارت و پیشکاری کردستان
اقدام نموده بحال این اوقات که میرزا یوسف مشیر دیوان که در کردستان
پیشکار بود شرف اتفاق در جوار دو حکومت داشت و با کمال قدرت و
روز بار سیکرد تا سنه بعد از چند روزی شاهزاده را دیگر بنشانان احضار نمود
و در آنجا متوقف آمده حکومت کردستان را از شاهزاده وضع نموده آن را

حقیر که مورخ و محرر این اوراق هستم در دار الخلافه سکونت داشتم شرف الملک نظر به حسن ظنی
که نسبت بحقیر داشت در هر هفته یک دو بار در تنهائی مراودات می‌نمود و [illegible] مشکلات
و حقیر نیز بقدر قدرت در رفع مشکلات او میکوشید و در هیچ مقام چشم از
مصلحت امورات و خیرخواهی او نمی‌پوشید تا اینکه شرف الملک بحضور
اولیای دولت بطرف طهران روان آمد چون [illegible] فرسخی طهران رسید حقیر را
بجهت بعضی مطالعات [illegible] خود احضار نمود و این شعر را به بنده مرقوم داشته

[illegible] ز قصد که تخت یارا [illegible] شکیب [illegible] وقت نماند

حقیر نیز بی توقف راهی شده در قریه [illegible] ملاقات [illegible] فیض صحبتش را کرده
پس از رسیدن و نشستن و شور کردن آرا بر این قرار گرفت که معروض [illegible]
خدمت شاهزاده حسام السلطنه در شمیران میرزا حسین خان سپهسالار اعظم [illegible]
یوم چهارشنبه [illegible] نهایت شتاب بطهران روان گشته و در شمیران
سپهسالار اعظم ملاقات کردم سپهسالار [illegible] بذل مرحمت و دادن اطمینان
شرف الملک را روانه خدمت میرزا یوسف مستوفی الممالک و صدر اعظم نمود
صدر اعظم نیز اطمینان [illegible] شاهزاده حسام السلطنه [illegible] شرف الملک را
در عمارت [illegible] پس از یک هفته که هر روز در نهایت [illegible]
شرف الملک مبذول میداشت بخیال گرفتن او افتادند و این مطلب را محرمانه
بحضور اولیای دولت اظهار [illegible]

بود از

بود میرزا علیخان پیشکار خود را بجهت حصول اجازه و حبس شرف الملک باردوی همایونی فرستاد
شرف الملک [illegible] از این مطلب بیخبر و غفلت داشت میرزا علیخان بعد از [illegible] مراجعت
[illegible] حکم و اجازه که گرفتن شرف الملک را آورد این حقیر [illegible]
شبانه [illegible] میرفت و قرع السمع [illegible] تا قضای الهی
انجام [illegible] شب [illegible] میرزا علیخان با میرزا علینقی برادر
[illegible] نشسته در این مطلب شوری نمودند میرزا علینقی اهتمام داشت در
همان شب شرف الملک [illegible] میرزا علیخان شب صلاح ندید و در جواب
این خیال را صحیح ندانست حقیر که از اصل مقدمه و خیال آنها آگاه گشته با کمال
سرعت شرف الملک را [illegible] آن شب را [illegible]
آوردیم و آیه الیس الصبح بقریب [illegible] پس از طلوع [illegible]
با شرف الملک [illegible] بحضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام رفته در آنجا
پناهنده گشتیم و در [illegible] آن بقعه مبارکه [illegible] این مطلب را [illegible]
بحضور اعلیحضرت [illegible] و خدمت اولیای دولت عرض [illegible]
[illegible] حکم صریح بعهده میرزا یوسف صدر اعظم صادر شد که [illegible]
شرف الملک [illegible] میرزا [illegible] قوام الدوله که الکنون [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] شاهزاده عبدالعظیم [illegible] شرف الملک را [illegible]
طهران [illegible] داده در این مدت که این حقیر با شرف الملک در حضرت

عبدالعظیم پناهنده بوده و هم حاجی محمد باقر برادر حاجی محمد حسن شیخ الاسلام گرفتار شده
که او هم در طهران بود با خوانین میرزا علی نقی برادر شیر دیوان بمنزل حقیر رفته در رفتن
کسان حقیر آنچه کاغذجات و مرقومات شرف الملک در آنجا بود همه را بعد میرزا علینقی
برده میرزا علینقی نیز آنها را تقدیم حضرت شاهزاده جهانبانی کرده پانزده تومان در
مقابل پست و برد انعام برای حاجی محمد باقر گرفته بود چون شرف الملک
با قوام الدوله بحضور صدراعظم رسیده در حضور صدراعظم بخیال اینکه شاید در حق شاهزاده
و شرف الملک سبب پاسی تحصیل شود قوام الدوله را شاید به شرف الملک رداء نعمت
شاهزاده هم که لطف بعد نمودند عین آنها شاهزاده همان کاغذجات را که حاجی محمد باقر از
منزل حقیر برده بود بیرون آورده و آنها را چون نامه اعمال بدست شرف الملک داده
شرف الملک بی‌شک دیده و با کمال جرأت بشاهزاده گفته بود که بعد از اینکه
شاهزاده خیال تمام کردن مرا داشته باشند البته بیشتر از اینها ... ایشان
جواب آخرین گفتگوی شرف الملک جناب سلطنت مآب دیگر روزی ... را
ندیدند شرف الملک دادن کاغذجات را از حقیر سید ... در زمان
حرکت تبریز ... فایده نمود آخر همین مطلب سبب قطع رشته
رابطه مابین حقیر و شرف الملک گردید شرف الملک یکنفر از رجال کامل العیار
که باری از دوش او بر دارد ... از داخل و خارج ... با من ... حقیر را
از او خارج نموده و او از حقیر دلگیر گردید و در صورتیکه حقیر به ... شرف الملک

[illegible]

نسبت بخود بیرون دلی با کمال صداقت بخدمت او اقدام می‌نمودم در این بین
که برای رفع و دفع فتنهٔ شیخ عبیدالله اشتهای دولت شاهزاده حشمة الدوله را
با لشکر جرّار مأمور فرمودند شاهزاده بیچاره هم برای اطلاع و آگاهی شرف الملک را
طلب نمود که با او مشورت نماید از اطراف شرف الملک از رفتن نهایت اکراه
داشت از طرف دولت نیز از رفتن شرف الملک با حشمة الدوله چندی
دور از صواب دیده نمیشد و حقیر از خیال شرف الملک بیخود شدند شرف الملک را
بحضور همایون احضار نمودند که حضور ثابت خطاب ملوکانه از این سفر منع نمود
پس از حصول شرفیابی حضور پادشاه ایران با وفرمودند که این شیخ
عبیدالله چه کاره و چه پیشه است شرف الملک که همواره منتظر چنین
موقع و فرصتی بود بعرض همایون رسانید که این شخص یکنفر درویش است
و از اثر کشیدن جرس این خیال محال در خاطرش گذارده از مقصد
خود رفت در حق این خانه زاد بذل مرحمتی شود با لشکر دولت بآن
جانب حرکت نموده بدولت وارد آید جمعیت و تابعین او را متفرق و
او را بفضل الهی و بخت و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی بدست آورده
بسزای جزای اعمال و افعال خود برسانم و این شعر را نیز بعرض رسانید

شغال بیشه مازندران را   نگیرد جز سگ مازندرانی

شهریار تاجدار از تقریرات شرف الملک و تعهدات او خرسند و مسرور شده

حکومت کردستان را با سرتیپی فوج ظفر و جهت فرهاد میرزا یوسف صدر اعظم
که در پیشگاه همایون حضور داشت امر و مقرر فرمایند از امروز تا روز دیگر فرمان
حکومت شرف الملک و خلعت با و داده از طهران بیرون کنند مورخ
گوید خود در نزد قاپچی با انتظار برگشتن شرف الملک نشسته بودم ناگاه
شرف الملک در خدمت صدر اعظم بیرون آمد و بحقیر این نقده مرام
همایونی را از صدر اعظم که در منزل خود جای کرده است او توسط طلا از شرف
شاهزاده ابوالفتح میرزای مؤید الدوله که حکومت کردستان را داشت
احضار نموده اهالی کردستان را از حکومت شرف الملک اخبار نموده بودن
تا خبر میرزا حسن منشی باشی را فرمان داد که فرمان حکومت ولایت کردستان را
باسم شرف الملک مرقوم دارد و همان آن از مصدر خلافت عظمی بتوسط
یکی از خاصان درگاه حکم صادر شد که شرف الملک بتکاوخی نزد اهالی
کردستان را اطلاع دهد شرف الملک حسب الامر بلا توقف بتکاوخی نوشته
و با خط و نشان بنده حقیر قریب بیست کاغذ باعیان یکان اهل کردستان
تحریر آورده پس از تحریر این کاغذها فرستند و شاه ما ن بمنزل معاودت
نمود و این واقعه در ذیقعده هزار و دویست و نود و دو سنه هجری اتفاق افتاد
چون این خبر در کردستان منتشر میشود میرزا یوسف مشیر دیوان و اعاظم و اعیان
او مضطرب و پریشان میشوند و چاره آن میکوشند آخر الدواء شاهزاده

ابوالفتح

ابوالفتح میرزای مؤید الدوله را با علما و اشراف ولایت بتکاوخی نزد کردستان
برده از حکومت شرف الملک تحاشی مینمایند و تکرار تعهد میکنند هرگاه شیخ
عبید الله و اتباع او بخاک کردستان سنندج قدم نهاد از جان و مال و اولاد
دفاع را در بدر باشد در این اثنا که نیز کسان شاهزاده حسام السلطنه که خود او در
این هنگام بزیارت بیت الله الحرام عزیمت کرده بود میرزا عبدالوهاب خان
آصف الدوله پناه برده آصف الدوله بحضور همایونی تشرف جسته عرض
کرد حکومت شرف الملک در این موقع خالی از ضرر نیست زیرا که از
یکطرف شیخ عبید الله که رئیس اکراد است اقدام بچنین جسارتی نموده
یکطرف شرف الملک هم بدانسرحد برود از کجا معلوم است بمقتضای جهت
کردی در مقام حمایت شیخ عبید الله بیرون نمی آید اعلیحضرت همایونی
پس از اصغای این کلمات تحسین آصف الدوله و تصدیق عرض او را
می نمایند وقوع این سؤال و جواب در هنگامی بود که شرف الملک در دربار
همایونی بجهة پوشیدن خلعت حکومت حضور بهم رسانیده و حقیر علی الظاهر
ش در دیشتر شرف الملک بودم از رسیدن خلعت و وضع بیرون آمدن
آصف الدوله و گفتگوی او با کسان شاهزاده حسام السلطنه پی بمطلب برده
شرحی از طلوگان شرف الملک اظهار کرده در بین گفتگو شاهنشاه ول ناگاه
بجهة دیدن افواج و سپاه و بمیدان توپخانه تشریف فرما گشته حقیر در خدمت

شرف الملک و بعضی همایونی نیستاده اعلیحضرت همایونی چون نزدیکی شرف الملک
رسیده نه هیچ جهه مبالات داشتی نفرمودند گمان حقیر یقین پیوست
شرف الملک بآستان صدر اعظم معاودت نمود بعد از مدت یکساعت قوام الدوله
بحضور صدر اعظم آمده دختری شرف الملک را حسب الامر همایونی ابلاغ نمود
شرف الملک همسر انش با حالت افسرده و خاطر پژمرده بمنزل مراجعت کرده
قریب بیست روز که ازاین مقدمه گذشت برحسب استدعای مؤیدالدوله
حکم همایونی صادر یافت که شرف الملک و همراهانش بخراسان رفته سکونت
نمایند پس از هرگونه استخاره و استشاره بقصد خانه نواب علیه عالیه انیس الدوله
حرم محترم شهریار تاجدار پناه بردند و شنیدم بیست و هفت روز با نهایت
اعزاز و احترام در آنمقام آرام گرفتیم انیس الدوله دستخط مبارک را صادر
فرمود که شرف الملک در رکاب همایون نامه داخل باشد هیچ احدی مزاحم او نشود در بارهٔ
با نهایت اطمینان بمنزل مراجعت نمود پس از چهار ماه مهر رحیم خان علاء الدوله
در شهر ربیع الثانی هزار و دویست و نود و هشت هجری از دولت بحکومت آذربایجان
و لقب امیر نظامی مفتخر آمده مشارالیه چند نفر از رجال نوکرهای دولت را
برای مسافرت با خود منتخب و نامزد نمود از جمله یکی از آنها شرف الملک بود
شرف الملک باز بخیالات دور و دراز از مسافرت اکراه و تحاشی داشت
حقیر با تمهیدات و دلایل محکمه او را مایل برفتن نموده در خدمت امیر نظام عازم

آذربایجان

آذربایجان شد و شرف الملک را موقف مسافرت همراه زحمات
و مصائب حقیر را فراموش و پایمال کرده ملاحظه و خیال اینکه حقیر با میرزا
یوسف مستوفی دیوان هم خیال هستم حقیر را در طهران بیاکذاشت

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش

پس از رفتن شرف الملک بآذربایجان امرا و حکام اردبیل گردند و کردستان
برحسب اراده همایونی از شاهزاده ابوالفتح میرزای مؤیدالدوله موضوع و مجرد
گردیده شاهنشاه بر اراده اعظم ظل السلطان نواب اقدس والا مسعود میرزای ظل السلطان
گردید حضرت ظل السلطان حکومت کردستان و کرمانشاهان را بمحمود خان
ناصرالملک که از رؤسای طایفه قره گوزلی همدان و از نوکرهای مجرب و ممتحن
دولت جاوید آیت بود رجوع کرد ناصرالملک در طهران بمنصب کرکشان و کردستان
آمده و وارد دارالدوله و دارالایالهٔ کردستان گردید اهل و اعیان مقدم مشارالیه را استقبال نمودند

ذکر حکومت محمود خان ناصرالملک در کردستان

چون ناصرالملک از مشایخ طایفه بود و شناسائی باحوال اشراف و اعیان ولایت نداشت
مستمند نامیات ولایت را اصلاً دخل و تصرف نداشت از میرزا یوسف مستوفی دیوان گرفته او را وزیر
و نایب الحکومه خود قرار داده خود بهیچکه در کاری قراری بدهد و در امری دخل نمود
بطرف کرمانشاهان رفت آنگاه میرزا یوسف مستوفی دیوان بامر پرداختن مالیات
دست حل حکومتی ولایت اقدام نمود مورخ گوید اگر چه این شخص بنکوئی همیچ

شرح حکومت محمود خان ناصر الملک

در آن وقت جعفرقلی خان و حمزه بیگ خود جعفر نیز به سبکی خود خدمت شان اظهار
اخلاص و ارادت نمیکرد ولی در طریق انصاف میخواست در این مملکت گذشته
حکومت و ایالت بکفایت بود اگر در شهر حدیثی از عهده خدمات دولتی
و سرحدی برآمده با کمال معقولیت و بی غرضی با اهل مملکت رفتار کرد تا اکراد کردستان
به ملاحظه غرض چند از این وضع که سرآمد کرد یک بود فسرده و در مقصود دولت معاند
بعد از هشت ماه در شهر ربیع الاول یکهزار و سیصد هجری غالب اهالی کردستان
از علما و اشراف و تجار بریاست جناب شیخ محمد حسن صدر العلما و جناب
لطف الله شیخ الاسلام اجماع کرده بتلگرافخانه رفته و کشته افعال از اول
زیاد [illegible] میرزا یوسف مشیر و ظلم [illegible] نمودند و عزل ایشان را
خواستند که مدت هشت روز عمر ناد در تلگرافخانه سکونت نمودند از طرفین بحضرت
ظل السلطان شکایت و فرد و حکایات متکاثره متفرقه عرض رسید آخرالامر
حضرت ظل السلطان مصطفی قلیخان قراگوزلو [illegible] رسید که در رفع
و دفع آن فتنه و فساد کردستان فرستاد پس از آمدن مصطفی قلیخان قدری
التفات [illegible] شورشیان گردید ولیکن رشته مخاصمت آن دو فرقه منقطع
نگشته بکلی اصلاح نشد حضرت ظل السلطان ملالطف الله شیخ الاسلام
که ریاست یک فرقه داشت با میرزا یوسف مشیر دیوان که رئیس فرقه دیگر بود
باصفهان احضار نمود بعد از احضار آنها میرزا محمد خان اقبال الملک را حاکم کردستان

نمود معجلاً بکردستانش روان کرد اقبال الملک از طهران حرکت و بهمدان آمد
جمعی از هر دو فرقه اهالی کردستان باستقبالش شتافتند که شاید رفع حکم
لطف الله شیخ الاسلام و میرزا یوسف مشیر دیوان را باصفهان موقوف نماید
اقبال الملک از حضرت ظل السلطان مستدعی این مطلب شد استدعای او در
قبول یافت حضرات بعد از وصول این خبر از روی ناچاری بشهر مراجعت نمودند

شرح نیابت میرزا محمد خان اقبال الملک پسر میرزا بابای حکیم در کردستان

شرح حکومت میرزا محمد خان اقبال الملک پسر میرزا بابای حکیم

اقبال الملک در شهر رجب یکهزار و سیصد هجری وارد دارالایاله سنندج گردید این اوقات
علاءالدین خان شرف الملک از آوان پاچنار حکومت اورامان جلبطهران مراجعت
نموده بود را که نیابت حکومت داشت اقبال الملک پس از ورود بکردستان از حضرت
ظل السلطان استدعا نمود که شرف الملک را بکردستان روانه فرماید حضرت
ظل السلطان شرف الملک را روانه نمود القصه در این شورش اهالی و ولایت
کردستان میرزا یوسف مشیر دیوان قریب بنصف هزار تومان و ملالطف الله
شیخ الاسلام قریب بهفت هزار تومان متضرر آمدند چنانچه اقبال الملک از شیخ
بدان گونه با موزات و دهات پرداخت که هیچ یک از ایشان و دهات را اصلاح و فرقه
از سلیمان خان پسر شرف الملک که نیابت داشت ملالطف الله شیخ الاسلام را
نمود داد او به نیابت شرف الملک را وزیر و پیشکار ولایت قسط داد
حال بعد و دو اقبال الملک پیشکاری کردستان با شرف الملک و سلیمان خان

پسرش محمود سال دوم حکومت اقبال الملک که مطابق با سال یکهزار و سیصد و
هجری بود میرزا یوسف مشیر دیوان را وزیر و پیشکار قشقائی و سنه دویست و
اصلاح و فرقه دزدان و رفت مخصوصا در این سال یکی از سرکردگان طایفه کلباغی در صحرا
و چاپ یکنفر از طایفه تیلکوئی که هردو طایفه از طوایف معتبره کردستان
هستند مشغول شغل تیلکوئی نظر بخبث فطرت بر آن ضعیفه کلباغی دست درازی
میکند بعد از تفریق آنها از همدیگر شوهر آن ضعیفه حسن نام طایفه کلباغی که حیدر او بود
میرود تفصیل را بی زیاده و کم بیان می نماید که شوهر حسن خبر از کسان و طایفه
و اقربا و همسایهای خویش و بیگانه قریب دو هزار سوار و پیاده جمع آوری
کرده بدون ذخیره با کمال جلادت هجوم بر طایفه تیلکوئی که از همه جانب غافل
بعد از عبور طایفه تیلکوئی وقتی که از خراب شدن عقبت جبیه در مشغول بود
هزار نفر رعیتی دست بقتل و غارت باز نموده و بحکم حیدر اموال و عیال
آنها مشغول گشته فرصت مقابله و مقاومت برای طایفه تیلکوئی نماند
قلیل نفر و خورده که فرار و جمعیت یاران نیابند و در این یکنفر آدم کشی طایفه
عثمان نام که رئیس طایفه تیلکوئی بعد یکنفر پسرش و بیست و نه نفر از ادنی طایفه
تیلکوئی بقتل میرسند و چند نفر دیگر مجروح میشوند طایفه کلباغی پس از دست
بردن قدر قوه و توانائی اسباب و مخلفه و اغنام و مواشی طایفه تیلکوئی را
غارت کرده مراجعت می کنند طایفه تیلکوئی جمعا تظلم بنزد سیف الدین خان

مرحوم

پسر مرحوم عزیز خان سردار ظلم نموده همین که خدا عثمان مقتول بیست حبیب
مکری آمده و سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ بنا بهانه و کشته سیف الدین خان
تفصیل را بمجرای کارها جراین عرض رویان دولت قاهره رسانید از جهت
حکم انتقام طایفه تیلکوئی از طایفه کلباغی بعهده اقبال الملک شرف صدور یافت
و سیف الدین خان نیز حکم شد که یک نفر امین از جانب خود بکردستان
بفرستد که با حاکم کردستان بقرار قاعده و قانون ولایتی قراری در
اینباب بدهد خون مقتولین طایفه تیلکوئی پایمال نشود بموجب دو ظفر فرمان
حضرت اقدس ولیعهد و صدر اعظم حقیر که مورخ و محرر این اوراق هستم
در آن وقت در نزد سیف الدین خان پسر مرحوم عزیز خان سردار منشی باشی
بودم مامور باین خدمت گشته در شهر ذیقعده یکهزار و سیصد و یک با احکام
صادره از مکری بکردستان سنندج آمده بعد از گفتگو و کوشش زیاد
با معاونت اقبال الملک و میرزا یوسف مشیر دیوان الطلب اهالی خون بست
کرده دیه مجروحین و مقتولین را بموجب تفصیل گرفته مبلغ یکهزار و سیصد تومان
بانضمام دو دختر که فدیه آن از طایفه کلباغی به تیلکوئی رسید و بیشتر از
چهار هزار تومان دیگر ضرر و خسارت ورود بر طایفه کلباغی وارد آمد
بعد از ختم این خدمت بمکری مراجعت نمودم در اوایل رجب یکهزار و سیصد و دو هجری
حضرت ظل السلطان اقبال الملک و میرزا یوسف مشیر دیوان را باصفهان

احضار نمودند پس از رسیدن اقبال الملک معزول آن شاهزاده احتشام السلطنه
بحکومت کردستان منصوب و با میرزا یوسف مشیر دیوان بسوی ولایت کردستان
روانه آمدند در غره شعبان المعظم یکهزار و سیصد و دو بسنندج وارد شدند

شرح حکومت شاهزاده احتشام السلطنه در کردستان

ذکر نیابت ابراهیم میرزای احتشام السلطنه در کردستان

این شاهزاده احتشام السلطنه بکل الوجوه در امر حکومت بیچاره و در جهالت فرد بود
بحالتی او امرا ت ولایتی از نظم و ضبط باز گشته طایفه شریره جاف که استیلا
بی حالتی او را نمودند هجوم بکردستان آورده از سقز و دو آب و نهب و غارت
اموال بیچاره و فقرا [illegible] کوتاهی نکردند متجاوز از صد هزار تومان اموال
رعایای کردستان را غارت کرده بردند طایفه تیلکو که نزدیک
بر ایشان [illegible] از سروسامان یافتند بعزم انتقام از طایفه کلباغی
علم طغیان بر افراشته با جمعیت کثیری بر طایفه کلباغی شبیخون آورده
پسر کدخدا حسن بیگ طایفه کلباغی را بقتل رسانیده و چند نفری را مجروح
و مقتول نموده و بخانه (?) [illegible] اسباب و اموال و اغنام یافتند بغارت
برده روی بر تافتند این خبر که بحضرت ظل السلطان رسید حکم بانهدام
و اتمام طایفه تیلکو نمود احتشام السلطنه بصوابدید مشیر دیوان میرزا
عبدالغفار خان معتمد که حکومت بوکان (?) مریوان و اورامان را داشت
که جمعیت مریوان و اورامان و بانه و سقز را با خود برده قلع و قمع طایفه

تیلکو را

تیلکو را بنمایند و بعهده حاکم بانه و سقز حکم صادر نمود که در اطاعت
میرزا عبدالغفار خان معتمد باشند هر چه دستورالعمل صادر [illegible] از قرار
رفتار نمایند میرزا عبدالغفار خان معتمد پس از اطلاع قریب یکهزار
نفر از تفنگچیان مریوان را منتخب نموده پیش از وقت بحکومت بانه و سقز
ابلاغ این حکم را می نماید و قرار میدهد در شب چهارشنبه دوازدهم ذی حجه
در کنار [illegible] که یک فرسخی محل تیلکو [illegible] حاضر باشند
حاکم بانه و سقز در آن [illegible] بوقت معهود با میرزا عبدالغفار خان ملاقی
میشوند متفقاً بر طایفه تیلکو شبیخون آورده بهر کوچی که دست رس
داشتند قتل و نهب و هر طایفه [illegible] را فرو گذاشتند جمعی از آن
طایفه تیلکو جان بسلامت بردند [illegible] و خدمت
سیف الدین خان میر پنجه پناهنده گشتند از دولت حکم اکید
صادر شد که آنها را تحت الحفظ بکردستان بفرستند سیف الدین خان
حسب الامر اولیای دولت حضرات تیلکو را همراه محمد بیک آدم خود
بکردستان فرستاد بهر حال چون حضرت ظل السلطان حالت بیحالی
احتشام السلطنه را در حکومت کردستان مشاهده نمود در شهر جمادی الآخره
یکهزار و سیصد و سه او را معزول و دوباره اقبال الملک بحکومت کردستان
منصوب نمود اقبال الملک بکردستان روان آمد در غره رجب [illegible]

... ایالت کردستان وارد گردید

شرح حکومت میرزا محمدخان اقبال‌الملک در کردستان

شرح نیابت حکومت میرزا محمدخان اقبال‌الملک پسر میرزا بابای حکیم باشی در کردستان
بعد از ورود به سنندج چند نفر از حکومت سابق بسته با مالیات اصل و فرع را از
علی اکبرخان شرف‌الملک گرفته ادا داد و نیز پیشکش ولایات نمود و جمعیت رئیس
کرد رئیس طایفه باباجانی امیر جیحون از دولت حاکم جوانرود بود و جمعیت زیادی
حاکم سقز و رئیس خان حاکم بانه بردند در شهر قهر کرده رئیس خان را محبوس
نمود و جیحون خان را با نهایت دلگرمی به حکومت سقز مراجعت داد و جمعی
از رئیس خان به صیغه جرم دریافت کرده پس رئیس خان چند نفر از
تجار معتبر کردستان ضامن مالیات بانه و نظم سرحدی داد و مراجعت داد این
سال بجهة نظم صاف از طرف حضرت ظل‌السلطان یک فوج سرباز و دویست
سوار فتحی و دسته عراده توپ به سرپرستی دو نفر توپچی به کردستان آمد با ... مشایخ
اردوی سرحد به ساوجبلاغ رفته اقامت نمودند مخارج جیره و علیق و کرایه
حمل و نقل توپخانه و لوازمات این اردو بیشتر در سنوات سابقه شیخ
همین اردو با کمال انتظام در سرحد آرام گرفت و خدمات سرحدی را به انجام
رسانیدند در اواخر این سال علمای کردستان نزد اقبال‌الملک رنجش پیدا
کرده شیخ محمد حسیم صدرالعلما و ملاعبدالرزاق امین‌الاسلام و شیخ محمدرضا
این اثنی عشری با جمعی دیگر از معارف مشایخ و موالی با سفر اصفهان برآشفته

در شب جمعه بیست و دوم شهر صفر یکهزار و سیصد و چهار هجری از سنندج به جانب
اصفهان روان شدند در ورود به اصفهان از جانب ملازمان حضرت ظل‌السلطان
نهایت احترام و اکرام در حق آنها مرعی شده تمام در خانه مشیرالملک بی کرد
مهمان سفره حضرت ظل‌السلطان آمدند جمیع لوازمات و مایحتاج آنها در صندوق
خانه و مطبخ حضرت ظل‌السلطان داده می‌شد بعد از چهار ماه جمعی دیگر از علما
و اشراف کردستان باز از طرف اصفهان راهی آمده رئیس علما ملا محمد صالح
فخرالعلما رئیس امام الله قلی وکیل بود و این ملا محمد صالح فخرالعلما از جمله
علمای کردستان است و کمال زهد و تقوی را دارد و امام الله قلی وکیل نیز از
جمله معارف و با قلم خیلی کثرت کتابت و در هیئت و معقولات هم دارد
القصه شیخ محمد حسیم صدرالعلما از جانب بندگان حضرت ظل‌السلطان ملقب
به حجة‌الاسلامی قرین مباهات گردید و قریب شش ماه زمان مراجعت در حق او
و سایر مشایخ و بستگان او برقرار شده و فرستادند و ملاعبدالرزاق
کردستانی معاودت نمود و شیخ عبدالرزاق امین‌الاسلام که طالب لقب
شیخ‌الاسلامی بود در آنجا توقف نمود در هنگام حرکت حجة‌الاسلام از اصفهان
و ملا محمد صالح فخرالعلما و سایرین در شهر قم بودند منتظر جواب از حضرت ظل‌السلطان
گشته که آهنگ اصفهان فرمایند بعد از مدتی آخر خاص خاصی که به اصفهان
رفته شد و مورد نوازشات شاهنشاه زاده آمدند منظور این جمع که عرایض

شدن اقبال الملک بود پس از سه ماه از جانب حضرت ظل السلطان عبد اللطیف
شیخ الاسلام نیز باصفهان احضار شده در چهاردهم شهر ذیقعده یکهزار و سیصد و
چهار شیخ الاسلام از راه عراق آهنگ اصفهان نمود پس از رسیدن
و ورود میر عبد اللطیف شیخ الاسلام در اصفهان حضرت شاهزاده اعظم
علی اکبر خان شوکت الملک هم باصفهان احضار نمود شرف الملک در اواخر سال
یکهزار و سیصد و پنج هجری بطرف اصفهان روان شد در این سال اقبال الملک میرزا
یوسف مستوفی دیوان که سابقاً از وزارت استعفا کرده بود وزیر دست شد ملک دیوان
نمود میرزا یوسف در سابق لقب وزیر را داشت در اواخر سال یکهزار و سیصد و
چهار بلقب مستوفی دیوانی مفتخر آمده و این شخص این میرزا یوسف مستوفی ... ...
امتیازات است بهر صورت در شب هفدهم ربیع الاول یکهزار و سیصد و
پنج هجری که شب عید مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود
بموجب دستخط همایونی اقبال الملک از حکومت کردستان انفصال یافت
و حکومت کردستان ضمیمه کرمانشاهان و بمحمد حسین خان حسام الملک امیر تومان
که از زمان ... ... است تفویض آمد اقبال الملک این
خبر را ابراز نداده فردای آن شب سلام عید گشته و لوازمات عید را
بجای آورده در آخر روز مطلب را بروز کرده حسام الملک میرزا یوسف مستوفی دیوان را
از جانب خود ... ... را تا رسیدن خود سپرده بود و اقبال الملک

در اوایل ربیع الثانی بسوی طهران روان گردید حسام الملک از راه کلیائی بطرف
کردستان حرکت آمد میرزا یوسف مستوفی دیوان یکی از نوکرهای خود را که عزت
الله نام داشت ... ... پذیرائی و استقبال حسام الملک روانه کرده بود
در ... حسام الملک بخاک کردستان رسید آن شخص بدولت ... ... حضور
او ... در سؤال و جواب حالت او بر حسام الملک کشف ... گردید حسام الملک
بدون تأمل دستور حکم بتأدیب و تنبیه آن شخص کرد که او را بعد از زدن با
چوب بپای دروازه ... ... سنقر بعد از رسیدن این خبر بوده
بر سطوت حسام الملک افزود و رعب در دلها ... ... و در یوم چهاردهم
شهر ربیع الثانی حسام الملک ... ... شد

ذکر حکومت محمد حسین خان حسام الملک امیر تومان قره گوزلو

در ... ... هر رهگذری پا ... ... که هر کسی با هر کسی ...
... ... بدون خوف و بیم ... حد حفظ احدی ... ...
آمد ... ... از هر طرف ... ... بسته ... ... بسته
... ... حسام الملک ... ... رسید که
... ... مستوفی مورخ ... ... در وقت حکومت او همه وقت
... حاضر بوده ... ...
در نهایت حیرت داشته که این همه عارض تا حال از کجا غنوده بوده

شرح حکومت محمد حسین خان حسام الملک امیر تومان قره گوزلو

بعد از هفت یا هشت روز مبلغ وجهی از میرزا یوسف مشیر دیوان گرفته خلعت
وزارت را باو پوشانیده دو روز که گذشت باز بدون حرف زد مسجدی اعلان
نامه نوشته شد که احدی بدون اذن دیگری در کلّ امورات ولایت دخیل
نشود و هر که هر نوع مطلبی داشته باشد بیاید بشخص حاکم اظهار نماید این
اعلان نامه را بنا معلوم شد آنچه معلوم شد دیگر همه اهل ولایت مرتب دیگران
امورات خود را دانسته درین بین چند نفری از سارقین را سر دست
بریده و دماغ بسیاری بریده فرستاد که حاکم آن هر نقطه را بشهر بیاورد مقارن
دو ماه در کردستان کیفیت حکمرانی کرد در ماه سیم که شهر جمادی الاخره
یکهزار و سیصد و پنج بود رجب ارادهٔ علیهٔ همایونی جمیع ولایات که در
ادارهٔ حضرت شاهنشاه زادهٔ اعظم ظل السلطان بود موضوع آمده و هر
از طرف شاهزاده حکمرانی بود معزول گردید حسام الملک نیز از حکومت
کردستان انفصال گردید بحکومت کرمانشاهان معاودت نمود مدت
توقف او در کردستان دو ماه و ده روز شد حسام الملک شخص بزرگ
منش و عادل جوی بود و خود شخصاً در امورات جزئی و کلی رسیدگی می‌نمود
و خیالات عالیه داشت چون حسام الملک از حکومت کردستان
معزول شد بموجب امر اعلیحضرت همایونی میرزا ابراهیم خان [illegible]
امیر تومان بسرحدداری و حکمرانی کردستان مأمور و منصوب آمده در شهر آخر

جمادی الاخره یکهزار و سیصد و پنج هجری از طهران بسوی کردستان روان گردید
در دوازدهم شهر رجب المرجب همین سال بدار الایاله سنندج وارد شد
شرح ایام زندگانی و ترقیات او محمد ابراهیم خان نظام الدوله را در
دولت علیه ایران علی التفصیل در تاریخ الاکرادی که این حقیر مبسوط و مفصل
تألیف کرده برشتهٔ تحریر آورده چون بنای تألیف این حدیقه ناصریه بر
اختصار نویسی است در اینجا شمه از وضع حکمرانی او در سلک تحریر کشید

شرح حکمرانی میرزا محمد ابراهیم خان نظام الدوله امیر تومان نوری

شرح حکمرانی نظام الدوله امیر تومان نوری

چون محمد ابراهیم خان نظام الدوله در سنندج ورود یافت با کمال رأفت
و مهربانی با اعالی و ادانی آغاز مکارم و مراحم نمود و اهالی ولایت را
بحسن سلوک خرسند و خوشنود داشت بعد از یک هفته وزارت مالیه
کردستان را به میرزا یوسف مشیر دیوان رجوع کرد پس از چند روز که مردم
ولایت آیهٔ ورش را بیشتر از مایهٔ نازشش تصور کردند در طرق و شوارع
مردمان اشرار بر خلاف مدنیت حرکت در فشار و ستم نمودند نظام الدوله
بحض نقشه ولایت هفت نفر اشرار را بتفاوت اعمال شنیعه آنها
سر و دست و پا و گوش و انگشت بریده و سه نفر که بشرارت و دزدی
معروف و موصوف بودند در کنار شهر چاه حفر کرده و آنها را سرازیر در چاه
که اشته جمیع ولایت کردستان کاملاً از این سیاست نظم و انتظام

کرفت حالت نظام الدوله در حکمرانی بر خلاف عادت حکام سابق کردستان
بود از آنچه حکام سابق کردستان از فراهم آوردن لوازمات حشمت و جلال
با نواع مختلفه اهتمام مینمودند در کثرت حشم و خدم و ازدحام فراشان
و یساولان می افزودند در وقت بیرون آمدن حکام از دارالحکومه بعضی عارضین
بیچاره مشکل بلکه محال بود بتوانند خود را بحاکم برسانند و عرض تظلم
خود را نمایند نظام الدوله غالب اوقات منفرداً از دارالحکومه
بیرون می آمد گاهی به پیاده گاهی سواره از کوچهای سنندج عبور میکرد
و به بازارها میرفت هر کس هر نوع عرضی داشت میگفت و جواب
میشنید این فقره محل حیرت اهل ولایت شده بود دیگر اینکه حکام کردستان
بمطالب جزئیه عارضین بسا کلی میدادند که از ضمن آن عارضین مبلغها
مداخلها میبردند نظام الدوله مطالب کلی را جزئی کرده بدون طمع قطع
و فصل آنها بنوع حقانیت مینمود دیگر اینکه حکام کردستان هر ساله
در ولایت و سرحدیه اسامی مختلفه خرج تراشیها برای دولت میکردند
و مبالغها کرافتها بدولت بحساب می آوردند نظام الدوله اعتنائی
باین عوالم نداشت و دامن خود را بلوث این رذالت آلوده نمیکرد
نظام الدوله در سال دوم حکومت خود تالارهای دارالحکومه که بالکلیه
خراب و نابود شده بود تعمیر نمود برای هر یک از سرحدات حکمران

کافی و کامل تعیین نمود با اینکه قریب هشتاد سال دوره زندگانی را
طی کرده بود از بام تا شام خود شخصاً رسیدگی در عرض عارضین میکرد
مینمود نظام الدوله وقتیکه بکردستان آمد ملقب بسهام الدوله بود
بعد از آنکه خدمات سرحدیه را کاملاً از عهده برآمد از دولت بنظام
الدوله ملقب گردید نظام الدوله برای محمد علیخان ظفرالملک منصب سرتیپی
برای علی اکبرخان شرف الملک لقب جناب برای میرزا یوسف مشیر دیوان لقب
جناب برای میرزا حسن خان پسر مشیر دیوان منصب سرتیپی سیم را از دولت
مستدعی شد و استدعای او بدرجه قبول رسید مع القصه بعد از دو
ماه از حکومت کردستان معزول و بطهران احضار گردید و دوباره
کردستانیهای بدبخت گرفتار دروغ و تقلبات میرزا محمدخان اقبال الملک شدند

شرح حکومت میرزا محمدخان اقبال الملک پسر میرزا بابای حکیم باشی

شرح حکومت میرزا محمدخان اقبال الملک

در چهاردهم شهر ربیع الاول هزار و سیصد و هشت هجری اقبال الملک
بحکومت کردستان نایل آمد و بیست و هشتم ربیع الثانی همان سال
بسنندج وارد شد تفصیل حکمرانی او را همین شعر حافظ تبدیل کرده تحریر مینمایم

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد — بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

القصه دروغها گفت و پولها گرفت که هیچ گوشی نشنیده و هیچ دیده
ندیده و بود از دولت یکهزار و پانصد تومان مواجب در حق اهل ملک

برقرار شد اقبال الملک قرمانی سه تومان و چهار تومان را از اهل ولایت
ولایت میگرفت و مواجب نمیداد و هرکه پول نمیداد بهشت تسلی حقیر که
مؤلف این رساله هستم و از این عطیه دولت محروم و ناامید شد این حکومت
او یکسال طول کشید و در فرستادن اردوی دولتی بسرحد خرج زیادی از مالیات
کرد اف برای دولت قلمداد نمود و از اهل جاف نیز پولها گرفت که
آنها را جبراً خاک کردستان را دهید و چنین شاهنشاه دل آگاه
از سیئات اعمال او اطلاع یافت در پنجم شهر جمادی الاولی هزار
سیصد و نه هجری دست تعدی او را از حکومت کردستان کوتاه
فرمود و حسینعلی خان امیر نظام را که شخص نجیب و از خاندان بزرگ
و دانا و کافی است و در کفایت و خدمت شخص اول دولت است
برای حکومت کردستان و کرمانشاهان و کروس و سرحد داری
عراقین منتخب و مأمور نمود چون اتمام و اختتام این رساله ناصریه
بعهد حکمرانی آن امیر صاحب اقتدار منتهی شد مؤلف را لازم
آمد بمقتضای وضع تاریخ نویسی ابتدا شرح ایام زندگانی آن
امیر بزرگ و بیان سلسله نوادها و خدمتی که به دولت کرده
برشته تحریر کشد پس از آن انشاء الله تعالی بمرور دهور واقعات
حکمرانی آن بردارد و اگر چه رسم دیرینه تاریخ نگاران قدیم و جدید است

که در عهد

که در عهد هر صاحب حکمی تاریخ را بنویسند شرح احوال آن صاحب حکم را
جز بخوبی ذکر و بیان نمی نمایند ولی این بنده معتقد است که علی اکبر منشی
و وقایع نگار هستم با کمال جرأت از این مطلب احتراز میکنم که بجز راستی
قلمی بر ندارم و بغیر از درستی قدمی نگذارم   خدایم گواه است
خلقم گواه   که از راستی روز من شد سیاه   استدعا از مطالعه
کنندگان این نامه دارم که اگر در بسط القاب بملاحظه تاریخ نگاری
سهو انگاری شود و اگر در طی این مقال بمقتضای عدم تربیت زبان درازی
برود قلم عفو بر نقصانم بکشند و نواقصم را بکمال خود پرده پوشی نمایند
که منظور حقیر نگاشتن تاریخ است نه تحریر تعریف و توصیف   العذر عند
کرام الناس مقبول

ذکر نسب و حسب و خدمات حسینعلی خان امیر نظام

ذکر نسب و حسب و خدمات حسینعلی خان امیر نظام گروسی

حسینعلی خان امیر نظام از خانواده بزرگ دولت ایران است و اجداد
او در سلطنت پادشاهان تیموریه و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه
که هر یک در قرنی صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه وقت دارای
شأن و اعتبار و عده زیادی از ایشان حکومت و ولایت گروس همیشه
با آنها بوده و چند نفر از آنها نیز در ممالک محروسه ایران حکومت
کرده اند از جمله لطفعلی خان جد پنجم او در عهد شاه سلیمان صفوی

حاکم خمسه و خلجستان و حسنعلی سلطان لشکر آقاسی باغ نارشاد و جد اعلی خان
جد سوم او در عهد سلطنت کریم خان زند حاکم کرمان و محمد علی خان جد او
در عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار حاکم اردبیل و مشکین و دار السلطنه تبریز بود
ایام محاربه دولت روس با دولت ایران در سنه هزار و دویست
بیست و چهار هجری که از سرکردهای قشون نواب نائب السلطنه عباس میرزای
ولیعهد دولت ایران بود در آن مأموریت خدمتها و رشادتهای
کلی ورزیده و هرکدام شایسته و انواع تمجید و امتیازات بود مدت سی سال
حکومت خویش با جدی کامل در آبادی و ترقی و مدنیت گروس کوشید
و قصبه بیجار که دار الحکومه آنجاست وسعت کلی داده و قلعه ای استحکام
گرفته عمارات عالیه و آثارهای بزرگ بنیاد نمود بعد از او پسرش محمد صادق
خان پدر حسنعلی خان امیر نظام مدت نوزده سال از روی دقت و
حکمرانی گروس و دار الحکومه آنجا همواره با جدیت خواسته
رشته آنرا که محمد صادق خان در آبادی آن مدنیت مبذول داشت
حتی العهده حسنعلی خان امیر نظام در شهور سنه هزار و دویست و سی و شش
هجری در قصبه بیجار که دار الحکومه و مدنیت گروس و وطن قدیم خانواده
او است تولد یافته خانواده او یکی از خانوادهای قدیم و معروف ایران
و بیشتر از هفتصد سال است حکومت و ریاست و مدنیت گروس با اجداد

او بوده

او بوده حسنعلی خان امیر نظام پس از اینکه از کتب قدیم عربیه و فارسیه ادبی اطلاع
یافت و تربیت پدر بزرگوار نشو و نما یافت هم از عهد شباب برای
اقتدار و تأسی بکارهای بزرگ پدران خود حاضر شد و در سنه هزار و دویست
و چهل و پنج هجری به بعضی معلمین اهل مدنیت خویش در قصبه بیجار مدرسه
مدت هشت سال بتحصیل علوم مشغول گشت و در سنه هزار و دویست و پنجاه و
سه برای افتخار خانواده که شایسته مراعات دولت بود محمد شاه
در سال سوم جلوس خود حسنعلی خان امیر نظام را در حالیکه هجده
ساله بود سمت سرهنگی فوج گروس داده بخدمت نظامیه گذارده و بعد
با اردوی بزرگ محمد شاه بمحاصره هرات رفت و بعد از مراجعت از آنجا
در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج در ایام ایالت شاهزاده قهرمان میرزا
در مملکت آذربایجان با فوج گروس بخدمات نظامیه تبریز مأمور
گشت و مدت یکسال تکالیف خود را کاملاً مجری داشت و در سنه هزار و دویست و
پنجاه و هفت با فوج گروس با نظام جدید و خدمات نظامیه و مدنیت
کرمانشاهان مأمور گشت و مدت دو سال در آن نواحی اقامت کرد
و بعد از مراجعت از این سفر بنابر مقتضیات چند در اواخر هزار و
دویست و پنجاه و نه از خدمت استعفا داده مدت پنج سال بکارهای
شخصی خود مشغول بود و در سنه هزار و دویست و شصت و چهار در سال اول

جلوس اعلیحضرت ناصرالدین شاه بار دیگر نسبت بسرهنگی فوج گروس داخل خدمت
نظامیه شد و در سنه هزار و دویست و شصت و پنج با نواب شاهزاده سلطان
مراد میرزا حسام السلطنه بمملکت خراسان و تسخیر مشهد مقدس که
بطغیان و سرکشی محمد حسن خان سالار از دولت ایران یاغی شده بود
مأمور گشت در ایام محاصره مشهد خدمات نمایان و با حرکات جلادت
آمیز چند دفعه سنگرهای سخت اهالی مشهد را بدرجه دلیری و بازوی
خویش تصرف نمود بعد از تسخیر مشهد مقدس در انقضای مدت خدمت
در سنه هزار و دویست و شصت و شش بنا بحکمی که از دولت باو رسیده
بود از خراسان مراجعت کرده با فوج گروس بطهران آمد و چون خدمات
او در این سفر پسند خاطر اعلیحضرت ناصرالدین شاه واقع بود او را بلقب
اول سرهنگی مکلل بالماس و حمایل سفید مخصوص آن لقب رتبه [illegible]
اول سال هزار و دویست و شصت و هفت بدفع فتنه جماعت
بابیه که مذهب تازه اختراع کرده در شهر زنجان با کمال جسارت
بر ضد دولت ایران برخاسته فتنه عظیمی برپا کرده بودند مأمور شد
و این جماعت بعضی بودند که در مقابل قشون ایران داخل قلعه
شهر شده از روی رشادت مقاومت کرده و با ساختن سنگرها و تحصنات
سخت برای خود ترتیب داده بودند حسنعلی خان امیرنظام با یکفوج

گروس در برابر آن جماعت متعصب رشادت و تدبیرات فوق العاده بکار
برده در مدت پنج روز سنگرها و تحصنات سخت آنها را یکی
پس از دیگری تصرف کرده ملا محمد علی رئیس آن جماعت با ششصد نفر از اتباع او
بقتل رسید و شورش و طغیان آنطایفه فرونشست حسنعلی خان
امیرنظام بواسطه این خدمت بزرگ بدرجات اشتهار رسید و از طرف اعلیحضرت
ناصرالدین شاه در ازای این خدمت او را بمنصب سرتیپی و نشان اول
سرتیپی با حمایل سرخ ارتقاء داده و اداره فوج گروس را که تا آنزمان داخل
خدمت [illegible] نیز باو مقرر فرمود و هم در این سال با فوج خود گروس
که قراول خاصه پادشاهی بودند در رکاب اعلیحضرت ناصرالدین شاه
از طهران باصفهان رفت در این سفر نیز خدمات او مستحسن و مقبول
افتاد و مایه مزید ترقی و اعتبار او گشت اما در مراجعت از این سفر
بواسطه صدماتی که در سفرهای متواتره باو وارد آمده بود ضعف قلب
و ناخوشی شدیدی براو عارض گردید و در آن اثنا بحکم احضاری
که از جانب دولت علیه باو رسیده بود در سنه هزار و دویست و شصت و
نه با دو فوج گروس بلشکرگاه بزرگ سلطانیه که مجمع قشون ایران بود
رفت و از آنجا در رکاب اعلیحضرت ناصرالدین شاه عازم طهران
شد در ایام توقف طهران ناخوشی مزاج او شدت کرده در سنه

در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت یافته بگردش آذربایجان مشغول شد
بعد از اندک زمانی با تفاقات زوجه که داشت بقصد زیارت
عازم کربلا و نجف شد در مراجعت از آنجا بار دیگر حکم باحضار او در رسید
در اول هزار و دویست و هفتاد و یک هجری با دو فوج گروس بطهران رفت
و از آنجا بخراسان مأمور گشت و مدت یکسال با دو فوج گروس بحفظ
نظم و انتظام شهر مشهد مقدس مشغول بود در سنه هزار و دویست
و هفتاد و دو حکم مجدد باو رسید و با شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
بتسخیر قلعه هرات مأمور گشت حسنعلی خان امیر نظام بواسطه هوش و امعان
نظر صاحب منصب مجرب مهندسی بود در این مرتبه فرصتی یافته امتحانات
و تدابیر جنگی خود را در این سفر بروز داد که در چهار ماه بکار برد الله الله در قلعه
شهر هرات چند دفعه با قشون افغان مقدمه که در جمیع موارد از فتح و نصرت
و ظفر خبر در ایام محاصره نیز یکی از نقاط محکمه قلعه هرات را که در تصاحب
افواج او واقع شده بود حسنعلی خان امیر نظام نمود تا بتصرف هرات
بحکم شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه امیر نظام بواسطه حملات
متواتره و تدابیر مستحسنه همه موانع را از پیش برداشته اعمال نظامیه
افواج خود را از قبیل تحصنات و وعده و مارپیچ و خط متوازی و تشبثات
و غیر ذلک پیش از سایر افواج بانجام رسانید. و فتح کامل این که قلعه

هرات

هرات بتصرف عساکر دولت ایران آمد اول بیرقی که بر فراز برج و باره
هرات نصب شد بیرق افواج گروس بود حسنعلی خان امیر نظام بعد از
تصرف هرات بحکم شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بریاست
نظم و حفظ و انتظام و محارست شهر هرات مشغول گشت و در ازاء خدمات
باشتهار او اعلیحضرت ناصرالدین شاه او را بمنصب ژنرال آجودانی
و نشان میرپنجی شرف امتیاز داد و در سنه هزار و دویست
و هفتاد و سه که فیما بین دولتین ایران و انگلیس بعد از محاربه مصالحه اتفاق
شد اعلیحضرت ناصرالدین شاه حسنعلی خان امیر نظام را لایق و درخور ادای
دانسته بعد از قرارداد سفارت دولت انگلیس بطهران مراجعت
داد حسنعلی خان امیر نظام در این سفر بار دیگر بزیارت کربلا و نجف
و زیارت گشته از راه کرمانشاهان همدان آمد و از اعلیحضرت
ناصرالدین شاه بسر کشی خانواده دیدن والده خویش رخصت یافت
اما بیشتر طول نکشید و حکم احضار او رسید در سنه
هزار و دویست و هفتاد و چهار با دو فوج گروس بطهران رفت و از جانب
دولت ایران یکی از عمارتهای مخصوص دولت را که در جنب عمارت
پادشاهی واقع است برای منزل او معین کرده اداره امورات
نظامیه شهر طهران و محارست قصرها و عمارات دختران پادشاه را

که یکی از خدمتهای بزرگ دولت ایران است بعهدهٔ او محول نمود و بیست
یک سال بود بوجود شایستگی که داشت این خدمت مختص شد وقتیکه اعلیحضرت
ناصرالدین شاه بفرستادن سفارت مخصوص بدربار پاریس فرانسه و انگلیس قرار
گرفت حسنعلی خان امیرنظام را لایق دانسته او را باین خدمت بزرگ و اشته
در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد و پنج او را بسمت وزیرمختاری و لقب جنرالی
که در آن اوقات از القاب بزرگ دولتی و از پایه بسیار بلند بود دارای
آن نمود و مرخص فرمود با اقامت در دربار پاریس فرانسه و انگلیس مأمور
گردید اجزای این سفارت مشتمل بود بر حاجی حسن خان سرهنگ منشی و میرزا
علینقی نایب اول و میرزا صادق خان نایب دوم و نظرآقا مترجم
و میرزا بزرگ دفتردار و محمود فارسی همدانی صاحب منصبان آنجا قشون
و از نجبای ملت ایران بودند اعلیحضرت ناصرالدین شاه آنها را انتخاب کرده
بود و زبان فرانسه را خوب حرف میزدند در این فرصت اعلیحضرت
ناصرالدین شاه که همتش بترقی و تربیت ملت ایران مصروف است
چهل و دو نفر از نجیب زادگان ایران بریاست عبدالرسول خان سرهنگ
و میرزا الکساندر خودزکو که از معلمین مدرسه فرانسه است برای تحصیل انواع
علوم و صنایع منتخب کرده بپاریس فرستاد حسنعلی خان امیرنظام دوشنبه
هشتم شهر شعبان هزار و دویست و هفتاد و پنج از حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه

مرخص

مرخص شده برای سرکشی قافله و تدارک سفر خود از طهران بکردستان آمد بعد از اندک توقفی
به تبریز رفت و از آنجا باتفاق همه صاحب منصبان و جوانان ایرانی از راه گرجستان
و بعد از چند روز توقف از راه ارزنة الروم و طرابزان باسلامبول
و از آنجا بمارسیل آمد شنبه شانزدهم شهر محرم هزار و دویست و هفتاد و شش مطابق
ششم ماه اوت هزار و هشتصد و پنجاه و نه در ساعت پنج بعد از ظهر وارد پاریس
شد حسنعلی خان امیرنظام در چهاردهم همین ماه در عمارت سن کلو بحضور
اعلیحضرت امپراطور ناپلیون سوم شرفیاب شد و مأموریت خود را عرض و اطلاع
نمود و بعد از ادای تکالیف رسمیه چهل و دو نفر متعلمین را بمدارس و کارخانجات
معروف پاریس و سایر ممالک مشهوره فرانسه فرستاد و
در تربیت امور و فراهم آوردن اسباب تربیت آنها ساعی و مراقب بود و
داشت همه اوقات بحکم اختیاراتی که از اعلیحضرت ناصرالدین شاه
باو حاصل شده بود عهدنامهٔ دوستی و تجارت فیما بین دولتین علیتین ایران و فرانسه
با وزیر مختار آن دولت مبادله کرد و بدین واسطه دارای نشان لژیون دونور درجه اول
شد بعد از سه ماه توقف در پاریس نظر بمأموریتی که داشت
در پنجم ربیع الاول هزار و دویست و هفتاد و شش مطابق غره نوامبر هزار و
هشتصد و پنجاه و نه از پاریس عازم لندن شد و در پانزدهم همین
ماه مطابق پانزدهم نوامبر با تشریفات بزرگی که از جانب دولت انگلیس

برای پذیرائی او مقرر شد چون باتفاق همه صاحب منصبهای سفارت در
قصر ویندزور بشرف حضور اعلیحضرت دکتوریا پادشاه انگلستان شد
مأموریت خود را عرض کرد و بعد از سی و چهار روز اقامت در لندن
نظر بمأموریتی که داشت بروکسل پای تخت دولت بلژیک رفته
در سیزدهم جمادی الاولی مطابق نهم دسامبر نامه همایون اعلیحضرت
ناصرالدین شاه را باعلیحضرت لیوپولد پادشاه بلژیک تقدیم کرد و از
جانب آن دولت علاوه بر تشریفات بزرگ و احترامات شایسته
بنسبت با دیگری معمول شد بنشان لیوپولد از درجه اول قرین مباهات
گشته بعد از بیست و دو روز اقامت در بروکسل بپاریس مراجعت کرد
حسنعلی خان امیرنظام بسیار مفرطی بارباب علوم داشت و چنین چند نفر از
یکسال اقامت در پاریس که طریقه تحصیل و تربیت اطفال فرانسه
پسندیده بود دوست داشت که پسر خود و چند نفر دیگر از خانواده های
و عدیت خود را مثل اطفال فرانسه تربیت نماید لهذا اجزای خود را
امام قلی خان حاکم کردستان نوشت و دو نفر دیگر که آقای حسنعلی
امیرنظام در سال ... پسر خود را با دو نفر دیگر از کردستان بپاریس فرستاد
حسنعلی خان امیرنظام مراقبت پدرانه در تربیت همه جوانان ایرانی که
پرورده حمایت او بودند مبذول میکرد و در مدت ... ترقیات فوق العاده

[illegible]

نفو

نخود حسنعلی خان (امیرنظام) در ایام توقف پاریس نظر بمأموریتی که از دولت ایران
باو رسیده بود در بیست و سوم جمادی الثانیه هزار و دویست و هفتاد و
هفت هجری مطابق پنجم ژانویه هزار و هشتصد و شصت و یک عیسوی از
پاریس بتورن رفته و در غره ماه رجب مطابق سیزدهم ژانویه بشرفیابی حضور
اعلیحضرت ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا نایل شده و نامه همایون اعلیحضرت
ناصرالدین شاه را تقدیم کرد و از جانب آن دولت نسبت باو پذیرائیها
و احترامات کامله بعمل آمد و او بنشان اول سنت موریس دولت ایتالیا
نائل گردید بعد از چهارده روز توقف در تورن از اعلیحضرت ویکتور
امانوئل رخصت انصراف حاصل نموده بعد از چهار روز وارد پاریس
مراجعت کرد در ایام توقف در پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیه
خودش که همیشه در رعایت منافع دولت متبوعه و ملت خود سعی
میکرد در مطالعات با فایده بحال دولت متبوعه خود و تحصیل اطلاعات
در قسمت خودش مثل کارخانجات و مدرسه ها و مریضخانه ها که
ذخایر و غیره ذلک مصروف میداشت و همه آنها را با معان نظر
ملاحظه مینمود و جزئیات هر چیز را تحقیقات کامل مینمود
می آمد و در سفرهای مکرر خودش بانگلستان و بلژیک و سایر ممالک
بهر جا میرفت وقت خود را بتحصیل اطلاع صرف میکرد و جمع مینمود

که اکثر ممالک فرنگستان را سیاحت نموده و به اختلاف عادات مردم
و عادات ممالک یوروپ آشنا بود در ماه محرم سنه هزار و
دویست و هفتاد و هشت مطابق سنه هزار و هشتصد و
شصت و یک به منصب سفارت دربار ناپلئون سیم
رفته اکثر شهرها و اماکن معروف آنجا را سیاحت کرده مراجعت از
پاریس در ملازمت ... بزرگ اول رفته بعد از انقضای
مدت دو سال به پاریس معاودت نموده با ادای تکالیف مأموریت مشغول
گشت و بعد از انجام خدمات مرجوعه در ختام مدت سفارت از
فرانسه مراجعت نموده و استعفای حسنعلی خان امیر نظام از سفارت
دولتین فرانسه و انگلیس انفصال یافت در اواخر سنه هزار و دویست و هشتاد و
سه هجری به دارالخلافه طهران مراجعت نموده چندی در این سفر کمال لیاقت و کاردانی
خود را در حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه و کافهٔ رجال دولت ظاهر ساخته و خاطر
خطیر آن شهریار را بر وفق دلخواه از طرز خدمات و ... خود خرم و شاد
ساخته به چند مورد مرحمت و دارای امتیازات گردید و ... وزرای ...
کبری دولت ایران مشکلات آنها در عشر ... شهر محرم الحرام هزار و دویست و
هشتاد و هشت هجری رای اعلیحضرت ناصرالدین شاه ایران قرار گرفت
و به جهت حفظ روابط و استحکام بنیان ایران و عثمانی بعد از مراجعت میرزا

حسین خان مشیرالدوله از سفارت مأموری بزرگ در اسلامبول مشغول
باشد بعد حسنعلی خان امیر نظام که به صفت کفایت و کاردانی موصوف
و در صداقت و دولتخواهی مشهور و معروف و از جمله رجال کارآزموده و مجرب دولت
علیه بود این مأموریت بزرگ دولت ایران تحت سفارت کبری دولت متحده
در اسلامبول مأمور آمد حسنعلی خان امیر نظام بر حسب اتمام کمال دولتخواهی
و دقت بیش از پیش در حفظ شئونات و حقوق دولت متبوعهٔ خود این مأموریت
عمده را به پایان میلاد ... رضا ... و رفت باز رسیده و بود
در هزار و دویست و هشتاد و نه هجری به طهران مراجعت نموده در مراجعت
از این سفر وزارت فواید عامه که یکی از خدمات مهمه دولت علیه است
به عهده کفایت او تفویض و ... بر فواید ... خلعت ... مخصوص
هزار و دویست و هشتاد و نه هجری اعلیحضرت ناصرالدین شاه حسنعلی خان
امیر نظام را که کراراً به امتحانات کامله ... دولتی آزموده بود
از پیش ... مجرب و خالص و بی غش در آمده به تسطیح
و تنقیح ... صعب المسالک (اذربایجان) ... مأمور نموده این
مأموریت ذوالفقار خان سرهنگ فوج ... با پانصد و پنجاه نفر از
فوج ... و ... حسنعلی خان امیرنظام ... تسویه و تسطیح
این ... در هزار و دویست و ... و هفت هجری به عهده (... ال ابرت کاسکر)

مهندس نمساوی جمع شده این مهندس نامی با مخارجات گزاف که نزدیک
گرفت توسط زنبورکچیان دیوانه و عمله بیکار در مدت سه سال قریب یک
فرسخ و نیم راه این شاه راه را در چهار ذرع عرض در نقاط مختلفه صاف و هموار کرد
حسنعلی خان امیر نظام پس از مأموریت و پرداختن بمقدمات این کار از
تاریخ رمضان هزار و دویست و هشتاد و نه هجری الی هفتم شهر رجب
هزار و دویست و نود و دو هجری که در مدت سه سال بیاری خدا
و همراهی اقبال اعلیحضرت ناصرالدین شاه که سایه خداست کاری بدین
عظمت را از پیش برد و راهی بدین سختی که پانزده فرسخ مسافت است
بدرجه‌ای که در همه جا هر نوع کالسکه و عراده و ارابه در کمال سرعت
و سهولت از آنجا عبور نماید ساخته و پرداخته و باتمام رسانید
کسی که حالت اولیه و وضع حالیه این راه را دیده و دیده باشد قرین حیرت
و حیرت میگردد و بعلاوه تسطیح و تنقیح این راه از امامزاده هاشم
تا (بند سر) پنج دسته بند بسته و این بندها که در ابتدای
این مسافت واقع و راهی سنگلاخ سخت و پر سنگ و [illegible] محل
دقت و مخافت [illegible] و در رود و بر روی رودخانه
(هراز) و سایر رودخانه‌ها که بدو در هراز میریزند پانزده پل معتبر
ساخته و دو دست محکم که غالب آنها هشتصد ذرع طول و دو ذرع ارتفاع

دارد و با سنگ و گچ و آجر در انتهای این مسافت در کنار رودخانه هراز دیگر قلعه
بست شخص مهندس کامل با انصاف میداند که اتمام این امورات کثیره
در این مدت قلیله چه مرتبه بعلم و دانش و کفایت و درایت حسنعلی خان
امیر نظام گواهی میدهد و قیاس کار کرده از کار دیگر بقول شاعر عرب
(ان آثارنا تدل علینا) پس از اتمام این خدمت بزرگ مورد انواع
تفقدات اعلیحضرت ناصرالدین شاه گردیده با حصول عنایات افتخار
باموراتی که بوزارت فواید عامه تعلق داشت در شهور سنه هزار و
دویست و نود و شش هجری حسنعلی خان امیر نظام بنا بخواهش صدراعظم که از
آمدن با خوشی او به رضا رسید که از قبایل [illegible] در معالجه او حکیم و حیران
گشته حکیم علاج العلاق حکمت کامله شفایش کرامت فرمود و بای تخت
آمد و بعد از چندی از اعلیحضرت ناصرالدین شاه روانه پیکار از اراک
و مدتی که در وطن ماند تا در اواخر دولت گذاشته در سنه هزار
دویست و نود و هفت هجری حسنعلی خان امیر نظام برای دفع فتنه
شیخ عبیدالله و معیت میرزا حسینعلی خان سپهسالار اعظم بافوج کردستان
مأمور ساوجبلاغ مکری شد بعد از دفع و رفع فتنه شیخ عبیدالله
بصوابدید میرزا حسین خان سپهسالار اعظم حکومت ساوجبلاغ و
[illegible] برقرار شده و در این موقع از امورات مهمه منظور انظار گردید و بقدر

و مغشوش گردید و تنبیه اهالی آن ملک پر آشوب را منظم و اهالی آنجا را در کشش
داوطلب شده بزرگ دولت و قوه بحری حسنعلی خان امیرنظام حمزه آقا نامی
یک طایفه لشکر را که خبر را یافته شیخ عبیدالله بود باعث تقرر داده
زده و اقدام او که همه از شجاعان دوران گشته بود یا نامی طایفه
لشکر بود نقشه را سنجیده و ملک کردی را از شر دزد آن درست آنها را خود
و دوش منحوس آنها را به دارالسلطنه تبریز نمود عضدالدوله امیرنظام سابق
فرمان که در آذربایجان فرستاد و این خدمت ارجمند همه ساله
اش کرده بود در حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه و آنچه در همین حال حکومت
(اردبیل) و (خوی) ضمیمه حکومت سابق جلوه گری گشته و کفایت
و واکه در رتبه و لقب سلطنت لشکری مشغول گشت و ابتدای سال هزار و سیصد و
دو هجری بمقتضای کفایت و لیاقتی که در این مأموریت از او
بظهور رسیده بود به پیشکاری و فرمانفرمائی تمام آذربایجان
منصوب و ملقب به امیرنظامی (امیر نظامی) نائل گردید بعد سال کامل
در کل آذربایجان فرمان که در کار [illegible] مملکت [illegible]
داد چنانچه خارج و داخل و حراست و دشمن بر نظم آن مملکت و انتظام
آن بر همت کرامی میسر شد و در نامه نگاران دول معظمه در صفحات
روزنامه‌های خود از عدل و انصاف و بلهجی و بی‌غرضی و خدمات

نمایان

نمایان حسنعلی خان امیرنظام به دولت متبوعه خویش شرح داده که فیه ما بیت
و فیه مندرج نمود از اعلیحضرت ناصرالدین شاه در جزای این خدمات دولتی
حسنعلی خان امیرنظام ردوش جبار را در سر دوش افکنده که از خیرات [illegible]
دولت ایران است زیب و زینت و لوای آن با شکوه قدرشناسی
حسنعلی خان امیرنظام در هر کار باید از شأن و قدر کرد اولین شأن
دولت ایران است هر مملکت ایران بجز از چهار نفر کسی دارای این نشان
با کرامت و عنایت ذیجوهره مؤلف این اوراق هستم در این نوع
ز [illegible] حقیقت و انصاف می‌نویسم سزاوار است ابنای وطن و تمت
دولت ایران بچنین بزرگ و ردی در میان دول معظمه روی زمین افتخار
نمایند که با قوه خدمت به دولت متبوعه خود و کثرت زحمت و جان
فشانی در راه دولت و ملت و فتی اینده رجال ملک مسلکی با این مقام
سترگ نایل و در این رتبه بزرگ را صاحب گشتند و حامل لقب
بگردد و ادبیا دیگر بعد ما حسنعلی خان امیرنظام از ابتدای حکومت
سابق [illegible] که در سنه هزار و دویست و نود و هشت الی شهر ربیع الاول
هزار و سیصد و نه موجب تفصیلی که ذکر شد در حمایت [illegible] از اعلیحضرت
ناصرالدین شاه و یافت [illegible] جبیه خرقه ترمه [illegible]
[illegible] بود بعد از یک سال در [illegible] سرداری [illegible]

کشیکچی باشی بوش با فرمان حکومت سابق عهد دولت رفتند ابواب دارالخلافه
برطرف [illegible] محقق گردید از رجال دولت است شمشیر مرصع [illegible] جلیل که
در تبریز برای اعطای منصب امیرنظامی شمشیر مرصع بخلعت یافت یک
بعد از نصب نظام کشیکچی باشی بامر [illegible] الماس که از امتیازات خاصه
دولت ایران است قرین امتیاز گردید و سالی بعد از دولت انگلیس
با رعایت [illegible] پس از یک سال باز جبه شمسه مرصع با حکومت دارالسلطنه
نیز برای اعطای سرحدداری عراقین شمشیر مرصع با مرحمت شد و مورد
مکارم آن پادشاه آمد مع القصه در شهر ربیع الاول هزار و سیصد و
هجری برای [illegible] رجب اعلیحضرت ناصرالدین شاه با کمال
افتخار به دارالخلافه طهران احضار شد و مورد مکارم آن پادشاه گردید
بعد از دو ماه توقف در ختم شهر جمادی الاول همین سال با نظام حدود
غربیه دولت ایران که بین دولت عثمانیه و اتصال [illegible]
عراقین و نظم عساکر [illegible] ایالت کردستان و کرمانشاهان و گروس
و خمسه [illegible] که در [illegible] این سرحد است و انتظام این ایالت
از جمله خدمات مهمه و امورات عمده دولت ایران است مامور
و منصوب گردید روز دوشنبه [illegible] همین ماه جمادی الاولی
از راه گروس بسوی نقطه مقصود حرکت آمد در انجام حرکت

شاهزاده

شاهزاده [illegible] الدوله پسر مرحوم بهمن میرزا به نیابت حکومت کرمانشاه
و محمدعلیخان ظفرالملک پسر مرحوم رضاقلی خان والی را به نیابت حکومت کردستان
نامزد و برقرار نمود در بیست و سوم همین ماه جمادی الاولی بگروس وارد شد
بجهة عارضه ناخوشی و برای تسویه امورات [illegible] پانزده روز در [illegible]
توقف نموده روز دوم شهر رجب همین سال حسنعلی خان امیرنظام از راه
خسروآباد گروس و ییلاق کردستان بسوی سنندج روانه شد حاجی علی
خان پسر حاجی محمد رشید خان پسر لطفعلی خان [illegible] که همین ابوالحسن خان
شوهری حسنعلی خان امیرنظام بوده در قریه خسروآباد که ملک اوست [illegible]
پذیرایی از حسنعلی خان امیرنظام [illegible] آورده و مقتضای [illegible] که
بر حضور امیرنظام داشته برای تشریفات [illegible] از وقت [illegible]
[illegible]
دو روز توقف بسوی نقطه مقصود حرکت نمود [illegible]
دو ساعت بغروب مانده بشهر سنندج و قلعه عسکری آنجا ورود نموده
کردستان برای [illegible] حکومت چندین [illegible] سنوات
سابقه معمول بود حسنعلی خان امیرنظام بمقتضای [illegible] فطرت و بلند
همت و رعایت عدل و انصاف خلاف آنها را موقوف داشت
از جمله حکام سابق در وقت آمدن کردستان [illegible]

از ضعفای چهار ده دفقرای آنجا سیورسات خود و همراهان میگرفتند حسنعلی خان
امیرنظام این فقره را از رسم بیک برداشت و منازل قبول نمود و مخارج بعد از سفر خود
و همراهان خود را قیمت کرده ملک از انعامی نیز بعد قیمت آورده جماعت آن را هم
دیگر اینکه در سنوات دیگر حکام سابق ده دوازده هزار تومان دولتی را از
مردم فرغ روا با تنواب میبردند و بیعت تعصاب در پیشاپیش حاکم سلک میکرده
حسنعلی خان امیرنظام این رسم را موقوف و منع بر احترام دولت داشته
آنرا موقوف داشت دیگر اینکه در دور حکام بایاد شهر دو جماعت از ایشان
و بیوه قرابت با لذاکه دکو نقد در چند تا مالیات کشته حسنعلی خان امیرنظام این
رسم را نیز موقوف داشت دیگر اینکه بعلاوه حکام اولی و داروغه و کلانتر دهنده
و نقاره خانه هریک بادسته جات خود با تقبال حکومت میرفتند
هرسال حکومت هریک با داب خود ساز و نقاره دیگر رسمی میخواستند
حسنعلی خان امیرنظام این رسم را نیز قبول کرده و هریک لذا انعام
مرخصی داده دیگر اینکه از عسکرتهای سابق دسته جات سرباز و توپچی
باستقبال آن حاکم میرفتند هر پیشاپیش حکومت بطور خیابان صف
بسته تا شهر میآمدند حسنعلی خان امیرنظام این رسم را هم نپسندیده
و موقوف داشته سرباز و توپچی که در کنار شهر صف بسته سلام نظامی
داده امیرنظام در میان آنها گذشته و آنها را با همان حالت

بجا گذاشتند

بجا گذاشته دیگر اینکه فراشان حکومت در جلو حکام اعیان متعلق صد
بر تن کرده آنها مثل فراشی ترق و ترق قوالی کشیده در بدر میگردیده
حسنعلی خان امیرنظام این رسم را نیز قدغن نمود دیگر اینکه همه وقت
علمای کردستان تا نیم فرسنگ باستقبال حکومت میرفتند حسنعلی خان
امیرنظام محض احترام جانب علما آنها را از این رسم معاف داشته مقرر
نمودند که جمیع علما بجا نمیپذیرایی که شرط میزبانی است در دارالحکومه
نشسته در آنجا رسم پذیرایی را مجری نمودند علی الحال بعد از اینکه بقلعه
حکومتی وارد شدند در ارودوق مقرره عسکرتی ورود یافتند هر یک
از علمای اعلام را علی قدر مراتبهم با بیانات فصیح و تقریرات بلیغ
نواختند یکان یکان را قرین مسرت و شادمانی ساختند پس از ختم
صحبت علما در غیاب آنها امرا و اعیان کردستان را عموماً بحضور طلبیده
در حسن نیت از آن مجلس همه آنها را به عبارات شیرین فرداً فرداً
آنها لطف را سینه و دل جا داشته و آنها را امیدوار داده در آن کرم خود آنجمن
مجلس خلعت نیابت حکومت را به محمدعلی خان ظفرالملک پوشانیده
دفتر شاهی را که بر حسب دستور عادی خود حسنعلی خان امیرنظام
مرتب و معین نمود و نمود و فرامین ترقی و مساعدت سایرین را
محمدعلی خان ظفرالملک را نیز با جماعت دلو فرزندان آن خانواده علیه پیشکار ی

دوازده ساعت دلیله را میرزا یوسف خان منشی دیوان پوشانیده و نظام
و مراقبت شهر سنندج و سرپرستی و نظم جماعت یهود و نصاری را در عهده کفایت
قریه شیخ شعبه از شعبات منصب و حکمرانی الی حال بعد از آن الحمد لله که
که شخص کافی و وافی است بپرده در داخل حق برگشته جمیع رجوع نمود به حکم
ملک رد و ضبط برده که در وقت امیر نظام متکلم شده و رسیده در نگهداری

یا رب این سایه بسی بر سر اکراد بپاید — که ز زحمات خود کشی

اهل ولایت کردستان و شادی میمنت مقدم حسنعلی خان امیر نظام
برای اهل کردستان موقوف شدن انحصار دخانیات بود و عموم اهالی
ملک این مطلب را بفال نیک گرفتند بحضور حضرت علی اکبر خان
شرف الملک که در این سال بجهة نقشه کشی سرحد باینجا مامور با نظام
امورات آن سرحد بود و قریب چهار ماه در آن سرحد مشغول نظم و رسیدگی
و خدمات دولتی شده و انتظام سرحد را بجمیع شایان و لایق بر وفق
برحسب احضار امیر نظام به سنندج مراجعت نمود و هم در این ایام محمد
میرزا یونس خان حاکم که فرار به تبریز رفته بود بموجب احضار
حسنعلی خان امیر نظام او را تحت الحفظ بکردستان آوردند
خدای عزوجل را حمد و سپاس میگویم که توفیق تالیف و تلفیق این
کتاب که مسمی بحدیقه ناصریه است باین عبد ذلیل بابتدای عنایت

کرامت فرمود

کرامت فرمود با کمال راحتی این دفتر به پایان آمد اگر در روزگار چیزی عجب
چند سال و ماه در ایام زندگانی انشاءالله تعالی وقایعات استقبال را نیز چون ماضی
خواهم نمود و از خیرخواهان با غیرت خواهشمندم هرکس بعد از من تاریخ
وقایعات این ملک وسیع کردستان را حفظ کرده و آن را بسبب
یادگار بتحریر آورند و شخص غیرتمند آن ملک نام وطن و ابنای وطن
خود را کند زنده و پایمال روزگار و دست فرسود چرخ کج مدار نمودن
ممکن و میسر میشود که بیادداشت وقایع و نقایه ملک و اهالی ملک
مرا دل ما نصیحت بود گفتیم — الحمد لله علی تمامه

در آخر این کتاب بجهة یادبصیرت مطالعه کنندگان ذکری از طوایف
و خانواده معتبره کردستان که در شهر سنندج سکونت داشته و دارند بطور
بطور اختصار شرح حال بعضی از رجال آنها را مینگارد که در روزگار بیادگار
آینده گان تذکاری باشد و این تذییل و تتمیم کتاب را باسم
ملحقات نام برده میشود و من الله التوفیق

ملحقات

در این کردستان به عده‌ای طوایف صحرا گرد و ایلات چادرنشین چندین
خانواده معتبر هستند که در شهر سنندج و دهات سکونت داشته و عده‌ای از اعیان
این طوایف مردمان نامی الطبع رشیده و دانشمندان گرامی از کم عده
به عرصه وجود قدم نهاده‌اند که اگر بخواهیم یک‌یک به تشریح حال ذکر
رجال بزرگ از آنها اقدام رود مثنوی هفتاد من کاغذ شود بنا بر
مختصری از حال خانواده‌های کردستان ذکری می‌نماید و از کسانی که
از آن طوایف هنوز در قید حیات هستند بطور اختصار بیان می‌آید
که جغرافیا و شرح کردستان و احوال ایل کردستان هست بکلی صرف نظر
و در این کتیبه نیز شرح داده و تقدیم و تأخیر در اسامی خانواده‌ها در حال آنها
به ترتیب شئونات اقدام نموده مستدعیم مورد ایراد واقع نفرمایند
خانواده‌هائی که در شهر سنندج سکونت داشته و عده‌ای از این قرار است
(خانواده وکیل الملکی) (خانواده وزارت کردستان) (خانواده مستوفیان
کردستان) (خانواده مشایخ کردستان) (خانواده سادات کردستان)
(خانواده اسمعیل بیگ) (خانواده [illegible]) (خانواده [illegible])
(خانواده حاجی [illegible]) خانواده [illegible] (خانواده [illegible])

خانواده

شرح خانواده‌های کردستان

خانواده‌های سنندج ۵ ص

(خانواده قادری) خانواده وحدت کردستان که از اولاد و احفاد [illegible] هستند
مفصلا شرح حالات آنها در این حدیقه بیان شد که اکنون از آنها
در عرصه وجود [illegible] از آنها رجال و دولت هستند [illegible]
مرحوم [illegible] خان [illegible] نفری باشند بزرگترین آنها [illegible] خان ملقب
به [illegible] از دودمان زندگانی [illegible] شخص [illegible]
و صاحب اوصاف حسنه [illegible] عموم خلق [illegible] کمال [illegible]
[illegible] ظفرالملک [illegible]
زندگانی را بسر برده شخص [illegible] درست کردار
[illegible]
[illegible]
خود را [illegible]
کرده اکنون در منصب [illegible] ملقب ظفرالملک [illegible]
نیابت حکومت کردستان را دارا است [illegible]
[illegible] خان فخرالملک [illegible]
شخص [illegible]
[illegible]
[illegible] ناصرالدین شاه [illegible] مقبول خاطر

آن شهریار با قدرت و رعیت اکنون یکی از محترمان درگاه و مقربان بارگاه آن پادشاه
شفقت با فراست و کیاست است صاحب کمالات پسندیده و جامع خیالات
رزینه اگر در این سنه بطور ظهور خواهر پادشاه مرحوم محمد شاه قاجار است
که از او دو تن در حد سن جلیله روزگار است و اولاد مرحوم امان الله خان مشهور
بغلام شاه خان   نخستین بزرگترین آنها حسینقلی خان مشهور به
خان خانان چهل و نه سال در دوره زندگانی نظر جوانی است
حلیم و نکته دان سلیم فطرت پاک نهاد طینت شیخ پسندیده تامست
استعداد بزرگ در خدمات دولتی با حمد معلوم علو نسب بشخصه از جمله
تربیت و آداب محبوب بود از تا سبب علتها سخت هنوز تحیه شد
و تمیز رسیده و بپدر بزرگوارش این خانواده را بعد از دو نفر
هرین لیله مخالفت پدر از تعلق دل محبان بدیر عهد رفت اکنون
چیزیکه سرمایه زندگانی است قریب هزار رسیده تماماً موجب
دولت است دوتن دیگر پسرهای مرحوم غلام شاه خان و آقا
محمد کریمخان مشهور بحاجی خان و محمد کاظم خان است این دو جوان
نجابت اصلی قناعت کرده و کسب کمال و هنری نپرداخته اند دیگری
از رجال خانواده دهان علی اکبر خان شرف الملک پسر مرحوم محمد صادق خان
پسر مرحوم امان الله خان بزرگ است پنجاه و هشت سال عمر در زندگانی

طی کرده در نهایت قدرت و دولت و دارای صفت رشادت و نجابت
در ملاحت تقریر و فصاحت تحریر باقصی درجه کمال نایل صحبت عرفا و فقرا
بجان طالب شرف قابلیت و استعداد فطری از بن بجمهور مشهور است سالها
خدمت دولت بهر نحو ایام زندگانی را صرف نموده اخیراً از ایالات
دار العلم باد موافق و کردی از نزد امالها باد مخالف ناموافقت
بیان می کنم و نه مخالفت نه بیان میدانم و ذلک تقدیر العزیز العلیم
و داراحد از هفت پسر که است فرخنده بزرگترین آنها محمد علیخان
جوانست بسیار معقول دور نگاه چند سال حکومت جوانرود را کرده
شجاعت و فراستی بکمال علاوه استعداد و قابلیت در خط و ربط است
و زاده شمس الدین قرآن بر تر و بهتر است قریب سی سال دوره زندگانی
طی کرده با این قدرت و جرأة حرکات او با عدالت است و وجود
در نهایت سلامت دویم و سویم پسرهای شرف الملک غلامرضا خان
مشهور به بیگلربیگی و اسدالله خان است هر دو با خط و ربط و دارای بزرگ منشی زادگی
هستند در حرکات و کنات متبوع طبایع خلایق و در جوانمردی فرد
بیجهت ان خان کرده از سایر پسرهای شرف الملک کسب کمال و هنر
مشغول و منظور خواص و عوام مقبول اکثر کنند از آنها رحیم خان است
که با خیالات در هنر و کمال قناعت بنام پدر یار و خود مجرد از صفات حسنه

دیگری از خانواده‌های کردستان خانوادهٔ وزارت است این خانواده
قریب دویست سال است که بسنندج آمده و سکونت جسته‌اند نسلاً بعد
نسل غالب رقابت منصب وزارت و مدد حکمرانان کردستان بوده
گذشته هر روز و هر جهت این شده‌اند در میان این خانواده اشخاص
نامی ظهور کرده از جمله میرزا عبدالله و میرزا احمد وزیر که در عهد خود از مکملین
و استیفای عالم بشمار میرفته میرزا عبدالله در بلاغت و فصاحت ثانی
سحبان و در ملاحت و صباحت شهرهٔ دوران بعد در جنگ [illegible]
پادشاه ایران (فتحعلیشاه) قاجار او را ایلچی مخصوص و [illegible] دربار
روس فرستاد از این مأموریت با تحصیل افتخار و حفظ شئونات دولت
متبوعه خود مراجعت نمود در هزار و دویست و سی و پنج هجری در [illegible]
[illegible] خان پسر امان الله خان بزرگ که سابقاً بآن اشاره رفت
در میدان جنگ بقتل رسید دیگری از رجال این خانواده میرزا
عبدالکریم پسر میرزا محمد خان وزیر است این میرزا عبدالکریم ملقب
بمعتمد و صاحب سیف و قلم بود در جنگ [illegible] خان پسر امان الله خان
بزرگ رشادتها از او ظهور کرده عاقبت گردن او بزخم شمشیر سخت مجروح
آمده بعد از آنکه گردن او را بخیه زدن گردن او کج افتاده بود بهمین جهت
ملازم [illegible] بعد از این میرزا عبدالکریم هفت پسر بجای ماند

میرزا حسن

(میرزا حسن) (میرزا مصطفی سلطان) (میرزا مرتضی قلی) (میرزا علی)
(میرزا موسی) (میرزا محمد رضا خان وزیر) (میرزا عبداللطیف معتمد) در میان
این هفت نفر پسر سه نفر آنها مشهور و معروف و بکمال و نیک نامی
موصوف گشته‌اند اول میرزا مرتضی قلی دوم میرزا محمد رضای وزیر سوم میرزا
عبداللطیف معتمد میرزا مرتضی قلی متخلص بفصیح و بلیغ و از جمله کاملین عصر خود بود
در عهد مرحوم خسرو خان والی مشهور با تمام قوت تاریخ هزار و دویست
چهل و یک الی هزار و دویست و پنجاه ترقیات فوق العاده برای او روی
داد و خسرو خان والی همیشه او را رفیق خلوت خود قرار داده و در آن عهد میرزای فصیح
مشهور شده و با خسرو خان مغزلها گفته و شعر هم دیگر نوشته که بمرتبه در
مرتبه شاعری طبع صاف و [illegible] فصاحت و بلاغت
نیست و از این میرزا مرتضی قلی یک پسر بوجود آمده او را باسم جد خویش
میرزا عبدالکریم مرسوم کرد این میرزا عبدالکریم در علم و فضل و خط و
فصاحت و بلاغت بی‌نظیر و سرآمد روزگار خود بود در حکومت مرحوم
حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا و سایر حکام کردستان ترقیات
زیاد کرد و مرجع خدمات بزرگ شد و با تمکین و بزرگی پنجاه سال دوره
زندگانی را طی کرد و درجه [illegible] دیوان نیز نائل گردید و شرح حال
[illegible] در تذکره [illegible] برادرش در خدمت [illegible]

به روی همه باز است و با وجود این آمیزش نمیکند. کارهای حقیر عبدالحمید لطف‌الله بسیار تعریف میکنند
داشته ام خدمتشان میرسم. بالجمله از این میرزا عبدالکریم بزرگ پسر
بوجود آمد که مرحوم میرزا علی خان و اکنون در جای پدر با عوارات زندگانی
می‌پردازند. این میرزا علی قریب بیست سال دوره زندگانی را در نهایت
نیک‌نامی طی کرده جوان معقول و با علم و فضل و کمالات و بنهایت با ادب
شرم و حیا و ادب است. خط درشت بکمال خوب مینوشت و در علم استیفا بی‌نظیر
و به جرأت جوان فرد این و معقولیت و سخاوت و رشادت او چون این
قران والدمثال مشهور و معروف است او را ضمیمه اخلاقش آثار ترقی بیست
فوق العاده پیدا است. دیگری از این خانواده میرزا فرج‌الله و میرزا هدایت‌الله
وزیر است که هر دو برادر بعد از این در طهران در نهایت بذل و سخاوت و بزرگی
مشغول روزگار را بسر برده‌اند. در عهد سلطنت محمدشاه و قاجار میرزا هدایت‌الله
یک هزار و نود با استقلال حکومت کردستان را گرفته. دیگری از پسرهای
مرحوم میرزا عبدالکریم (میرزا محمدرضای وزیر) و میرزا عبدالغفار معتمد
بوده که هر دو از طبقه یک مادر بوجود آمده‌اند. از این دو برادر معقولیت و
فطرت ضرب‌المثل روزگارند. میرزا محمدرضای وزیر بعد از ده سال
وزارت کردستان مستوفی دیوان شد چند سال به پیشکاری عزیزخان
سردار کل روزگار را بسر برده در جمیع افواج ایران اقتدار تمامی

در بزرگی و جلالت و غرور و چیزهای بحرانی و زمستان بخیه و بدست سالکی به تجربه ایران
بوده است میرزا عبدالغفار خان معتمد نیز در نهایت معقولیت و کفایت و امین
و قدرت و همت و جمال و سخاوت وقار و حسن و یا یقین در علم استیفا
و دیوان و لقب خانه و در بزرگی دیگر بعد از ایشان هم بسیار در حسن صحبت و بلاغت سالکی
بی‌همتا بودند. جهان فانی را نوده از میرزا محمدرضای وزیر سه پسر باقی مانده که بزرگ
ترین آنها میرزا یوسف میرزا دیوان است که اکنون بیست سال دوره زندگانی را
طی کرده جوان با هوش صاحب این خانواده و نزد او بعد از فوت میرزا محمدرضای وزیر
به نصف این شخص بر افروخته گردید ثقفه با جزئیه و دانشمند و درست کفایت و
درست کردار است در واقع یک رکن از ارکان این کردستان است
چون بعد از دو سال تمام وزارت امر وزارت کردستان بیمار شد در علم استیفای
دیوان و سایر شئونات دیوانی یافته خود را برای هر نوع خدمات
دولتی حاضر دارد. به نظر درست رفتاری و مردم داری پیدا و لیاقت دارد
خداوند شش پسر کرامت فرموده بزرگترین آنها میرزا حسین‌خان که بیست و
هفت سال از دوره زندگانی او گذشته و در علم سرخی تحصیل نموده
در نهایت رشادت و سخاوت است. مراتب کمال را به حد جوانیت
دارا است. چندی هم مراتب حکومت بلوکات سرحدیه یافته و بعد
از عهده برآمده. دومی و سومی نراسان و عبدالعلی خان که هر

دارای کمال بیاشند و در ناحیه حوت شان آثار مستعداد و در سیارت پیدا است
اکنون در تحت لشکر چند اتفاق افتاده اند دیگری از پسرهای مرحوم محمد قدسی
وزیر میرزا صادق خان مستوفی بابی است که چهل و یک سال مراحل زندگانی را
طی کرده این شخص در نهایت فتوت و مروت و همت و سخاوت است
و به هر دیگر او را شبیه و نظیر نیست قریب پانزده سال در کردستان بعلاوه
شغل استیفای ولایتی مرجع خدمات سرحدیه و غیره دولتی شده
دو دفعه نیز بطهران سفر کرده و شرف حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه را
یافته و منصب استیفای دولت نیز نایل آمده اما بر وفق قابلیت و استعداد او
در عالم دولت مساعدت نیست کوچکترین پسرهای میرزا محمد رضای وزیر کردستان
(میرزا علی نقی است) سی و هشت سال مراحل زندگانی را طی کرده شخصی عاقل و کامل
با رای و تدبیر است متانت رفتار را ضمیمه کردار و امتیاز خود نموده اکثر اقبال
ناصرش خود در خیال ترقیات فوق العاده است در هزار و سیصد هجری
ریاست تجارت کردستان یافت و منصب لشکرنویسی دیوان نیز چند
ماهی منضم و سه مرتبه هم حکومت پاره از بلوکات کردستان تحصیل
کرده اکنون نیابت کردستان را به او کفایت او است از میرزا
عبدالله معتمد بعلاوه میرزا محمد ضیای وزیر نیز سه پسر بجای مانده بزرگ
ترین آنها میرزا احمد خان است که سی و چهار سال دوره زندگانی را بسر برده

شخص

شخص دارای صفات حسنه است جوانی است با دل و با ذل و سخاوت است
خوش تقریر در مکاتبات خوش تحریر از علوم رسمی بهره کمال مطلوب
ایام عمر را چه در حیات پدر چه بعد از فوت پدر به کسب کمالات صرف
کرده دیگری از پسرهای میرزا عبدالله معتمد میرزا علی نقی خان (
معتمد و میرزا محمد علیخان) سرهنگ است میرزا تقی خان شخص است
حلیم و سلیم و سنگین و درست رفتار است ملاحظات عقل و دانش را کار برده
و آرام است قریب سی سال مراحل زندگانی را طی کرده حرکات او
به حشو و زواید است در خط و ربط علم نیز نصیبی کامل دارد (میرزا محمد علی خان)
جوانی است تیز هوش و با جربزه و خوش حالت در تحصیل ... است
علاوه در نهایت لیاقت و شایستگی منصب سرهنگی نایل شده تا آخر
احوال او انشاء ترقیات مشاهده شود دیگری از خانواده های
(خاندان وکلای کردستان است) این خانواده متجاوز از چهارصد سال
در کردستان است دارای ریاست و منصب وکالت هستند اشخاص
نامدار و رشید در این خانواده بعرصه ظهور آمده اند از جمله ابراهیم بیک (
نامی در عهد نادرشاه پادشاه ایران در عوض انبارات غله
که کردستان داشته در سال قحطی احمد خان حاکم کردستان در همین ایام
بیک کیل آن انبارات را بفقرای کردستان تقسیم کرده بخورده

نادری کرد و از وقت بیشتر زند و [illegible] ابراهیم
بیگلر و دیگری از مردمان برجسته این خانواده حاجی [illegible] بیگ است
این شخص در ثروت و ریاست فرید و [illegible] عصر خود بود تا [illegible] کردستان
[illegible] جمعی [illegible] این شخص [illegible] زنده [illegible] که [illegible]
به زیارت بیت الله شریف مشرف شده چهار پسران [illegible] بیگ
که همه [illegible] رشته حیات [illegible]
هم [illegible] دیگری از مردمان بزرگ این خانواده [illegible]
که [illegible] پیشه [illegible] عبادت [illegible]
عظام خود [illegible] و شجاعت را به نهایت داشت [illegible]
بیشتر از همه [illegible] روزگاری [illegible] بر جمیع اهل [illegible]
[illegible] دیگری از مردمان این خانواده [illegible] است
این شخص [illegible] با وجود [illegible]
دارای جمیع صفات حسنه روزگاری [illegible]
با او هم سفر [illegible] بوده [illegible] فطرت [illegible] خلقت و مردانگی
و معقولیت چیزی [illegible]
[illegible] کرده دیگری از جوانان این خانواده [illegible] کردستان
که اکنون در قید حیات [illegible]

[illegible]

[illegible] زنگنه [illegible] شخص [illegible] و قابلیت [illegible]
در سلوک [illegible]
[illegible] صاحب سخاوت و رشادت [illegible] چند
[illegible] تحصیل [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] دیگری از
مردمان این خانواده [illegible] ولایت سنندج
[illegible] شخص [illegible]
با مردم [illegible] و دارای رشادت
[illegible] در کردستان [illegible] دیگری از
خانواده [illegible] کردستان [illegible] است اول شخص این خانواده
[illegible] تاریخ [illegible] هجری [illegible] حکومت [illegible]
در کردستان [illegible]
و این خانواده [illegible] رسیده و از جمله [illegible]
[illegible] شخص بزرگ [illegible] مقامات [illegible] بوده [illegible]
[illegible] سنندج هجرت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و محترم [illegible] دیگری از
مردمان این خانواده [illegible] شیخ [illegible] است شخص عالم [illegible]

[illegible] در [illegible] ریاضات و مجاهدات شرعیه بیرون [illegible]
[illegible] جهدی بنهایت بسته و در عهد خود از زهاد و عباد [illegible] محسوب
دیگری از اجلهٔ این خانواده ملا عبدالرحیم شیخ الاسلام است که از اجلهٔ علمای
[illegible] کردستان بوده الحق در این طایفه بلکه در جمیع طوایف کردستان
شخصی مثل او با امانت و دیانت و راست گفتار و درستکار [illegible]
درویش مسلک و فقیر نواز [illegible] با مقامات
بزرگی [illegible] که در میان اهل ملک [illegible] غالب اوقات
عمر را صرف [illegible] درویش [illegible]
[illegible] نفاذ امر و نهی او بر جمیع اهل کردستان بیشتر از
حکام و ولات بود در تاریخ هزار و دویست و هشتاد و نه هجری برحمت
ایزدی پیوست جناب ملا عبدالرزاق امین الاسلام که شخصی آراسته
با کمالات علم و فضل و پیراسته است همین فرزند بزرگ [illegible]
بزرگ است همین ملا عبدالرزاق امین الاسلام [illegible]
زندگانی [illegible] صورت [illegible] مرتب [illegible]
وعظ را دارا است و مدارج فضل و کمال [illegible] اکنون
با این اوصاف حسنه یکی از زهاد و عباد [illegible] است دیگری از فضلای
این خانواده ملا محمد صالح [illegible] این شخص عالم و فاضل و متقی و صلاح

[illegible] نفس [illegible] و امروز علم علمای
کردستان و جامع علوم عقلی و نقلی است دیگری از رجال این سلسله ملا محمد
ملقب به [illegible] الدین [illegible]
[illegible] سال مراحل زندگانی را طی کرده در هزار و دویست و [illegible]
هجری برحمت ایزدی پیوست دیگری از رجال این خانواده ملا محمد امین
امین الاسلام بود که [illegible] ملا عبدالرحیم شیخ الاسلام است
این در درایت و کفایت و تقدس [illegible] شبه و نظیر بود
[illegible] شرف حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه
در [illegible] شصت و شش سال مراحل زندگانی را طی کرده در هزار و دویست و [illegible]
هجری برحمت ایزدی پیوست دیگری از علمای این خانواده
[illegible] است که [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
شیخ الاسلام است [illegible] شیخ الاسلام شخص با علم و فضل [illegible]
[illegible] منصب شیخ الاسلامی را داشته [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] بکمال زهد و تقوی و حسن خلق و نیکی فطرت [illegible]
روزگار را بسر [illegible] سال مراحل زندگانی را طی نمود
در هزار و دویست و هشتاد [illegible] برحمت ایزدی [illegible] دیگری از فضلا

این خانواده ملا لطف الله شیخ الاسلام است که حالا شیخ الاسلام ولایت است
ابن ملا لطف الله شیخ الاسلام شخصی است عالم فاضل و عارف و مسلم
و مسلط و معتقد به و بالفعل مقدم و مقتدای اهل ملک بقول منشیان
قدیم طراز خاصه و براز عامه و قبول عامه را دارد و این شخص از بلندی
طبع و علو همت در وسط شهر سنندج بسیار عمارتی را بنا نهاده که از بناهای
محکم و عالی روزگار محسوب است دیگر رشته قنات را از مسافه
بعیدی احداث کرده و در میان این عمارت اکنون قریب شصت
سال مراحل زندگانی را طی نموده دیگری از رجال این خانواده ملا
(هدایت الله شیخ الاسلام) بود که شخص عالم و فاضل و با خط و ربط و درویش
مسلک و مورخ و عارف و حکیم عهد خود محسوب میشد در عین درست
و خیر یاردست از مناصب و مشاغل پدری خود کشید پس از
اینکه مقتضاً دو پنج سال دورهٔ زندگانی خود را طی کرد در هزار و سیصد و
چهار هجری بلاعقب بدرود زندگانی را نمود دیگری از رجال این
خانواده (ملا محمد هادی) که حال در قید حیات است شخصی است
با دیانت و پرهیزکار و مصدر خیر و مظهر فیض و احسان و جلیل مشاغل
دینویه نمی شود و منزل او محط رحال و محل رجال است دیگری از
فضلای این خانواده (ملا محمد صادق) معین الاسلام است که

خردمند کافی و دانشمندی وافی بزیور علم و ادب آراسته
و بحلیه خط و ربط پیراسته دارای نجابت و قادر و ممکن است دیگری از فضلای
مشهور این خانواده (ملا اسمعیل) که شخص عالم و کامل و دارای علم نجوم
بوده و در فن نجوم مهارتی بکمال داشته و این ملا اسمعیل پدر (ملا علی)
قاضی است که اکنون در قید حیات میباشد و این ملا علی قاضی یکی
از بیست سال است دورهٔ زندگانی طی کرده نکته دان است ظریف
و سخن پرور است حریف در علوم عقلی و نقلی خاصه در علم نجوم
بهرهٔ بنهایت علو و سالک مسالک شریعت و راه پیمای وادی
حقیقت است از جمله معارف روزگار محسوب است ملا محمد جعفر متولی
باشی امام زاده پیر عمر علیه السلام گرامی فرزند او است این ملا محمد جعفر
قریب پنجاه سال دورهٔ زندگانی را طی کرده شخص عالم و فاضل است
و خردمند و دانشمند و صاحب دیانت و امانت است
دیگری از رجال این خانواده موالی (ملا عبد الرحیم) ناظم الشریعه
عالیه است در چهل و چهار سال دورهٔ زندگانی را طی کرده و پسر
ملا حسن پسر ملا سعید است ملا سعید و ملا محمد صدیق شیخ الاسلام
برادرند بهر صورت ملا عبد الرحیم ناظم الشریعه اقتدی باجداد
کرام نموده مسلک شرع را سالک و سند ورع را مالک است طریقت

شریعت پرهیزکار و بسیار در گفتار و رفتار و سکون و حرکات با تمکین
و وقار در علم و خط و ربط مهارتی بکمال دارد و دیگری از خانواده های کردستان
خانواده مشایخ (مردوخی است) مردوخ قریه ایست از قرار مشهور
پیر محمد نام که یکی از اجداد این خانواده است از آنجا هجرت کرده
بکردستان آمده و این خانواده علما و فضلا و اشخاص با کرامت
زیاد بخود دیده که از قلم از تحریر آنها عاجز است اگر بخواهیم یکی یکی
آنها را ذکر نمائیم کتابی دیگر لازم است چند نفر از معاصرین این طایفه
که خود حقیر بارها درک صحبت و خدمتشان را کرده و قریباً بجوار رحمت
حق پیوسته اند تحریر می آورم این طایفه خالدی هستند و نسب آنها
بخالد ابن ولید میرسد سادات آنها بطور اجمال انشاء الله قریباً شرح
خواهم داد بهر صورت از جمله اشخاص عالم و فاضل این خانواده چهار
نفر پسرهای مرحوم شیخ سعید بودند که مرتباً ذکر میشوند (شیخ عبدالقادر)
(شیخ وسیم) (شیخ جسیم) (شیخ نسیم) شیخ عبدالقادر قریب
صد سال دوره زندگانی را طی کرد در تاریخ هزار و دویست و هشتاد
به جهات چند از کردستان هجرت کرده بدولت عثمانی
رفته در آن دولت بنهایت معزز و محترم و محل وثوق و اعتماد آمده
در هزار و سیصد و پنج بدرود زندگانی نمود شغل او در خدمت عسکریه در

ایران و چه در عثمانی بتدریس و تعلیم و تألیف و تصنیف اختصاص داشت
در واقع علامه روزگار خود بود و حالت او مستغنی از تعریف و توصیف
تصانیفی که از این بزرگوار باقی است بر فضل و علم و معرفت او گواهی
صادق و برهانی لایق است دیگری از این چهار برادر شیخ وسیم
افصح فصحای عالم در جمیع فنون دانشمند ان عالم خاتم و در خط عالم و در فضل
و خط و ربط و نثر و نظم و علوم عقلی و نقلی بی بدیل و بی نظیر بود قریب پنجاه
شش سال دوره زندگانی را طی کرد بدرود جهان فانی را در هزار و
دویست و هشتاد و چهار نمود دیگری از این چهار برادر شیخ جسیم است در علما
که مسئله آموز ریاضی و هیئات و مشعله افروز منطق و حکمت بود و جامع علوم
رسمی و مهارتی بکمال داشت قریب هشتاد سال مراحل زندگانی را
طی نمود و ملقب بحجة الاسلامی نایل گشت در تاریخ هزار و سیصد و
شش هجری برحمت ایزدی پیوست حقیر که مؤلف این اوراق هستم
بکرات شرف صحبت آن مرد فاضل گرامی را دریافت نمیدانم خوشه چین
خرمن دانش آنها بوده دیگری از این چهار برادر شیخ نسیم است که حال در
قید حیات است در دولت عثمانی موظف و مدرس یکی از مدارس
رشدیه آن دولت است علم و فضلی بکمال دارد قریب هفتاد سال
دوره زندگانی را طی کرده دیگری از فضلای نامی و علمای کرد

این خانواده (شیخ محمد) فخر العلما بود که هشتاد و دو سال مراحل زندگانی را
طی کرد و در سنه هزار و سیصد هجری رخت از این سرای فانی بربست این
شخص خلاق تقریر و خداوند تحریر بود و در میان علمای عجم و عرب به حسب
گردن فراز بعلم و عمل بی نظیر و متاز زمانه فی الواقع در روزگار جامع علوم ظاهره
و باطنیه و حاوی فضایل عقلیه و نقلیه در همه فنون کمالات قادر و در نظم اشعار عربیه و
فارسی ماهر و در نگارش خط یگانهٔ آفاق و در طلاقت لسان و فصاحت بیان
بین الاماثل و الاقران طاق بعضی از تحریرات و مکاتیب آن ادیب
اریب را حقیر که محرر این اوراقم جمع آوری نموده اکنون نسخهٔ آن [illegible]
دانش عارف و عامی است روزگاری بباید تا چنین وجودی بعرصهٔ وجود
و شهود آید   سالها باید که تا پیدا شود از لطف حق   بایزیدی در
خراسان یا اویسی در قرن   حقیر در بیان شرح حالت آن بزرگوار از بعد
گذشتگان با کمال شرمساری معذرت میخواهم   زیرا اگر بر موی
من گردد زبانی   شود هر یک بر او تمجید خوانی   هنوز از [illegible]
خفته باشم   ز صد حرفش یکی ناگفته باشم   دیگری از علمای
معاصر این خانواده (شیخ یوسف) مدرس بود که ملقب بشمس العلما است
تا حال آمد شصت و هفت سال دورهٔ زندگانی را طی کرد در هزار و سیصد و
یک رخت از این سرای فانی بربست شخص عالم و فاضل بود و در نثر و نظم

مهارتی به نهایت داشت کسانیکه از این طایفه اکنون در قید حیات هستند
(شیخ رضا) این شیخ پسر مرحوم (شیخ وسیم) که از فضلای عصر محسوب و صاحب
هرگونه کمال و منزلت است   دیگری از این طایفه (شیخ ابوالحسن) صدر العلما پسر شیخ
جسیم حجة الاسلام است از علوم رسمی مهارتی دارد و در زهد و تقوی سرآمد
وارسته است و سلسلهٔ این مشایخ مردوخی که وعده بیان آن داده شد
از این قرار است   (شیخ محمد فخر العلما) (پسر شیخ امام الدین) بن
(شیخ محمد) بن (شیخ جسیم) بن (شیخ محمود) بن (شیخ احمد)
بن (شیخ مصطفی) بن (شیخ شمس الدین) بن (شیخ علاء الفضلاء)
بن (مولانا گشایش) بن (مولانا اسفندیار) بن (مولانا فیروز)
بن (پیر محمد) مشهور به پیر دوخه بن (شیخ شمس الدین) بن (شیخ ابو بکر)
بن (شیخ عمر) بن (شیخ سلیمان) بن (شیخ حبیب الله)
بن (شیخ عثمان) بن (شیخ علاء الدین) بن (شیخ شهاب الدین)
بن (شیخ محمد صالح) بن (شیخ یوسف) بن (شیخ محمود)
بن (شیخ ابراهیم) بن (شیخ احمد) بن (شیخ شرف الدین)
بن (ابی بکر) بن (سلیمان) بن (خالد) بن (ولید)
بن (مغیره) بن ([illegible]) بن (هاشم) بن (عبد مناف)
دیگری از خانواده های کردستان خانوادهٔ سادات عالیه جات هستند

در این ملک منشعب بچند شعبه شده از یکی از آن شعبات سادات پایچوب
و سر سلسله آنها شیخ احمد نامی است که در قریه پایچوب مدفون است این
شخص از جمله اقطاب روزگار بوده و اکنون قبر او مطاف عموم اهل این
ملک است دیگری از این شعبات سادات صلواة آباد است و سر سلسله
آنها شیخ درویش نامی باشد که شخص بزرگ و ولی بوده و در قریه زنانیسر
یکفرسخی شهر سنندج مدفون است و قبر او مطاف اهالی است دیگری
از آن خانواده ملا ابراهیم نامی است که در قریه صلواة آباد مدفون است
یکی از اقطاب روزگار بوده و قبر او مطاف عموم است دیگری از آن شعبات
سادات کلجی است سر سلسله آنها سید صالح نامی بوده که از
جمله اولیای روزگار محسوب بوده در قریه کلجی مدفون است از سید جلال الدین
که یکی از بقایای دست حال در قید حیات است شخص و ارع
و زاهدی است عمر خود را بعبادت پروردگار صرف مینماید
دیگری از آن شعبات سادات شیخ الاسلامی که از عهد سلطان
سنجر تا تاریخ هزار و دویست و بیست هجری نسلا بعد نسل در نواحی
کردستان شیخ الاسلام بوده اند سید زکی و سید محمود
که پدر و پسر از این سلسله هر دو شیخ الاسلام و از جمله رجال معتبر این
طایفه بوده که در تقدس سرآمد اهل ملک است این دو نفر پدر و پسر

از دست

از دست حاکم کردستان بقتل رسیده بعد از قتل آنها سلسله این
خانواده منقطع شده منصب شیخ الاسلامی از آنها بطایفه مرالی کردان
انتقال یافت دیگری از خانواده های کردستان خانواده کلبعلی بیگی
است این خانواده یکی از شعبات خانواده بنی اردلان بشمار
میرفته بواسطه کلبعلی خان پسر سلیمان خان اردلان که بانی این شهر سنندج
بوده میرسند در میان این خانواده مردمان رشید و دلیر بوده اند
لطفعلی خان پسر کلبعلی خان حالا در قید حیات است شخص کافی و دولت
دوست کار دیده معقولی است در فوج ظفر کردستان منصب یاوری
دارد و همه نوع کفایت و لیاقت را دارا است و بصفت شجاعت
موصوف است دیگری از خانواده های کردستان طایفه میرزا
شفیع مستوفی است مردمان با فضل و کار از این طایفه بظهور آمده
از جمله میرزا الله ویردی مستوفی باشی و میرزا محمد رفیع است از فضلا
هر دو از کملین عهد ایام خود بوده اند این میرزا الله ویردی در فنون ادبی
دارای جمیع کمالات خاصه در علم استیفا دست یافت و شهره آفاق
بوده یکی دیگر از رجال این خانواده میرزا اسمعیل پسر رشید او است
هفتاد و چهار سال از مراحل زندگانی را طی کرده در هزار و سیصد و
شش هجری برحمت ایزدی پیوست شخص پاک ذات معقول

و با دیانت و امانت بود از او چهار پسر بجای ماند که آنها نیز آراسته‌اند به
کردار علمی و رستگاری و نیک ذاتی را بسیار بندگی از آنها در وجوهات
سر رشته دارد و دیگری اجودان است مردی معقول و رستگار بنده و نیز
میرزا آقا که دیوانی ستوده با شی هاید دو پسر با قی است یکی از آنها میرزا
مصطفی جوان درست رفتار و با صفا است و معقولیت را بالتمام در خود
سیگذارند دیگری از طوایف و خاندان کردستان خانواده
(حاجی محمد آقا) میباشد در این خانواده مردان کاملی و شجیع و رشید بوجود
آمده‌اند از جمله رستم بیک میرآخور بوده که شخص دلیر و رشید و با دیانت
و امانت روزگار بسر برده دیگری از مردان این خانواده که اکنون در قید
حیات است حاجی شیخ محمد است که در قریه سمران جا خوش نموده است
شخص عابد و زاهد و پرهیزکاری است و امروز از جمله مشایخ کبار
محسوب میشود شرح حالت او را مفصلاً در تعریف قریه سمران بیان
شد حاجی شیخ محمد چند پسر دارد که یکی از آنها شیخ محمد امین نام است
و مدرس است شخص فاضل و دانشمندی است و در زهد و تقوی اقتدا
به پدر بزرگوار نموده اکنون شغل خود را بتصنیف و تالیف در احادیث
نبوی صلی الله علیه و سلم منحصر نموده دیگری از طوایف کردستان
خانواده (رکگان گر) می‌باشد این طایفه از اولاد پیر میکائیل است شد

که میر...

که پیر سیف‌سیل یکی از اقطاب روزگار بوده مردان این خانواده غالب رشید
و شجیع بوده و سلسلهٔ مردمان با دیانت ذکر است زیاد در میان این طایفه
در جو آمده از جمله مولانا (احمد) است که از علمای بزرگ مولانا
خالد کردی میشود و از جملهٔ اقطاب روزگار بوده اکنون (حاجی شیخ عبدالله)
برادر در قید حیات است و سند نشین تکیه در شاه است دیگری از مردان
این طایفه میرزا مصطفی و میرزا محمد علی است که هر دو برادر هستند
اما میرزا مصطفی شخص رشید و شجیع و پسندیده و شریف و در فصیح است
میرزا محمد علی شخص دانشمند و کاردان است این دو بطور نیک
نامی روزگار را گذرانیده و رستگار شده دیگری از مردمان این طایفه
محمود بیک نام است که در وصف شجاعت و رستی در مشهور است از اینکه
گفته شد دیگری از طوایف کردستان خانواده بیرانشاه است
در این طایفه مردمان رشید و شجیع و با همت بسیار بوده‌اند
و اعلی جد اینها کرب صالح نامی بوده که امیر تیمور گورکانی
او را با چند هزار خانوار بعضها از خاک ختا با کوچ نیده
بکردستان آورده و بعضی را در بلوک هوبا تو و قراتوره و برخی را
در بلوک مریوان جا داده بعضی از رجال این طایفه بسمت
نیابت حکام کردستان هم رسانیده از حاجی یعقوب بیک

نامی زمان آن طایفه که چندین مرتبه با آزاد خان افغان در افتاده
و مخالفت کرده آخر الامر آزاد خان فرصت یافته او را دستگیر کرده
و بقتل رسانیده دیگری از معاریف این طایفه محمد باقر بیک نامی
بوده که باتفاق حسنعلی خان حاکم کردستان بطور سخت با
کریم خان زند در افتاده و جنگها کرده این طایفه در دوره متفرق
شده بعضی از آنها در بلاد عثمانی مراجعت نموده بعضی در ولا
یات کردستان سکونت نمودند از جمله جمعی از آنها در قریه نگل
و قریه عباس جو و قریه کاوه [illegible] الحال متوطن هستند
و جمعی از این طایفه از کردستان بافشار صاین قلعه رفته‌اند
ملا محمد امین پیر عمر [illegible] رئیس آنها شخص عالم و فاضل و دارای
دیانت و امانت و فصاحت و بلاغت و مورد توجه عام بود
بعد از او ملا محمد بیک [illegible] او در عهد ایشان چندین سال بیک نامی
نیابت حکومت افشار صاین قلعه که در زمان حکومت سلیمان خان
افشار در تقدم نیابت حکومت را داشته و همیشه مورد تفضل و
ملاطفت اولیای امور شده در خدمات مرجوعه با نقص [illegible]
وارد نیامده بعد از فوت ملا محمد بیک پسرانش هم یک یک باندازه
عالم و دارای خط در لطافت و شجاعت فوق العاده و علم از

آنها

آنها ملقب شده از حالا در صاین قلعه افشار متوطن هستند وجه تسمیه طایفه
[illegible] این است که در زبان کردی معنی خنزیر است و چون این طایفه
در جنگها مانند خنزیر بطرف دشمن روی نهاده فرار نکرده‌اند آنها را بدان
خوانده‌اند میگویند امان الله خان بزرگ والی کردستان در
شکارگاه خنزیر را زنده برای او گرفته آورده والی حکم بقتل آن
خنزیر مینماید که حضار اجرا نمایند از این طایفه که حضور داشته صد
تومان بوالی پیشکش میکنند که این خنزیر نسبت هم اسمی با طایفه ما دارد
از قتل او گذشت کنید والی هم خنزیر را باو می بخشد دیگری از
طوایف کردستان طایفه طوس نوذری است این طایفه از
قدیم ساکن کردستان بوده‌اند و مردمان بزرگ در میان این
طایفه بظهور آمده‌اند الحال از آنها نام و نشانی نیست دیگری
از خانواده‌های کردستان خاندان حقیر که مؤلف این
اوراق هستم میباشد این خانواده مشهور بخانواده قادری قادر
یکی از اجداد این خاندان است اصلاً از طایفه خوانین درگزین
همدان بوده‌اند در تاریخ هزار و یکصد و هشتاد و نه سال است نسلاً
بعد نسل در این ملک روزگار را بسر برده ولی بزرگ مردان نامی و شخص
معتبر در میان این خانواده بظهور آمده اکنون روزگار بعضی آنها را پایمال

کودکی یادگار از این خانواده باقی مانده و خورشید چهر خانم همسر حقیر دختر اوست
دانای ملک بمقتضای پاکی فطرت خودشان اولاد از دانشمندان روزگار
محسوب میشود للّه الحمد این حقیر هم قدر علی اکبر منشی در تاریخ نگاری باشیوه
خود از روی حقیقت می نویسم نه اسم تاریخ نگار است و نه رسم
مدیح بلکه از روی قدر شناسی خداوندی را بجای می آورم که حقیر تربیت شده در
مهر سرشته گاه ما شرا بنای وطن را که نوشته دست قریب روزگار
شود اگر ابنای وطن را انصاف باشد خدمت بزرگی [illegible]
عجم زنده کردم بدین پارسی هرصورت یکی از مردان این خانواده
محمد آقای جد حقیر است از کاملین عالم بوده چند بار بشرف حضور پادشاه
ایران فتحعلیشاه قاجار را دریافته و از آن اعلیحضرت بخلاع فاخره
و امتیازات متکاثره مفتخر گردیده و در غالب فتوحات خسروان
بزرگ حضور و ناظر بوده ابراهیم آقا و اسمعیل آقا که دو نفر برادران
او بودند از جمله رجال ولایت و این سه برادر با علی درجه ترقی
و بزرگی نایل گشته اند (عزیزه خانم) دختر محمد آقا امان الله خان
بزرگ والی کردستان را جفت و همسر بوده و حسینعلی خان
این حسینعلی خان مشهور بخان خانان که حالا در قید حیات است
از او متولد شده دیگری از رجال این خانواده میرزا عبدالله منشی باشی

پدر حقیر است که در فن تحریر و انشا و سیاقت دوست و دشمن مقدم
بر جمیع دانشمندان روزگار بوده اگر چه حقیر هم بمراتب فضل و کمال
و بزرگی و معقولیت و امانت و دیانت او را منفصله برشته تحریر
می آوردم شصت و سه سال مراحل زندگانی را طی کرده در هزار و دویست و
هشتاد و یک بدرود زندگانی را نمود از او سه پسر بجای ماند که الحمد لله
دو نفر از آنها در قید حیات هستند یکی حقیر و دیگری میرزا اسمعیل
که جوانی هشیار و صادق و درستکار ریاست هیئت بنظر
از جوانهای رشید از این اخوان از کتم عدم بعرصه وجود قدم
نهاده اند خداوند توفیق خیرشان دهاد که مآثر پدر و اجداد را
تازه نمایند یکی دیگر از این خانواده زنهاست عموزاده حقیر که اسمش
(ماه شرف) خانم و متخلص بمستوره فی الواقع سزاوار است
نظر بفضل و کمال و خط و ربط و شعر و انشا که این ضعیفه دارد اسم
او را مورخین عالم در صفحات تاریخ خود بیادگار ثبت نمایند
قریب بیست هزار شعر دیوان غزلیات و قصاید و غیره را دارد چهل و
چهار سال دوره زندگانی را طی کرد در هزار و دویست و شصت و
چهار هجری رخت از این سرای فانی بربست این مستوره عیال
خسروخان والی مشهور بناکام بوده است بعضی طوایف دیگر در شهر

و برکات هست که ذکر هر یک از آنها موجب تطویل است شاید
اگر حیات باشد در تاریخ الاکراد بذکر اسامی هر یک از آنها می پردازد
کرمی عذر ما بپذیر   ای بسا آرزو که خاک شده
و از سلسله مشایخ طریقت نیز در این ملک بسیار است که سر سلسله آنها
مولانا خالد کرد اهل سلیمانیه است این مولانا خالد از اولیای روزگار
بود و حالات او مشهور است بعد از مولانا خالد جانشین او حضرت شیخ
عثمان است که خود حقیر شرف حضور او را دریافته و خوارق عادت بسیار
از او مشاهده کرده و او هم قطب عالم بود یکی از این سلسله مشایخ
طریقت اکنون در قید حیات هست شیخ عمر پسر همین حضرت شیخ عثمان
است که یکی از اولیای روزگار است که در علم و فضل بی بدیل در
شریعت و طریقت بی عدیل حسن اخلاق او مشهور آفاق است
امروز قطب دایره امکان وجود آن عافیت محور است دیگری
از این طایفه حضرت شیخ علی پسر خلف حضرت شیخ عثمان است و مرشد
این طایفه نقشبندیه اکنون او است جوان بزرگ سالکی است شب
روز به تذکار اذکار مشغول است دیگری حاجی شیخ شکرالله است
که در سنندج توقف نمود شخصی است جامع طریقت و شریعت
و مقبول و مطاع اهل ملک است و جمیع اهل کردستان اعتقاد

کاملی باو دارند خالی از حقیقت نیست   طایفه دیگر که ذکر آنها لازم است
خانواده مشایخ (کازرشکان) است جد بزرگ این خانواده شیخ محمد
نامی است که از (قران) و هی است از شام بکردستان آمده
در لباس درویشی بوده چون بکردستان وارد شد در قریه (کانی مشکان)
به ریاضت مشغول گشته و عمر خود را به ریاضت صرف کرده (شیخ شمس الدین)
پسر او شیخ خضر و کاملی بعد بعد از او (شیخ محمد نام) پسرش لوای ارشاد را
برافراشته پس از او (شیخ شمس الدین) پسرش و (شیخ قاسم)
پسر (شیخ شمس الدین) و (شیخ احمد) پسر (شیخ قاسم)
مسندنشین تکیه علم و عرفان بوده و از (شیخ حسین) پسر این شیخ احمد
که حال در قید حیات است شخص دارای وجاهت و دارای خط و ربطی است
قریب صد سال از عمر او گذشته و اعضا و جوارح او در کمال
قوت و قدرت است   دیگری از این خانواده شیخ محمد نایب الشرع
پسر شیخ کریم برادرزاده همین شیخ حسین است که شخص عالم و با فضل است
دارای فصاحت و بلاغت وافی و صاحب خط و ربط کافی است
بهمه جهت سزاوار تحسین و ثنای هر گونه آفرین است شیخ حسین چندین
پسر است که همه دارای علم و فضلند یکی از آنها شیخ علی است که شخص
کامل و فاضل و دانشمند و پرهیزکاری است دیگری شیخ وحید [illegible]

که وی در نهایت فضل و علم و فصاحت و بلاغت و تحریر و تقریر و امانت

ودیانت است چون بردم اسم آن عالیجناب ختم شد

والله اعلم بالصواب شکر که این نامه بعنوان رسید

پیش از عمر به پایان رسید وصلی الله علی محمد و آله الطیبین

الطاهرین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش خداوند یکتا و نعت خواجه کائنات و ائمه هدی علیه و آله الف التحیة داشتم چنین بسی شکار را این بنده بیمقدار علی اکبر صادق الملک ابن مرحوم میرزا عبدالله منشی باشی کردستان غفرهما الله که چون در خاتمه کتاب حدیقهٔ ناصریه که محتوی است بر جغرافیا و وقایعات کردستان داشتم آن مقارن با ابتدای حکومت جناب حسنعلیخان امیر نظام در کردستان بود به حضرات خوانین کرام وعده داده بودم که اگر عمر وفا کند وقایعات استقبالیه در جلد علیحده نگارش دهم که برای حاضرین تذکار و بجهة آیندگان یادگار باشد لهذا محض وفا بوعده خود ابتدا بتألیف دیگر جلد ثانی حدیقهٔ ناصریه که محتوی بر وقایعات پنج ساله کردستان خواهد بود نمود وقایعات آنچه در این پنج ساله واقع شده متعلق بحکومت حسنعلیخان امیر نظام و عبدالحسین میرزای فرمانفرما و زین العابدین خان حسام الملک بود که هم شرح احوال و هم شرح حکومت ایشان است و باقتضای مقام از ولایت کرمانشاهان باقتضای اتفاقیه دیگر نیز شرحی داده و ذکری خواهد رفت از خداوند توفیق میخواهم که بطرز راستی در بیان وقایع قلمی

برندارم

برندارم و وقتی نگارم و چون اختتام این کتاب مستطاب در عهد دولت روز افزون شاهنشاه عالم آگاه و سلطان السلاطین پناه سلطان السلاطین و وارث تاج و نگین السلطان ابن السلطان مظفرالدین شاه قاجار ایده الله بنصره و ابد الله سلطنته اتفاق افتاد آن را مرآت المظفریه موسوم ساختم و من الله التوفیق و الاستعانه

بر دانشمندان وطن پوشیده نیست که از ابتدای بنای دولت کردستان و ترتیب و تشکیل حکومت این سامان تا اکنون اولیای حکومت حکمرانی بعدل و داد و فرمان گذاری برأفت و وداد حسنعلیخان امیر نظام ندیده و نشنیده که بچشمش بمال رعیت و مال رعیت را سرمایه مکنت و معیشت خود قرار داده بود برای تشکر آن مراحم عظمی باید صغیر و کبیر و برنا و پیر اهالی این مملکت سالهای دراز بدعای بقای وجودش بپردازند که چنین وجودی (از پس صد قرن در دور جهان آید پدید) اکنون مقصد کرام و رجوع بمطلب نمایم چنانکه در انتهای کتاب حدیقهٔ ناصریه قید نگارش یافت که در یوم چهارشنبه بیستم شهر رجب یکهزار و سیصد و نه هجری حسنعلیخان امیر نظام بقلعه حکومتی شهر سنندج ورود کرد و بعد از چند روز که عزیز میرزا در وضع و ترتیبات کردستان نمود و بصیرت کامل حاصل کرد محمدعلیخان ظفرالملک را که نیابت حکومت کردستان داده بود برای جلوگیری

شرح حکومت حسنعلیخان امیر نظام

طایفهٔ جاف در حدود ری و حکومت بلوکات مریوان داورا ما نها که
از نقاط مهمهٔ کردستان است انتخاب و با فوج ظفر کردستانش با سرحدات
مأمور نمود میرزا یوسف شیر دیوان را نیز از وزارت مالیه خلع کرده رشته
مالیات را بکف کفایت میرزا هادیخان پسر مرحوم میرزا شفیع وزیر کردستان
که شخص کافی و درستکار و درست قلم در بست کفالت تفویض نمود برای
تحقیقات و رسیدگی بعرایض عموم اهالی دیوانخانهٔ عدلیه را ترتیب و کیل زنگنه و لد
میرزا احمد خان برتیب خلف مرحوم قائم مقام را که از همراهانش بود بریاست
دیوانخانه منصوب نمود برای هر یک از بلوکات کردستان حاکمی
معین و مأمور داشت   در این موقع که به حکومت حسنقلی خان امیر نظام
بود محمود پاشای جاف که منکوب و شکسته دل در عقب امرا و اعیان
دولت عثمانیه در اسلامبول محبوس و متوقف بود فرار اختیار کرده از
راه تفلیس و بادکوبه برشت و گیلانات آمده از آنجا با تغییر لباس
خود را بسرحدات کردستان و میان طایفهٔ جاف رسانیده
اولیای دولت ایران بملاحظهٔ اتحاد و دوستی که با دولت عثمانیه دارند
منع تخطی و آمدن او را بدینجانب که دولت علیه بامیر نظام اطلاع کردند
امیر نظام نیز بجمیع بلوکات و سرحدات غربی کردستان احکام لازمه
صادر و غلامحسین خان محمود پاشای جاف کرهٔ بعد اولی و مرهٔ بعد

اخری توسط سرحداران کردستان پناه با میرنظام آورده بهیئت طرد
و تبعید او از سرحدات دولت علیه به سرحدداران تأکیدات بلیغه
نمود و مخارج او را از سه ماه غلامحسین خان مرتب و سایر مأمورین با جمعیت
زیاد و مخارج گزاف مأمورین را امیرنظام از کیسهٔ خود داد به دفع شر و فتنهٔ
محمود پاشا متحمل شد و جمیع این مخارج گزاف مأمورین را امیرنظام از کیسهٔ خود
داده بدین واسطه ضرری بدولت وارد نیامد و این مأمورین در سرحدات
کردستان متوقف بودند محمود پاشا بسبب سختگیری امیرنظام
دوباره پناهندهٔ دولت عثمانی و باسلامبول مراجعت نمود مع القصه
بعد از آنکه میرزا هادی خان وزیر چنانکه اشاره شد بدار آخرت در
قمیت شد با کمال حسن سلوک نصف بیشتر از مالیات کردستان را تخفیف از طرف
آورده امیرنظام نظر به پاکی طینت و نیکی فطرت که مدتها در دست ادارات
مانده بود میرزا یوسف شیر دیوان را به پیشکاری وزارت مالیهٔ کردستان
برقرار داد و در امورات مبسوط الید نمود و حکومت ایدلت کردستان را
با میرزا علینقی بود و از او خلع میرزا صادق خان مستوفی باشی تفویض
و حکومت گروس را بجان حکومت جوانرود را بخسرو خان والی و حکومت بانه را
بمع اکبر خان شرف اکمک و حکومت سقز را بغلامحسین خان نوه محمد علی خان
سقزی و حکومت شهر سنندج را با انضمام بهدو و اسعد امان الله خان

و کسیکه وارث باشد مستحق این شغل نیست بعد و با اعاده و افراد کردن آن
هر یک علی قدر مرتبه توجه خاصی نمود روزها از صبح تا غروب آفتاب
بعرایض کلی و جزئی مردم رسیده که لشکر و غیره و بعد از رسیدگی هر یک از عرایض
که هر یک از ادارات و امور تعلق داشت رجوع کرده ختم عمل را از رئیس آن
اداره میخواستند   و مستوفی میرزا احمد خان رئیس دیوانخانه را که در ایام نظام
اظهار کرده بود قدرت را ایشان از حرکات غیر مرضیه منع و عدالت نخواهد
منع پذیرفته بعد از دو ماه او را معزول و میرزا عبدالعزیز را که نسبتی نواده
وزارت داشت و با شغلی بوده باشد در منصب داشته   چون برای
منع تحکم طایفه جاف بر اهالی کردستان هر ساله بامر اولیای
دولت دو اردو در دو نقطه منعقد میشد و امیر نظام نقطه اردوی مریوان را
چنانچه ذکر کردم بریاست محمد علیخان ظفر الملک منعقد و فوج کردستان را
نیز احضار و با حرارت و ترتیب اطریشی تفنگچی و سواره چریک
بریاست نوابشان بیرشیر دیوان و خان بابا خان سرهنگ همشیره
زاده خود شان مأمور نقطه نوخوان شاهرکرده در نهایت انتظام و نقطه
مزبوره اردوی دیگر منعقد کرده فوج کردستان بسرپرستی زاده عمده مأمور
سرحد به برآمد امیر نظام بعد از فراغت از نظم سرحدات برای آسایش
اهل ملک و آبادی رعیت بعضی بدعتها که بجز بدنامی ثمری نداشته

رفع نمو

رفع نمود پاره ترتیبات را که باعث رفاه عموم بود داد   از جمله یکی از
از دویست سال در نیم فرسخی شهر سنندج دهکده معروف بقشلاق وایرد مسکن
اقامت زنان فاحشه معروفه بود زناها و معدن فسق و فجور بود جناب
مستطاب امیر نظام برای رفع این عمل شنیع از ولایت کردستان
حکم بنفی و تفرقه و تبعید جماعت مزبوره و بهم و تخریب اماکن آنها نمود
اکراد اهالی حالیه ولایت کردستان و اولاد و احفاد آتیه ایشان از این
فیض متشکر این نعمت میشوند   هنوز انها زیاد خفته باشند
زحمت گرسنگی ناکشته باشند   اکنون چهار سال میگذرد و نه از آن
جماعت نامی پیداست و نه از آن محل اثر و نشان آثاری بر جاست
تا بعدها کدام حکومت بخیال رشوه بازار عشوه را گرم نماید و آن جماعت
ضاله را با آن محل فسق و فجور اعاده دهد اگر چنین حرکتی از یکی از حکام
خلف بروز نماید از جانب دولت او می نویسم   فلعنة الله علیه و علی آبائه
اجمعین الی یوم الدین   دیگر اینکه سابقا در شهر سنندج حکام پرطمع
مالیاتی بر قمارخانه و میخانه بسته بودند باین واسطه بازار قمار و شراب
که از منهیات شرع انور است رواجی داشت امیر نظام از این بابت
گزاف که ضرر کلی خود شان بود صرف نظر نموده این مالیات را از
جمع ولایت به تخفیف برقرار کرد دیگر اینکه حکام سلف در خانه که اراضی را

بر سالها با عمارت مسجد الهند و قریب هشتصد تومان از دست جبران مسکر رفته شد و این وجه را صرف حکومت خودشان می‌پنداشتند و شخص مستأجر به فراشباشی تسلیم می‌نمودند مبلغ الیه سه شش هم همین جهت ضعفا و فقرا و عارضین حکومت همیشه در تزلزل بودند و جور و ظلم و تعدی همواره تسلسل داشت امیرنظام این بدعت را هشت و از این مسلخ خطیر مخلص زنان صغیر و کبیر چشم پوشید امیرنظام چنین خانوادهای منظمی جبار مندرس کردستان را با دیده حقیقت بین مشاهده کردند با غیرت مردانه و همت کریمانه خود نپسندید که آنها به همین منوال بگذارند و بگذرد و عموم اهل ملک از صغیر و کبیر و برنا و پیر جهان در دایره انعام منکسر شده مرفه و آگاه نمود و ابواب رافت و نعمت را به چهره اعالی و ادانی گشود و بعضی را به بذل مال استمالت و برخی را تربیه جاه و درجت و دادن منصب و خلعت خوشدل و خوشحال کرد در این ملک وسیع احدی نماند که از دست کرمش نعمتی نبرد و از خوان عیشش لقمه نخورد و در آن خوان یغما چه دشمن چه دوست عمارت عالیه دولتخانه حکومتی کردستان که از بناهای ولاة این سامان است منهدم و خراب شده بود و حکام سلف چنین چند دوره بیرانه آن منزل میکردند امیرنظام به تعمیر آن اقدام کرد و بیوتات مخروبه و عمارات

منهدمه را تعمیری بسزا نمود اکنون تمام آن عمارات با برج مسکون و دایر است حکومت با استراحت در آن ساکن‌اند و دیگر اینکه کوچهای شهر سنندج بکلی خراب و در زمستان عبور در آنها از شدت گل و لای مشکل و متعذر بود امیرنظام متجاوز از هشتصد تومان صرف تعمیر و سنگ فرش آنها کرد اکنون عابرین چه در زمستان و چه در تابستان از گرد خاک و آب و گل محفوظ و با استراحت در آنها عبور می‌نمایند و دیگر اینکه در نیم فرسخی شهر رودخانه بزرگی جاری است که مشهور است به رودخانه قشلاق در کنار سیلاب پیش از این پلی بر آن رودخانه بسته بودند پل مزبور بمرور ایام و شهور خراب و برای عابرین محل تشویش و صدمه بود امیرنظام به توسط حقیر هفتصد تومان صرف تعمیر آن پل نمود و در کمال آراستگی و پیراستگی آنرا دوباره دایر گردیده است و دیگر اینکه در کنار شهر قریب پنجاه خانوار جذامی خانه‌ها ساخته و سالها در آنجا سکنی داشتند و بچه قریب جوار شهر همیشه در کوچه و بازار و محلات شهر آمد و شد میکردند و با مردمان شهری آمیزش و داد و ستد میکردند و چون مرض جذام از امراض مسریه است امیرنظام محض حفظ صحت اهل شهر بیوتات آنها را خراب نمود و مبالغ خطیری از کیسه خودشان صرف کرده و در نیم فرسخی شهر قلعه و بیوتاتی برای سکونت آنها ساخته و آنها را در آنجا

سکنی داده چه از خودشان و چه از بزرگان ولایت برای مدد معاش آنها
قریب سیصد تومان مقرری برقرار نمودند و ملا جلال نامی را برای پیشنماز شدن
ذوات بومیه و آذوقه سالیانه آنها مأمور کرد که دیگر هیچیک از طایفه
اعدای قدم بمیان شهر نگذارند و آن محل تازه آباد را احسان آباد نام
نهاد و اکنون بهمین حالت قرار داده باقی هستند و در واقع بر
عموم اهل شهر سنندج واجب است که بعد از فرایض حمد و شکر
این نعمت وجهان امیرنظام را بجای آورند دیگر اینکه برای حفظ
سرحد و نفوذ و نظم و انتظام شهر چنان صلاح و صواب دید که دویست نفر
سوار از اهل ملک برقرار نماید لهذا در قلیل مدتی بانجام این عزم
نایل گردید دویست نفر توپچی را از جوانان دهات ولایت از روی
از روی نخبه و مالیات دویست نفر سوار داوطلب از اهالی ملک
گرفت ریاست توپچیان را بمیرزا احمدخان پسر میرزا یوسف مستوفی دیوان
مفوض و صاحب منصبان آنها را از جوانان شهری برقرار نمود
در ریاست دویست نفر سوار داوطلب میرزا علی اصغرخان پسر شرف
الملک سایر پسران او رجوع نموده یکنفر مشاق توپخانه را برای
مشق این توپچیان نوکر کرده از طهران احضار نموده هر روز توپچیان
برای مشق و تعلیمات لازمه حاضر میدان مشق گردیده در قلیل مدتی

همه

همه این دویست نفر در مشق و تعلیمات توپخانه ماهر گردیدند
در همین سال یکهزار و سیصد و نه هجری که سال اول حکمرانی امیرنظام بود
عبدالحسین خان پسر او که جوانی بیست و دو ساله و در فنون علم و فضل و خط و لغه
و السنه مختلفه مهارتی بنهایت دارد بسنندج آمد بعد از دو ماه توقف امیرنظام
صبیه مرحوم ابوالقاسم خان پسر محمدعلیخان تفرشی را که مادرش زن امیرنظام
دختر مرحوم زین العابدین خان کردی است برای او عقد بسته و جشن
و عروسی شایانی برپا کرد امیرنظام در روز این جشن حاضرین و مدعوین را
که بود از هر نقطه نشسته و چه ایستاده به هریک یکعدد اشرفی که دو تومان
رواج معمول بود و دیگر اینکه در مجلس زنها هر یکنفر زن یکعدد [illegible]
روی هم رفته قریب سیصد اشرفی بذل و احسان نمود امیرنظام
بعلاوه در محبتهایی که تاکنون نموده از تنهای زر عقد افزون قریب بهزار
تومان از فروعات ولایتی که منافع حکومتی خودشان بود برای اهل
ولایت اتصافیه مستمری برقرار نمود الحق میتوان گفت کردستان
در کردستانی تاکنون حاکمی را باین رأفت و مهربانی و بذل و سخا
ندیده و نخواهند دید قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت
نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت بعد از مدت هفتاد روز توقف
در کردستان و انتظام این سامان در اوایل شهر ربیع الاول یکهزار و سیصد و ده

هجری برای گرفتن ایالت کرمانشاهان که انوشیروان میرزای ضیاء الدوله
که از جانب امیر نظام در آنجا نایب الحکومه بود عازم و روانه شد این حقیر نیز
همیشه چون ظلمت در زیر سایه آن نور پاک بودم بحسب امر محترم رکاب
گردید — بعد از طی منازل بقریه قلعه شاهان که ملک شاهی حسین
وکیل الدوله بود در پنج فرسخی شهر کرمانشاهان واقع است نزول فرمود
وکیل الدوله پذیرائی شایانی از قدوم رکاب بعمل آورد بعد از یک شب
توقف بطرف مقصد روان شدیم انوشیروان میرزای ضیاء الدوله
و جمیع اعیان و اشراف و علماء و کسبه و تجار دار الدوله الی طاق بستان
باستقبال شتافته مقدم امیر نظام را در کمال شعف و سرور پذیره شدند
پیش از حرکت امیر نظام از سنندج داود خان که یکی از رؤسای اکراد است
جمع کثیری را با خود متفق کرده علم طغیان برافراشته و امر نیابت ضیاء الدوله
مخالفت کرده بود بعد از رسیدن امیر نظام بطاق بستان حکمی در مرقوم
نموده که بدون توقف باید بدار الدوله حاضر شوی والا منتظر هرگونه تنبیه
باشید داود خان از رسیدن این حکم متزلزل گشته بدون اهمال
بدار الدوله بحضور امیر نظام آمده در روز ورود امیر نظام در رکاب بود
یوم پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول شهر کرمانشاهان مقر حکومت
نزول نمود از ازدحام مستقبلین و کثرت تماشائیان بحدی رسیده بود که باعث

حیرت بود

حیرت بود این حقیر که همیشه حاضر حضور بودم خیال داشتم بنا فوراً روزنامه
واقعات و حرکات این امیر کبیر تحریر درآورده و قریب روزنامه نوشته
چون نظر کردم مشغولی هفتاد من کاغذ شود اینک روزنامه آن
روزها را عیناً در اینجا نگاشتم و بقیه را بطور اجمال قدری از گفتگو بیان خواهم
نمود — روز یکشنبه هفدهم شهر حال که عید مولود حضرت خاتم
سید الاصفیاء محمد المصطفی صلوات الله و سلامه علیه بود صبح بحمام رفته
بعد از عبادت معبود بعبادت خالق معبود اقدام نمودم امروز در ساعت
از دسته گذشته سلام عام است از حمام تمامی از سرباز و توپچی
و موزیکانچی در خیابانها دیوانخانه بترتیب صف بسته مستوفیان از
یکطرف ایستاده و شهزادگان از پیر و جوان در میان تالار قرار گرفتند
حاجی ظهیر الملک امیر تومان با جمعی از سرتیپ و سرهنگان مامور دسته
کرمانشاهان در جلو تالار آرام یافتند پرده تمثال اعلیحضرت ناصرالدین
شاه که خیلی بزرگ بود پرده بروی آن کشیده و آورده در مکانی نشستند بعد از
انتظار اجرای سلام شد ضیاء الدوله با لباس رسمی نزد امیر نظام آمد که
طول نکشید هر دو باتفاق از اطاق حضرت بتالار سلام آمدند در این
موقع پرده از روی تمثال برداشته شد امیر نظام تعظیم دیگر هم را چنانکه رسم
چاکری است بجای آورده و پس از آن در یک سمت تمثال جای گرفته

عبدالحمید خان پیشخدمت خاصه همایونی که از خانزادهای این طایفه است
و درین سلام مشرف شد و جبه رجوع داده امیرنظام را داده بودند در بر میرزا نموده
سلام است بعد از نظام فرمان سلام دادند موزیکانچی به نغمه در آمدند یازده توپ
خالی کردند امیرنظام به عبارت فصیح از اهل نظام و غیره احوالپرسی نمود خطیب خطبه
خواند   شاهزاده ضیاء الدوله که سیم است در میان این جمع اظهار
شان نکنند مجال با امیرنظام نداد و زبان تشکر بر گشاد که فصاحت را جدا در
بیانات فصیح ایشان جز تا شاه چیزی بود معلوم بالضروره امیرنظام ختم
سلام را نموده فورا تا کالسکه در گرفتند اعزه و اشراف به تالار آمده
اذن جلوس یافتند   آقا شاعر قصیده را بعرض رسانیدند این بنده
نیز بدیل الشعراء تبعیت اغاز چند شعر که رشته تحریر کشیده بودم
خواندم محل حیرت حضرت آمد سه ساعت بغروب مانده روز علمای
علام برای تبریک عید خدمت امیرنظام آمدند نشستند و گفتند
و برخواسته شدند امروز امیرنظام به چند کس خلعت و انعام داد
رحمن خان بیگلربیگی شهر را لباده ترمه کشمیری و عبد ... خان سرتیپ
قورخانه را سرداری ترمه کشمیری و سرهنگ قورخانه را شال امیری
بخشیدند مستوفی دار زر را یکصد تومان زر نقد قورخانه چهل خطیب و شاعر
بذل نقد صله شعر بسند و هر وقت که رسید مینویسم

روز دو

روز دوشنبه بیست سیم طرف صبحی به منزل میرزا علینقی لشکرنویس رفته و از
انجا بعد از یک ساعت بحضور امیرنظام مشرف شدیم داود خان کلهر که شرح
طغیان او و اندیشش جداگانه امیرنظام سابقا تحریر آمد امروز خلعت یافت
و مرخص شد در حقیقت این فتنه داود خان جز به تدبیر و سطوت امیرنظام
با این زودیها نمی‌خوابید امروز تا آخر شب در حضرت امیرنظام بسر بردم
مطلب تازه روی نداد   روز سه شنبه نوزدهم از صبح تا شام
تحریر مشغول بودیم خواب و آرام در امروز بکلی با ما حرام بود
روز چهارشنبه بیستم امروز امیرنظام به دیدن علمای علام دارالدوله
تشریف بردند صبح امروز محمد صفی میرزای رئیس قراولخانه و امیرزاده
جلال الدین میرزای پسر مرحوم عماد الدوله و جمعی از شهزادگان بدیدن
آمدند و رفتند مجلس بگفتگوی عرفانی بسر رفت یک ساعت از شب
رفته با جمعی از خادمان امیرنظام برحسب وعده بمنزل رحمن خان
بیگلربیگی رفتیم اشخاصیکه حضور بهم رسانیدند (آقا میرزا هادی کمال دیگر)
(حسینقلی خان خانان) (عبدالحمید خان جزال) (غلامحسین خان
سرتیپ) (میرزا علی‌اشرف خان اردل‌باشی) (آقا میرزا ابراهیم
دفتردار) (بنده وقایع‌نگار) (میرزا حاجی آقای فراشباشی)
(آبدارباشی) (حسین آقای پیشخدمت) این جمع اجزای امیرنظام

بعد چمن خان بیگلربیگی رفتیم کلانتر شهر با سه چهار نفر دیگر پسر و خویشان صحبتی
ادیب حضور داشتند بعد از صرف یکقلیان چای اسباب عشرت
و اهل طرب حاضر کردید از قبیل مشروبات و از هر گونه ماکولات که
سزاوار چنان مجلسی بود آوردند خوانندها صدا برآوردند رقاص
برقص مشغول شد تارزن چنگی بتار آشنا نمود در این مجلس قریب دویست
چراغ لاله و دیوارکوب و غیره افروخته بودند الحقه این بزم و اهل
هر کس هر چه مایل بود مرتکب شد آقا میرزا نادی خان که مرتکب هیچ مناهی
نبود در صدر نشسته سایرین در قطعه نشستی گرفته بپرده صدا بیشتر
گردش بارها میت در پارده مدهوش آقا میرزا نخفقلی مشغول
که در این مجلس موعود بود سرش بواسطه چند نیامد چون سرتاز
بادهٔ ناب پر آب و تاب شد با جازه آقا میرزا نادی خان
فرستادیم او را حاضر نمودند هر چه خواهش شد دامنش را بلو
معصیت بیالایند تحاشی نمود و جانی بسلامت برد دو نفر طفل
در سن ده سالگی رقاص این مجلس بعد اتفاقا یکی از آنها بچه
یهودی بود خوب میرقصید و توجه اهل مجلس همه با او شد
او هم از ناز و نیاز دریغ نمیکرد گاهی از بدحادثه پناه به بنده میاورد
در آن مکان میزبان در ساعت پنج با طاقیکه شام چیده بودند

رفتیم

رفتیم سفره خیلی مفصلی در پا دری گسترده بعد بعد از صرف شام بعد از نقر
یک صندلی در میان خیابان کنار حوض آب که گذاشته بودند در آنجا نشستیم
صرف قلیان و قهوه نمودیم پس با مکان خویش رجعت کردیم روز پنجشنبه
بیست و یکم بعد از ادای فریضه بحضور امیر نظام رفته شاهزاده ضیاء الدوله
و ظهیر الملک و حاجی وکیل الدوله و میرزا اسمعیل منشی دیوان آدم حسام الملک
در حضرت امیر نظام مشرف شدند سعادت نظام رئیس دیوانخانه عدلیه
با عرایض اهل ملک آمد قریب پنجاه عریضه بود همه را امیر نظام تماما بدقت
ملاحظه نموده جواب هر یک را فرمایش داده شد و یکی دو نفر زن شاکی با
حضور در... عرایض جواب مینوشتیم و ظهر میرزا سید نور محمد خان
افغان که نایب الحکومه افغانستان بود و اکنون در کرمانشاهان مقیم
و ظهر وارد شهر شده با جازه امیر نظام آمد نشست با او خان رئیس التجار
با جمیع تجار غربی و بومی و ایرانی و رومی بحضور امیر نظام آمده مورد
محبت و مهربانی گردیدند بیت آن پسند طبع امیر نظام واقع افتاد حاجی
آقا حسن وکیل الدوله یکان یکان آنها را معرفی کرده پس از صرف
شربتی و قلیان مرخص شدند در فقره سابق نیز رفته بدیگر سردار
افغان که قریب دو ساعت دیگر در حضور امیر نظام نشسته و این شخص
خیلی مودب و کاملا به نهایت دارد و در مکالمه و گفتگوی او باعث تفریح

ناظر امیر شد بعد از رفتن سردار بنده در خدمت امیرنظام تا غروب
بغروب مانده حاضر بودم امیرنظام روزها چون سایر اعیان
نمیخوابد مگر قدری و اعصاب هم تسکین شبها نیز تا ساعت شش می
نشیند و در این سفر نسبت به بنده حسن خلق و مهربانی فرموده اند و در
بعضی موارد خلوت وغیره از سایر چاکران حقیر را برگزیده در منزل مرحمت
مخصوص میفرمایند که مایه افتخار و آیه اعتبار در میان امثال و اقران
است امروز یک ساعت بغروب مانده حقیر بیازدید نواب
جلال الدین میرزا رفته — روز جمعه ۲۲ صبح خیلی زود امیر
نظام بحمام تشریف برده در طلوع آفتاب از حمام بیرون آمدند
قدری در میان حیاط به روی صندلی نشسته بتحریر مشغول گشته
بعد سوار شده به باغ دلگشا که از بناهای مرحوم محمدعلی میرزا است
تشریف فرما شدند ضیاء الدوله و ظهیرالملک با دلیل الدوله و ... خانان و میرزا علی نقی و حقیر وقایع نگار در رکاب بودیم جلال الدین
میرزا و آقاجان سلطان نیز آمده مجلس گفتگوهای دولتی با حضور ...
در ساعت بغروب مانده دویست نفر سوار کلهر با خوانین و بزرگان
کلهر آمده اول خوانین بحضور امیرنظام مشرف شدند بعد امیرنظام
بملاحظه سان و دیدن سوارها تشریف بردند این دویست نفر سوار

دفیله

دفیله از حضور امیرنظام آمده گذشتند امیرنظام از یکان یکان احوالپرسی نمود
بعد از بازدید ... کرده مرخص و بمنزل مراجعت فرمودند بعد امیرنظام عازم ظهر
... در طرف شهر عودت ... حضرت اقدس ضیاء الدوله با امیرنظام
در کالسکه نشسته بنده و وکیل الدوله در کالسکه ایشان نشسته بسوی
شهر روان شدیم — روز شنبه ۲۳ بعد از ادای دوگانه
خداوند یگانه ظهیرالملک به دیدن آقا میرزا هادی خان آمد بعد حاجی
آقای مجتهد با آقا ابوالقاسم پسر مرحوم آقا ابراهیم که جوان ... صحبت
و ... حاجی آقا و چند نفر دیگر از نوابان ایشان آمده بعد از صرف
چای و قلیان حاجی مرادخان ترتیب کرده نیز آمده بعد از ظهر ظهیرالملک
و علیمرادخان بحضور امیرنظام رفته آقایان بمنزل خود مراجعت کردند حقیر
بقانون معموله نیز بحضور امیرنظام رفته بتحریر مشغول گشته مقرون نظام
که پسر ظهیرالملک است دیروز ... دیوانخانه عدلیه تازه بدسته عرایض اهالی
بدست آمده و عرایض را تقدیم کرده امیرنظام جمیع این عرایض را
ملاحظه فرمودند یکی یکی را جواب ... در حاشیه آنها نوشتند این بعض
خواندن و جواب در حاشیه هر یک نوشتند و مهر کردند عادت ایشان
است و حق این است امروز در کره ارض ... حکام
نیست باین نوع طاقت و تلافی رسیدگی و تحقیقات در

عوارض عارضین جهت بهم با اینکه قریب هشتاد و سالی از عمر ایشان
گذشته ولی از قوه تحریر و تقریر و عدل و انصاف مانند و نظیر
ندارد امروز دو ساعت بغروب مانده دل دردی برای این حقیر عارض
شد که از پا در آورد تا شش ساعت از شب گذشته مرا مبتلا
نمود میرزا ابراهیم طبیب انواع معالجات نمود خداوند شفا عنایت فرمود

روز یکشنبه ۲۴ صبح زودی از جامه خواب برخاسته
عبادت معینه را بجا آوردم بعد میان [illegible] آورده با آقا میرزا
نادی خان قدری صحبت مذهبی مشغول گشتیم بعد از آن بحضور امیر
نظام تشرف جستم امروز از تحریر دست جواب عرایض خسته
شدم جناب ملا اسدالله و ملا عبدالله و جمعی از رجال و سادات
حاضر کرده سه ساعت بغروب مانده امیرنظام بمنزل حاجی
ملا عبدالله تشریف فرما گشته این حقیر نیز همه جا حاضر بودم
ملا عبدالله شخص عالم فاضل و معقول [illegible] با اینکه از [illegible]
ایران است چنین فقیر [illegible] تشریفات ساده برای
امیرنظام [illegible] بعد جناب آقا سید عبدالباقی مجتهد رشت
و جناب امام جمعه کرمانشاهان در آنجا بودند صحبت از مذاهب
کرد جناب مجتهد که از مذهب اهل سنت بی اطلاع بود

بیان حق بد اهل سنت و جماعت را میکرد امیرنظام هر چه [illegible]
رشته مطلب را بر کردار مجتهد برای فصاحت علم و اتصال تجدید
مطلب را مینمود از عدم اطلاع ایشان بر اعتقادات امام شافعی [illegible]
از جمله یکی این بود که می گفت شافعی ناخن گرفتن را مبطل وضو
میداند و ابطال مذهب اهل سنت را با این مطلب مینمود فضیلت
جناب آقا بر ما معلوم شد امام جمعه خیلی خوش محاوره و [illegible]
هر قدر جناب آقا مجتهد رشتی را از این بیانات منع می نمود
پذیرفته نمیشد [illegible] آنجا بحضور امیرنظام آمده امیرنظام
نهایت مرحمت نسبت بایشان مبذول فرمودند شاهزاده ضیاء الدوله
نیز باین مجلس وارد شد بعد از صرف قلیان و قهوه حرکت نموده
از آنجا به بازدید رسول افندی شهبندر دولت عثمانیه تشریف
بردند این رسول افندی [illegible] شخص [illegible]
[illegible] است [illegible] امیرنظام آمده بعد از صرف قهوه
و قلیان از آنجا نیز حرکت نموده در بین راه به تماشای کاروانسرای
کرک تشریف بردند این کاروانسرا [illegible] اتفاق
[illegible] خراب است [illegible] باید و منهدم است تعمیر [illegible] میخواهد
[illegible] تعمیر [illegible] منفعت برای دولت دارد و از آنجا [illegible]

عمارت مراجعت شد یک ساعت از شب رفته بموجب دعوت
بمنزل عبدالمجید خان جنرال رفتیم اجزای مجلس (قاسم خان)
(میرزا هادی خان) (آقا میرزا ابوالفضل) (میرزا علینقی منشی کنسول
کردستان) (غلام حسین خان سرتیپ قزاق) (بنده
وقایع نگار) (اردوباشی) (آقا ابراهیم دفتردار قنسولخانه)
(عزت الله بیک یاور که جوان بسیار سالم برای هر مطلبی آدم)
(میراخور) عبدالمجید خان جنرال مجلس آراسته و بسیار با
ترتیب داده و زحمت بسیاری کشیده بود اهل طرب هم
تشریف داشتند برای تفرجات آنها مشروبات هم در میان
بود تا ساعت پنج هر که کاری داشت مشغول شد بعد شام صرف کرده
و بمنزل‌ها مراجعت نمودیم

روز دوشنبه ۲۵ صبح زود به حمام رفته نماز را بعد از
حمام ادا کرده یک ساعت از طلوع آفتاب که گذشته از منزل
بعادیه تشریف حضور ضیاء الدوله ظهیرالملک و جمعی از
بزرگان در رکاب ایشان حضرت امیرنظام با دقت بسیار بنا
دیده و ملاحظه بناء و تعمیراتی که در عادیه امسال کرده بودند فرمودند
پسندیده و مقبول خاطر ایشان واقع شد یک ساعت بغروب مانده

مراجعت

مراجعت کردند امروز و شب بجهة عارضه ناخوشی حضور محروم از حضور گشتم
روز سه شنبه ۲۶ صبح که از خواب بیدار گشته پس از ادای
فریضه چون روز رفتن پست دولتی بود بتحریر مشغول شده تا دو ساعت
از شب گذشته علی الاتصال تحریر کردیم شب تب شدیدی بوجود
امیرنظام عارض شده بود برخلاف عادت در دو ساعت از
شب خوابیدند با این حالت تب جمیع کاغذجات که چند نفر
میرزا از صبح تا شب مشغول نوشتن آنها بودیم همه را ملاحظه نموده تصحیح
کردند این نوع حرکات از قوهٔ هیچ آدم صحیح المزاجی هم نیست خداوند
خمیر این بزرگ را با صبر و طاقت و تحمل خلق فرموده

روز چهارشنبه ۲۷ امروز صبح پس از عبادت پروردگار و صرف چای
و قلیان بخانه میرزا صادق منشی رفته یک ساعتی در آنجا توقف نموده
برگشتم بعادت معهود بحضور امیرنظام تشرف جسته به تحریر مشغول
گشته دیشب حمدنام صراف از خبث طینت بحجره آقا غلام حسین
صراف تاجر هندوستانی الاصل رفته پانصد و بیست و یک تومان
سه هزار پول سفید در میان یک کیسه بزرگی بوده سرقت نموده
دزد دیوار کاروانسرا که به بالای کاروانسرا میرود آجر تکیه پای به
آن که نشسته بود از قضا آسمانی می‌شکند دزد از بالا به پایین اوفتاده

دوات و مداد را شکسته و پریشان شود و آن بین نایب و کسان
کرده این کار میرسند و بر حالت اطلاع یافته آن صراف دزد
سر و دست شکسته را بر جسته با کیسه پول بخانه اش برده [illegible]
آن شب کیسه پول را بعین بحضور امیر نظام آوردند امیر نظام فرمان باحضار
آقا غلامحسین صراف داد که صاحب پول مسروقه بود با کدخدای محله
و [illegible] پول این پول را بعد از آنکه همه حاضر شدند صاحب پول
حسب الامر امیر نظام بموجب کتابچه تجارتی که داشت رسیدگی بحساب
خود و تنخواه نمود معلوم شد که از این تنخواه چهل و شش تومان کسر است که کدخدا
برداشته کدخدا امیر نظام حکم فرمود تنخواه مرحمت به صراف مذکور نمایند
و آن چهل و شش تومان را نیز از کدخدا گرفته [illegible] یک
ساعت از شب گذشته صراف مزبور بمنزل میرزا [illegible]
صورت حساب را [illegible] که از دخل تنخواه چهل و شش تومان [illegible]
و چهل و هفت تومان و سه هزار [illegible] نشان [illegible] الدوله
عوض و [illegible] برداشت کدخدا از همان صورت حساب
حقیر کرده [illegible] بحضور امیر نظام [illegible] امیر نظام تحریر [illegible]
[illegible] الدوله ابلاغ نمود که [illegible] تنخواه مسروقه [illegible]
داشت و کدخدا [illegible] تبدیلی [illegible]

تنخواه باید تمام و کمال تنخواه صراف را رد نماید [illegible] الدوله [illegible]
خودداری کند امیر نظام نشنید [illegible] تنخواه صراف را رد کردند و قبض
گرفتند عصر امروز بمنزل شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خانه [illegible] رفته صرف چای و قلیان شد این
شاهزاده خیلی خوش صحبت و [illegible] منزل بسیار [illegible]
[illegible] این خانه که در آن منزل کرده از بناهای مرحوم [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] قریب بیست هزار تومان مخارج بنای آن شده [illegible]
[illegible] بدیع الملک میرزا [illegible] الدوله [illegible] رسیده [illegible] مبلغ
هزار [illegible] تومان باین شاهزاده [illegible] میرزا فروخته است [illegible]
[illegible] واقع است
روز پنجشنبه ۲۸ امیر نظام از حرکات [illegible]
شاهزاده [illegible] الدوله [illegible]
تغییر [illegible] فرج الله خان سرتیپ توپخانه [illegible]
احضار [illegible] فرج الله خان [illegible]
کرده [illegible]
[illegible] امیر نظام [illegible]
استوار [illegible]

بیابش زدند چون ضیاء الدوله از این کیفیت مطلع گردید بزبان فرانسه
اعتضاد الدوله [illegible] مشغول چوب زدن [illegible] کردند حکایت
نزد [illegible] شفاعت الطرف [illegible] که
[illegible] امیر نظام بود [illegible] پیشخدمت و فراشخلوت شاهزاده [illegible]
[illegible] کمال [illegible] شاهزاده [illegible] دست
پیشخدمت و فراشخلوت [illegible] امیر نظام [illegible] بردم
شاهزاده شفاعت کرد [illegible] امیر نظام
آمده [illegible] بطرف امیر نظام [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دست
امیر نظام [illegible] امیر نظام
بعد [illegible] مراجعت [illegible] کرمانشاهان
امروز از صبح تا شام امیر نظام [illegible]

روز جمعه ۲۹ امیر نظام بعادت مستمره بحمام تشریف بردند امروز [illegible]
جنرال امیر نظام [illegible] باغ محمد علی میرزا دعوت نهار [illegible] امیر نظام
از حمام بیرون آمدند بباغ رفتند شاهزاده ضیاء الدوله و [illegible]
وکیل الدوله و ظهیر الملک [illegible] میرزا عبد المجید خان جنرال
نهار مفصلی ترتیب داده بود تا هنگام غروب آفتاب امیر نظام

درآنجا

درآنجا بسر برده بعد مراجعت بمنزل نمودند

روز شنبه سلخ صبح زود برخواسته دوگانه خدا را ادا نمودند [illegible] بجای آورده
بعادت مستمره بحضور امیر نظام مشرف گشته و بتحریر مشغول شدم
امروز از کثرت [illegible] عرایض و کاغذجات متفرقه امیر نظام خسته شدند
تقریباً بهفت ساعت کاملی مشغول تحریر جواب عریضجات [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible] حسام الملک [illegible]
حساب [illegible] امیر نظام [illegible] آمده بود امروز
مرخص [illegible] امیر نظام خلعت
یافت و همچنین میرزا علی اکبر [illegible] بیدان و
کردستان [illegible] مرخص شد [illegible]
خلعت یافت [illegible] ساعت پنج از شب گذشته [illegible]

روز یکشنبه غره شهر ربیع الثانی صبح زود بعبادت
پروردگار [illegible] میرزا صادق [illegible]
تا ساعت [illegible] از آفتاب گذشته [illegible] بعمارت [illegible]
و حضور امیر نظام [illegible] شاهزاده ضیاء الدوله [illegible]
[illegible] بحضور
امیر نظام آمده شرف حضور یافتند و تا مقارن غروب آفتاب

امیرنظام در تالار حکومتی نشسته [illegible] اهل ولایت

رسید که سینه‌زن‌های شب جمعی از هم قطارها در خانه اسحاق میرزا پسر مرحوم

عمادالدوله زیاد بود حضرت امیرنظام را به رفتن آنجا ترجیح داد رفتم

روز دوشنبه ۹ شهر ربیع الثانی بعد از ادای فریضه و صرف چای

و قلیان بحضور امیرنظام رفته پیشکار [illegible] که خدایان [illegible] حضار آمده

امیرنظام نهایت رافت و مهربانی در حق آنها [illegible] امروز

حاجی وکیل الدوله امیرنظام را [illegible] و اطاق تابستان دعوت نموده

بود دو ساعت از دسته گذشته تشریف بردند جمعی از شاهزادگان

و اعیان ولایت در این مهمانی حاضر شده بعد از غذا چند نفر از آنجا

محروم ماندم   روز سه شنبه ۱۰ امروز روز روانه کردن چاپار

دولتی است [illegible] قاعده مستمره از صبح تا شام تحریر مشغول بودم امیرنظام

پیش از نهار بسربازخانه تشریف برده بودند [illegible]

این [illegible] نفر سرباز [illegible] امیرنظام

گذشته [illegible] بزرگ و اسبهای خوب [illegible] این سربازخانه

جای بسیار باشکوه [illegible] آن [illegible] مرتبه است و [illegible]

تعمیر آن که از سربازخانه با این باشکوهی کمتر دیده شده عمارت

کاخ که بنیان بسیار عالی است از بناهای مرحوم محمدعلی میرزا [illegible]

متصل

متصل این سربازخانه است بعد از مراجعت از سربازخانه و صرف نهار امیرنظام

تا یک ساعت از شب رفته مشغول تحریر بعضی از این نوع [illegible]

شدن در قوه احدی نیست

روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی بعد از ادای فریضه و صرف چای و قلیان

بحضور امیرنظام رفته [illegible] به تحریر مشغول شد امیرنظام [illegible]

[illegible] فاتحه [illegible] رافت [illegible] امروز

که مخصوص امیرنظام [illegible] مجلس ختم تشریف [illegible]

این نوع حرکات [illegible] امیرنظام خیلی [illegible]

[illegible] این رافت و مهربانی [illegible]

ندیده [illegible]

علاوه بر این مشغول گشته امروز جماعت یهود بحضور امیرنظام [illegible]

[illegible] چند نفر از [illegible] بیت المقدس [illegible] بود

[illegible] قربانی [illegible]

[illegible] قربانی [illegible]

می آورند که حاکم دست بر آن بمالد و قربانی کنند دو ساعت بغروب

مانده امیرنظام برای تفرج و گردش به باغ [illegible] تشریف [illegible]

برگشتند   روز پنجشنبه پنجم صبح زودی [illegible]

بعبادت پروردگار مشغول شدم پس از صرف چای دقایقی بحضور
امیرنظام رفته بتحریر پرداختم و دو ربع بناهار مانده بنده و وقایع نگار را
خان خانان و میرزا علینقی لشکرنویس کردستانی در میان حیاط
حکومت ایستاده بودیم شاهزاده ضیاءالدوله تشریف آورده بحضور فرمودند
این لباده شما قدری کوتاه است در جواب عرض کردم هر چه هست
از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست باز فرمودند الان هم خیلی کوتاه است گرد عرض
کردم گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را این سؤال و جواب را
برای تفریح خاطر امیرنظام در موقع مناسبی عرض کردم امروز امیرنظام
دو باره تذکار این گفتگو را فرموده و بطریق شوخی فرمودند که باید
برای شما لباده تمام کرده و بجهت شما خواهند فرستاد اگرچه بطریق مطایبه
این مطلب را فرمودند ولی مقارن این بیان صندوق دار شاهزاده
در رسید بهمان نوع که امیرنظام فرمودند لباده شالی را آوردند وقوع این
فقره که با مطایبه امیرنظام مقارن افتاد خیلی باعث تفریح خاطر شان
شد امیرنظام را چون شنیدند آن امر فرمودند لباده را پوشیدم
و برای اظهار تشکر مراجعت شاهزاده فرستادند رفته عرض تشکر
بجای آورده در این موقع امیرنظام بنده را باشا: قصیده در اظهار

از خلعت

از خلعت ضیاءالدوله امر فرمودند یک قصیده و یک قطعه به رشته
نظم در آوردم حسن اتفاق از تاریخ که بود در این روز تا شب ثبت شد

اکنون که گشته بخت مساعد زمانه یار / ای نوجوان تو نیز شراب کهن بیار
باید شکست توبه بفتوای پیر دیر / باید کشید باده علی رغم روزگار
ساقی تقاص گیر ز گردون بیار می / مطرب قصاص کن ز فلک چنگ زن بتار
تا من به بارگاه ظفر سر نهم جبین / تا من به پیشگاه عدوبند نامدار
برخوانم این قصیده غرای بی نظیر / بفشانم این جواهر لالای شاهوار
نبود قصیده سحر حلالی است بر شهان / نبود قصیده بانگ هلالی است آشکار
هر نقطه اش هزار صنایع در او نهان / هر نکته اش هزار بدایع در او نگار
آن نکته ایست مرتسم آید بلوح دل / این نقطه ایست منقسم آید بپرگار
زان نکته ممکنات برد فیض کو بکو / زین نقطه کائنات برد فضل بار بار
از مبتدای او خبر فضل منتشر / از منتهای او اثر علم برقرار
کان بلاغت است چو دروی کنی گذر / کان فصاحت است چو دروی کنی گذار
موضوع این مقدمه باب معرفت / محمول آن نتیجه الطاف کردگار
در مطلعش ثنای ظفرمند کام بخش / در مقطعش دعای عدوبند کامکار
میر اجل امیرنظام آنکه از کفش / کان منفعل سحاب خجل بحر شرمسار
خواهم که در کمال فصاحت بیان کنم / اوصاف آن امیر که بر روزگار

همه موج خویش را ز تف خرد نه قسم | زیرا که توام هست ثبات رباعها
ای بخت یار همکن و رای طبع یاوری | کامروز با امیر نظامم تکبر و دار
ای بلند مرتبا ای که معرفت | و رسیده کمال تو گردیده خاکسا
کز نظم تو گفت ز زبان تو قایم است | بنیان نظم هم ز زبان من استوار
گر بیند آسمان کف زر بجای آب | ای جان حیرت است ایا میر نامدار
این سخن عجب چو نظم ترا ز طبع | کو این روان شده است در البرز آبشار
ز نعمت تو یکنفر تو ز ... | گیری و بنده ای و کشتی و برکشی چو دار
... ازان هست نظم من | هر جا ولیک شیر صفت میکند شکار
بود عجب که گوی ای امیر | از خون چهره خنجر خود گر کنی نگار
من هم بنظم خویش و صاحب هنرم | بر روی صفحها همه دم میکنم نگار
تبریز و خوی و کوی و سلماس و اردبیل | دادی اگر تو نظم با این عجب ...
من هم عراق و فارس که نظم شعر چون | دارم کنون بساحت کرمانشهان قرار
بر باد داده تو بخاک هری و بلخ | گر آتش فساد بشمشیر آید ...
من هم بساحت سند و ملک اردلان | کالای فضل و جنس ادب داده ام انتشار
سر داده ای ... تیغ ز رشادت است | خدمت بشاه کردی و شه دادت افتخار
من هم ز شاهزاده بود خلعتم بدوش | کش بر فلک ساند مرادوش ...
شهزاده بزرگ انوشیروان که داد | دارو نسب ز بهمن ... چون ...

از برق تیغ شعله فشانش بمعرکه | از باد گرز کوه نشانش بکارزار
شیر فلک ز خوف کند جای در کنام | گاو زمین ز بیم کشد خویش در کنار
القصه داد خلعتی از لطف بنده را | کش مفخرست جا بها بود ...

ای امیر که ... جاه است | از برای جلال گشته سریر
شرمسارم از آنکه روی ترا | خوانده ام در جهان ... منیر
خجلم زانکه کرده ام تشبیه | دست زرپاش تو با بر مطیر
بخدا جز خدا نمیداند | که چه بخشی بمردمان فقیر
خادمان درت کهین و مهین | چاکران برت صغیر و کبیر
خاکشان هست کسوت گیهان | عارشان هست صنعت اکسیر
باری ای حضرت امیر عرضی است | طرب افزا و لازم التقریر
شاهزاده ... دولت ... | که خدایش همیشه باد نصیر
خلعتی داد بنده را ز کرم | بود او شمع و تار او ز حریر
پیش خود این خیال میکردم | کرده غارت چو کابل و کشمیر
به یقین ترمه بخشدم آن رخ | قامت عقل بنده بود قصیر
خلعتی داد شال کرمانی | که برای طعنه زن شده است حصیر
آخر الامر گشت شاد برمن | ... باغ شعیر

الغرض شاهزاده رسوا کرد — این خجسته وجود با توقیر
یعنی فرهاد ایلخان کامل — که ندیدش زمانه شبه و نظیر
در میان من و انوشیروان — داوری کن ایا امیر کبیر
باید قلعتم ز کشمیری — یا قصاص ز شاهزاده بگیر

روز جمعه ششم صبحی امیر نظام تشریف بحمام بردند بعد از حمام بباغ محمد علی میرزا رفته تا غروب آفتاب در آن مقام بسر بردند محمد علیخان و داودخان کلهر با سیصد و پنجاه سوار کلهر حسب الامر امیر نظام امروز بشهر آمدند و در باغ باین جهت اجتماع شرفیاب حضور گشتند و در واقع آمدن این جمع از جمله امورات غریبه روزگار بود هیچکس خیال نمیکرد آتش این فتنه که این طایفه برافروخته بودند باین نوع بدون خونریزی خاموش شود

روز شنبه هفتم امروز امیر نظام قدری کسالت مزاج داشتند مشغول شدند قبل بباغ محمد علی میرزا رفتند این باغ در پهلوی عمارت کلاه فرنگی است در حقیقت جزو همین عمارت است چون از این باغ مکرر اسم برده میشود لازم است شرحی از آن نگاشته شود این باغ مشتمل بر یک عمارت خیلی عالی و این عمارت دارای یک تالار بزرگ که ذرع طول عرض و ذرع ارتفاع و در شاه‌نشین این تالار حوضی

از سنگ

از سنگ مرمر درست کرده اند در همین شاه‌نشین ارسی است چشمه دار جنب همین تالار راه رو است و جنب آن راهرو اطاق قلمدانی شش ذرع طول و سه ذرع و نیم عرض دارد و در بالای این راهرو و این اطاق بالاخانه‌های متعدد و کله ساخته اند این عمارت دو رو دارد یکی روی آن طرف قسمت و بر خیابان محترم نظر میکند که تخمیناً بیست و پنج ذرع و ده ذرع عرض دارد و یکی دیگرش بر خیابان باغ نظر میکند که طول این باغ ذرع و عرض آن ذرع این باغ از اول تا آخر مسطح نیست بلکه اشکوب اشکوب است و در هر اشکوبی خیابانهای متعدد دارد و از هر قبیل گل و اشجار در این چمن و آن موجود است و در پایین این باغ در مقابل عمارت سردر باشکوهی ساخته اند و خیلی بنای عالی است چمن مرحوم محمد علی میرزا پسر اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار آن بنا نهاده مشهور است بباغ محمد علی میرزا در تاریخ یکهزار و دویست و بیست و چهار این باغ و عمارت بنا نهاده اند مع القصه امروز امیر نظام در باغ مجلس شوری را تشکیل دادند که اجزای این مجلس اینها بودند (ضیاء الدوله) (ظهیر الملک) (حاجی وکیل الدوله) (پاشاخان) (خان خانان) (میرزا علینقی لشکرنویس) (حاجی محمد صالح خان کارگذار) (بنده وقایع نگار) [illegible]

بدین سو صلاح امورات طایفهٔ کلهر و قرار کار آنها بود هر یک در حضور
مجلس بنوعی رای خود را بیان نمودند امیرنظام هیچ جواب اظهار رای
نفرمودند و حاصل منظورشان این بود خیالات این جمع را بدانند
و الا آنچه خودشان در خاطر داشتند این اشخاص دانا بر آن نبودند
مجلس بپایان رسید و کار بسامان رسید روز یکشنبه هشتم بعد از
ادای فریضهٔ عبادت معهود بحضور امیرنظام مشرف گشته و بتحریر مشغول
شدیم امیرنظام عموم خوانین و کدخدایان طایفهٔ کلهر را احضار فرمودند
همه خوانین و کدخدایان بهیئت اجتماع مسلح آمده بحضور امیرنظام
شرفیاب شدند امیرنظام از این آمدن متغیر گشته با کمال قوت
قلب بدون تمهید مقدمه بر چند نفر از فرقشان تلوتی که حاضر بودند
امر بحبس و قید آنها نمود فوراً دو نفر از خوانین کلهر و رؤسای
طایفهٔ معروفه را گرفته بمجلس بردند و قید بر آنها نهادند یک نفر از
اشرار آن طایفه دستی بشرارت برآورده امیرنظام حکم بسیاست او
فرموده در میدان توپخانهٔ دارالدوله فراشان غضب سیاستش نمایند
بالجمله پس از گرفتاری و تنبیه رؤسای کلهر ولایت کرمانشاهان را
کمال نظم حاصل آمد قریب بیست روز که از قید رؤسای کلهر سپری
شد جمعی از علما و اشراف کرمانشاهان بشفاعت و عفو جرایم

آنها نزد

آنها نزد امیرنظام آمده شفاعت ایشان قبول بعد از اطمینان از نظم آینده
و رسانیدن مالیات دیوانی مرخص شدند امیرنظام معتبرین آنها را
خلعت و انعام داده با نهایت افتخار رسیده و داری بمیان طایفه
مراجعت نمودند چون مدتها حکومت کلهر از خانوادهٔ کلهر
بحکام کلهر منتزع و رضاقلیخان و محمدعلیخان پسران مرحوم زین العابدین
خان که سالها حکومت کلهر با آنها بود و آنها را محبوساً بطهران برده
و رضاقلیخان هم در آنجا وداع زندگانی را کرده و محمدعلیخان بعد از فوت
برادرش بمیان طایفه برگشته بود امیرنظام محض حمایت این خانواده
محمدعلیخان را با اجازهٔ اولیای دولت بحکومت کلهر منصوب داشته و مقرر
داشت و دارکرد که مقر حکومتش قریه است و عموم اهالی و طوایف
کرمانشاهان از این رأفت امیرنظام متشکر و مسرور گردیدند در آن
هنگام خبر ... شورش اهالی آنجا با امیرنظام دادند امیرنظام
آقا علی اکبرخان شرف الملک مأمور بتنبیه و تادیب اهالی با نظم
آن صفحات شده و شرارت را بدون توقف در آن قلیل جمعیتی با نظم
روان شده و بحق در قلیل مدتی با آن قلیل جمعیت آن صفحه را انتظام کمال
داده و امیرنظام نظر بیادداشتهای آن املاکی را که منجا بها قریب بیست
سال در تصرف غصب کرده و متصرف شده بودند از آنها انتزاع

دیگران شرف الملک پسر ضیاء الدوله و حاجی حسن وکیل الدوله بمیعت هزار
تومان تقدیم میرنظام نموده که این املاک بشرف الملک رد نماید قبول کرده
ولی هیچ جنس آن املاک بشرف الملک گذار نمود و در اواخر شهر ربیع الثانی
هوای کرمانشاهان منقلب شده رفته رفته آثار ناخوشی وبا در شهر بروز
کرد میرنظام اطبای ولایت را خواسته و دستورالعمل جلوگیری از
بلا ناگهانی را بآنها داده امر به تنظیف و پاک کردن کوچه و محلات
نموده مع القصه در آخر جمادی الاول آتش این بلا اشتعال کرده و شماره
اموات روزانه به هفتاد و هشتاد رسید اغلب بزرگان و اعیان
ولایت از شهر کوچیده به دهات حول و حوش رفته سکونت اختیار
نمودند میرنظام نیز با اجزای حکومت بعمادیه که یک فرسخی شهر است
تشریف برده تا غره شهر رجب در آنجا توقف فرمودند چون ذکری از
عمادیه شد لازم است مختصر شرحی از بانی و بنای آن بنویسیم که خوانندگان
این عهد تقریباً بصیرت کامل حاصل کرده این عمادیه از بناهای مرحوم
امامقلی میرزای عماد الدوله پسر مرحوم محمد علی میرزا است که پسر ارشد خاقان فتحعلیشاه
می باشد قریب سی سال با استقلال کامل در کرمانشاهان حکمرانی
کرده هر که این قصر و باغ عمادیه را ملاحظه نماید می‌داند که مرحوم عماد الدوله
تا چه پایه در میرزائی علو همت و خیالات عالیه داشته

از نقش

از نقش و نگار در و دیوارش گشته آثار پدید است سنا دید عجم را
با آنکه عمادیه مشتمل است بر یک قصر که آن از کنار رودخانه قراسو بر آمده
و در کمال استحکام بنا یافته ارتفاع این قصر از پای تا سطح فوقانی قصر سی و
شش ذرع و طول دهنه قصر چهل و دو ذرع و عرض و قطر این قصر شانزده
ذرع این قصر چهار مرتبه است که مرتبه زیری شبستان و در زیر زمین است
و سه مرتبه دیگر هوائی است مسکونی است با این تفصیل که ذکر می‌شود در هر مرتبه
از این مراتب نه طاق با حوائج لازمه که موجود است که متوقفین را
مرتبه محتاج مرتبه دیگری نباشد و در هر مرتبه یک اطاق خیلی بزرگ
که ده ذرع طول و هفت ذرع عرض است در وسط واقع است و چون
اعلیحضرت ناصرالدین شاه هنگام عزیمت بعتبات عالیات
در عمادیه ورود و در این دو طاق منزل فرمودند این دو طاق با طاق شاه
مشهور است و روی این قصر بطرف شمال است اما غالب از اطاقهای
نشیمن آن رو به جنوب است بعضی بطرف شمال و بعضی بطرف جنوب
منظر است در جلو این قصر خیابانها درختان چنار من البدایه الی النهایه
بطرز با شکوهی غرس شده و در وسط خیابانها نهر آب بسیار
بزرگ که حوض وسطی در پایه بزرگی است در میان دو سار خیابانها
با انواع و اقسام درختهای مثمر از هر قبیل غرس و کاشته شده و چهار باغ

اکنون نیز از همین خیابانها واقع شود که در باغها نیز جدول آب و درختهای
چنار از دو طرف جدول برپاست و در انتهای باغ بنایی که شکسته عمارات
بسیار مفصلی بنا شده که مشتمل است بر شش حیاط و یک حمام و یک طویله
و حیاط طویله بسیار بزرگی قریب صد اسب در آخورهای آن بسته
میشود بازارچه و دکاکین زیادی نیز در طرف شرقی در میان همین عمارات
دایر بوده اکنون بازارچه و دکاکین مزبوره خراب و در طرف غربی
و رو بروی عمارت طاق بستان خیابان وسیعی که عرض آن بیشتر از ده
ذرع و طول آن نیم فرسخ ساخته و در کنار جدولهای این خیابان از
هر قبیل درخت مثمر و غیر مثمر غرس نموده و همه بزرگ و بارور گشته و آب
در زیر طاق بستان با تنبوشه‌های محکم در زیر زمین از وسط این خیابان
برای عمارت آورده بودند که اکنون خیابان باین مفصلی و بی آب
و درختهای آن رو بخرابی در شرف هلاکت و لطافت آب و تنبوشها مزبوره منهدم
کأن لم یکن شیئاً مذکوراً   بنائی را که در خطر بود   زبانش
از تابش آفتاب   امیر نظام در قصر و عمارات عادیه و عمارات
حکومتی شهر کرمانشاهان بتوسط صنیع الدوله و معمارباشی و غیره
متجاوز از هفتاد هزار تومان تعمیرات نموده و دیوانخانه عظیم که بنای آن بنحو
ایشان منظور نموده بود واقع این تعمیرات امیر نظام فی الحقیقه بجا

همه عمارات عادیه و عمارات شهر خراب و ویران شده بودند
قلعه حاجی کریم که مشهور است بدانکه نیز تعمیری میرزا نموده این قلعه در
هزار قدمی شهر کرمانشاهان در سمت جنوب و مشرق واقع است
و موسوم به حاجی کریم نام که از اعیان شهر کرمانشاهان و متمول
بوده بنا نموده و مرحوم محمدعلی میرزا مشهور به دولتشاه پسر مغفور فتحعلی شاه
قاجار تعمیری از آن نموده و عمارات چند در آنجا بنا نموده بود امام قلی
میرزای عماد الدوله پسر دولتشاه هم سالها حکومت کرمانشاهان
داشت گاهی تعمیری از آن می نمود و لکن بعد خراب شد در تاریخ
یکهزار و سیصد هجری که معروف به نصرالملک قراگوزلو بحکومت
کرمانشاهان مأمور شد تعمیر کلی از آن قلعه مزبوره نموده و بر عمارات
دیوانات آن افزود و در این قلعه مشتمل است بر پنج حیاط و در هر حیاطی
چند اطاقهای سکونت و معتبر و حوض آب مرغوب است آب
جاری بسیار خوبی از طرف قریه میرآب باین قلعه آورده و حوضها
دایر می نماید و جلو قلعه نیز جوب آب جاری است که مشهور
از نهر سنگ آب است اتفاقاً در عمارات قدری رو بخرابی نهاده بود
امیر نظام بهتر از روز اول آن را تعمیر نمود   باغ ... رجب
رفیع نامی مشهور و با صفا از صفحات کرمانشاهان گردیده الا شهر ...

هم ناخوشی تفرقه شده [illegible] است حول و حوش رفته [illegible]
آنچه شنیدم از همین تاریخ در تمام ولایات ایران این ناخوشی [illegible]
والحمد لله در شهر سنندج کردستان چند روزی قبل شیوع [illegible]
روانه سفر آخرت شده [illegible] حسین خان پسر امیر نظام که در این موقع در کردستان
حکمران بود در تنظیف شهر سنندج [illegible]
ایشان [illegible] رفع ناخوشی مزبوره شده [illegible] حسین خان
امیر تومان اکنون قریب بیست سال [illegible] که در این
که [illegible] صوری و معنوی است هوش [illegible] کمال
دارد زبان فرانسه و علم جغرافیا و علوم حربیه [illegible] نهایت [illegible]
است [illegible] ترقیات [illegible] در شهر سنندج
کردستان در سر حدات [illegible]
سال یکهزار و سیصد و ده هجری رجب [illegible] دولت امیر نظام
[illegible] قصر شیرین [illegible] سرحدیه کردستان [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] سرحدات [illegible]
عزم رکاب [illegible] روزنامه این مسافرت [illegible] تحریر
آورده [illegible] این کتاب [illegible]
روز شنبه بیست و ششم شهر رجب که جناب امیر نظام عازم حرکت به نقطه سرحدی [illegible]

خبر آوردند

خبر آوردند که [illegible] خلعت [illegible] است
یک [illegible] شهر کرمانشاهان رسیده امیر نظام برای ادای احترام خلعت
سلطانی [illegible] با عزت [illegible] اعیان و شاهزادگان [illegible] الدوله
تا [illegible] به استقبال شتافت و تعظیم و تکریم شایان [illegible]
یک [illegible] توپ نیز شلیک [illegible]
[illegible] جامع [illegible] مشهور است با جمعی از شاهزادگان
و اعیان [illegible] الدوله [illegible] رفتند
در آنجا شربت و شیرینی صرف شد امیر نظام [illegible]
قدغن [illegible] که در استقبال خلعت [illegible] اصناف [illegible] مجبور
نیستند [illegible]
که معمول [illegible] هر یک [illegible] اصناف می‌آوردند
و می‌کشتند [illegible] آمدن [illegible] فرمودند
روز چهارشنبه بیست و هشتم صفر [illegible] الدوله [illegible] شاهزادگان و اعیان
شهر برای تبریک خلعت [illegible] حضرت امیر نظام تشریف [illegible]
صرف نهار [illegible] روز پنجشنبه بیست و نهم پنج ساعت از [illegible] گذشته
امیر نظام [illegible] حرکت [illegible] در این مسافرت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] خبر [illegible]

را با حاجی محمد صالح خان کارگزار خارجه و [illegible] خان با سرهنگ و بسیار اجزا
حضور بطور [illegible] هستند امروز از باغ دولت تا ماهیدشت [illegible]
می برند این ماهیدشت ملکه خیلی [illegible] که ایجاده فرسنگ طول دارد
سه فرسنگ عرض [illegible] به تفاوت مشتمل است بر چهار صد قریه
با [illegible] است وجه تسمیه این ماهیدشت این است که صحرای ملکه [illegible]
ماهی [illegible] واین ملکه طرف جنوبش متصل بلرستان است و طرف
شمالش بخاک کردستان و بلوک روانسر و [illegible] اتصال [illegible]
برای زراعت این ملکه صحرا ایران است امروز هوا [illegible] صاف [illegible]
سه روز با [illegible] حرارت و دیروز حرارت آفتاب زننده و زمین [illegible]
[illegible] و آنها زمستان و [illegible] هوا [illegible] همه جا [illegible]
جنوب مانده یک ساعت بغروب مانده وارد ماهیدشت شدیم
امیر نظام در مسافت کاهی [illegible] میشوند کاهی به تخت روان
جلوس مینمایند بعد از ورود بمنزل امیر نظام برای هر یک از ملتزمین رکاب
[illegible] فرستاده [illegible] که [illegible] منازل
سیورسات [illegible] ملتزمین رکاب مهمان [illegible] نوال خود شان
باشند در این قریه شیخعلی خان زنگنه مشهور [illegible]
[illegible]

دهتردول

دهتر دولی پناه کاه بسیار خوبی است و تاریخ هزار و دویست و هشتاد و شش
هجری میرزا آقا خان صدر اعظم دولت ایران تعمیر خوبی از این کاروانسرا
نموده [illegible] آن افزوده است

روز جمعه بیست و نهم امروز سه ساعت از [illegible] گذشته حضرت امیر نظام از ماهیدشت
حرکت [illegible] منزل قریه [illegible] آمدیم [illegible] فرسنگ مسافت است
[illegible] بزرگ است [illegible]
[illegible] که [illegible] قریه [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible] زنگنه [illegible]
امروز [illegible] هوا صاف [illegible]
[illegible] معلوم است که [illegible]
[illegible]
ایران [illegible] ماهیدشت رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] امروز [illegible] ساعت [illegible]
ماهیدشت [illegible] ساعت [illegible] ماهیدشت [illegible]
[illegible] باشند

[illegible]

امیرنظام پیاده شده و صرف نهار فرمودند اشخاصیکه در نهار حاضر شده بودند (شهید)
(رضا خان) (میرزا علی نقی لشکرنویس) (بنده وقایع نگار) (حاجی
محمد صالح خان کارگذار) (محمد صادق میرزای منشی باشی) (کلبعلی خان
میرآخور) صرف شده الحمدلله نهار مفصلی صرف شد امیرنظام بعد از صرف نهار
چند ساعتی استراحت نموده در این دهکده مختصر نه باب طاحونه دایر است آسیا
دهکده دارای آب زیادی است که زمینهای آن مشروب میگردد دیگر کنار
(چهار زبر) است از این آب مشروب میشود از اینجا که گذشتیم بگردنه سنگ
(زبرین) رسیدیم این گردنه با وجود سنگلاخ کوچک دارای است
دزدگاه است امیرنظام قدغن فرمودند که قراولخانه در همین جا ساخته شود
که این راه همیشه بواسطه قراولهای اینجا ایمن باشد از آنجا که گذشتیم بسنگ
زبرین رسیدیم در اینجا شخصی قهوه خانه ساخته بود چای و قلیان صرف
و ناهار خوردن کردند از گردنه مشغول شدیم این گردنه خیلی سخت و صعب است
بعد از طی مسافت آن بقریه (اکرم) (صاحب) رسیدیم چمن گذرا اهالی آن قریه
باستقبال امیرنظام آمده بودند گاو و گوسفند قربانی نمودند اهالی این حرکت
نظر امیرنظام پسندیده شد و گفتن گاو قبول نفرمودند گاو را بخودشان داد
نیم ساعت بغروب مانده بقریه (زنارود آباد) رسیدیم این قریه
ملک حاجی وکیل الدوله است دارای نه طاحونه است و چهارصد

پنجاه نفر نفوس سکنه است سابقاً ملک رضاقلی خان حاکم این قریه بوده بعد
این رضاقلیخان شخص صاحب کمال دانشمند و دانش بود بغرض و طمع
سابق کردستان با اهالی مخصوص از شاه داده بامحمد علیخان بلوچستان بطهران
فرستاده هم در آنجا فوت کرد حقیر هم وقایع نگار مرحوم بارها در طهران او را
ملاقات نموده و پایه کمال و فهم او را سنجیده در علم و تاریخ و حفظ اشعار
عرب بهره کامل داشت همین رضاقلیخان در این قریه تالار و عمارت
های بسیار رفیع ساخته و عمارت حمامی که خیلی خوب بنا نهاده در نهایت
متانت خیلی باشکوه و محکم است حاجی وکیل الدوله هم بعد از او یک باب
کاروانسرا و یک اطاق خانه و پیش خانه دکانهای مسقف و کلاه فرنگی
با تمام است در وسط این دهکده چهار طاق مسکونی که محکم آب از آن بیرون میآید
و این آب از چشمه مشهور بچشمه (امیر آب سنقور) و اکنون امیر آب
(ضیغم) بشهرت معروف میخیزد و از این امیر آب در هر نهری بیرون میخیزد
باهالی دست زمینهای این قریه جاری شده اند و پاره از زمینهای آن
قریه از آن رودها مشروب میشود محل این جنس از همه نوع غله های و تمیز
و حبوبات بعمل میآورد قصبه معتبر تعلق حاجی وکیل الدوله که سالی خود تجهیز
چند پایه باغ فرستاده بود حضرت امیرنظام در شب نقل و نقل کرده
فرمودند و نقد چند نفر که برای قریه چند پایه حاجی وکیل الدوله فرستاده بود

بجز از چند شیشه آب لیمو و چند حبه شیرینی همراه ندارند فرخ خان امیرنظام
به خلاف حکام دیگر هیچ چیز حالت رغائی ندارند باین [illegible]
طبع نمی‌بندد

روز شنبه غره شهر شعبان المعظم امروز یک ساعت از دسته گذشته شرفیاب
حضور حضرت امیرنظام را دریافتم و بتحریرات مشغول شدم بعد از اتمام تحریرات
سه ساعت از دسته رفته امیرنظام سوار شده و بیرون قریه [illegible]
راهی گشتند از قریه تا بیرون [illegible] رفتیم جلگه سطحی وارد شدیم
که بیشتر از سه ساعت راه طول جلگه بود امیرنظام با رسول افندی شهبندر
دولت عثمانیه قریب یک ساعت صحبت داشتند بعد از آن در میان تخت
روان جلوس فرمودند انتهای این جلگه دربندی است مشهور به دربند
اسمعیل بیگ است در چند سال قبل یک شعبه از طایفه کلهر درین دربند
زین العابدین خان پدر رضا قلی خان که حاکم کلهر بود با هفت نفر از
کسانش بقتل رسانیده بعد ازین دربند راه عبور ایلات [illegible]
[illegible] است که میرزا [illegible] در آنجا چند نفر از خوانین و [illegible]
قریه خسرو آباد درین قریه برای نهارگاه امیرنظام معین کرده بودند [illegible]
[illegible] امیرنظام گشتند پنج ساعت بغروب مانده بقریه
خسرو آباد رسیدیم برای نهار پیاده شده [illegible] نهار خسرو آباد [illegible]

قرمین رکاب را احضار فرمودند که در حضور صرف نهار نمایند
رسول افندی شهبندر (خان خانان) (میرزا علینقی لشکرنویس) (حاجی
محمد صالح خان کارگزار) (راقم وقایع نگار) (کلیمع خان سرهنگ)
(محمد صادق میرزای منشی باشی) [illegible] خوانین قریه خسرو آباد بعد از صرف
نهار سوار شده بطرف قریه کرند راندیم پس از نیم ساعت طی طریق
بجلگه وسیعی رسیدیم درین جلگه است خاک کرند بعد از طی این جلگه [illegible]
[illegible] بسر رسیده و غالب [illegible] آنجا ملخ خورده [illegible] این جلگه کم
آب و محصول آن درین سنه [illegible] یک ساعت بغروب مانده [illegible] قریه
کرند رسیدیم میرزا علی اکبر خان میرپنجه با یک دسته سرباز و یک دسته
موزیکانچی باستقبال آمده بودند [illegible] امیرنظام [illegible]
[illegible] مرحمت فرمودند [illegible]
[illegible] مقامات موزیک [illegible]
[illegible] امیرنظام شده [illegible] کرند [illegible] باستقبال آمده
وقت غروب آفتاب وارد منزل شدیم در این قریه کرند در میان دره
کوه واقع شده نصف آن در یکطرف دره و نصف دیگر در یکطرف دره
کوه واقع است [illegible] و مرتبه به مرتبه است و از این کوه آب بهر خانه
جاری است [illegible]

وابنداران کار و نهر ادریکاکین و طرح چند برای منزل گاه زوار
و انبار [illegible] ساخته و مایحتاج عابرین و مترددین در آنجا فراهم کرده‌اند
باغات بسیار زیادی [illegible] که پیش از اندازه آنجا است انگور آنجا
امتیاز [illegible] [illegible] خوب [illegible] که برای شاه پیش
کرده‌اند مایه عشرت و نشاط است و این دهکده آنقدر [illegible]
و حلال با حرام تفاوت نمی‌کند [illegible] آنجا بعشرت روزگار [illegible]
و مذهب آنها نصیری است که علی ابن ابیطالب سلام الله علیه را
خدا میدانند و پسرهای علیمردان خان میر پنجه بزرگ آنها محمد
علی خان و کوچکتر [illegible] اسمعیل خان نام دارد و آثار رشد [illegible]
[illegible] اسمعیل خان پیشتر [illegible] امیر نظام یک سرداری ترمه
بمحمد علیخان برادر بزرگ خلعت مرحمت فرمودند [illegible]
دربند خیلی تنگی است که در واقع تماشائی است و اینطرف
و آنطرف دربند دو کوه معظم سنگی است که [illegible]
آنها دشوار بلکه غیر ممکن است [illegible] [illegible] در میان
این دربند نباشد [illegible] افواج [illegible] دولت علیه ایران
فوج [illegible] است و فوج [illegible] [illegible]
سابق [illegible] [illegible] آنها [illegible] [illegible] معظم

و محتاج باصلاح بسیار است و حضرت امیر نظام در خیال اصلاح این فوج است
دویست نفر از اهل [illegible] [illegible] در باب [illegible]
که آنها را هم [illegible] علیمردان خان میر پنجه داخل [illegible] و این قریه [illegible]
و [illegible] موجب [illegible] [illegible] قریه است
روز یکشنبه دوم شهر شعبان المعظم امروز یک ساعت از دسته گذشته
بحضور امیر نظام مشرف شدم در آن اول روز امیر نظام بتحریرات
مشغول بودند و حاجی محمد صالح خان کارگزار خارجه حاضر حضور بود [illegible]
دستورالعمل [illegible] فرمودند [illegible] بحضور آمده [illegible]
انعام [illegible] مرحمت فرمودند [illegible] [illegible]
حضور [illegible] [illegible] ساعت [illegible]
فرمودند سوار شدند [illegible] فوج با لباس رسمی در میان حیاط دارالحکومه
[illegible] سلام نظامی [illegible] امیر نظام [illegible] فرمودند
[illegible] ده دقیقه در میان حیاط ایستاده [illegible]
فرمودند [illegible] [illegible] امروز [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] در میان [illegible] امیر نظام
[illegible] [illegible] شنبه [illegible]
[illegible] روانه [illegible] فرمودند روان [illegible] در میان [illegible]

بر این ترتیب طرفین این جلگه که به جلگهٔ زبادی موسوم است باشد جلگه که هیچ
نهارگاه دیگر رودخانه‌ای مخروبی بود که یک طاق فوقانی در آن کار نکرده
قدری سکونت یک ساعت بود در آنجا تهیهٔ نهار دیده بودند شرحی که
برای صرف نهار در حضور امیر نظام مختصر شده بود در صرف نهار عقب
این نهارگاه سر پلی که مشهور است گویا در جهان بیرانها [illegible] است در انجا
انجا و ابنیه‌ای در این محل به سبک ترکیب مناره ساخته بودند که در
موقع زمستان و از بادی برف عابرین دستگیر [illegible] مسیل [illegible]
گم کنند و در زمستان در ایام برف این موقع بهترین [illegible] است
در همین نقطه دربند [illegible] است که به دربند [illegible] مشهور است [illegible] نادر
شاه افشار که یکی از سلاطین با قدرت ایران بعد از شکست
از توپال پاشای سرعسکر عثمانی بنا که تهیه و تدارک دیده
و عزم انتقام آمده بود لشکر و توپخانه خود را در این نقطه گذاشته
با چهار هزار نفر [illegible] از این دربند براه [illegible] همان [illegible] که
همین دربند باسم او است ایلغار کرده بیخبر بر وقت خصم رفته
دمار از روزگار آنها برآورده و چنین حرکتی در فصل زمستان
از کسی که مؤید من عند الله نباشد محال است هرگاه شخص دانشمند در میان
از این [illegible] کار [illegible] که این حرکت نادری از حیله [illegible] روز

در قرب این موقع درختی است موسوم به درخت چشمه است و در این محل
آنجا [illegible] جزیره [illegible] در تابستان در سایر
فصول اربعه روزی دو دفعه صبح و شام مسجود شد و آب آن بقدر
دو آسیاب گردان جاری و روان می‌آید و بعد از آن خشک شود
که آثار رطوبت در آن نمی‌ماند و باعتقاد و سلیقهٔ جعفر که در تبریز مقیم
زیرا در این محل [illegible] است و آب آن صبح و شام در جزر و مد است در
همین که اکراد [illegible] باسم جسر یا جزیره موسوم ساخته‌اند [illegible] شده
وجه تسمیه آن چیست مع القصه بعد از صرف نهار روانه شده منزل
قریهٔ سرخه دیزج است که از قریهٔ گردنه تا اینجا چهار فرسخ است از این
نهارگاه همه کوه و باتلاق بود و از آنجا تا منزل راه همه سنگلاخ است
که عبور در آن خیلی سخت و دشوار است بهر حالت که بود در کمال
سختی این راه را طی نمودیم دو ساعت بغروب مانده وارد قریهٔ
سرخه دیزج شدیم در این دهکده کاروانسرای معتبری دولتی است
که از بناهای شاه عباس صفوی است و برای زوار و عابرین
خیلی باعث آسودگی است
روز دوشنبه سوم شهر شعبان المعظم امروز از اول طلوع آفتاب تا عصر
امیر نظام مشرف شده یکنفر از سادات کرند در [illegible] یکی [illegible]

کردند امیرنظام با کدخدای قریه سرخه دیزج قطع فرموده بصاحب منصبان [illegible]
منزل و نهشته الشام رجعت فرمودند میرزا کاظم خان کدخدای را نیز انعام [illegible]
ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده [illegible] تا اینجا همه
زمین را بطرف بالا میرانیدیم و از اینجا سرازیر و بطرف نشیب میرویم
یکفرسنگ و نیم در از سرخه دیزج که نشستیم گردنه فرهاد رسیدیم که در کمر
این کوه طاق مشهور بطاق گرا واقع است و بطریق [illegible] میگویند این
طاق را فرهاد در عشق شیرین و گذرگاه کمرکش خسرو پرویز بوده باشد
گرا در همان شب این طاق را ساخته و انشاءالله بدین مطلب دروغ
و بیمعنی است چنین به بالای طاق رسیدیم که پیاده شده تمام با صاحبان طاق
بودند و تاریخ نگار میرزا علی نقی لشکرنویس پسر مرحوم میرزا [illegible]
وزیر کردستان که جوان دانشمند معقول و باکفایتی است [illegible]
سفر ملتزم رکاب امیرنظام است پیاده شده با چند نفر دیگر [illegible]
میرزا علی نقی تماشای طاق رفتیم چقدر درست و محکم است سال قبل
دفعه دیگر هم پیدا طاق رفته بودم در آن وقت طاق را آبادتر دیدم
ولی این دفعه با میرزا علی نقی بدقت جزء بجزء طاق را ملاحظه نمودیم
و هیئت این طاق که عرض طاق بحساب [illegible] چهار ذرع و نیم
دره با بین جنوب و شرق است طول طاق [illegible] ذرع و چهار [illegible]

بلندی

بلندی طاق شش ذرع است در دیوار طاق سنگهای خیلی بزرگ
که یک سنگ آن دو ذرع و نیم عرض و چهار ذرع طول و تخمیناً نیم ذرع
ضخامت و قطر آن است و این دیوار مشتمل است بر چهار رده سنگ [illegible]
بین سنگها برای استحکام سرب ریخته اند دو دیوار این طرف و آن طرف
طاق با سنگهای محکم و بزرگی است که همه سنگها حجاری شده و بالای
طاق را بدو رده یا سه رده سنگ پوشانیده اند که این سنگها مثل حجر
و طاقهای آجری بکار رفته اند مع القصه بالقطع این طاق بانی
یکی از سلاطین بزرگ عجم است و بعلت بی مبالاتی مورخین عجم
اسم بانی این طاق مجهول است و در بالای این طاق طاق دیگری
که هر دو در بهم خراب شده و سنگهای آن بزمین افتاده و بناهای
آباد کرده خراب [illegible] از بالای [illegible] پیشتر از هم [illegible]
در میان طاق در بالای طاق نشسته و صحبت مشغول بودیم مدتی
پیاده و سوار از زیر شده و این [illegible] که خیلی سخت عابرین و ترددین صعب العبور
بوده باستحکام تشریف فرمائی اعلیحضرت ناصرالدین شاه بزیارت
کربلای معلی علی ساکنها الف التحیه و الثنا این [illegible] را درست
و هموار کرده اند بنوعی که کالسکه با کمال سهولت عبور کرده است و حالا باز از
بی مبالاتی حکام سرحد خراب و صعب العبور شده قدری که پیاده شدیم [illegible]

نایب

امیرنظام پیشتر در قریه که در پایین طاق واقع و بپای طاق معروف است

برای صرف نهار پیاده شده و تا رسیدن ما صرف نهار را مهیا نموده بعد از نهار

میرزا علینقی را آورده و منزل و بیشتر صرف نمودیم بقدر نیم ساعت هم در

آنجا استراحت شد پس امیرنظام سوار شده و از اینجا که گذشتیم سنگلاخ بود

بشیوه دیگر که آن رسیدیم این راه شیوه یعنی چهل و چهار پارچه دهات

ملک علیمرادخان میرپنجه و والد ملک نیاز خان است دهنه کوچکی

دارد راه وقتی از پای طاق بر میخیزد هوز میان این گلوگه سنگ زده بر قله

الوند میرسد از اینجا تغییر هوا آشکار و بستدای که میرسیدیم و حرارت

آفتاب آن تفاوت کلی پیدا الغرض با تمام جلگه رسیدیم که تنگه بود

مشهور به تنگه داود در اینجا عزیز خان با جلالان با اینجا دلو انداخته بر سم

علی الحساب مهمان نوازش داشت امیرنظام کرده بعد از اینکه

از تنگه گذشتیم فرج الله خان سرتیپ سنجابی و علی اکبرخان سرحددار

بودند با تقدیم نوده با استقبال آمده بود نوازش کردیم در این تنگه داود

روبجانب مغرب و جنوب است در طرف شرقی آن کوهی است

و سینه این کوه بشکل دیوار بنظر می آید فضا را حجاری و صاف

تراشیده اند در این فضا است و چهار ذرع عرض و تخمیناً شش ذرع

ذرع از سطح زمین تا بالای این فضای حجاری که گفته شد طول

دارد و در آن فضا ایوانی از سنگ کوه بریده اند که تخمیناً بیست ذرع

از زمین بلند است و عدد ستون در آن ایوان پیدا است که دو ستون نما

باقی است با آنها را عمداً شکسته و انداخته اند یا مرور دهور خودشان

افتاده اند در نقطه وسط رخ این ایوان دری بشکل هلالی ساخته اند و طاق این درگاه که در

الحاق چنانکه گفته شد که بهشته قبری است تا بالای این صفحه بیکر بیند قرار داده که

علی چیزی در آنجا دارد و علیه السلام بیاد دارد گویا اثر شهرت است و دلیلی در انجا نیست

یقیناً یکی از سلاطین عجم این بنا را احداث کرده دخمه مدفن او است

چون دخمه ساختن در سلاطین قدیم برای خودشان اختصاص است

لهذا پایین این ایوان تخمیناً ده ذرع پایین تر صورت شخصی را از

کوه حجاری کرده اند با عصا برهنه در تن او است شبیه به یک لباده که معمول

این عصر است و در دست خود را بسوی آن ایوان رو بمشرق بلند کرده

با عقاید و سلیقه اهالی این نواحی صورت حضرت امیرالمؤمنین است اما بعقیده

تصور بنده صورت حجاری است که این ایوان دخمه را ساخته یا بگوید

صورت سلطانی است که در این دخمه مدفن او است امیرنظام چون از

قزوین رکاب گرفته از آنجا حقیر بجهت ملاحظه دیدن این کوه کمی با کمال

دقت ملاحظه کرده هرچند یک نفر از ده ساله از این کوه حاضر ساختند

به بالای ایوان دخمه رسید و در پایین بره از آنجا پایین آمد امیرنظام تماشای ...

رحمت فرمودند این کوه که این دخمه در اینجاست شاه کوه مشهور است
در دامن این کوه یک سنگ سفیدی هم بیشتر از صد خروار وزن دارد
دهنه را مسدود کرده با خشت و آجر این دخمه در جلوی روضه کوه بعد که نذر داده
کرده اند چون بپا رسید و نیت صاحب نذر برگشته که سنگ شده
این حرف شبیه است به حکایات بابا شمر و نسیم عیار این ایلات کرد
دخمه در آنجا است رو بجنوب است در جلوی این کوه صحرا و جلگه دیگری است
که از قرار قول بابا این ها چهار فرسنگ طول آن است و
قریب نیم فرسنگ عرض دارد و غالب این جلگه و صحرای اراضی
قلعه شاهین است و بعضی از آن اراضی سرپل زهاب است در آخر طرفین
این جلگه کوهی است از مغرب بمشرق کشیده و شرقی طرف غربی این کوه
از طرف مغرب معروف است بکوه (دالوشک) بفتح دال و الف مهمله و ضم لام
وسکون واو و فتح شین معجمه و سکون کاف و طرف مشرقش معروف بکوه
دمشک است و در پشت این کوه قلعه شاهین است و اراضی
و (گیلان) مرتع و مزارع و محصول آن جلگه برنج و ذرت و گندم
و جو است بعد امیر نظام بعد از ملاحظه آن ایوان و دخمه
بطرف منزل روان شده بودند قلعه شاهین باستقبال آمده بودند
مورد مرحمت شدند و این محل شیخ ... نام آدم عثمان بیک تیمور ...

کل عزیز

کل عزیز رئیس العشایر جاف با اسمعیل خان پسر رئیس خان بانه
امیر نظام مشرف شدند چمن هزار قدمی قریه سرپل رسیدیم حسین خان
میرپنجه حاکم کرمانشاه ... باب با سیصد نفر سرباز و هشتاد نفر سوار
باستقبال امیر نظام آمدند امیر نظام میان سرباز تشریف بردند با آنها
دو فرمودند و از شان تفقد فرمودند از سوارها نیز احوالپرسی فرمودند و از آنجا
تا قریه سرپل زهاب رسیدیم قورخانه و توپخانه دولتی هم در آنجا بود
امیر نظام بدواً بآنجا تشریف برده بازدید از توپ و اسلحه و اقسام دیگری
دولتی فرمودند بعد بمنزل تشریف بردند و امیر نظام چادر نزده بودند بعد از بازدید
قورخانه و توپخانه بمنزل رفتیم در پیشخدمت امیر نظام بود یک تیر توپ خالی
کردند شب در آنجا بسر بردیم
روز سه شنبه چهارم شهر شعبان اول طلوع آفتاب امیر نظام از چادر بیرون
آمده بر صندلی نشسته بنده وقایع نگار را احضار فرمودند بعد از حضرت
نفر ... بعد حاجی محمد صالح خان کارگذار مهام خارجه کرمانشاهان
نیز احضار فرمودند بحضور مشرف گردید عزیز خان با جلال نیز بحضور آمده
ایستاده ... های جمعی او هم بسواره آمده و صف کشیدند امیر نظام
بعزیز خان فرمود تو مقصر هستی باید محبوس بشوی فوراً ملازمان
حضور او را گرفته و بسته بردند امیر نظام چقدر با جلالت و استمالت

سوارهای ابوالحسن خان را فرستاده بودم تا سرحد ... حسینیان
میرپنجه حاکم ذهاب و کرمانشاهان ابوالحسن خان تعاقب کرده
که خان پسر ... را با یک نفر دیگر بدست آورده محبوس نمود. در این قریه پل
رودخانه خیلی بزرگی است که به رودخانه الوند معروف است و کنار
حلوان ... شهر حلوان در همین موقع است
و این رودخانه از باغات ... ریزد و آب رودخانه
... رودخانه ... است هم ... این رودخانه ...
رودخانه ... شاه عباس صفوی پلی بسته ... خراب
مرحوم ... میرزا مؤیدالدوله ... درست و ...
این پل را ساخته ... خیلی خوب بنا ...
... عابرین و مترددین است ... مؤیدالدوله ...
و چهار باغی نیز درست کرده ... آن شاهزاده ...
... کاروانسرای شاه عباسی نیز در اینجا هست ...
کاروانسرای شاه عباسی خراب شده و محتاج به تعمیر است ...
و مترددین خیلی با فایده است چهار ساعت از روز گذشته امیرنظام
سوار شده بسوی قصر شیرین راندیم ... تقریباً ... فرسنگ
رسیدیم در اینجا رودخانه ایست که به رودخانه ... معروف است

از منزل تا اینجا همه جنگل و صحرا بود ... که مشهور است ...
رسیده ... [illegible] ... نفر ...
در اینجا ... [illegible] ... عابرین ...
... [illegible] ...
که برای عابرین محل خطر است ... [illegible] ...
ساکن است در این ... [illegible] ...
... [illegible] ... قراول خانه اول ...
... امیرنظام ... [illegible] ...
... [illegible] ... قصر شیرین ...
حسینیان میرپنجه ... [illegible] ...
... امیرنظام مشرف شد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... امیرنظام ... [illegible] ...
... [illegible] ... قصر شیرین
شدیم این قصر شیرین جای ... رودخانه خیلی بزرگی
... [illegible] ...
... [illegible] ... عمارت ... [illegible] ...

بنا نهاده که چنین بنائی دلیل بر علو همت و کاردانی جوانمردی خان مقتول

است شب در اینجا بسر برده

روز چهارشنبه پنجم شهر شعبان صبحی امروز بحمام تشریف بردند از حمام که بیرون
آمدند همه قشون رکاب بحضور تشریف شده و بعد از آن حضرت قدر
نهار شده شهید رعنا تحصیل رخصتی کرده بطرف خانقین روان شد
امیرنظام تا بعد از عصر بتحریرات مشغول بعد خلیفه اعظم نام که از معتبرین
طایفه باجلان است امروز بحضور امیرنظام مشرف شده اولاد تمامت
از صحبت که طایفه باجلان متوحش و متفرق شده اند همه را جمع آوری نمود

روز پنجشنبه ششم شعبان صبحی امیرنظام به بازدید سربازخانه تازه
که شاهزاده صاحب میرزای مؤید الدوله در اینجا بحکم دولت بنا نهاده
تشریف بردند یک دسته سرباز در جلو سربازخانه صف کشیده سلام
نظامی دادند امیرنظام از همه آنها احوالپرسی فرمودند بعد داخل
سربازخانه تشریف بردند این سربازخانه در محل مرتفعی بنا شده خیلی
محکم و باشکوه و خوش منظر است از دهنه شرقی آن رودخانه الوند پیدا
دو دروازه بزرگ علیحده یکی شرقی و دیگری غربی است این سربازخانه
مشتمل است بر چهل حجره تحتانی و فوقانی سربازنشین و چهار برج در
طرفین آن هر کدام از این حجرات در بندانه دو دروازه آن نیز در

دارند

دارند بجاده که حکام سابق کرمانشاهان این سربازخانه که در این رفعت
و اتفاق و شکوه و وسعت نه از قلعه و برجی است رو بخرابی است و تعمیر لازم
دارد امیرنظام حکم بتعمیر آن فرمودند بعد از بازدید سربازخانه امیرنظام بقصر
خرابه شیرین تشریف بردند و تحقیق نمودند این قصر از بناهای خسرو پرویز است
و در واقع از بناهای محکم روزگار بوده و همه آنرا با سنگ و گچ بنا نهاده اند
و حیاط بسیار بزرگی که تخمیناً هزار قدم در پانصد قدم عرض دارد و آثار
دیوار آن باقی است و این قصر مشتمل است بر حجرات مخروبه بسیاری اصل
قصر رو بطرف مشرق است و در طرف شمال قصر قریب بصد قدم مسافت
باز بناهای مخروبه است که خیلی بنا است و معلوم نیست در اصل چه بوده
و دالان در واقع خسرو پرویز است یا دیگری از سلاطین و در زیر آن بناها
جسته جسته آثار است که در زیر زمین است و همه هم راه دارند در پهلوی
این قصر چند کوه بزرگ است که همه سنگ و گچ است و از دهنه کوه سنگی
این قصر راه آبی را با سنگهای بزرگ محکم ساخته اند که آب از آن
راه قنات برای این عمارت آورده اند و از دهنه درستی این راه آب
پیدا است و عوام میگویند این راه آب را فرهاد برای شیرین
ساخته که در ابتدای آن شیر گوسفند و بز را دوشیده و اند بمیان
حوضی که در این قصر بوده است آمده و بعد از ملاحظه این بنای قدیم امیرنظام

مراجعت نموده در مراجعت از بادقچی قصر آمده و بمیان قبرستان این قریه
رسیدیم بر روی غالب قبرها مناره مانند از آجر و گچ چیزی ساخته‌اند
و در بالا نه گوره دیده شد که چون امیرخان احمدوند را با اتباع کشته‌اند و مقتول شده‌اند
در کنار این قبرستان که خارج است مدفون نموده‌اند امیر نظام و کلیه همراهان بر سر
قبر آنها رفته و فاتحه خواندیم و من هم سه مرتبه طلب مغفرت برای جوانمیر
نموده که شخص باغیرت و شجیع و از بناهای ارجمان مسلم بود که با علو
طبع و همت بعضی ارباب این مرتبه وجود داده‌اند هم بعضی طبیعت ... امکان
چنین شخصی را بقتل رسانیده و بعد از این جوانمیرخان در این قصر شیرین
بازارچه کوچکی و پرسنی دکان است بنا نهاده و باغی را نیز در جنب باغ
دولتی بنا نهاده و به عمر نرسید این باغ در طرف جنوبی قریه قصر ... جوانمیرخان
باغی دیگر را بنا نهاده بود که بیشتر از نیم فرسنگ طول آن بوده و آن باغ
با ... الحال خراب ... میرزا محمد علی ...
و در این قریه قصر حمام خیلی خوبی ساخته و باغ بسیار بزرگی نیز بنا نهاده که بباغ
شاه معروف است الحق باغ باشکوهی است و درختهای آن بی‌شمار است
طول باغ دویست و پنج ذرع عرض آن یکصد و بیست و پنج
و به تفصیل درختهای گرمسیری که در آنجا غرس شده و غالب آنها ...
بار هست نارنج بیست اصله پرتقال بیست اصله لیموترش ترنج پنجاه اصله

خرما نخله

خرما یکصد و پنجاه اصله نارنگی چهار اصله لیموی شیرین چهار صد اصله انار ...
نخل اصله و درختهای سردسیری از قبیل بید و انار و گردو و زردآلو و بیشتر از ...
هزار اصله در آنجا غرس شده در جوار این باغ حصاری ساخته‌اند که قطعه
باغ ... در طرف این آب قریب چهل ذرع از این دیوار حصار
از طرف شمال آب بقدر امیر نظام عصری از باغ ... دیدار این باغ
تشریف بعضی اطراف و جوانب و عموم درختها را تماشا کردند قطعه
زعفران و باغبان آنجا دستور العمل دادند که درختهای دیگر ...
و در وسط باغ جای بنای نشستن امیر نظام درست کرده نشستند ...
اذن حضور دادند همه نشستیم امیر نظام بطریق ... با مردم رفتار ...
... از این جلو ... حکایت ... استحکام نشسته‌اند
و این همه که ایشان در نظر عوام و خواص ... دارند کاملی ...
طرف خود با منزل مراجعت نمودند ... و حکم نمودند
این دیوار باغ که خراب شده تعمیر نمایند و ... جلو آب چند ...
دیگر آب خرابه هم برسانند بازارچه را که جوانمیرخان ساخته بود ...
خالصه دیوان است حسین خان میرپنجه بخشیدند که آن را تعمیر نموده ...
بنمایند و دایر نمایند امیر نظام خیال رعایت با اهالی قصر شیرین زیادتر از
حد ... که در آنجا ... قرار ... در چهار ساعت ...

یک تومان آن را تخفیف دادی با نان بخشید دیگر یک [illegible] در [illegible]
قدیم آن را هم تخفیف داده دیگر یک عراق [illegible] است [illegible] هر خانه [illegible] هم [illegible]
سید [illegible] آن را هم تخفیف داده از این [illegible] رعایت فرمودند روز [illegible]
شعبان شنبه رفتم [illegible] که خانه [illegible] در [illegible] بود [illegible] که [illegible]
میرزا نظام امروز [illegible] خوب [illegible] میرزا نظام [illegible] مورد [illegible]
آمده [illegible] رفت با جمعی از سادات و شیخ [illegible] میرزا نظام [illegible]
عرض [illegible] میرزا نظام [illegible] روز شنبه هشتم شهر شعبان [illegible]
میرزا نظام [illegible] که میرزا نظام [illegible] قصر [illegible] آقا سید [illegible]
سید علی اکبر [illegible] عازم زیارت [illegible] قصر [illegible]
[illegible] میرزا نظام [illegible]
امروز [illegible] خوش [illegible] طرف [illegible]
میرزا نظام حرکت [illegible] منزل امروز سر آب زاب است [illegible] سنگ
[illegible] ساعت [illegible] منزل رسیدیم در این راه میرزا نظام
حسین خان [illegible] زاب [illegible] سر تیپ [illegible]
[illegible]
کرده [illegible] امروز [illegible] صحرا [illegible]
این [illegible] زاب [illegible] صحرا [illegible]

دوقره [illegible] زاب [illegible] در این [illegible] راه [illegible] است [illegible]
[illegible] زاب [illegible] منزل [illegible] معروف است
این سر آب زاب تا قصبه زاب [illegible] فرسنگ است [illegible] واقع
[illegible] زاب [illegible] آنجا [illegible]
یکشنبه نهم شعبان امروز منزل [illegible] فرسنگ است [illegible]
[illegible] میرزا نظام [illegible]
[illegible] امیری [illegible]
یک ساعت [illegible] معروف [illegible] است [illegible]
[illegible] رکاب [illegible]
میرزا علی نقی لشکرنویس [illegible] محمد صادق میرزای منشی باشی [illegible]
[illegible] میرزا جعفر حکیم [illegible]
[illegible] حرام است [illegible]
[illegible] حلال [illegible] زاب [illegible]
در این [illegible] معروف است
[illegible] میرزا [illegible]
میرزا نظام [illegible] چهار ساعت [illegible]
منزل رسیدیم این منزل [illegible] است [illegible]

رودخانه بسیار دارد که برودخانه کلبه سفید موسوم است شب را در اینجا بسر بردیم

بیوراسات این منزل از شیخ محی الدین نقیب الاشراف سنندج است که الحال

بوده که امیر نظام بملاحظه سیادت او قبول نفرمودند و تومان قیمت

بیوراسات را با و مرحمت فرمودند در این منزل تلگراف خبر فوت حاجی

حسن وکیل الدوله را بامیر نظام دادند شرح حال این حاجی حسن وکیل الدوله

کتاب در فقره دیگر را لازم دارد همینقدر بطور اختصار می نویسم که در

وقت فوت حاجی خلیل برادرش دارائی این شخص کمتر از [illegible] هزار تومان بعد

دبقالیت و کفایتی که داشت بقلیل مدتی کمتر از سی سال تخمیناً دارائی

او کرور کرور و املاک گردید و ثلث بیشتر کرمانشاهان را با بو ساطت و تحمیل

مالک شد و اصل خیالش این بود که جمیع کرمانشاهان را مالک شده و با توسل

که با دولت انگلیس داشت در آنجا حکومت مستقلی احداث نماید افسوس

به تقدیر رشته تدبیر او را گسیخت و با دم الله انه است خاک حسرت

بر سر او ریخت اکنون حاجی عبدالرحیم پسرش در جولان [illegible] میدان است

روز پنجشنبه دهم شهر شعبان از کلبه سفید حرکت کرده

راه دو فرسخ منزل امروز صحرای زردشتی برسه شش فرسخ است

و راه خیلی سخت و صعب است بعد از یک ساعت بکوهی رسیدیم که کوه

زاگروس معروف است و کوه بسیار مرتفعی و سختی بود با صدمات زیاد

از این کوه

از این کوه بالا رفتیم و از قله کوه سرازیر شدیم تا بدامنه کوه رسیدیم

بتنگه میگویند زنگانه رش یکی سنگلاخ رسیدیم در آنجا برای صرف نهار

چادر زده و نهار را حاضر کرده بودند در حضور امیر نظام نشسته صرف

نهار نمودیم بعد از نهار سوار شده و راه افتادیم همه جا سخت صعب همه روزه

یک ساعت بغروب مانده زردشتی که رسیدیم کوهستان بود

این راه بود همه جنگلی آن بلوط بود نه دره و ماهور زیادی طی نمودیم ان

صحرای دشت بر چادر زده و منازل امیر نظام و ملتزمین در چادر قرار

گرفته بیوراسات این منزل از حبیب الله خان رئیس طائفه [illegible] با جاف تهیه

دیده و بو مصطفی بیک نام برادر نیز در این دو روز حاضر است و از طرف خستی

که مدت نمودست حبیب الله خان است همه اهل اردو به آسودگی راحت

و آذوقه را محتاج نمیشد و اینجا لازم است شمه از حالات این طایفه

بیان نمایم این حبیب الله خان پسر محمد بیک با جانی است پدرش

شخص درستکار و مجرب و فقیر بود منتهی بر رعایای مالیات بده

مطیع فرمایشات دولت و اوامر حکام کردستان بوده ییلاق اینها در کوهستان

زردشتی و ... هستند که از قرار ملوک جوانرود میباشد و قشلاق نشینها

آنها در [illegible] و [illegible] نامیده که قریب بسرحد عثمانی است جاف

و در تحت حکومت ... جوانرود هستند بعد از مردن محمد بیک حبیب الله خان

برسش در چه ... ساعت ... یافت ... این احکام علی اکبر خان
شرف الملک حکم جوانرود بر حبیب الله بیگ ... بیگ ... نفر به
متهم شد با ... نفر تفنگچی قلعه جوانرود که محل حکومت شرف الملک بود
آمده علی الطلوع در دروازه قلعه حکومت را بند نموده و میان قلعه داخل گردیدند
شرف الملک در آن وقت در پشت بام قلعه با عیالش خوابیده بود چون
... این جمعیت را شنیده از جامه خواب برخاسته ... نفر ...
و محمد رضا خان غلام بزرگ شرف الملک در پشت بام قلعه خوابیده بود
آن چند نفر هم به حمایت شرف الملک آمده اول چهار نفر از جمعیت ... بوده
بقصد قتل شرف الملک ... از پله بام صعود نمودند شرف الملک ...
آنها ... تفنگ ... میان ... فشنگ
نفر از آن چهار نفر مقتول شدند و دو نفر دیگر برگشتند حبیب الله بیگ ...
چون ... چهار طرف ... زده ... از هر طرف ...
جمعی صعود نموده شرف الملک و غلام ... در ... نفر ...
... در این ... محمد رضا خان ... برادر شرف الملک
رسیده و آن بیچاره را از پشت بام قلعه ... بعد از چندی ...
... شرف الملک تنها با این جمعیت ... مشغول گشت چند نفر دیگر را
در میان حیاط قلعه بقتل رسانید جمعیت حبیب الله بیگ ... گشت ...

فرار کر

ساده

فرار کردند و حبیب الله بیگ ... فردای آن روز با قریب ... هزار سوار
بجنگ شرف الملک آمدند و جنگ ... تا ... حال که ...
... این حبیب الله بیگ طاغی و یاغی است ... حکومت
کردستان و جوانرود ... پنج هزار ... میرزا محمد خان ...
پسر میرزا بابای حکیم که از جانب ... سلطان حکومت کردستان را
داشت ... حبیب الله بیگ را لقب خان داد و حکومت جوانرود
داد ... پنج هزار تومان ... بیگ جوانرود ... هزار تومان ...
نقد ... پیشکش ... از او گرفت ...
حبیب الله بیگ حبیب الله خان شده حکومت جوانرود یافت ...
بیگ جوانرود ... سکونت ...
این ... حبیب الله خان ... گرفت
در این سفر که امیر نظام ... تشریف آوردند حبیب الله خان مصطفی بیگ
پسر خود را بحضور امیر نظام فرستاده ...
وقتی که امیر نظام بصحرای دشت ... منزل کردند از آنجا ... حبیب الله خان
... حبیب الله خان ... نزد امیر نظام
... در این منزل حضرت شیخ علاء الدین پسر حضرت شیخ عمر که از مشایخ
طریقت ... امیر نظام آمده امیر نظام او را خلعت و انعام ...

از دو جانب طرف تنگه که منزل بعد حرکت نمودیم این صحرا از بعضی دشتی برهوت و
سنگریزه و در جهت تپه بیشتر معلوم نیست

روز سه شنبه یازدهم شهر شعبان از دشت [illegible] قرار طرف تنگه [illegible] راندیم
و این منزل هفت فرسخ است و تقریباً هفت ساعت راه بود و تپه و ماهور [illegible]
رو بمشرق بود از دست راست رشته کوه [illegible] بود که کوهسار عظیم و پر برف
بود طرف دست چپ کوه [illegible] بود [illegible] راندیم تا جلو [illegible] که در دو بند
کوه معروف بزاغان بود رسیدیم از آنجا برای صرف نهار پیاده شدیم
امیرنظام صرف نهار [illegible] و سوار شده [illegible] گذشته
که مشهور است بدره (زرنگان) و جنگلی بزرگ است دیدیم و چون راه از
شدت [illegible] خورده کی منزل دشت [illegible] خسته بودیم از میرزا علی نقی
مستوفی (میرزا صادق میرزا نقاشی باشی) [illegible] تاریخ نگار
و جمعی دیگر [illegible] آتش زیادی برافروختیم چای هم دم کردیم [illegible]
چای را [illegible] و غذای مختصر صرف کرده [illegible] یک ساعت
طول این توقف شد نیم ساعت از شب رفته بقریه تنگه [illegible] قلعه مرز
سلطان [illegible] رسیدیم این قلعه مرز سلطان را حسام الملک [illegible] تعمیر
ویران نمود و قریب پنجاه هزار تومان نقد و جنس از او غارت کرد [illegible]
فرامرز سلطان را باصفهان نزد ظل السلطان فرستاد و ظل السلطان او را

[illegible]

[illegible] کوه و گفت این آبادی تنگه [illegible] منظری [illegible] اتفاق افتاد
و جنگل [illegible] سنگ [illegible] شب را در آنجا بسر بردیم امیرنظام یک
سرداری ترمه امیری به پسر فرامرز سلطان مقتول خلعت داد

روز چهارشنبه دوازدهم شهر شعبان امیرنظام یک سرداری ترمه امیری بحاجی
میر حسین خان [illegible] خلعت مرحمت فرمودند امروز از تنگه بقریه (قلیچ خانی)
میرویم چهار فرسخ مسافت است دو ساعت از دسته گذشته حضرت
امیرنظام سوار شدند و براه افتادیم علی اکبر خان سرتیپ سنجابی و [illegible]
و خسرو خان با جمعی سوار باستقبال امیرنظام آمده [illegible] شدند بعد از
یک ساعت دیدیم [illegible] کرده بقریه (علی حسن) رسیدیم [illegible]
دیگر برای صرف نهار [illegible] پیاده شدیم بعد از صرف نهار
سوار شدیم همه جا رو بمشرق میراندیم در طرف دست راست کوه معروف
به [illegible] و کوه مشهور (بقلعه قاضی) بود دشت این کوهها [illegible]
چمن [illegible] بود طرف دست چپ کوه (شاهو) و کوههای
کردستان [illegible] طرف [illegible]
[illegible]
پنج ساعت بغروب مانده بقریه (قلیچ خانی) رسیدیم این ده ملک
[illegible] خان نامی از خوانین طایفه سنجابی است [illegible]

و جسر این دیگر که سیاه و چادرهای متعدد بپا بود منزل امروز این رکاب برافروخته
بود خیلی خوب ماهی داری کردند و بیرون‌ها دیگر با بالای تپه واقع است معروف
به قپاق تپه جای بسیار خوش منظری بود و دیگر تیز در طرف راست
راست مشهور به ... تپه واقع بود بسیار خوش است از این منزل گذشتیم

روز پنجشنبه ۱۳ شهر شعبان در روزنامه امیر نظام تحریر یافت که ... قورخانه
مشغول شده ... دسته رفته امیر نظام حرکت از ... خان
ایمری و مراد ... بیک ... ایمری ملحق شده به زان
سراب نیلوفر است و چهار ساعت مسافت است یک ساعت که راه آمدیم
به ... رسیده و در آنجا جلو ... شده در حضور امیر نظام
صرف نهار نمودیم این ... رضا که یک ساعت راه از آنجا
به سراب نیلوفر است همراه ... جلو رضا با ظرف
جزو ... این ... قریب ... چهار ساعت بعد از
ماند به سراب نیلوفر رسیدیم و در این مرتع جای بسیار با صفا و خوش
منظری است و ... این سراب نیلوفر بسته اند که شکل دریاچه
بزرگی شده و گل نیلوفر فراوانی در میان این دریاچه می‌روید که گل نیلوفر
آن را ... حاله ... و چاره ... به این فصل موسم شکفتن
گل آن نبود چند غنچه نشکفته آن را آورده و چادر امیر نظام را بر بالای تپه

که شرف بر این آب است بر پا کردند امیر نظام هنگام درآمدن قریب
رکاب تماشای این سراب را فرمودند و شخصی را ... این روز در اینجا
قایقی نشسته در میان دریاچه رفت و قایق را با دست میراند و لرزش
از آن طرف دریاچه بیرون رفت بعد امیر نظام در منزل قرار گرفته و چند
وقایع‌نگار را احضار فرمودند قدری فرمایشات فرمودند بعد مرخص شده به منزل
خود مراجعت نمودم و اینک این روزنامه را در لب این دریاچه می‌نویسم
و چون این منزل آخرین منزل سیاحت سرحدی امیر نظام است و فردا
که جمعه چهاردهم شهر شعبان است به شهر کرمانشاهان وارد می‌شویم این روزنامه
در اینجا ختم می‌نمایم عرض این دریاچه تخمیناً صد ذرع و طولش ... صد ذرع می‌شود
و در غالب جاها پنج ذرع و شش ذرع عمق آن است

حسب‌الفرمان امیر نظام برحسب امر اعلیحضرت ناصرالدین شاه روزنامه این سفر
سرحدی را مرقوم داشته ... در این کتاب مرآت
الظفر ثبت و درج نموده که رونق بخش این خطاب و زینت افزای این
کتاب مستطاب گردید بنده

۱۳۱۰
یادداشت مسافرت این بنده به سرحدات کرمانشاهان تاریخ بیست و هشتم شهر رجب
رجب ... مرقد ... اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه
که عزیمت این چاکر ... به ... دیدن سرحدات

یادداشت مسافرت ... سرحدات ... کرمانشاهان

اطراف عازم و بسته لفظ روز سه‌شنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب

دو سه ساعت بغروب مانده از دولت‌آباد کرمانشاه به عمارت [illegible]

نقش و نگار که چهارشنبه بیست و هفتم برای ترتیب کار [illegible]

[illegible] و [illegible] توقف که پنجشنبه بیست و هشتم

[illegible] ساعت از دسته گذشته [illegible] و [illegible]

داخل [illegible] را که بشایعت آمده بودند وداع [illegible]

حرکت کرده عازم ماهیدشت شدیم [illegible]

حسینقلی خان معروف [illegible] مرحوم [illegible]	میرزا [illegible] یوسف میرزا [illegible]
میرزا علی اکبر منشی [illegible]	محمد صادق [illegible] مرحوم محمد حسین میرزا
حاجی محمد صالح خان کارپرداز [illegible]	[illegible] خان [illegible]

برای امروز [illegible] صاف [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] واقعه در اطراف [illegible]

[illegible] معروف به [illegible] که جزء [illegible]

هم [illegible] حرکت میکند [illegible] ماهیدشت صاف [illegible]

[illegible] ماهیدشت [illegible] معروف به [illegible]

[illegible] که [illegible] ماهیدشت [illegible]

راه [illegible]

راه [illegible]

از [illegible] ماهیدشت [illegible] ساعت [illegible] شد

[illegible] ساعت بغروب مانده [illegible] ماهیدشت [illegible]

کردم [illegible] ماهیدشت [illegible]

ماهیدشت [illegible] معروف [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible] سطح [illegible] فرسخ طول [illegible]

[illegible] فرسخ است [illegible] معروف [illegible]

از سمت [illegible] این سطح [illegible] بطرف مغرب [illegible]

[illegible] طرف [illegible] ماهیدشت [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible] طرف مشرق [illegible] آباد است [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] ماهیدشت [illegible] سطح [illegible]

[illegible] معروف است [illegible]

[illegible] ماهیدشت [illegible] کردند [illegible]

قریه بابیدشت مشهور است فی نوار ولی سب کاروانسرا ندارد منیه مرحوم مشعل خان که
داکر به مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم در سب مرارود است ده خراب
دین کاروانسرا را تعمیر کرده است اما چون از آن وقت تا حال دیگر تعمیر نشده
قدری خراب هم رسانده و تعمیرش از کارهای لازم است چنین خانهای ساکن
رعایا و کاروانسرا های رعیتی با وجود ... و توافق خانه لم بسیار بد است
قسطام که در مرکز ... الکین اینجا و ضیع ... کاروانسرا های رعیتی
تغییر ... کاروانسرا های خوب بسازند و ... الزام
کرده خرید به پای خودش بسازد   الکین رعایای بابیدشت میرزا
عبد الرحیم مستوفی دیوانی و عام دولت دوام معمول میرزا محمد تقی حسینی سعید
پنج خفت در آنجا ملک است
جمعه بیست دوم شهر ساعت از دو رفته گذشته که خدا ... با خلعت ...
از بابیدشت روز شنبه عازم شهرود رود شدم و چون رسول ... خفیه
دولت علیه از ... ما مورست که ... شده ... را نقیض
به بابیدشت ... تا ... ساعت باشد ... کردم
بعد از آن خط ... را ... تحقیق ... نقطه ... تشخیص
شنوند ... به بعد رسیدیم تا کرده چهار ربع از ... الکین اند
دانع ... بابیدشت تا آنجا چهار فرسخ و نیم است که ... زمین صاف

دهوار و نیم فرسخ قریه ... است ... چهار ... تا بقدر ...
بعد از قریه ... چشمه جاری میشود که بقدر ... آب ... و ...
نهری به ... نموده ... دیگر ... باب آسیای ... خوانده
... ده ... و ... عان ... و ... نمای ابنیه
چیزی است   جای زمین چهار ... تا دارد ... یادگار
... آن ... برای عبور ... زمستان برای عبور ... از ...
... ... نوشتم که ... خانهای خوب ... زمان
سقف و برای سهولت عبور نو ... دو ... بسازند
... در چهار ... کفرچ ساعت ... که ... ازین ...
چهار ربع که گردنه تنگی است که نشسته ... سطح ... اسم این دشت
... و آن از طرف مشرق محل ... متصل ...
... از طرف مغرب متصل ... تا ... خاک کرمان
طول آن سه فرسخ و عرضش یک فرسخ و نیم است ... جنوبی آن ...
کوه ... واقع است ... چشمه های که از دامنهای ... آن
آن کوه جاری است ... زمین ... و از آبهای که ...
سطح زمین ... دشت ... تمام
دشت ... و این دشت ... که ... فراخ

وقشلاقات است و اغلب اینها از متصرفات وکیل الدوله است از آنجا
گذشته به دالی گردنه نعل شکن رسیدیم مسافت از چهار زبر تا دالی نعل شکن
چهار فرسخ است که یک فرسخ آن هموار است و سطح و دو فرسخ سنگلاخ و گردنه
نعل شکن است گردنه بد نبود اگرچه امتداد دارد زیاد است لکن خیلی سخت نیست

و چون راه بسیار بدی است دست نفر از قوه لغزیده و بالا رفتن دشوار بود
جهت عبور از گردنه نعل شکن به دشت وسیعی دیگر رسیدیم که سمت جنوب آن نیز
کوههای عظیم بر روی هم قرار گرفته بود در سمت شمال دالهای
مرتفع و جنگلهای انبوه دارد و این دشت بی نظیر
که از جنبه آب و زمین نهایت خوبی را دارد
مزارع زیاد و جمعی از کلهر نشین دایر است که مزارع آن از متصرفات وکیل الدوله
که معمور است و تمام
طایفه کلهر به اعتدال هوا و کثرت مراتع و چشمه‌های گوارا ییلاق
و مشهور و معروف است یک ساعت به غروب مانده وارد هارون
شدیم مسافت از ماهیدشت تا هارون آباد شش فرسخ است
راه مستقیم از سمت مغرب است و جای مناسب
ساختن ... ماهیدشت تا هارون آباد
هارون آباد معتبرترین دهات کلهر و از متصرفات وکیل الدوله

و علاوه بر این کاروانسرای وسیع محکمی که بنا کرده مرحوم شیخعلی خان زنگنه است
وزیر ... مرحوم محمد حسنخان ... قلیخان ... آنجا نیز بازار و قهوه خانه
و حمام و تکیه خوب ساخته اند

حاجی وکیل الدوله نیز کاروانسرا و بازار و حمامی دیگر بنا کرده که هنوز
با تمام نرسیده ... هارون آباد ... سمت
شمال کوههای ... بنا کرده ... است
رودخانه ... فرسخ ... هارون آباد ... خسرو آباد
در تواریخ ... است که ... مغرب ... و در ... میرسد
و بر روی این رودخانه پلی بسته اند که وکیل الدوله آنرا تعمیر کرده
و از دو طرف ... بسته اند که در طغیان آب صدمه به خانهای هارون آباد
نرساند — جناب وکیل الدوله توسط میرزا محمد علیخان ...
... خوش ... تشریفات ... فرستاده ...
با پنجاه تومان ... فرستاده ...
تشریفات ... قبول کردم و پنجاه تومان را ...
... امیری ... پنجاه نفر ...
... بجای ... انعام ...
آنها را ... مرخص دادم

شنبه غره شعبان سه ساعت از دسته گذشته از هارون آباد حرکت کرده
عازم کرند شدیم در سمت جنوبی هارون آباد [illegible] تپه های خاک
مخروطی است [illegible] از آن [illegible] [illegible]
فرسخ اول [illegible] گرفته تا نیم فرسخ عرض [illegible] در سمت جنوب [illegible]
بخط مستقیم کوه های [illegible] مرتفع مشتمل بر جنگلهای [illegible]
و کوه ها و جنگلها نیز [illegible] [illegible]
جلگه [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible]
میروند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
بعد [illegible] [illegible]
[illegible] کرند [illegible] [illegible]

مسافت از هارون آباد [illegible] فرسخ است که [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] خوبی [illegible] ساعت بغروب مانده [illegible]

[illegible] [illegible] خوانین کرند [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible]

شرح کرند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
گذشته [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

مسافت از هارون آباد تا [illegible] فرسخ است [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است
آب کرند [illegible] [illegible]

ساخته اند آنقدر درهند بخدمت آنحضرت در دزنی است
محال کردنی از معاهدت بیرون است کرانش و وسیله آن اعظم از خوانین دیگران
ودعایای اهلی بخیبری نه بمبینند و حاکم عالی نیز محال علی الدوخان سر چند نیاد و مرحوم
ملک یار خان و مرحوم میر تفقی خان وسر کرده‌ای فوج کرده نیز با او است
وچون بیان این در این سفر براین بود که از هر حال جا نبفه وقتی بیند و تقسیم ادارات
مطلع باشیم بعد از وره مو کرده از یکی از ایشان شنیده آن نکته سؤال کردم چه بی تکلف
کردند از چه مانع شده است جواب گفت که بعضی بنای کردند در این در بند عاقبت
آن تعصب مانع هو اکر خیر من سفر همیشه میردم و آنچه از چه دیدن خود دشمنی کرده
شنیده ام نوشته می آوردم گفتم بسیار خوب رفت و بعد از یک ساعت شرحی
نوشته آورد اگرچه آن نوشته عامیانه و از منقوله قبانه بود آنچنین مشهور است
که هیچ نوشته نیست که بخواندش نیرزد و عادت نوشته او را لفظاً بلفظ
درج می‌نوییم وصورت دیگر کرده از قرم در زیر طلاب ده وجود
دیگر نیز هم کار فرمایند در زمانی که حضرت والی روحنا فداه تشریف فرما
آنجا شدند تکلیف مسلمانان بنا کرده اظهار من کردند از دوبار در میان
شهر آب پیدا شد و بخود مان و حیوانات صدمه و ضرر زیاد میرسانند
اورا کت میسلمان شوم حضرت قبول فرموده نفر غلام همراه داشته
نفرها جا گذاشته است تشریف برده و از دو بار گذشته چون قرن درین

تشریف فرما شده آنجا بحضرت فرموده با وصف این خلاف هم
اگر مسلمان نشود و تقصیر از من میکنم اهتمت خانواده مسلمان شده این
قبول کنند از آن اهتمت خانواده فرمودند در میان تنگ خانه بازید
دستورالعمل چه حکم فرمودند بعد از کرده قرم راست تاب باران کرده اند
کوه بزرگی رو برو کردند پیش از آنکه مشکل رسیده و آنجا چند اسم اولیا
نوا کرا نشته اند مشهور است که پشت سر کردند هم بشود مشهور است و حالی بیوه
کردند از آن اهتمت خانواده لکن و از جای دیگر خانه هم در این خدمت آمده
جمع شده اند از اصفهان و تبریز و تو سرکار و سایر جا با هم شده و
کردند شما اینها ملت کردند همه ایل در شوهست جمع از رعیت کردند و
از خارجه در اینجا هست فوج کرده هشتصد نفر بابت کرد است
نفر از خود کرده هشتصد نفر دیگر محال بشیره و پنج و چند اولاد است
و تفنگچی که آنجا از تفنگچی‌های چاشتی و از معروف به نزدیک است کرد ای بستر زده
و اقدام شده و چون در این خدمت پنج نوع مردم قبیلی بعضی بیاره درست اند
بطور از چیز و انقطاع و قلعه از راه که چقدر ده دست کردند هم بیند و بکار تنگچیان
وعده دادند از این فوج نیز اگر چه غالب جوانان خوب و نظر
مردمان رشید میباشند اما او مدیر و حسب زیاد نفر ده پنج سالهاست
مشق و نظمی ننموده اند یکباره و بالمره از جیات نظامی خارج شده حال که

ﻫ آن وقت غلام کی از آن طرف
کرد آن طرف در بند بود آن را
فرار کرده اند که جای آنجا
رسیده و یکی شان رفته کرد دیگر
کشته اند بعد که حضرت والا
فداه تشریف فرما شدند

و نه هر دارم که این فوج در ایام وزارت میرزا تقی خان امیر نظام ترقی کرده و تربیت
شده بعد که بر افواج آذربایجان ترجیح داشتند و اکنون میان [illegible]
در کاه این است که ان شاء الله تعالی در بهار آینده کلیه نواقص این فوج
و سایر افواج [illegible] این دولت را که [illegible] رفع نظام
در ترتیب درستی [illegible] قصه [illegible] مقصد [illegible]
آن لشکر با چهار هزار نفر در خط راه از کرمانشاه تا اینجا [illegible]
یکشنبه دوم شعبان [illegible] زیادی از شهر رسیده بود تا چهار ساعت
از دسته گذشته در گردنه [illegible] جواب [illegible]
پسر علی [illegible] خان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] خلعت [illegible]
طاق معروف [illegible]
تا کار به [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]

در سمت جنوب متصل [illegible] واقع است که [illegible]
کوه بزرگ معروف [illegible]
[illegible] طاق گرا است که از سمت جنوب طاق گرا [illegible]
[illegible]

کوهی

کوهی [illegible] منزل [illegible] که [illegible]
[illegible] طاق گرا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شاه [illegible]
گذشته [illegible] چهار هزار نفر [illegible]
[illegible] برف زیادی هم در زمین بود [illegible]
[illegible] عبور کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

در سمت جنوبی [illegible] درخت [illegible] چشمه [illegible] که
[illegible] چشمه [illegible] روزی [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] سر پل [illegible]
طاق [illegible] منزل [illegible] طاق [illegible]
[illegible] طاق [illegible]
[illegible] جنگل [illegible]
طاق [illegible]
[illegible]

و سربازهای قراول با اسلحه هم همراه بودند و از میان طاق عبور شده
عازم منزل شدیم و با وجود صعوبت طاق گرا را طی کرده جلو رفتیم
از دسته گذشته بپای طاق رسیده و [illegible]
ارکان دولت [illegible] شدیم

تسطیح راه از خسرو آباد کرند تا پای طاق که جمعاً ده فرسخ است چه برای
تسهیل عبور توپخانه و قشون و چه برای سهولت عبور زوار و قوافل از [illegible]
است [illegible] از کارهای لازم و واجبات است چون تسطیح این ده فرسخ
راه عمده [illegible]
چاره [illegible] دولت و اعیان مملکت نیز [illegible]
مخارج خود در تسطیح این راه به دولت کمک نمایند و اگر [illegible]
همین دو کلمه دولت و اعیان مملکت به تسطیح این راه [illegible]
نیز تا هزار تومان [illegible] که این ده فرسخ را [illegible]
تسطیح [illegible]
صفحات دشت زهاب و سمت [illegible] این طاق و [illegible]
رونده [illegible] از طاق گرا [illegible]
اسم [illegible] که در زیر طاق [illegible]
جاری [illegible] بیشوه [illegible]

بیشوه [illegible] مکان و مستعد از آب و خاک معروف [illegible] طاق گرا
واقع و از [illegible] است

پنج ساعت و نیم به غروب مانده [illegible] طاق عازم منزل شدیم و در جلو [illegible]
فتح الله خان سرتیپ [illegible] با جمعی از خوانین و کدخدایان [illegible]
با [illegible] عزیز خان [illegible] با پسرها [illegible] جمعی [illegible]
دیگر [illegible]
به استقبال آمده [illegible]
آنجا صحبت کردیم [illegible] ایوانی است از سنگ تراشیده
راه [illegible] ایوان [illegible]

وضع [illegible] ایوان این است که [illegible] از کوه را [illegible]
[illegible] تقریباً [illegible] ارتفاع [illegible] تراشیده
صاف کرده اند و در [illegible] طرح کرده [illegible] آن صورت شخصی
رسم کرده اند که رو بمشرق ایستاده [illegible] طرف مشرق اشاره
کرده [illegible] عبادت [illegible] آن طرح تراشیده
[illegible] ایوان از سنگ تراشیده [illegible]
[illegible] ذرع [illegible] ذرع ارتفاع دارد و [illegible]
[illegible]

دیگر شکسته و ریخته شده و در عمارت [illegible] و طرح داده و در سمت [illegible] سلطان [illegible]
در جاها اثر [illegible] دیده اند و در آن دخمه [illegible] که آن دخمه را هم از سنگ تراشیده اند
زمینی که [illegible] ایوان است

این ایوان را عوام الناس [illegible] حضرت داود [illegible]
[illegible] خودشان [illegible] و در [illegible] اطراف آن [illegible] تراشیده
[illegible] ایوان [illegible] که [illegible] است
[illegible] آن [illegible] تا مقابل ایوان رسیده [illegible]
پسر ده یازده ساله [illegible] در میان ایوان [illegible] که [illegible]
[illegible] ایوان [illegible] و در [illegible] سطح ایوان [illegible]
آن دخمه را از [illegible] سؤال کردم [illegible] آن [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] سطح زمین ایوان [illegible] سطح زمین دخمه که در پشت ایوان
[illegible] جای [illegible] کنند و [illegible] ایوان و آن دخمه مقبره
سلاطین قدیم عجم بوده

[illegible] از آنجا که [illegible] منزل [illegible] سنگ سفید [illegible]
که [illegible] عوام می گفتند [illegible] که برای [illegible]
می [illegible] تمامی [illegible] تغییر [illegible] و [illegible] این سنگ
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] است [illegible]

[illegible]

یعنی در سمت شرقی دشت این کوه [illegible] بسیار [illegible] و [illegible]
[illegible] فرسخ طول [illegible] یک فرسخ [illegible] فرسخ [illegible] عرض [illegible] و این [illegible]
محال معروف [illegible] و دشتی [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] محال [illegible] معروف [illegible] است
و در سمت [illegible] این دشت وسیع [illegible] که [illegible] از مغرب
[illegible] که [illegible] است و اگر چه [illegible]
[illegible] و [illegible] داد
و طرف شرقی [illegible] و [illegible] طایفه [illegible]
معروف [illegible] که [illegible] محالات [illegible] است [illegible] وقت
در سمت شرقی [illegible] فرسخ چشمه [illegible] که معروف [illegible]
که [illegible] و [illegible] علاوه [illegible]
چشمه دیگر [illegible] معروف [illegible] گرم است که از جنوب
شمال [illegible] و [illegible]
[illegible] حسینخان [illegible] حاکم [illegible] است [illegible]
[illegible] مستقبلین [illegible]
حسینخان [illegible] و [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] فوج [illegible] است [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] تشخص و [illegible] که هم [illegible] ساختند [illegible] خیلی خوب [illegible]

معلوم [illegible] بود [illegible] و [illegible] از [illegible] سؤال کردم [illegible]

بعد غروب سوار شده [illegible] رفتیم [illegible] وارد [illegible] شدیم [illegible]

به ترتیب [illegible] که در [illegible] رفته‌اند را به دقت حفظ کردم

[illegible] چهار [illegible] است [illegible]

نیم ساعت [illegible] هیچ [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] تا [illegible] و سایر اسباب [illegible]

[illegible] دست [illegible] از آنجا [illegible]

[illegible] را به دقت حفظ کردم در مقام [illegible]

خان سرتیپ [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] توپ [illegible]

[illegible] خوب [illegible]

لازم است [illegible]

[illegible]

منزل [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

تلگرافخانه

تلگرافخانه [illegible] در اینجا لازم است

[illegible] [illegible] خوب [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] خوب ساخته که [illegible] چهار [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] است [illegible] آن [illegible] خوب

[illegible] و [illegible]

دو طرف دیوار این باغ درختستان [illegible] خراب شده [illegible]

[illegible] دیوار باغ [illegible]

روز شنبه چهارم از سرحد [illegible] قصر [illegible] نظر [illegible]

ملاحظه نظم سرحدات [illegible] عزیز خان [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

حاکم کردان [illegible] فرج الله خان سرتیپ رئیس طایفه [illegible] عزیز [illegible]

رئیس طایفه [illegible] سید محیی الدین [illegible]

رئیس طایفه [illegible] عزیز خان سرتیپ [illegible]

خودشان در [illegible] ایستاده منتظر [illegible] عزیز خان [illegible]

با دولتم نظر عظیم بار دعوت باقی عنده که بر خلاف وظیفه مرحمت دارند
از خانه بر شده و مقصود تکلم بجنس و تجدید دیدن دیگران و رفته در آنجا توقف
نموده است چون بر شده به کلیج خان قرا برای با شیخ و حاجی آقا بجنب فرشیانج
که در این دیار در بست داده بعد از آن رفته کردم خبر و طلب نمود از ده نفر دیگر
دیوان خانه او دلبسته آورده بودند همینکه خبر گرفتاری عزیز خان پسر
دختر نظم و سایر جمعیت اورا رسیده متفرق شدند دیگر بر متفرق شده
روز بعد فرد و فردا نقل تماشای خود کرده از آنجا تا سرحد روم فرار کرده
حسین خان میر پنج و فرج الله خان سرتیپ بنجاب و عزیز بیک شرف بانی
و سید محی الدین نقیب به اطراف رفته در اطراف خانه های بکنند حکم
تعاقب به خانه ها آنها را تعاقب کنند و بعضی از غربا بر خود بست
بستند میرزا علینقی برادر میرزا دیوان کردستانی و میرزا محمد شرف خان از دلگیر
که خبر بعد از پشت سر به تعجیل و تسلیم که حسینخان میر پنج و سایرین را از
ترس به جلو انداخته تعاقب کردن آنها منع کنند بر گردند و میرزا
علینقی و میرزا علی اشرف خان رسیده تفنگ شلیک نکرده تعاقب کرده در ارسی
پسر بزرگ عزیز خان و عمو زاده او و چند نفر دیگر دستگیر و با جماعت
نفس کشته خود به خانه های خود رسانده به جلو در عقب گرفتاری
دارایی شرح حسب بیرون از مفسده با او دو نفر کشته اند از جمعی به چند نفر که او

دیگری میرزا نذر خوان و گدای مجوس کرمانشاهان فرستادم و گرفتاری او را گزارش
بر درست عرض کردم و میرزا علینقی کار بر وارد بر جلو انداختم و او را چهار دست
دست بگذشته به دارالسلطنه رفته بود از هم قصه شدم
از جمله قریه قره جیق کردها که معروف بقره جیق و احتیاط که تفنگ
دارند هجوم خوب و بسیار است   سکنه قره جیق از عجم سادات
دو سه لاعرب و از شیعه علی بوده اند که سالها است در آنجا اقامت کرده
و بطرف آمده در این ده ها که اعضای دیوان بوده با تمام آنها در آن جا
سکونت داشته و بقیه با جماعت در آنجا ساکن اند با این
سادات عراقی و جماعت شیخ شریف حسینی آنها را تعقیب رسانده و در
غارت کرده اند و تمام شیخ سعید پسر شیخ شریف حسینی که حالا است و از
دیوان آنها را از حالا است معاف کرده اند و فعلا شیخ کمک از عزیز دولت
خود را به حکم جانب سید محمد از مشایخ و احوال پرسی از آنها
دلگرم و امیدوار کردم و در وقتیکه انعام نمودم و تشنی زیادی کرده
و دلخوش شدند
حسینخان میر پنج و غیره که از تعاقب با جماعت برگشته بعد در قره جیق
ایستاده دو کرنگان پسر عزیز خان و خورشید علی و خلیفه او و چند نفر دیگر را
که گرفته بعد دست بسته آوردند نسبت به حسینخان و سایرین که جواب ایشان کم

با جلو داشتم اتفاقاً که همه فقرات تغییر کردم و میرزا عزیز خان و سایر گرفتارها
ستمال که دست‌هایشان را به حسین خان سپردم و در همان جا پیاده شده برای
من برزخ داشت و اطمینان آن طایفه با چندان خلیفه عظمی آن برادر
بزرگ عزیز خان که شخص سالم و که همه انس و حقیقت شب سفید
است زیارت با سید محیی الدین نقیب الاشراف بغداد را تو فرستادم و از آنجا
سوار شده عازم قصر شدم

از قراباغ تا قصر که چهار فرسخ است در خط راه و نه در چنین راه مسطح
آبادی نیست و هیچ درخت و آب هم دیگر نیست کاه و هیزم هم نیست و اگر چه مرحوم موید الدوله
در هر فرسخی برجی عنوان قراولخانه ساخته بود هر یک از آن برج‌ها ده نفر مرد
از فوج کردان قراول بودند اما قراولی سرباز پیاده که مثل دیده‌بان در یک
ایستاده و بجز دور و بر خود دشمن جای دیگر را نمی‌بیند باعث [illegible]
[illegible]

سرپل و قصر است یک جهت مغروب مانده و در قصر شیرین [illegible]
آنجا هم به استقبال آمده [illegible] مرحمت [illegible] کرده در عمارت [illegible] که
بنا کرده چون امیر معروف است منزل کردم مسافت از سرپل تا قصر
پنج فرسخ و از شهر گرد [illegible] تا طاق گرا همه جا راه رو به مغرب و از طاق گرا
تا قصر بین المغرب و الجنوب است [illegible] در قصر از قلعه‌ایست
که در بالای تپه که در سمت جنوب قصر واقع است با کمال استحکام از سنگهای
تراشیده و حجرهای ضخیم بسیار بزرگی که از مصالح ابنیه و آثار قدیمه
در حوالی قصر است آورده بنا ساخته شده

دور دیوار این قلعه یک دست عمارت رو به جنوب مشتمل بر یکی دو در بزرگ و اطاقهای
چنین دور تا دور او طاقهای چنین که جا و مشتمل بر مطبخ و انبار
دیگر یک دست عمارت بیرونی خارج از قلعه هم بوده است که [illegible]
قدم پایین تر از قلعه هم رو به جنوب ساخته شده
در سمت شرقی عمارت [illegible] ساخته شده که [illegible]
و منظر [illegible] رودخانه الوند و صحرای معروف [illegible]
قصر نیز که بنا کرده مرحوم موید الدوله است در طرف رودخانه در کنار این
باغ [illegible] واقع شده و بر صفای منظره [illegible] افزوده است
مرحوم موید الدوله [illegible] و آخر قصبه قصر در کنار رودخانه الوند ساخته که [illegible]

آب جاری دارد و اگرچه مسجد کوچک است اما پاکیزه و با زینت است

چهارشنبه پنجم سه ساعت از روز گذشته به دیدن جناب آقا سید محمد والد جناب مستطاب آقا سید علی اکبر مجتهد سلمه الله که در یکی از کاروانسراهای قصر منزل کرده بودند رفتم جناب معزی الیه به جهت منع عموم زوار از زیارت و مطاف بندگان خودشان در قصر شیرین چندی دولت کرده بودند شکر خدا را که توفیق سه روزه خدمتم در قصر حضور ایشان شرفیاب شدم از وطن بغداد در بیان دیگر تحصیل ... رفتن ایشان موفق شدم و جناب معزی الیه که دوا ... تقاضا ... ایشان

... همراهان ... عازم عتبات شدند

چنانکه در یادداشت دیروز نوشته شد سید محی الدین نقیب الاشراف را رفع وحشت طایفه با جمعی دلخواه آنها نموده توقف ... که شخصی ... بارضای ... با قصد ... از ... با جمعی از استمال و تفرقین ... که خلیفه افغانی برادر بزرگ عزیز خان را با چند نفر از کدخدایان ... با جلال دستگیر کرده با خودش آورده بود همه آنها را خواسته ... نقیب الاشراف ... حکم کردند ... طایفه با جمعی ... با خلیفه عظیم خان که معروف ... و ... شجاعت مشهور است و ... آنها را مرخص کردم که بروند ... نیز

با جمعی دعا ... محال ... آنها ... رفع شد

... پادشاه ... برادر ... دمشقی پیر تبریک ... عرایض ... اظهار ... مراتب اتحاد نوشته فرستادم

عثمان بیک رئیس ... بیک ... خبر ... شنیده ... هر یک ... فرستاده ... در عنایت ... دمشقی پیر تبریک ... نوشته ... جواب آنها هم با کمال محبت ... نوشته فرستادم ... داده حبیب الله خان ... که موافق معمول ... بقشم ... مصطفی بیک ... با عریضه ... فرستاده بود جواب عریضه او را هم نوشته ... خلعت داده مرخص کردم ... حبیب الله خان ... درستی ... کردستان ... بنده ... از سر بیرون ... از روی عجز ... حکومت ... و ... خسرو خان ... رضا قلیخان حکومت ... که از دو ساعت ... برآمده ... مصرف

پنجشنبه ششم شعبان چهار ساعت از دسته گذشته به دیدن سربازخانه که
مرحوم مؤید الدوله در قرب شهر رقم سربازخانه نزدیک دروازه [illegible] تربیتی
در سمت شمالی قصر شرف به قصبه دروازه خانه الوند ساخته‌اند مربع سربازخانه
است با تخته بسیار مناسب و مساعد و اصل بنای آن خوب و محکم با
سنگ و آجر داشتن به چهار برج و چهل و پنج حجره فوقانی و تحتانی و طویله
اما بر بطه با ساخته و عدم مواظبت خرابه و زیادی در او هم رسیده و
مطبوخ به سقف یک ثلث از حجرات و نصف بیشتر از طویله‌ها ریخته و حجرات دیگر
نیز که منزل سربازهای فوج کرمان است به تعمیر و به درد و پنجره و در و دروازه
شرف و شعر بداد آن پنج دروازه و سرهم رفته سربازخانه محزون و به هست
و بنای و اصلاح و مرمت او فاصله در حسین سرحدی از کار آب پاشیده مقدم
عمران روز از سربازخانه الوند که آب زیادی داشت و قدیما از خطر شهر
گذشته به همه منصب‌ها را حاجی که شهر جعفر بدید ان باغی که مرحوم مؤید الدوله
ساخته و موسوم به باغ شاه است رفتم باغ طولانی درست دویست و پنج ذرع
طول و یکصد و بیست و پنج ذرع عرض دارد و باغ بسیار خوبی با روح و منظر
و ترتیبی است و چهار با مجر آن هم از نرگس و اشجار مرتبه در آن که یکی با قوت
و شکوه بر این تفصیل است

تاریخ بیست اصله	به تقال بیست اصله	لیمون ترش و ترنج پنجاه اصله	نارنگی چهار اصله	لیمون شیرین چهارصد و پنجاه و اصله

لیمو وحشی

زرد از جنس آبی و قرمز و خیرتی از تعبیر انار و کرده و زرد آلو قدری شکر نبود
اسم باغبان باغ این باغ میرزا محمد و باغبان هنرمند با سلیقه است صنعت با
خیلی محبت کردم و ده تومان انعام دادم و چون دخت نارنگی و پرتقال آن کم است
قصد دارم که نصف بیشتر نارنج‌ها را از ریشه درآورده جای آن‌ها را نارنگی و پرتقال بنشانند
و چون مدت هفته بود که باغ مرکب است و نخل خیر دیدم و الطف باغ مزبور جلیل منظم
و نما و آب بود و چنان بقیان و محسوس دانسته و روح فزاد و هوای مرطوب
در بخش نشسته مرکبات انجا که باغبان باغی الحال برسته بود چیده و چهار قرص
گرد و از محبوبیکه قدری باد تر و بهتر بود از بروف گذشته به منزل رفتم
از جمله بناهای جدید و قصر بسته بازار مشیری بجای باب دکان در جلو ساعت که رحمه
و عمارت قصر است که سقف بعضی از دکاکین را طاق زده و پوشیده و ناکرده
و دکان دیگر و بعضی بسته بازار ناتمام و با سقف مانده و سوای چند دکان
که یکی قهوه خانه شد و باب دیگر قصابی و بقالی و خرده فروشی است باقی
دکانها غیر مسکون و مخروبه افتاده است و چون رونق بازار قصر قدر در است
و اهمیت کلی هم این بسته را ذات فواید زیبنده کان اکنون حسین
ده خانوار و کلیه ماهیت بسته بازار مزبور را به حسین خان میر پنج ملازم
در التزام کردم که ناتمامی دکاکین را تمام و بسته بازار را مسقف نموده و در همه
دکانها مستاجرف بگذارد

چون یکی از متعصبین سنت آن زمان بسر حد قطع رسیده بود [illegible] چنین [illegible]
خودان باغ به دولت [illegible] بود [illegible] باغ خان [illegible] کارکنان [illegible]
مشتمل بر چند فقره دعاوی شیعه خودمان نوشت و میرزا علی اکبر خان [illegible]
میرزا آقا خان [illegible] کارگزاری [illegible] ما [illegible] کردم و [illegible]
آن برای میرزا علی نقی خان کار پرداز تهیم [illegible] فرستادم [illegible] که با [illegible]
قرار بدهد که آنها هم دعاوی [illegible] شیعه خودشان را در دفتر [illegible] نوشته [illegible]
خواهند [illegible] آنها با تفاق [illegible] اکبر خان [illegible] دولت [illegible] تا قطع و فصل
دعاوی و منازعات طرفین اقدام و جهد [illegible] بنجیب [illegible]
در سمت [illegible] واقف [illegible] باغ [illegible] باغ شاد باغی [illegible]
که چند [illegible] چرا [illegible] کرده و باغ بسیار وسیعی مشتمل بر درخت [illegible]
و انواع میوه جات [illegible] بعد [illegible] جوانمردان [illegible]
اشجار باغ را بکلی قطع کرده [illegible] این باغ [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] که در دست [illegible] خان [illegible] است واقع [illegible]
[illegible] آن باغ [illegible] درخت [illegible] ده [illegible]
اما [illegible] آن هنوز به [illegible] رسیده
[illegible] ان [illegible] نوشته و شکایت کرده بود [illegible]
[illegible] در باغ [illegible] قطعی [illegible]

یکجا بهم

یکجا بهمه از آن مطالبه می نمایند اگرچه این قیمت [illegible] در بعضی دیگر [illegible]
معمول [illegible] جنس [illegible] دارد [illegible] و [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] تخفیف داده و [illegible] بعضی دیگر [illegible] کردگی [illegible]
که [illegible] نسبت [illegible] کرده [illegible] داده [illegible]
[illegible] و در [illegible] شده
[illegible] قیمت [illegible]
[illegible] و [illegible] مشروب [illegible]
[illegible] مشروب [illegible] خوردنی [illegible]
[illegible] میشود [illegible]
[illegible] ظرف [illegible]
جمعه [illegible] ساعت [illegible] بهمراه [illegible]
شده [illegible] عمارت [illegible] قصر [illegible]
[illegible] کردم [illegible] مملکت ایران [illegible]
[illegible] گرد [illegible]
[illegible]
[illegible] قصر [illegible]
[illegible] این [illegible]

ژاندارم از رفتن بعقب است مقصد بخانه نفر ژاندارم اصفهانی و شیرازی [illegible]
که از راه قصر شیرین [illegible] بروند که آن مصطفی بیک خانقینی که سرحددار است [illegible]
شده و سرحد را با آنها گرفته همه را نخست که بعد ژاندارمها را [illegible] مراجعت کرده
شرح ملاقات مستقیماً از قصر باین بنده [illegible] که بعد [illegible] در این باب
بقایم مقام خانقین رجوع کردیم که [illegible] از [illegible] نسبت [illegible]
نسبت گرفتن [illegible] عزیز خان [illegible] بعد [illegible]
[illegible] عزیز خان [illegible] مصطفی بیک خانقینی
[illegible] دست [illegible] ژاندارم
[illegible] مصطفی بیک خانقینی [illegible]
[illegible] خود [illegible]
از قایم مقام خانقین [illegible] کردیم و چون [illegible] قایم مقام خانقین
[illegible] مصطفی بیک [illegible] کردن [illegible] مجبور کرده
چهار [illegible] ژاندارم [illegible]
[illegible] مصطفی بیک خانقینی
[illegible]
[illegible]
[illegible] آمده [illegible] خانقین

و چون ظاهراً اقدام مصطفی بیک با [illegible] از [illegible]
ثالث کنیری بود [illegible] روانه کردیم
قصبه قصر شیرین [illegible]
[illegible] معتبر [illegible]
آنجا از کار [illegible] معدوم است
شنبه هشتم شعبان چون دیگر [illegible] در قصر [illegible]
و قلعه زنجیر و محال گوران و [illegible] کردستان مراجعت از
راه سرپل [illegible] را ترک کرده اشخاص ذیل را بتفصیل ذیل ملاقات داده
نه ساعت از روز گذشته از قصر حرکت کرده از راه ذهاب مراجعت کردیم

حسین خان [illegible] سرحددار کنیری	حاجی [illegible] کارگذار ثالث کنیری [illegible]	علی اکبر خان سرحددار ثالث کنیری [illegible]
میرزا [illegible] کارگذار ثالث امیری [illegible]	معلم [illegible] ثالث امیری [illegible]	عزیز بیک [illegible] سرداری امیری

منزل امروز [illegible] معروف سرپل ذهاب بود [illegible] منزل را
در چادر [illegible]
[illegible]
مسافت از قصر تا سرپل ذهاب پنج فرسخ [illegible] قوره تو
[illegible] ذهاب واقع است

دره جو منزل از شب مراجعت [illegible] الله ولد مرحوم شیخ میرزای [illegible] آقا
[illegible] رسید که می گفت حسن وکیل الدوله فوت شده در جواب نوشتم که جنازه
او را محترماً بردارند و خانه و دفترخانه و حجره و خطوط [illegible] را مکلف بوده
به حضور [illegible] رسید [illegible] امام جمعه و صاحب [illegible] خود مرحوم وکیل الدوله
دیگر [illegible] حرکت [illegible] حاجی عبدالرحیم برادرزاده [illegible]

یکشنبه نهم [illegible] چهار ساعت از دسته گذشته از سرآب زاب حرکت کرده
عازم محال معروف بکلیه [illegible] شده محال خوبیست [illegible] محال بکلیران [illegible]
سید محی الدین [illegible] معروف است و چون [illegible] آبادی [illegible] منزل [illegible]
قدر [illegible] محتاج را [illegible] بکلیران [illegible] کرده آورده بودند سید
محی الدین [illegible] مستول [illegible] است [illegible]
محال بکلیران [illegible] چهار قریه [illegible]
اطراف را [illegible] آورده است از جمله شیخ عثمان [illegible]
قادری که [illegible] بکلیران [illegible]
دارد سید محی الدین [illegible] آورده [illegible] کردم [illegible]
تکیه و خانقاه [illegible]

سید محی الدین [illegible] آورده بود [illegible]
رقیمت محتاج [illegible] قبول [illegible] قیمت محتاج

باد دادم

باد دادم و اگر چه وقت [illegible] رفته [illegible] کرده خلیفه عظیمخان برادر
عزیزخان را آورده بود [illegible] باد داد و بود [illegible] در اینجا نیز
یک [illegible] میرزا باد دادم

بکلیه [illegible] بود [illegible] زاب [illegible] موسوم [illegible] بکلیه
واقع و از سرآب زاب با پنج شش فرسخ [illegible] است [illegible]
[illegible] سمت شمال است

از قصر شیرین گرفته تا این نقطه معروف بکلیه [illegible] فرسخ [illegible]
این مسافت را [illegible] محال زاب است [illegible] کردم
[illegible] ولایت [illegible]
محال زاب [illegible] آن [illegible]
آن است که [illegible] محال زاب را [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کرده [illegible] است
[illegible] محال زاب [illegible] است

دوشنبه دهم [illegible] حرکت کرده عازم [illegible] شدم محال [illegible]
از توابع کردستان است [illegible] که در سمت
شمال [illegible] قلعه [illegible] است و چون [illegible]

وقت [illegible] حسب الفرمان جوانرودی بحال نه بودند و دیگر است قبل از وقت
بحسب الفرمان اعلام شده بود که باحتیاج یک شب توقف در آنجا را عمل کرده بفرستند
و بالجمله بعد از طی مسافت یک فرسخ از گلیه سفید که قدری از آن همراه و با بعضی اشخاص هم
پاره‌ای در راه رسیده بودیم آب خوبی کرده بنزدیک معروف بکلاوه رسیدیم اگرچه راه بسیار سخت
و دشوار بود اما سرا با لذت یار شد و دسته کلاه خود بود اگرچه چند دقیقه جاها
نگاه داشتیم تا نفسی بکشند و همین طور بلندی کوه مزبور را که یک ساعت بیشتر طول
کشید طی کرده بقدر رود کوه رسیدیم سرازیری و نشیب کوه مزبور در ما ئی
عمیق دره‌های سخت و چند نقطه پرتگاههای هولناک پیش آمد و زحمت زیاد
از آنها عبور کرده به تپه‌های خاک بر جنگل رسید دیگران همه منظری پیاده
و بسیار [illegible] راحت که عازم دشت حر شدم منزل اینجا نیز چادر بود
تا فردا صبح آفتاب [illegible] و مسافت از گلیه سفید به دشت حر
شش فرسخ و با قافله کوه کاوه راه خط حرکت رو شمال و از آنجا تا دشت حر
ما بین شمال و شرق بود از گلیه سفید تا دشت حر [illegible] در اطراف درخت
راه [illegible] در خود دشت حر آبادی نیست و از اول [illegible] هم
سرا کم و مشتمل بر جنگلهای انبوه و متعلق بمحال گوران است [illegible]
قطعه زمینی که در نقطه‌ای دشت حر واقع است دیگر هیچ محل زراعت ندارد
در این نقطه دشت حر از یکطرف کوه [illegible] از سمت جنوب و از طرف دیگر

سلسلهای

سلسلهای کوه بزرگ شاهوی اورامان و رشته‌های کوههای جوانرود و کرمانشاهان
از سمت شمال نمودار بود
عظمت [illegible] کوه که گویا در مقابل [illegible] خود را بلند [illegible] می‌نمایند
با جنگلهای انبوه [illegible] منظر [illegible]
در این منزل حضرت شیخ علاء الدین پسر حضرت شیخ عمر که بزرگترین مشایخ
طریقه نقشبندی است در عقیدت فوق العاده دارد و دیگر خانقاه [illegible]
[illegible] است با مریدان مخصوص از جانب حضرت شیخ عمر پدرش بدیدن من
و تبریک ورود من آمده بود نسبت باو لازمه توقیر و احترام بعمل آورده جواب
مراسله حضرت شیخ عمر را [illegible] از سر [illegible]
اصحاب [illegible] داشته و مکتوب جوابی سلسله را بحضرت شیخ علاء الدین [illegible]
کرده اوامر مراجعت دادم
سه‌شنبه یازدهم شعبان چون هوا خیلی سرد بود چهار ساعت از شب گذشته
از دشت حر حرکت کرده عازم تنگه [illegible] شدیم تقریبا نیم فرسخ از راهها خوب بود
و از آن [illegible] سخت [illegible] بر جنگل پیش [illegible] زیاد
شدن و چند مرتبه [illegible] معروف [illegible]
که از [illegible] کوه [illegible] رسیده برای صرف غذا [illegible]
پیاده [illegible] چهار ساعت بغروب مانده از آنجا حرکت کرده عازم تنگه [illegible] هم

کردند و دره های صعب دخت پیش آمد تا به رودخانه زنگیان رسیدیم
رودخانه زنگیان از کوههای زاغان که در سمت جنوبی این راه واقع است سرازیر شده
و از دره های پیچ پیچ مملکت گوران که گذشته داخل رود [illegible] شیروان بر رودخانه [illegible]
ملحق شود بعد از گذشتن از رودخانه زنگیان عازم منزل شدیم

و چون می گفتند که در دشت [illegible] تخته [illegible] اطراف [illegible] دوده [illegible]
که دو فرسخ است و دو ساعت از شب گذشته به نهایت خستگی وارد
تخته [illegible] شدیم قریه تخته [illegible] در جای [illegible] منظر [illegible] بلندی [illegible]
کنار رودخانه کوچکی واقع شده قلعه محکم و خانه های بسیار خوب دارد [illegible] قریه
متعلق به [illegible] سلطان [illegible] معروف [illegible] است و از توابع محال
گوران [illegible] در سمت جنوب به فاصله سه فرسخ [illegible] قصبه [illegible]
واقع [illegible] تخته [illegible] مشرق است

چهارشنبه [illegible] شعبان صبح روز [illegible] خانان [illegible]
گوران [illegible] حاکم گوران [illegible] که [illegible] به استقبال آمده
[illegible] برداری [illegible] سلطان [illegible] خلعت
داده عازم [illegible] شدیم قریه [illegible] آخر محال گوران
و از اینجا که گذشته [illegible] محال [illegible] بعد از طی مسافت یک فرسخ که
[illegible] کوهک [illegible] رسیده محال [illegible]

کوهک [illegible] ربیع [illegible] رسیده [illegible] جنگلها که نشان [illegible]
بود پیاده [illegible] یک ساعت توقف نموده عازم منزل شدیم
در [illegible] قلیچ خانه [illegible] اکبر خان [illegible] با چند نفر [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] وارد شدیم
قریه قلیچ خانه در [illegible] ربیع محال [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] متعلق [illegible] خان [illegible] است
منزل [illegible] خانه [illegible] که [illegible] ترتیب
داده بود [illegible] ایام [illegible] تخته [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
سمت جنوب [illegible] قلیچ خانه [illegible] کوه [illegible] دست [illegible]
[illegible] قریه [illegible] فرسخ [illegible] قصبه
[illegible] چشمه رودخانه [illegible] واقع شده
این [illegible] محال [illegible] رودخانه [illegible] دو فرسخ
[illegible] متعلق [illegible] محال [illegible]
از قریه تخته [illegible] قلیچ خانه چهار فرسخ [illegible] مستقیما رو به مشرق است
پنجشنبه [illegible] شعبان منزل امروز [illegible] ساعت از
گذشته [illegible] اکبر خان [illegible] محمد خان [illegible] قلیچ خانه خلعت داده

عازم سراب نیلوفر شدم راه خیلی خوب و هوا معتدل بود ساعت پنج برودخانهٔ
معروف بگاماسیاب رسیده و بالای معبر آن پیاده شدم
اگرچه در ایام سلطنت پنجشنبه بیست و هشتم رجب دو شاخه رودخانهٔ گاماسیاب
را در یک منزل در نوشته میشود که یک شعبه رودخانهٔ گاماسیاب سرفیروزآباد و در فیروزآباد است
قریه ایست از محال سرفیروزآباد که محال از بور و هم فیروزآباد میگویند
رودخانه میرآید از کوهستان متصله بقریهٔ سرفیروزآباد از مشرق بمغرب از
در جنب سیله محال ماهیدشت و بمغرب بیستون دیر با ماهیدشت که دره
هم ننده نیزالی جاری و آنجا دو نهرهای دیگر با او ملحق شده رودخانهٔ معتبری میشود
که بعضی از اراضی محال ماهیدشت را مشروب میکند و از ماهیدشت
گذشته بجانب شمال غرب با منحرف شده و از اراضی سیله ماهیدشت گذشته
برودخانهٔ قراسو ملحق میشود — هفت ساعت از دسته گذشته
از گاماسیاب حرکت کرده عازم منزل دو ساعت بغروب وارد
سراب نیلوفر شدم از قریهٔ قلیچ خان تا سراب نیلوفر پنج فرسخ و خط مستقیم
از مشرق است قریهٔ سراب نیلوفر از خالصجات دیوانیست و عبدالحسین خان
که متصدی تمام خالصجات است قبل از وقت آنجا تشریف
منزل را بجهت ما حاضر کرده و چادرها در بالای تپه مشرف بر چشمهٔ
سراب نیلوفر است منظر بسیار خوبی دارد و تمام سراب در زیر دست خود

[illegible]

تپه از زمین مسطح شده دو طرف خوش شش را به چه عمیق کرده رو بمشرق جاری شده
از طرف قریهٔ سراب نیلوفر که فعلا تشخیص کاری است مشروب می نماید
اگرچه پنج سراب نیلوفر در کتابت مشهور است پنج محال شاهین و کلیایی
و رابع محال ... پنج سراب نیلوفر پنج محال ... و این سه ... دره داد
در ... کرده اند ... بیگی و عبدالله خان ... برادر
... خالصجات ... گفته بودم که ... پنج صد
و پنج ... دانات خالصه بکارند ...
مقداری ... کرده اند که در بهار آینده بکارند
اگرچه ... سراب نیلوفر ... لذا ...
... سراب ... ایام بهار ...
... عبدالله خان گفتم ... کرده ... بکنم
تمام ... کرده ...
بقدر دو ... از سطح ... برگهای گل نیلوفر ... کرده
... یکی از ... سراب نیلوفر بقعهٔ کوچک ...
... که برای غرق کردن ... گل چیده ...
نشسته ... دست خود ... رفت و چند دسته از آنها
و غنچه های نیلوفر را آورد

دریاچه مرغوب ماهی های کوچک و بزرگ دارد تا کرمانشاهان جهت ... زیاد
از اول زمستان تا امروز در تمام مدت گرانی نان بود
و باران کافی نیامده و تمام مضطرب و متزلزل بودند تا ذیقعده گذشته از اول طلوع آفتاب با تعادل واحد باران شدیدی بارید و اکثر چادرها
و حمالان غرق باران شد تا صبح بیدار بودیم و بر حالیان ... و باری
کرد ... چنانچه گفت ... جهت ... احیای ...
امید داری خاصه بعد پنج ماه جهت این نعمت شکر کردیم
جمعه چهارم شعبان در ساعت یک به جهت چادرها و ... هم اهالی ...
... دریافت ... شد ... و باز هم ...
... بالضروره تا شش ساعت از دسته گذشته ... آب نیلوفر ...
کردم ... در هوا ... جمعیت ...
گرفته ... منصب ... اعیان ... بعد ... گرفته
کل بصعوبت حرکت ... تا ... ساعت ... شب ...
مسافت ... آب نیلوفر ... فرسخ ... مستقیماً سمت مشرق است
مدت مسافرت این چند ... روز بود ... ولایت ...
... این چند فقره را ... توضیح ... کردم
دولت عثمانی ... معروف ... کمال ...

که یکی از ... کردستان ... طرف ... قسمت
... قراولخانه ... نقطه ... بیرون ... طرف ... گذشته ...
نقطه که عبارت از ... کرده ... کوه ...
معروف ... معروف ... چهار قراولخانه ... نقطه
... قراولخانه بیرون ... طرف گذشته ... معروف ... گرفته
تا نقطه معروف ... که بعضی از ... طرفین ...
و بعضی دیگر ... دولت عثمانی است ... در
... قلعه ... قلعه ... قلعه ...
دولت ایران ... چهل و شش قراولخانه است ... از آنجا
... گرفته ... که ... دولت ... به
دولت علیه ایران نیز ساختن قراولخانه ... دولت
ملزم است ... چندان ضرورتی ندارد و چیزی که ضرورت کلی دارد
تفصیل ... که ... قراولخانه ...
... قراولخانه ... برای ...
... راه ... قراولخانه ... معروف ...
عبارت از آنجا ... معروف ... قراولخانه ...
معروف ... کوهستان ... قراولخانه ...

مریوان و ناخوشی آب و هوا و بواسطه درختهای جنگل بوده

زمستان زیاد آب و برف است که بعد از آنکه نشستن در آنجا او را با این دشمنان و همه

عرض زیاد آب و معروف [illegible] از آنجا خانقین بر [illegible]

طی و در آنجا برخورد و بالاخره رسیده شد

بولایات و محاصرت سرحدیه کرمانشاهان متصرف شد که بغداد که [illegible] از جنوب

شمال در پهلوی یکدیگر واقع شده اند و تفصیل آن بولایات و محال زهاب

جزو ایران بوده [illegible] محال گیلان محال [illegible] محال قلعه شاهین

که طولی بلوک شیران [illegible]

این بلوک شیران اگرچه [illegible] با انصاف در تصرف دولت عثمانیه است اما چون به

ز بودن سمت [illegible] و متصرف یکی است محال جوانرود و

کرد بلند معروف به پشت قلعه واقع شده و [illegible] و وضع کلهر و بیات

جزو متعلق آن بلوک ایران و در جزو ولایات است

تفصیل ایلات و عشایر که در سرحد کردستان و کرمانشاهان زهاب اند از این قرار است

مراتع زمستانی طوایف دیگر کرمانشاهان از قلعه [illegible] و کلهر

از حد قلعه شاهین و قصر شیرین و قلعه سبزی گرفته تا حد و متصل به خاک ایران است

روز چهارشنبه سلخ ماه شعبان که بعد و روز عید نوروز سلطانی زمانه بود امیرنظام

از سراب [illegible] در صبح بطرف شهر کرمانشاهان

حرکت آمد بعد از ظهر ساعت [illegible] ضیاءالدوله که نیابت حکومت

کرمانشاهان را داشت با مرتضی قلی میرزای معتضدالسلطنه و جمعی از شاهزادگان

و اعیان کرمانشاهان باستقبال آمد امیرنظام یکان یکان آنها را محبت و مهربانی

[illegible] مقصود [illegible] گذشته [illegible]

دو ساعت به غروب مانده وارد دارالدوله شدیم [illegible]

امیرنظام مسرور و خوشوقت شده تشکر کردند در این روز [illegible]

خبر رفع ناخوشی وبا و نظام سرحدات و نظم [illegible] علی اکبرخان [illegible]

از شنیدن خبر فوت وکیل الدوله عریضه به امیرنظام عرض کرده [illegible]

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را   چندان امان نداد که شب را سحر کند

در ماه رمضان این سال امیرنظام هرشب طبقه از طبقات و اصناف

و اهالی کرمانشاهان را با فطار دعوت میکرد و [illegible] ماه مبارک

رمضان را [illegible] روز عید صیام سلام [illegible] با شکوه منعقد [illegible] جمیع طبقات

روز جمعه با انتظام و اعلام حاضر شد ظهیرالملک خطیب اسلام بود خطبه کامل
خطبه خواند و شعرا هم اشعاری را که گفته بودند خواندند و هر یک صله بقدر اشعار خود گرفتند
شد بعد از آن هزار و سیصد و ده بحران امیرنظام هم قرار جمیع امورات و مناصب اداره
ایالت و دولت را واداد و روز پنج شنبه هفدهم همین ماه بطرف کردستان حرکت نمود
در روز شنبه بیست و دوم این ماه بکردستان وارد شده عموم اهل کردستان
با اشتیاق و آرزوی که بدیدار امیرنظام داشتند در کمال استقبال
آمده امیرنظام در رسیدن آنجا از اسب پیاده شده و ایلخان ایلخانان و ایالت
فرزند و ارکان را که دیده بودند بر سر روی آنجا دست داده
برسید اگر شخص غریبی در آن وقت حضور می‌داشت فرق نمی‌کرد که کدام حاکم و کدام
محکوم است ... امیرنظام ... کردستان ... و خیر ... را با ...
منظور داشته که فرقی بر آن متصور نخواهد بود و در دو طرف مستقبلین و تماشاییان
بیشتر از بیست هزار نفر زن و مرد و صغیر و کبیر بودند و همه از دیدن امیرنظام شاد
شادمانی نمودند اما امیرنظام بعد از ورود بکردستان فوج کردستان را ...
کردستان ... لازمه ... خورده و ...
تخطی طایفه ... داخله کردستان ... خوانین ... که ...
است نموده ... نقطه ... آباد ... فرستاده ... قرار داده
ولایت را ... پس از آنجا چهار روز توقف در سنندج ...

اول ایالت بعزم سرکشی ... دو روز بعد عازم ولایت کردستان گردید
در روز شنبه بیست و پنجم شهر ذیقعده الحرام ... بسنندج
مقصد ... جناب ... شیخ الاسلام و میرزا علی نقی ...
و این بنده ... رکاب آمدیم روز شنبه بیست و پنجم از دارالاماره کردستان
حرکت ... باغ تپه که ... شهر سنندج است نزول ... این باغ
تپه از بناهای مرحوم امان الله خان بزرگ والی کردستان است ...
... کردستان و این باغ چون ... آنجا ... شده به باغ
تپه مشهور گشته و این باغ مشتمل است بر چهار باغ و ... خیابان بزرگ ...
باغ ... آباد ... بوده و اکنون ... صاحبی ... صورت
... اول ... هم قصر و هم باغ ... باین ...
... با ... آنجا علی نامی است که ...
... که ... هر یک ...

تپه و باغ تپه است

روز یکشنبه بیست و ششم از آنجا حرکت کرده بسوی مقصد روان شدیم
راه امروز خیلی سخت و صعب است و باید گردنه ...
گردنه خیلی بطول و مفصل است در سه ساعت که راه رفته برای صرف نهار
... پیاده شدیم ... چون ... امیرنظام ...

دنبال إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا آبادی را که نشسته ویران کرده بودند وضع امیرنظام چون سایر حکام نیست که قرارش بر ظلم و اذیت رعیت باشد یک مثقال سیورسات از رعایا قبول نمی‌کند و جمیع ملتزمین رکابش سفرهٔ خودشان مهمان و از مطبخ زرگران نعمت خوارند و در این آبادی جائی نبود که یکساعت در آنجا استراحت توان نمود بعد از صرف نهار حرکت شد از کنار قریهٔ حسین آباد ملک میرزا شیر دیوان گذشتیم این قریهٔ حسین آباد از جملهٔ موقوفات مرحوم محمدرضای وزیر پدر میرزا شیر دیوان است که در حال حیات خود با چند جای دیگر از مستغلات وغیره بجهت خیرات و مبرات قرار گذاشته دهی آباد و پرمحصول بنظر آمد مقارن غروب بقریهٔ باقل آباد که منزلگاه شب بود رسیدیم از این راه شش فرسنگ مسافت داشت امیرنظام از خستگی نخود بمنزل تشریف آورده دیدن فرمودند این نوع توجهات که از این بزرگ بظهور می‌رسد از هیچ بزرگی دیده و شنیده نشده یکساعت بیشتر در آنجا توقف ننموده بجای خود تشریف فرما شدند در این منزل عریضهٔ امیرنظام رسید که در این چهار و صلواة آباد کردستان چند نفر از قطاع الطریق بجان لطفعلی خان پسر محمدخان که از بنی اعمام امیرنظام است برخورده و الحمت و برهنه کرده اند فوراً هم بکردستان و هم بکردستان رسم رشتی از زوار نا و حوادث احکام مؤکد صادر فرموده جناب تحقیقات نموده سارقین را بدست آورده در بجا و مال را از سواره جدید کردستان را بر سم قراول تعیین

فرموده که علی الاتصال در گردش باشند و دزد نقاط کردستان هم چند دسته سوار قراول معین و مشخص نموده که هیچ جه در هیچ طرف اسباب بی‌نظمی روی نداده بدست دزد نفر به عبور بوده این قریهٔ باقل آباد ملک میرزا صادق خان مستوفی باشی است و از دهات معتبر کردستان است هر فرسنگ دو فرسنگ خاک که دارد این زمان قدری تخریب بهم رسانیده است امیرنظام آقا محمد مستوفی باشی را که بجهت پذیرائی آمده بود خلعت فرمودند

صبح دوشنبه بیست و هفتم از اینجا بطرف تخت آباد ملک جناب امیرنظام حرکت نمودیم سوارهٔ طایفه سندی باستقبال آمده یکان یکان مورد نوازش گردیده مرخص شدند برای صرف نهار بسر چشمه که مشهور است بچشمهٔ سفید پیاده شده حضرت امیرنظام صرف نهار نمودیم این چشمه از مضافات مبارک آباد و از چشمه‌های خوب روزگار است قریب بسنگ آب صعود داشتن خیلی صاف و روشن و گوارا است دور جلو این چشمه چمن خیلی بزرگی است که بواسطهٔ آب این چشمه گیاه و علف آنکه در کمال انبوه و نما است و آب این چشمه برای زراعت مبارک آباد نفع کلی دارد چهار ساعت بغروب مانده از اینجا حرکت و بطرف منزل روانه شدیم در پهنای قدری این چشمه دربست و پنج سال قبل سدی را بحکم امیرنظام بسته‌اند برای سرگشتی بستان نبود بدان نقطه رفته و تماشای سد را نمودیم سدی در کمال استحکام و بتقاضا قریب از دو هزار تومان مخارج بستن این سد شده و با استعمال

این سمت دربند پرسیدم اینجا که بهشتی زمین زمستان‌نشینی و بهمین جهت است
در زیر سد رخنه پیدا کرده دیوار محوطهٔ قلعی که سد زیر بود و جلو آن بسته شده فرونشسته
بشود امیرنظام عقیده شد که معمار قابلی آورده پای دیوار سد را از اساس و
استحکام کامل بدهند که دیگر آب رخنه نماید بعد از تماشای سد بسوی مقصد روانه
دو ساعت بغروب مانده بقریهٔ نجف‌آباد رسیدیم در طرف جنوب نجف‌آباد
مرتفع است بسیار باصفا که امیرنظام باغی را احداث نموده از فرنگستان باغبان
قابلی را برای ترتیبات آن آورده و خیابان و دستجات باغ را مرتب کرده
و غیره با خوشترین وضعی ترتیب کرده چون امیرنظام قریب بیست روز
مبتلا بوده است آمدن نجف‌آباد را نتوانسته است شکوه و رونق این
باغ بمیزانی که در بهار منظور بعضیت خیابانها و درختان باغ هنوز محتاج تعمیر
در این نجف‌آباد عمارت اندرون و بیرونی درستی داشت خود امیرنظام
و موجود است و برای هر یک از ملتزمین رکاب منزل و اطاقی با جمیع لوازم
سکنی مشخص شده بود و در کلاه رفت در بنه از بزرگ و کوچک ملتزمین رکاب
نزدیک بناهای بعضی آورده در این نجف‌آباد مسجد و حمام بسیار خوبی است و در جلو
عمارت آن باغ بسیار بزرگ و ممتازی قریباً احداث کرده‌اند که از باغهای
خوب روزگار بشمار می‌آید درختهای چنار زیادی در اینجا دیدیم که تمیز چنین
درختها دیده نشده بود سر در عمارت که بباغ مشرف است خیلی خوش وضع و با رونق

و چشم انداز

و چشم انداز است در نجف‌آباد دختر کوچک فرستاد آن بحضرت امیرنظام رسید
و تحفه‌ات دختر را با نیت آنجا عمارت نمودند روز دوم ورود به نجف‌آباد بقریهٔ رزوبیان
ملک امیرنظام رفتیم و تا عصر در آنجا مانده مراجعت کردیم جناب مستطاب
شیخ الاسلام کردستان که بدیدن امیرنظام به نجف‌آباد آمده بود برای کسب دعا
خورده شد از نجف‌آباد آمده از آنجا بطرف کردستان رجعت نمود
روز پنجشنبه سلخ شهر ذی‌القعدهٔ الحرام از نجف‌آباد بطرف بیجار که دارالحکومهٔ گروس است
روانه و در قریهٔ قباسرخ صرف نهار نمودیم قریب چهار ساعت از روز رفته شده
بعد سوار شده و بسوی مقصد راهی شدیم امیرنظام بقریهٔ قباسرخ تا قریهٔ مقصد
قباسرخ است و ساکنین آنجا جمیعاً سادات صحیح النسب و بقول اکراد اوجاق
می‌باشند شریف فرموده زیارت اوجاق را فرمودند یک ساعت بغروب مانده
وارد بیجار شدیم در عمارات حضرت امیرنظام برای هر یک از ملتزمین رکاب
منزل تعیین کرده و جمیع لوازمات منزل را تهیه دیده بودند عمارات بیجار اغلب
معمور و آبادست مخصوصاً دو تکیه و حسینیه آنجا مشهور است حسینیه است
که مجلس روضه‌خوانی حضرت خامس آل عبا علیه الصلوة و السلام در آنجا منعقد
میشود از بناهای عالیست و مقصد و نزهت او ده ذرع با شاه‌نشین‌ها عرض
یک قالی بسیار بزرگ ممتازی در قدیم داشته حالا آن قالی از قوت و عظمت
پسر زین العابدین خان که سابقاً از جانب حضرت امیرنظام حکومت اینجا را داشته

قالیچه‌ها را از روی آن بمیزان عرض و طول اطاق درست کرده و آن اطاق را
با آن قالیچه‌ها مفروش کرده بودند که هم اطاق و هم فرش اطاق بسیار
خوبی داشت آن شب را در منزل خود بسر بردم   روز جمعه غره ذیحجة الحرام ۱۳۱۰
که روز دوم ورود بود حضرت امیرنظام محض دیدن بنده و برادرم بحیاطی که مشهور است
بحیاط اندرون و منزل میرزا علی‌نقی سرکشیک‌باشی کردستانی و بنده و برادرم
در آنجا بود تشریف آورده نسبت باین بندگان نهایت التفات و مهربانی کردند
صحبت‌ها شد میوه و چای آوردند و بعد از صرف آن خودشان را مرخص کرده تشریف بردند
حاجی علی‌نقی را بجهت مباشرت ما معین فرموده و از این التفات و مهربانی که در حق ما کردند کمال امتنان حاصل است
چون ایشان آداب دانی را بمعنی آورده بودند دیدن کردند و بعد منزل مبارک را از سرکار
امیرزاده امیرنظام طرف عصری بباغ تخت تشریف برده بودند ما هم بآنجا رفتیم خدمت ایشان رسیدیم
این باغ تخت از باغ‌های خوب و باغ بسیار بزرگ و باصفائی است اطراف
نیم فرسنگ خارج از قصبه واقع است   روز یکشنبه دوم ذیحجه
صبح زود دیدنی که بنا بود بحکام کردستانی رسید که امیرنظام با کمال عجله برای
رفع شورش و دست‌کاری‌های طرف ... ورامان رفته و دو روز هم دفع نمودند
شورشیان را نمودند و اعاده نظم و ... امور را نمودند و مراجعت کردند ما هم
در خدمت ایشان ... ورامان ... شورش و ... رسید امیرنظام
چهار روز دیگر برای انجام امورات و مراجعت کردن توقف نمودند و روز پنجشنبه

هفتم شهر ذیحجه بخسروآباد که حاجی اعتمادخان در آنجاست ... و سنگ بخسروآباد
ماند و ظهر امیرنظام کردستان با ... و سی ... امیرنظام ببرکت شش که ... در این ... کردستان
نیم و دیدن ... و ... دو بنا ... حضرت امیرنظام
در این ... خودشان ... چون ... و حکام کردند ... بیست
و حاجی ... کردستان ... شد ... این ... و ... ما ... را ... مانده ... بخشش
ولی ... نکردند معهذا امیرنظام ... توسط ... کرده ... انها را
دولت بسته ... جمعیت امیرنظام آنها را ... کشتن ... عفو
قتل از جرایم ... تخفیف ... امیرنظام ... ظهیرالملک ... که
روانه کرد که در ... متوقف ... امیرنظام ... بطرف کردستان ... آوردند
روز یکشنبه دهم ذی‌الحجه که روز عید قربان بود در خسروآباد ... نه ... آنجا ... گذرانده
روز دوشنبه یازدهم ... بطرف مقصد روان شدیم این حاجی اعتمادخان از
بنی اعمام امیرنظام ... دولت‌خواه ... و ... کردستان ... و ... از ... ها
ایشان خیلی مرتب و ... است ... عمارت بسیار ... خسروآباد
و ... در این عمارت ... بر ... عالیه است ... این
عمارت ... قالی‌ها ... مفروش است و ... وسعت و ... است
در ... و ... بزرگ ... که در ... این عمارت مسجد ...
... و ... خسروآباد جاری است

با همین روز دوشنبه بیست و دوم که از خسروآباد حرکت کردیم شش ساعت از روز رفته بود که
بقریه [illegible] دیده [illegible] ملک فرج الله کاشی ملک التجار کردستان رسیده ورود
در حضرت امیرنظام معروف نمایش میرزا علی نقی لشکرنویس باشی کردستان از آن
محل از امیرنظام رخصت گرفته بطرف کردستان رفتند هنگام غروب بقریه [illegible]
که منزلگاه شب بود وارد شدیم این سرا بتعلق [illegible] در روز [illegible] است که از طرف
آذربایجان بعتبات عالیات مشرف میشوند [illegible] رعیت در آن
قریه سکون است و این قریه از [illegible] بلوک [illegible] آباد تا شهر سنندج [illegible] فرسنگ
مسافت دارد و در طرف شرقی سنندج واقع است صبح سه شنبه از آنجا بطرف سنقر
و قصبه حاکم نشین کلیائی و از متعلقات کرمانشاهان است روانه شدیم [illegible] سنقر
مانده علیخان پسر صاحب اختیار که در این موقع در جنب امیرنظام
حاکم کلیائی بود با خوانین و اعزه و اشراف کلیائی باستقبال آمده [illegible]
امیرنظام شدند دو ساعت بغروب مانده بقصبه سنقر وارد شدیم [illegible]
قصبه مزبوره چادرهای برای منازل امیرنظام و ملتزمین رکاب برافراشته
بودند و حکومت کلیائی [illegible] خودش در منزل هر یک از ملتزمین
رکاب شیرینی و چای و غیره حاضر کرده بود خان باباخان صاحب اختیار
برادر بزرگ علیخان که فعلاً حاکم اسدآباد [illegible] نیز برای رسیدن پیش
امیرنظام بسنقر آمده بود همان روز مشرف [illegible] خدمت امیرنظام گردید

و باباخان

و باباخان برادرش از ملتزمین رکاب [illegible] آن شب را [illegible]
بروز آوردیم صبح چهارشنبه امیرنظام بعمارت حکومتی [illegible] صاحب اختیار
و علیخان حاکم رفته خوانین کلیائی بهیئت اجتماع برای پذیرائی امیرنظام در عمارت
حکومتی حاضر بودند قریب ده رأس اسب برای پیشکش امیرنظام همراه آورده [illegible]
تقدیمی [illegible] حاکم [illegible] قبول نموده [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
بطرف کرمانشاهان روانه شدیم یکساعت بغروب مانده [illegible]
رسیده در چادرهائی که برای منازل ترتیب داده بودند منزل کردیم چون در [illegible]
پشه زیاد [illegible] و هوا بسیار گرم بود [illegible] شام [illegible] بطرف [illegible]
که شش ساعت مسافت [illegible] روانه گشتیم [illegible] عبور از میان دربند [illegible]
و این دربند بسیار [illegible] است [illegible]
دربند [illegible] مرتفع [illegible] و طول این دربند [illegible] تقریب
چهار فرسنگ است [illegible] شهرهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کتابت چشمه سعد بر این ردیف نبسته‌اند که بر عضد این عمارت بین دو ستون اند
عراق دیده‌اند این طرف کمان‌ها [illegible] نوشته با آنکه روز [illegible] چهار ستون
ذی‌حجه طرف ظهر بقریه برنج که ملک مرحوم عمادالدوله و وقف بر اماکن متبرکه
مشرفه نجف و کربلا [illegible] عمادالدوله باقیست در این قریه مرحوم [illegible]
عمادالدوله در این قریه بیش از ده هزار تومان صرف کرده و [illegible] بوده در دو
کنار [illegible] قصر و عمارت بسیار باشکوهی که [illegible] است
و طاق‌های عالی است از سنگ و آجر بنا در اطراف قصر و زیر زمین [illegible]
بسیار با طراوت و حوض‌های [illegible] عمارت [illegible] روی این [illegible]
عمارت [illegible] دو چهار ستون [illegible] متعدد [illegible] شده [illegible]
مسافرین [illegible] دارد [illegible] سهولت [illegible] می‌شود تا نیاورده
قدری این عمارت چند [illegible] و چهار باغی [illegible] خیابان‌ها
مطبوع و [illegible] پائین بنا که [illegible] پائین [illegible] کمتر دیده و شنیده
از هر نوع اشجار مثمر و غیر مثمر در این چهار باغ غرس نموده تا [illegible]
بعلت [illegible] پرستاری [illegible] این ملک آن عمارت [illegible]
نهاده و این چهار باغ نقصان کلی پذیرفته امیرنظام [illegible]
این باغ [illegible] برای [illegible]
[illegible] درخت [illegible]

نبوده‌ا

نبوده [illegible] از این قریه تا بیستون [illegible] است [illegible]
در آنجا [illegible] صبح جمعه [illegible] از آنجا حرکت نمودم
اول [illegible] بیستون رسیده و [illegible] و سیاحت بیستون [illegible]
[illegible] در عالم مشهور است [illegible] چون [illegible]
[illegible] شرح این کوه بیستون [illegible] منقوش [illegible]
کوه [illegible] نوشته [illegible] نوشتن [illegible] کردن صرف نظر [illegible] شرح
این کوه و کوه طاق بستان [illegible] این کوه [illegible]
[illegible] و صورت [illegible] است [illegible]
[illegible] تحقیقات [illegible] تحقیقات سیاحان [illegible]
[illegible] تحریر [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] آب [illegible] این کوه
[illegible] است [illegible] آن نقطه [illegible] است [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] است [illegible] بقریه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] حضرت امیرنظام [illegible] کرده
و بطرف شهر روانه شدیم [illegible] ساعت بغروب مانده [illegible]
کنار [illegible] مستقبلین [illegible] چادرها [illegible]
[illegible] امیرنظام [illegible] شهر [illegible]

دیگری از ایشان در آن جا دو را خبر کرده بود سید ... انوشیروان میرزا ضیاءالدوله
نایب الحکومه کرد ایشان با جمعی از ملک بتعاقب امیر نظام آمده در آن
جا در ... رسیده در دارالسلطنه که بعد از فتنه بزرگ شد ایشان ضیاءالدوله
این ... اول است که ضیاءالدوله از طرف حکومتی که ایشان بیرون آمده
و ... بعد از صرف تبریز و قهوه و قلیان امیر نظام بطرف شهر حرکت کرد
... و ... تا ... باستقبال امیر نظام
آمده و با حالت شوق و شعفی که فوق آن متصور نمی آید امیر نظام را پذیرفته
امیر نظام نیز با جمیع طبقات و آحاد و افراد آنها محبت و مهربانی کرده
بعزت ... وارد شهر و عمارت حکومت شد ...
... ایشان ... ضیاءالدوله ... لازم است که ...
زیاده ... ایشان ... و تفصیل آن ...
ضیاءالدوله را با کم ... در این نخبه کتاب شرح ... ضیاءالدوله
انوشیروان میرزا پسر مرحوم بهمن میرزا پسر مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه
مشهور ... است مرحوم بهمن میرزا چنانکه در کتب تواریخ ایران مسطور
و ... خاص و عام ... دولت خاقان سعید محمدشاه غازی
با قضا ... سودا ... که ... داشت ... تحمل خود
... به دولت روسیه برده ... از دولت ... قفقاز

بوده ... تا ... که ... حکومت ... وظیفه خوار دولت
بهیه روسیه ... انوشیروان میرزا تربیت یافته آن مملکت و دولت بوده
... آن ... است ... ایران ... که خود ... ایشان
داخل خدمت دولت روسیه ... هوای وطن ... طهران
کرده ... تا ... دولت ایران ... اعاده
رجعت کرده بطهران آمد چند سالی در طهران ... ماند و ... بامید
... می گشته تا ... مرحوم محمد رحیم خان علاءالدوله ... قطعه
... ملقب امیر نظام و حکومت ... ملقب و مأمور شد
علاءالدوله انوشیروان میرزا ... رکاب خود ... آذر
بایجان ... بخدمت مشغول ... بعد
... مرحوم علاءالدوله امیر نظام انوشیروان میرزا ... رجعت
کرد بعد از چند ماه توقف در طهران ... حکومت سمنان و ...
دادند و ... بعد از چند ماه ... حکومت ... ظلم
و تعدی ... شرح مظالم ... عرض
کرده ... دولت نیز ... قبول ضیاءالدوله
... معزول نمودند ... ضیاءالدوله ... طهران مراجعت کرد
قریب ... سال باز در طهران ... حکومت ...

وکرمانشاهان به امیرنظام تفویض کرده صنیع الدوله وقت را غنیمت دانسته
جمعی از رجال دولت را در پیش امیرنظام واسطه قرار داد تا امیرنظام نیابت حکومت
کرمانشاهان را به تفویض نمود و سه چهار نفر از کسان خود [illegible]
در الدوله [illegible] کرمانشاهان او را استقبال کرده با تجمل
و شکوهی [illegible] پیشکش کرده چند صباحی به ترتیبات منزل و تعلیمات
پرداخت امیرنظام نیز [illegible] نهایت تقویت از او [illegible] اول
خدمتی که به عالم [illegible] بود که بدون جهت و سبب [illegible] کلهر
که شخص نجیب و [illegible] خدمت به دولت کرده [illegible] محبوس نمود و [illegible]
شهزاد [illegible] گرفت امیرنظام از این حرکت [illegible] رنجیده
خاطر گردیده [illegible] اما چون ابتدای کار [illegible] ضیاء الدوله
[illegible] حکومت ضیاء الدوله و امیرنظام
و [illegible] از این حرکت خود
خیلی [illegible] تحصیل
[illegible] ضیاء الدوله که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت [illegible] ضیاء الدوله

در جلب [illegible] آهن [illegible] آهن [illegible]
[illegible] و هریکی را به یکی از اهالی [illegible]
فروخت [illegible] محمد علی خان [illegible]
[illegible] که [illegible] طهران [illegible]
[illegible] طهران [illegible] کرده [illegible]
اطراف [illegible] ضیاء الدوله [illegible]
[illegible] ضیاء الدوله [illegible] داود خان [illegible]
محمد علی خان [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] شهر [illegible] اطراف شهر کرمانشاهان
[illegible] امیرنظام [illegible]
و امیرنظام [illegible] کرمانشاهان [illegible]
[illegible] نفر [illegible]
[illegible] کرمانشاهان [illegible] نظم
[illegible] امیرنظام [illegible] کرمانشاهان [illegible]
[illegible] ضیاء الدوله [illegible]
[illegible] ضیاء الدوله [illegible] امیرنظام [illegible]
[illegible] کرمانشاهان [illegible]

ده بیارند و به تاپ چینهای مختلف پولها از مردم گرفت تا اینکه عموم اهل
کارشان باستخوان رسید اجماعی کرده در باغ شورش در آورده در سیاه
توپخانه کرمانشاهان احتشام الدوله مسعود ارادالدوله ریختند فوج کرند که مأمور
بطهران بود شهر دارالدوله حاضر نشدند و چند نفر بعد مقصود باید و یاوری علیمراد خان سرتیپ
بحمایت ضیاء الدوله برخاسته با اهل شهر جنگی دلیرانه کرده ضیاء الدوله
از کشتن و غارت کردن نجات دادند این بود مختصری از مدت ضیاء الدوله
در شرح شورش کرمانشاهان اکنون ابتدای مطلب حکمت نمائیم چنانکه قمر در
گردید روز جمعه یازدهم در ساعت غروب مانده امیرنظام وارد دارالدوله
شد روز شنبه دوازدهم که روز دوم ورودش بود مجتهد و علما و اعیان و اهالی
ولایت بحضرت امیرنظام آمده امیرنظام با حکمت حکیمانه و رافت کریمانه
همه را نواخت و وحشت اهالی را بکلی زایل ساخت روز پنجشنبه که
روز عید غدیر بود سلام شایسته انعقاد یافت خطبا و شعرا هرکه
وظیفه خود را ادا کرده انعام و جایزه گرفت شد روز شنبه در دارالحکومه امیرنظام
بدارالدوله که چند نفر که یکی از کدخدایان محله کرمانشاهان
و با تصدیق ضیاء الدوله سرمنشاء شورش فساد بود بدست آورده
و نزد امیرنظامش آوردند فوراً حکم بسیاست او داد و دو نفر پوشش
کرده شد توکنش که هرگز نادرزند ضیاء الدوله چون کار

برام ماند بکام خود یافت بتهمه پول گرفتن مردمان ولایت را
در خفیه تهدید میکرد که هرکه زر و دینار نده در چنگ سیاست گرفتار میشود
و آن شب و روز هر قدر پیش رفتش بود از اهالی بیچاره پول گرفت چون
این رفتار و کردار ضیاء الدوله در پیشگاه امیرنظام آشکار گردید او را
از این رفتار ملامت و منع نمود و اعلان نامه که مبنی بر عفو عمومی بود نوشت
و منشیان را امر کرد که نسخهای چند از آن برداشته در برای اطلاع اهالی
ولایت بر در و دیوار مسجد و بازار چسبانیدند با این که عموم مردم آسوده خاطر گشته
و به مزرعه کی خودشان مشغول شدند و از دولت نیز حکم شد که امیرنظام ضیاء الدوله را
بطهران بفرستند بنابراین امیرنظام ضیاء الدوله را از نیابت حکومت
معزول و دو هزار تومان نقد و یک انعام داده بطهرانش فرستاد و مردم ولایت از
رفع شر ضیاء الدوله که برای آنها نعمت غیر مترقبه بود بالمره آسوده و شکر گزارند
و در این بین از بلای وبا که برای مردم نعم البدل ضیاء الدوله بود شهر کرمانشاهان
اختلال یافت امیرنظام از شهر دارالدوله به بیرون رفته چون آنجا سکونت اختیار کرد
علما و شهزادگان و اشراف و رعیت نیز هر یک از شهر کناره کرده بجایی رفتند
در هنگام بودن امیرنظام در بیرون شهر شاهزاده سیف الدوله و حکیم الممالک که با هم
نزاعی و حسابی داشتند بحکم دولت برای اصلاح عملشان نزد امیرنظام آمده
دو با هستر باجمعیت زیادی مهمان سفره و خوان امیرنظام بودند بعد از رفع

مشاجره و نزاع آنها امیرنظام مرخصشان کرده هر یک از ایشان انعام داد و
و هدایای شایسته داده بذل و بخشش نمود، روان شدند در این ایام نیز میرزا حسینخان
گرانمایه که یکی از نوکرهای معتبر دولت و مقبول حضور شده و چندی سال
دوره زندگانی را طی کرده بود از جانب دولت مصلحت که از وی منظور بود مأمور دارالدوله
آقا چند روزی در خدمت امیرنظام توقف نمود بعد بسوی مقصد روان شد
بیچاره پس از یک ماه توقف در بغداد و رسیدن جان آفرین را داد چون خبر فوت او
بدولت رسید صدرالسلطنه پسر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم را بجای او
مأمور مقصد ایشان نیز کرمانشاهان آقا چند روزی در حضرت امیرنظام
متوقف بعد زبان فرانسه را بدرستی تحصیل کرده در مسافرت اعلیحضرت
ناصرالدین شاه بفرنگستان از امریکا مراجعت و بار دیگر در آن ایران پیوسته
در رکاب اعلیحضرت ناصرالدین شاه بطهران مراجعت کرده بود با شغل
شخص دانشمند و تربیت یافته و از علوم عربیت نیز بهره بکمال حاصل دارد
چند روزی توقف در کرمانشاهان بمحل مأموریت شتافت و هم در این سال
محمد علیخان حاکم کلهر در فرستادن مالیات دیوانی تأخیر و اهمال می‌نمود
و در میان طایفه مزبوره نیز اختلافی در دست بود امیرنظام در دارالدوله
احضارش نموده چون بدارالدوله آمد و بحساب او رسیدگی که مبلغ خطیری از بقایا باقی
داشت بنابراین از حکومت کلهرش معزول و مخلوع نموده بدستش فرستاده

و علی اشرف

و علی اشرف خان برادرزاده‌اش را که جوان رشید و هنرمند و خیرخواه و صادق و از دولتخواهان
مشهور کردستان است بجای او بحکومت طایفه کلهر منصوب کرد اسحق قلی میرزا در میان
طایفه مزبوره دو طرف دعوی و نزاع آن جماعت را فیصل داد و هم در این ایام امیرنظام
علیخان پسر مرحوم حسنخان والی را که در آذربایجان بحکومت رفته بود برای نیابت حکومت
کرمانشاهان احضار نمود پس از قلیل مدتی بدارالخلافه رفته این علیخان شخص تربیت
یافته و مجرب و هوشمند است بعد از ورود ایشان بکرمانشاهان حاج عبدالحسین خان
امیرتومان از نیابت حکومت کردستان بعد از چندی دیگر به بهانه ناخوشی از
حکومت کردستان استعفا نموده بطهران روان شد امیرنظام علیخان را بحکومت
کردستان فرستاد مع القصه عبدالحسین خان پسر امیرنظام که بطهران رفته
در آنجا مداوا کرده بهبودی یافت وزرای دولت منصب امیرتومانی مقرر کردند امیرنظام
او را بدارالدوله احضار کرد در همه هم شهر شوال هزار و سیصد و پانزده عبدالحسینخان
امیرتومان بدارالدوله وارد گردید امیرنظام حکومت کرمانشاهان را باو
سپرده خود در چهارم ذیحجه همین سال بسوی کردستان رهسپار گشت روز عید اضحی
بکردستان وارد شد و در این مدت که علیخان در کردستان حکمران بود با اعلی
و ادانی کردستان بطریق عدالت رفتار نموده حسن سلوک داشت و در میان مشغول
فصل دعاوی عام و خاص شده بود و مقام گردید اگرچه دیوانخانه را برای رسیدگی بعرایض
و امورات اهالی ولایت ترتیب داده بود اما خود ایشان شخصاً بعرض و تظلم عارضین

رسید که میسیو ... در این اوقات که علیخان حکومت کردستان را داشت
تبعه دولت عثمانیه که در سنندج سکونت داشتند برخلاف اساس قانون دولتی
بنای درشتی پیش آورده و حاجی ... بیک نامی که از دولت عثمانیه بسمت باشی شهبندری
مأمور و متوقف در سنندج بود بکمال بدخوئی و ناهمواری رفتار داشت و نیز تقویت
بشرارت و بدسلوکی تبعه ... مینمود ... تا
رشته رشته کار بجائی رسید که تبعه عثمانیه در میان کوچه و بازار نسبت بحکومت
محلیه ... هر قدر امیرنظام باقتضاء اتحاد دولتین
علیتین ... باشی شهبندر ... نصیحت میداد و از این
حرکات غیر مرضیه ... که مخالفت کلی با قانون ... دولتین علیتین
... منع و ... بخشید ... جلوگیری ...
از حرکات ناهموار ... تحقیق ...
دولتین از طرف دولت علیه ایران میرزا محمد علی ثقة الملک و از جانب عالی
گرای عثمانیه احسان ... بیک بکردستان مأمور شده ...
... مجلس ...
زیاد حق بطرف علیخان حاکم و تبعه دولت علیه ایران داده و حرکات ...
باشی شهبندر را ... که در سنندج ...
معزول و خودشان را بطهران ... هزار و سیصد و دوازده

امیرنظام

امیرنظام علیخان حاکم را از حکومت کردستان معزول کرده ...
برای تخفیف ... خارج ... در این ایام ...
... حکومت کردستان ... مأمور کردند ...
کردستان آمده امیرنظام در سنندج حکومت حسام الملک ...
سرحد ... خاطر ... حکومت کردستان ...
نمودند در بیست ... شهر ربیع ...
رسید ... کردستان ...
... مظفرالدین میرزا ولیعهد ... حضرت ... حکومت کردستان ...
... عبدالحسین میرزای فرمانفرما ...
نمودند فرمانفرما نیز ... کردستان ...
... امیرنظام در کردستان ...
... امیرنظام ... فرمانفرما
... سرحد ... کردستان
... فرمانفرما ...
... امیرنظام ...
...
آن حضرت را وداع ... امیرنظام ...

نوازش و خوشوقتی و رضامندی خاطر خوانین از خدمات [illegible] نمود
مشار الیهم برگشت و گوینده رفت در وقت از رفتن امیر نظام [illegible]
قرین عدالت و خصم [illegible] شدند از اطراف فرمانفرما [illegible] جهت
که از بستگان و نزدیکان خود آن حضرت است به نیابت حکومت
کردستان مأمور بوده [illegible] شاهزاده [illegible] شهر کردستان رسید
[illegible] افواج سرباز و توپخانه باستقبال ایشان [illegible] مشهور
بجمن [illegible] که برای پذیرائی حضرت [illegible] آراسته نموده بایشان
[illegible] و بعد از صرف شربت و شیرینی بسوی شهر آمدند با آنکه پذیرائی شایان
از جهت [illegible] بعمل آمد این جهت [illegible] بسیار [illegible] دعای دولت [illegible]
ورود ایشان [illegible] با تخصیص [illegible] داده [illegible] صادر شد [illegible]
شرح حال [illegible] به نسخه تحریر نموده [illegible] در این رساله
[illegible] کردستان [illegible] توپچیان جدید کردستان [illegible]
[illegible] چون برقراری این توپچیان جدید در باب [illegible]
[illegible] برای رعیت بوده [illegible]
عارض شده و مستدعی [illegible] این [illegible] توپچی جدید شده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قرار [illegible] و خط نسخ [illegible] کشیده
با اینکه حضرت [illegible] کردستان [illegible] اقتدار

نموده

خود گرفته [illegible] عمارت [illegible] رسید [illegible] خانه [illegible]
عمارت [illegible] واقع است و قدری [illegible] برای [illegible]
[illegible] که [illegible] با [illegible] آورده [illegible] تعمیری نمود [illegible]
و آن [illegible] خانه [illegible] دیوان [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] نقش [illegible] طرف [illegible]
گردید حضرت [illegible] از صبح تا شام در [illegible] دیوانخانه حکومتی برای [illegible]
[illegible] رسید [illegible] عارضین [illegible] کفایت و هوشیاری حضرت [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] در حدود [illegible]
جمعی [illegible] و [illegible] بیان کوچه و محلات شهر [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] شهر [illegible] عزت [illegible]
دختر حضرت ولیعهد [illegible] کردستان [illegible]
[illegible] میرزا علی نقی [illegible] و [illegible] نواب [illegible]
دولت [illegible] شهر باستقبال [illegible] حرف [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] اشراف و اعیان [illegible] باستقبال [illegible]
[illegible] احترام فوق [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] توقف [illegible]
کردستان در نهایت [illegible] حرکت [illegible]

نصرة الدوله پسر فرمانفرما که از بطن این مخدره بعرصه وجود آمده نیز با والده غایب
و این مسافرت همراه آن بوده این نصرة الدوله و این موقع چادر عیالش را در
زندگانی که اگر چه طفل خودست اما چون بچه است این حقیر در بیت
توقف ایشان در سنندج اغلب ایام درک صحبت او را کرده‌ام از اطوار و
منش یا نه متوجهیت باشی ساله در جواب سوال باین طفل چهار
ساله و هوش و حیران و فاموش شکرده بزبان فرانسه و ترکی و فارسی
و اینها بیت عبارت و فصاحت تکلم می‌کرد قریب پانصد شعر از دیوان
سعدی و حافظ در حفظ داشت و این سن از صبح تا شام فارغ نمی‌نشست
و هر ساعتی بنوعی هنر و کمالی مشغول می‌گشت و خستگی را نمیدانست از خداوند
مسئلت می‌رود که بعمر و توفیقات این طفل چهار ساله بیفزاید فرمانفرما
نیز در این ایام از آنجا باسباب حرکت کرده است و جلو نگری آمده
انجمن در مدت قلیلی که کمتر از یکماه بود در آن صفحه به شهر و شوکتی بکمال
و الطاعی از حرکت آن طایفه در سنکور و در ماهیدشت را گرفته و تنبیه
درستی از آنها بعمل آورده بعد از انتظام مسالک و مهام و اطمینان از نظم امور
میرزا نایب الحکومه کرده و خود از راه سنقر بسوی کردستان آمده در سنقر
نیز پنج شش روز توقف کرده میرزا عبدالعزیز حاکم آنجا را از حکومت معزول
و مجد الملک منشی خود را بحکومت در آنجا گذاشت و الطرف سنندج شتافت

دوازدهم شهر رجب همین سال تقریباً از راه بابا رینه یکفرسخی شهر سنندج رسیده
برای ملک ولایت کردستان نوعی سرد بود که مردمان کهن سال این مملکت
هیچوقت چنین هوای سردی ندیده و نشنیده بودند وزیر اکرم برف ایشان
و پیرکین و حو بیار از سورت سرما آئینه سان آبشارها افسرده و کاه نوعها
بشمرده بودند بارها دیده‌ام که در میان اطاق زمستانی آفتابهای مس تیخ
کرده و منفق کردیده و درین سرما با کمالیت پنجاه روز بیشتر طول کشید چون
خبر ورود فرمانفرما تقریباً بباباریزه رسید حجة الملک برای کسب الطاف
خود مستوفی اعظم بانی فرمانفرما نموده تقریباً نزدیک فرمانفرما رفت بنگام رفتن
مهیت الملک که روز بعد چند ان سخت نبود تا در برگشتن دچار زحمت داده
شدن او که ضعف شب بود مایه حیرت مردم گردید بالجمله فردای آنروز
که روز سیم شهر رجب بود عموم اهالی ولایت باستقبال فرمانفرما
رفته و استقبال فوق العاده از ایشان بعمل آوردند فرمانفرما نسبت باهالی
ولایت اظهار کمال رضامندی و خوشوقتی کرده قریب ظهر آنروز
با کوکبه و جلال وارد شهر و دارالایالة گردید نزدیکی دارالایاله تماشای
دار الحکومه تشریفات زیادی از شربت و شیرینی و چای و ذخیره تهیه
دیده و با نظم تمام از نقد بانی تقدیمی در خانچهای شیرینی نهاده بود که
فرمانفرما آنروز را مختصر سلامی گرفته و تغیری که هنی بر لفت و مهربانی باهالی

بود نمودند پس از صرف شربت و چای اهالی ولایت را مرخص کرده و خود شان
بجای خلوت که در جنب عمارت اندرون است تشریف بردند فردای
آنروز مقارن طلوع آفتاب برای قرار امورات و معرفت باحوال مردم
اهالی ولایت در اندرون چادر آلاچیق را طاق حکومتی قرار کرده شد
و اول کسی را که از اهالی ولایت احضار نمودند این حقیر بنده درگاه تعلیم گرفتن
نگارم بود بعد از شرف اندوزی حضور چشم بنده بنور مجلس قدیم
روشن از نور حق شد از آن میری آنجا مجلس آرا یاد ادب کرد
بر صغر سن بچگان چون آن برگزیده اله این بنده درگاه را دیده انوار
الطاف و مرحمت و رأفت و نگاه بر چهره عالم کشوده و از خیل مخصوصان نشش
اذن جلوس عام چیز که در آن بد و شرفیابی از قدمی درگاه همایون شاهی
آن حضرت بر من معلوم شد این بود که در تاریخ هزار و سیصد و یک هجری که در

دار السلطنه تبریز در معیت مرحوم سیف الدین خان پسر عزیز خان که در
کل به دولت سرای حضور آنحضرت یک مجلس شرفیاب شده امروز که
یازده سال تمام از آن تاریخ گذشته بود بمجلس شرفیابی این بنده درگاه را
شناختند و بسیار مایه تعجب و حیرت گردید مع القصه خود در اول تحریرات
حضوریم مأمور نمودند پیش از اندازه خیال ابواب تلطفات بر چهره عالم
کشودند پس خوانین و عزه و اشراف ولایت را احضار کرده یکان

یکان

یکان یکان بمراحم شایان و تعارفات بی پایان نوازش فرمودند خان خانان پسر
امان الله خان والی و مشیر دیوان میرزا علی نقی لشکرنویس باشی را خطاب از آن
جلوس داده نشستند و بعد آشکار شد فرمانفرمایی است در سن سی و
سالگی پسر مرحوم فیروز میرزای نصرة الدوله فرمانفرما پسر مرحوم عباس
میرزای ولیعهد پسر مرحوم خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار شاهنشاه ایران است
این فرمانفرما در سن بیست سالگی با اجازه پدر بزرگوار و میل خاطر خود شان
خدمت ولیعهد دولت مظفرالدین میرزا را اختیار کرده از طهران بتبریز
رفته از جانب حضرت ولیعهد ریاست یک فوج از افواج آذربایجان بعهده
کفایت و کاردانی ایشان مخول گردید مراتب لیاقت و کفایت
خودشان را در مواظبت در نظم و انتظام افواج خود به چنان منصه
ظهور رسانیدند که محسود امثال و اقران شدند مرحم شایان حضرت ولیعهد
شد حضرت ولیعهد محض ظهور مکرمت یکتا گوهر درج سلطنت علیای عزت السلطنه
صبیه محترمه خودشان را با ایشان تزویج نمودند از آن سبب عیش
و سرور که فوق آن متصور نبود حاصل آمد حسنعلی خان امیر نظام بزرگ دران اوقات
پیشکاری آذربایجان بود باقتضای کفایت و لیاقت که از عهده اینکار برای
فرمانفرما مشاهده و مسکر روز بروز بر مدارج حشمت او و افتخار او می افزود
تا اینکه از رتبه سرهنگی و سرتیپی بدرجه امیر تومانی و لقب نصرة الدوله نایل گردید

من غیرت [illegible] و بگی مدت [illegible] دولتی علیه و کفایت او [illegible] ترقی [illegible]
مرحوم [illegible] از عهده برآمد و روز بروز حسن خدمت خود را جلوه [illegible]
چنانکه [illegible] اتفاق [illegible] و جمیع کرمان که [illegible] دفتر [illegible] یک [illegible]
تبعه دولت روس [illegible] ما بین دول روس و عثمانی و انگلیس [illegible]
کمال اهمیت پیدا کرده و از بر دولتی مأمور مخصوصی برای تحقیق و استنطاق [illegible]
مأمور [illegible] و جمیع [illegible] از جانب حضرت ولیعهد [illegible]
[illegible] مأموریت [illegible] و باعث اختلاف [illegible]
دول [illegible] بود [illegible] به پایان آورده [illegible] دول [illegible] در مجالس [illegible]
[illegible] شود که باعث حیرت [illegible]
بعد از فوت والد ماجد شان در [illegible] پادشاهی [illegible]
و بعد از انفصال [illegible] میرزا نظام [illegible]
[illegible] کفایت ایشان [illegible] کرده [illegible]
حکومت کرمان از دولت علیه [illegible] کفایت [illegible] کرمان [illegible]
بعد از [illegible] حکومت کرمان [illegible] آن سامان خدمت ولیعهد دولت
بر حکومت کرمان ترجیح [illegible] خدمت حضرت ولیعهد
برای نظام [illegible] کردستان و [illegible] مأمور گردیده [illegible]
سابق ذکر [illegible] کردستان [illegible]

[illegible]

کمالات صوری و معنوی است و علم جغرافیا و زبان فرانسه و سایر علوم [illegible]
بکمال [illegible] بجهت [illegible] توقف [illegible] در این زمان [illegible]
کثیره [illegible] در [illegible] جغرافیا [illegible] تحصیل کرده و اگر کسی دیگر
بجهت [illegible] به این درجه [illegible] تحصیل [illegible]
که مؤلف این اوراق در این ایام شب و روز [illegible]
[illegible] نسبت به حقیر [illegible] حضرت [illegible]
که [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] که چنان [illegible]
و تعریف حقیر [illegible] که [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
و احسان ایشان [illegible]
نوشتن حقیر [illegible] شرح حالات [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible]
می نویسم [illegible]
گویا حقیر [illegible] شرح حال ایشان [illegible]

صدق و خلوص در نفوذ اتفاقات است و این حقایق این جوان از دولت عالی
و دولت تا قیامت ملکوت حب دولت پدر و کار در دست است در نهایت نفوذ بلاد
شهر و صداقت نهایت امنیت و انتظام و تحصیل نتیجه از رعایا و دولت قبول
و امر به خدمات دولتی مشغول گشته میرزا یوسف شیر و ملتمس او را وزارت کرد
معزول و میرزا علی نقی کش نویس برادر کوچک را به فرمان همراه منتقب تصنیف
ملقب و به وزارت پیشکاری دولت منصوب فرمود حکومت شهر را
با میرزا خان و کیل تفویض کردند و این محمد و روز توقف در کردستان
از صبح تا چهار ساعت از شب رفته مشغول عرض حاجتمندان بیچاره و دولت شهر
اهتمام مرعی میداشت چنانکه برای امنیت شهر از شهر با دارائی فوج نظام و بیت
از تقاضای ماده شهر چنانچه و قرار دل گذشته و مناصب وظیفه را از خویشان
سید العزیز و جوان تا این اوقات در مکانهای شهر سنندج بطریق سیر
که رضای مقتدری بود که بعد از پس اتفاقات شهر نقد در برکه کنیز
با کار و کثیره از مردمان رضایت هستم که رضای برقرار بود از فرمان این وضع
پسندیده دیدند و از دولت وکیل حاکم شهر امر و مقرر شد که شش نفر از
اشخاص معتبر منتخب و برای هر یک مبلغ پنجاه تومان موجب قرار داده و
منصوب نماید که بعد از پس رعیت و کردستان و سایر اتفاقات
آنها شد از این دو خان و کیل نیز از اشخاص معتبره را از پنجاهی دولت منتخب

و هر یک را شغلی مقرر نمود از پس این قرار و مدار سالیانه هزار
بعد از قلیلی از دولت حاجت و اعمال زین العابدین خان صاحب املاک که هر از این
آن شده است تعقیب شرح و بیان هر خواهش به جای و گردید در این کشمکش
که فرمان در کردستان حکایت و آشتی حضرت و دولت عهد و جبر
بر ابراهیم خان فرستاد و فرمان تکرار شد که به خدمت دولت عهد
مستدعی است خویشان را کنند و این رشته بعد از قبول نمودن کرده بود
آن وقت ابراهیم خان فرمان بعد از ماه و روز توقف در کردستان بخت یار
به جهت املاک واگذار و خود به جانب شعبان با کمال شعف از طلا جار بطرف دار
شتافتند آن خانم فرزند و ولی خوش بخت شد امیر مستحق شد
مخفی نماند چون فرمان از وضع و برکات دولت و حضرت
از سرکشی طغیان اهالی برکت دولت و شفقت ایشان به نه مرتبه اطمینان
حاصل کرده دقت این نکته شد که چون قلع و قمع اهالی از این طغیان
و تادیب آنها به حد قدرت نمی دولت کردستان بس نمی
این فقره را نیز استعداد کافی ندارد سلوکی ولی صحیح و صلاح دولت
ندانست که بدرالدین خان را از مرتبه طغیان دیگر درست اهالی را
با دولتی دولت ندارند اگر دولتی دولت در انتظام این دو طایفه
او حسب امر کردند به جهت نفوذ در کمال استقلال حکومت پرواز داده یکبار

چشم از حکومت کردستان پوشیده [illegible] خیال هیچ چیز نبود و فقط
کرده بعد از ورود طهران فرمانفرما [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] همدان با انضمام [illegible]
[illegible] امیر نظام [illegible]
عبدالحسین میرزای فرمانفرما حکومت کردستان [illegible] حسام الملک
[illegible] حقیقی [illegible]
فرمانفرما در این [illegible] حسام الملک برای حکومت کردستان [illegible]
زیرا [illegible] کردستان [illegible] حکومت آن [illegible] سرحد دولت
علیه [illegible] دولت عثمانی است [illegible] چنین شخصی [illegible]
حکومت چنین مملکتی منتخب نمایند [illegible] حقیر بدون غرض شرح [illegible]
[illegible] زین العابدین خان حسام الملک [illegible]
[illegible] معلوم شود که [illegible]
در جمیع این خدمت حسام الملک [illegible] حسام الملک
از حکومت کرمانشاهان [illegible] حکومت کردستان منصوب [illegible]
[illegible] کردستان را [illegible]
میرزا یوسف [illegible] میرزا علی نقی [illegible] دیوان [illegible]
[illegible]

شرح حکومت زین العابدین خان حسام الملک

خواهش

خواهش او را قبول کرده [illegible] شوال که روز اول [illegible]
[illegible] کردستان [illegible] بطرف کردستان روان [illegible]
[illegible]
[illegible] کردستان [illegible] حسام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] حسام الملک
[illegible] تفصیل [illegible] اسمعیل خان
[illegible] وزارت حسام الملک [illegible]
اسمعیل خان [illegible] مرحوم ناصر الملک و مرحوم حسین خان حسام الملک [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
حکومت [illegible]
حسام الملک [illegible] کردستان [illegible] حسام الملک
[illegible]
[illegible] حسام الملک [illegible]
[illegible] حسام الملک [illegible] میرزا رحیم [illegible]
[illegible] حسام الملک [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible]

پسرزاده الهیار بیستین هم از بعد این رفت ملک جوان معقول و به اذیت بوده چند نفر دیگر نیز
میرزا و منشی و جزء و رعیت هم و ملک بود که حضرت معظم له همراه پیش جوانان با دیگر
و حکومت نمیدید و داد و دادگرم روزگار بجستید و دید که دخل که در ایالت کردستان بود
بگفت اند و خفا را بنده سمع القصد منزل ملوة و بدرجه اعتضاد حسام الملک میرزا و مستوفی
میرزا دیوان و میرزا علیقلی آصف دیوان و جمعی دیگر از اهالی ملک حضور حضرت سید حسام
از سبک نوشتن و دیگر آنکه دولت ایران نیز اول که بمستوفی سمعی بحال او ادا کرد
دادگستری بر وضع دارالمحروسه ایالت رعیت و دولت بالاستقلال و معین به میرزا آقا
ستعدد دیوان حکومت بهشتی که روی کردستان از امور پنج و سرقت اداره اداره شده
پرده پوشیده کی با کسان یکان از اهل ملک مکافات کرده حکومت به این سند
کردستان از دست دیگر از تمام از او بیای دولت عزیمام و دست داده و خفیه
دیگر نیز نامه خبر نامه مناسب ایشان و جز اهالی ثابت با دیانت هر که در تمام کار به میرزا
اهالی کردستان نیز و از این وضع و حالت او را دیده در دارالفصاحت و بیت
اوراق نفیسه با تحریر ایرانی و ترتیب داده و خوش کشند دو قسم انسان ان دولت
و گذاشته با عجله فرمان ارزو جمله با حکام حسابداری رسیده بود از دو جزء با خود با شرق
شده با اینکه مقتضای عادت و حسب اجاهای دولت شهر سنندج و دارالحکومه
حکمرانی در خودنمای که چه میرزا علیقلی تحفه با نامه دهم شهر یار ثبت در دفتر عمومی
اول عدالت و صلوة و آداب و تربیت اعطا داده با میل در قبول پیشکار ما حاضر بود

اتفاقاً است حضرت رعیت عهده دولت مقصود فرمانفرما که امر به پیشکاری او فرموده بود
اهالی معتبرین و رعیت هم طالب و خواهان بودند بعد از سه چهار روز سوال و جواب
از پیشکاری رعیت و تبلیغ چهار رفتند تا آن میرزا علینقی آصف دیوان مستوفی
داور خلعت ماه و دیوانخانه نیز بار یافت میرزا اسمعیل خان مستوفی دیوان وزارت
پسرزاده الهیار بیستین تشکیل نمود شغل استیفا و نیابت و معاونت میرزا حسین که از
دخل و خرج فقط تا بعد تفویض نموده این به دو سه مجلس اجلاس سلطنت مکان و دولت
بعنوان کردن عرایض مجبور داده ای که سه ساله ترغیب و تحریص مشکل گذاشته
گوید که در یک مطلب و یک ده عاملی بجنس نمود و دیدم که دو دو روزه حکم از تخت ولایت
دولتی عرض که شاهی هیئت و دیوانخانه عارض هیئت به دولت دیگر از کل دولت
مطلب آنچه مظفر و در تمام او با خبر نشوند از یک طرف میرزا اسمعیل خان رئیس دیوانخانه
عارض بیچاره با حکومت رسید و دو روزی و میرزا تمام رفت پیشکار او با الفعل
و دیگر این فعل و انفعال یکان یکان میرزا و جزء حسام الملک اظهار نموده است
سرکشی نرسیده بودند و سرپرستان او را رسیدگی نشد پس از نوبت عرض
می‌افتاد و چنین که در پیشکار و تعارف را در ادای سوال میکرد هر کدام در
و معروض پنج تومان زیاد ترتیب پیشکار رسیدگی رعیت را دو رسید افتاد و هر که
طرف مقابل مطلب پای بود دو تومان از ما حقیقت پیشکش زیاد میکرد حکم
ناحق بر رعیت او رسید و اگر ده بار از طرف عارض معروض بر میزان شود

پیشکش افزوده میشود و به نرخ و منسوخ شدن آن وسیله و صادراتی گشت عقد را
دویست از گرفت رکھام نرخ و منسوخ و بقیت زوال قرض آقا بابای پیچیدن
اودیه‌جات آنچه در خود اعمال بعضی ابوالقاسم خان نامی را اطلاعش به این
فرش‌باشی گری دویست تومان و هزار و دویست تومان پیشکش این شغل را از او
گرفت   به‌واسطه بیان روزگار پوشیده و نخواهد ماند و ... که قتل
قورخانه از حکومت با چاره‌ها شده به نفر ادا را از دویست میگیرند و
دچیکره یه به‌ها و سخت کمر بها به مهم شود که فرش‌باشی ما خود را چاره و بار
و خود و دو تا عشق به زیر مخصی گفتی به نظر و نفع را یک گنه در حرکات فعالی
این فرش‌باشی حسام الملک می‌نویسم که از اعمال و افعالش او را
قیاس کنند برای مقصرین قرار گذاشته بود که هر یک از محبسین برای خلاصی
مرخصی صد و هزار و پانصد دینار رسوم زنجیر بدهد بر این به‌سخت در حضرت
برای گرفتن این رسم زنجیر به بهانه‌های مختلف روزی دو دویست نفر را
دویست را گرفته به محبس میفرستاد و دیگر هر محبس تنها یک ساعت بود از هر
صد و هزار و پانصد دینار رسوم زنجیری گرفت با این وضع اهالی اکراه استنباطی
به قضای ... نفس میسوختند و میساختند حسام الملک در مجلس
حکومتی همه وقت تعریف از خدمت خود بر این فرش‌باشی میکرد که در هر
قسط مقرره قورخانه را به‌درستی میرساند از این مطلب خبر بود که هر ماه از شغل بیشتر

ملیون او هزار تومان در ده دویست میگیرد تا کیسه ایشان قسط مقرره قورخانه را
میپردازد با همه وضع حرکات و حکومت حسام الملک در کرمانشاهان شنیده و خوانده
دیگر اسم تو چه با قضای ریاست من کرده‌ام که در تاریخ او قرار دهد میکند درم تا میگیرد
برخواستند که این کتاب سبب علم شود که مورخ به‌است قلم در دست کرد و
در عالم میبیند میشود در کردستان بعضی قدرهای شهر در تا آهسته برای آنکه
مصدر هر گونه فرصت هر نه که بشود حکومت محلیه قادر به تنبیه و سیاست او
نیست خود را در سایه تبعه دولت عثمانی کرده و از بعضی پاشاهای هم
دولت عثمانی تبعیت کرده تبعیت کرده و اقدام به زراعت می‌نمایند مانعی که
نمی‌کرد از دولت عثمانی به پاشاهای گردستان که بود چنین وضع مشاجره
گروه متفقی اتحاد و همیشه عجیبین ایران و عثمانی نسبت که این وضع باعث
داین اشخاص با این حالت تجارت هم قرار دادند که ایشان شهرهای
سابق در دست این اشخاص همه را تصرف نموده برای تبلیغ این حرکت تخفیف
خود تو حسام الملک آمده فور چند نفر از رجال دولت در آن محل حضور
داشته عنوان این مطلب که حسام الملک عرض میکند در باب این حرکت
منصف نه پاشاهای نمیشنید و عرض از دو جانب اولیای دولت کرده با این جماعت
به باشی شهید گفت که خیلی به کاری آمده ایشان لااقل ما لکین دویست
هزار تومان رشوه و پیشکش میدهند که رفع این مسئله و رفع این اشخاص را بخواهند

و شما در واقع مجری منافع اهالی و حکومت ولایت داده‌اید در این مجلس
یکی فکر بیایید شب‌ها بگفت لیز و نه بر هم مامور هستیم باید دقت خود
و مهمی خود را کنیم نه اقدام و مدیت هر چه در مدیت اگر از این بیشتر بر هم
بحال حکومت علاوه مراقبت می‌کنیم از همین یک فقره ی تلغراف با درک شهود در کار
دکان حسام الملک پدر در این جهت گرم اما حسام الملک رشته جمیع امور
و نظم جمیع اصناف را نیز گسیخته شد از جمله عمل خبازخانه بزرگی در هم و بر هم شد
که نان با وجود ارزانی تسعیر نرخ حال پیدا کرد حسام الملک برای چاره این
درد جمعی از رجال و ملاکین و مدیت را حاضر کرده و در این باب با ما شور نمود
رجال و ملاکین شهر با اقتضای مدت نفسی که عقد برای رفع تقلب بر یک
مقصد در کندی را قبول کرده که جمع آوری نموده تا هزار خروار گندم به خبازان
شهر بدهند و خبازان نیز متعهد و ملتزم شدند که بر روز بیشتر از خوراک اهل
شهر نان بپزند و بفروشند اما افسوس بعد از تشکیل این مجلس و ترتیب این
قرارها که گندم حسام الملک باز بخیال زحمی دلال گرفتن و جمع آوری گندم
گندم جز بوزرا بعهده ابوالقاسم خان فراشباشی خود محول کرد جمعی خبازخانه
شهر را که در جزو جمعیت آمده اند خان دیگری بعد از دو منترج و همین
ابوالقاسم خان فراشباشی خود رجوع نموده اند تسعیر کنند در شهر سنندج یک تغار
که عبارت از دو کیله باشد که هر کیله یک تبریز و من پنج یک کم است

دو تومان

دو تومان و هفت هزار الی سه تومان با پول سفید رواج داشت یک تغار
شش هزار تسعیر کرده با این تفصیل سیصد هزار تومان قیمت گندم را بگیرند و هر یک تغار
گندم نرخ است از قرار یک تغار یک تومان یا دو هزار و از ده هزار اوقات بوده گرفته قبض رسید
با وصیه ابوالقاسم خان بنا کنند که جمع می‌شد بخبازخانه از قرار یک تغار پنج هزار ازیلم
تسعیر از خبازها می‌گرفتند که خبازان فرزقه بخت ثالثاً ابوالقاسم خان از
دکان خبازی روزی سه هزار می‌گرفت که خبازان در فروختن و کم دادن
نان آزاد و مطلق العنان باشند و هر نوع دلخواهشان بپزند و بفروشند
شخص با دانش و صاحب بصیرت میداند که این نوع حکومت کردن و این
نوع از رعیت چاپیدن متضمن چه فساد خواهد بود بالاخره
اهل ملک بصدا درآمدند و چاره گران بستوه آمده بر قدر حکومت شکایت کرده
و متظلم شدند شاید دست از این کار کشیده طرز و شیوه خود را کم
کرده قراری در رفاه مردم و امنیت و مدیت به یک اثری مترتب شود
بخت برگشته بعد از این تفاصیل مخصوص رفاه گاهی در مدیت
آصف دیوان قدری گندم از خود و دولت خارج تهیه و به دکان خبازها
مرغوب در قیمت خبازخانه‌ها نمود که بها نان خوب در مدیت
باز دست بردن برانگیخته با اسباب چینی همان فراشباشی بهانه گرفته یک نفر
از آدم‌های آصف دیوان مشغول خدمت علت در دو فروشان بود چوب

آصف‌الدوله هم از مراقبت خبازخانه‌ها دست کشید دوباره اوضاع
فروش باشی و کار نان میان آمد در غره شهر محرم الحرام هزار و سیصد و بیست و سه هجری
جمعی از فقرا و بیچارگان برای گرفتن نان پیش روی دکاکین خبازها
جمع شده و گروهی نیز از رجاله و اوباش و مردمی که بیشتر بطرف رحبه بوده‌اند
از دو جانب گرد ضمیمه آنها شدند شورش عظیمی و غوغای بزرگی برپا شد
با این هیئت اجتماع بطرف دار الحکومه روی نهادند حسام الملک از یکطرف
برای حفظ جان خود و رفع شورشیان محقق فرستاده جناب عبداللطیف
شیخ الاسلام و جمعی از رجال و اعیان و باشی شب بود و دولتخانه بود در
دارالحکومه حاضر بود و از یکطرف نزد شورشیان می‌فرستاد که جمع شده بازه
بجناب عبداللطیف افندی شیخ الاسلام که هر نوع در امر نان خبازخانه‌ها قرار
بدهد شورشیان و بیچارگان و فقرا باین حرفهای لغو فریب خورده
و به هیئت اجتماع بطرف خانه جناب شیخ عبداللطیف شیخ الاسلام رفته و اطراف خانه
ایشان را گرفته پاره از اشرار و مفسدین نیز که در میان این جمع بوده وحشیانه
خانه را با طاقهای آئینه کاری و در و پنجره عمارت جناب شیخ الاسلام
سنگ باران کرده غالب آنها را شکسته در واقع این حرکت وحشیانه
جهال و اوباش نتیجه اظهارات حسام الملک و بانی حیرت و تعجب رجال
و دولت شد سپس شورشیان که از این حرکت وحشیانه صرفه نبرده

دولتش

ملتفت این نکته شدند که در این حرکت فریب حسام الملک را خورده‌اند از اطراف
عمارت جناب شیخ الاسلام پاشیده و مجدداً بطرف دارالحکومه هجوم آور
شدند مباشرین حکومت درهای دارالحکومه را بسته و مانع دخول آنها گردیدند در این
موقع جناب حاجی شیخ عسکر آقا که مرشد طریقه نقشبندیه و شخص سلیم الطبع و منزوی
و عموم اهل ملک اعتقاد و اعتماد کاملی باقوال و افعال ایشان داشتند بمیان شورشیان
آمده آن جماعت بی سر و پا را با خودشان بخارج شهر برده و غوغا و شورش را
از میان شهر خارج کردند با آنکه در خارج شهر برای اسکات این شورشیان
شروطی در امنیت شهر و ارزانی تسعیر و میزان سایر لوازمات معین و توسط میرزا
لطف الله نام ایشک آقاسی نزد حسام الملک فرستاده که حکمی مبنی بر این شروط
باید نوشته و مهر کرده بفرستند که این مردم با اطمینان کامل بخانه‌های خودشان
مراجعت نمایند حسام الملک نیز فوراً شرحی نوشته و فرستاد جناب حاجی شیخ
عسکر آقا با عبارات مستحسنه و مواعظ حسنه مردم را آسوده و مطمئن کرده از جمعیت
متفرق نمود حسام الملک تفصیل واقع را به تبریز با آب و تاب بحضور
حضرت ولیعهد عرض کرده تهمت این اجتماع و شورش را به مستوفی دیوان
و جمعی از رجال و دولت بسته فردای آن روز بدیدن جناب حاجی شیخ عسکر آقا
رفته خود مسرت ایشان اظهار داشته بود که از طرف چاکران دولت عهد
کلم نقیبه و حبس مستوفی دیوان و فرستادنش را با آذربایجان و تنبیه جمعی از رجال

و مدیت صادر شده هر چند جناب حاجی شیخ شکرالله بمواعظ و نصایح دل پذیر
او را پند داده چاره پذیر نشده و بر خیال خود راسخ تر گشته در مراجعت از اردو
بدون پرده و پوشیدگی در مجلس عام مطالب مزبوره را اظهار میکرد چنانکه
بجناب عبداللطیف آقا شیخ الاسلام در آنجا یکروز اظهار میکند که من فردا شیردوان
و جمعی را گرفته قطعه قطعه کرده [illegible] از آنها بجای خود اسم آورده و خواهش دارم که جناب
شما کناره گرفته شفاعت از آنها ننمایید شیخ الاسلام نیز از روی مسخره
با و جواب میدهد که حسام الملک ای شفاعت خواهم کرد تو شفاعت مرا قبول
نخواهی کرد این گفتگوهای حسام الملک با جنابان حاجی شیخ شکرالله و شیخ الاسلام
دلالت [illegible] در مجلس عام بهمان حکایت شیر شباهت داشت که گویند ایرانیان
[illegible] آورده اند که از شیر پرسیدند که چرا در وقت دیدن خصم هم نعره میکشی
و هم دم میجنبانی و هم خرته میریزی شیر در جواب گفت که نعره میزنم تا خصم
بترسانم و خرته میریزم که میترسم و دم میجنبانم میانجی میطلبم حالت
حسام الملک در این [illegible] روزه بعینه حالت شیر میماند بالجمله از آنطرف
که شیردیوان این تهدیدات حسام الملک را میشنید برای حفظ حال و نفس
خود جمعی از کسان و بستگان خویش را مسلح داشته و برای دفع ضرر از
حسام الملک [illegible] حاضر گردیده و با اطراف نیز حسام الملک پیغام داده که اگر از
دولت حکم باحضار من شده حکم صادره را [illegible] بفرست [illegible] اطاعت نمایم و الا برای

اجرای

اجرای غرض باطل کردستان اگر بخواهید جمعی را بدنام و متهم کرده بقتل
و [illegible] را گرفته [illegible] نمایید با همت باد شاه پرستی که داریم هرگز زیر چنین
باری نرفته و تن بحبس [illegible] و دیگر نیز باین اسم و این ترتیب بار
نخواهم داد چون حسام الملک چنین پیغامی شنید بر وحشت [illegible] افزوده و میان
[illegible] و دیگر [illegible] قرآن مجید را برای [illegible] شیردیوان
با خود برده تعهدات و قسمهای او و [illegible] شیر [illegible] نخست [illegible]
و [illegible] جهت نمود در جهت [illegible] که در بردن [illegible] شیردیوان
بود قدری با وصد [illegible] آمده بهر نوع بود جانی از میانه بدر برد پس
حسام الملک ملتجی بجناب حاجی شیخ شکرالله [illegible] نفسی که در رد
و برای رفع فساد شیردیوان را [illegible] نزد حسام الملک آورده [illegible]
نمودند و قلعه‌ای که از طرف حضرت ولیعهد برای شیردیوان آمده بود
با و پوشانیده گردستانها که در این موقع در میان خویشان نفاق کلی بود
و خصوصا شیردیوان [illegible] دیوان که با هم نفاق سختی داشتند [illegible]
مصلحین خیراندیش در خانه جناب عبداللطیف آقا شیخ الاسلام انجمنی کرده
و نفاقشان با نفاق [illegible] در این [illegible] دیوان که
پیشکار [illegible] بود دکارش [illegible] برای حفظ جان و مال
و آبروی شیردیوان اقدامات مجدانه بعمل آورده و محض اعاده نظم امورات

مشیر دیوان که یکدفعه زحمت کشیده و پاشیده بود چشم از اعتبار و اقتدار
خود پوشیده بالجمله پس از این اتفاق چون دانسته شد که حسام الملک باز
خیال خود باقی است عجالتاً صلاح وقت را در این دانسته که شرح مظلومی اهالی
ولایت و سوء اعمال و افعال حسام الملک و تفصیل حرکات وحشیانه او را بلغا
اهل کشت با دیگر ذائقه به آذربایجان و حضور حضرت ولیعهدی و چه بطهران
و خدمت اولیای دولت عرض نمایند لهذا از طرفی عریضه تلگرافی مبسوط
و مشروح یکی بطهران و یکی بآذربایجان عرض کرده و خاص و عام اهل ملک
عرایض را مهر و امضا نموده بتوسط تلگرافخانه زنجان بعرض رسانیدند از
دارالخلافه جواب نرسید و ملازمان حضرت ولیعهدی را جمع کرده
و از ملازمان آستان حضرت ولیعهد جوابی در کمال رأفت و مرحمت
نسبت باهل ملک صادر شد و بجناب ملا لطف الله شیخ الاسلام و چند نفر
از معتبرین ولایت دستخط تلگرافی نیز شرف صدور یافت که اگر ممکن است
دو سه ماهی دیگر با حسام الملک سازش نمایند جواباً که جناب شیخ الاسلام
عرض کرد این بود که در عالم امکان همه چیز ممکن است و کردستانیها بالتمام
پادشاه پرستی که دارند اطاعت محضند بهرچه مقتضی رای مبارک است
اطاعت میشود پس حسام الملک از افعال و اعمال که داشت نادم شده
و تحریراً برای اطمینان اهل ملک فقره بفقره متعهد ترک آنها شد و میرزا

همین

همین خان معتمد دیوان را که مشیر خیر باین فقره بود لذا کار خلع کرده سنت ایتها
به آسوده قریب یکماهی که از این مقدمه گذشت و مشیر دیوان تلون مزاج
حسام الملک را دریافت و سیدانه بدست آورد و بفکر انجام خیالات خود
و اعاده پیشکاری رفقا و دو لکلی جسته از اقدامات و زحمات میرزا علی نقی
آصف دیوان پوشیده و محرمانه با حسام الملک گفتگوی شغل پیشکاری خود
بمیان آورد و متعهد وصول مالیات و خدمات لازمه گردید و چهار هزار تومان
نیز برای عطاء این شغل بحسام الملک ولیکن حسام الملک از یک طرف چهار هزار تومان
برای تفویض شغل پیشکاری اول سال از آصف دیوان گرفته بود و از طرف
هم دید که مشیر دیوان چهار هزار تومان با وعده بفرصت غنیمت دانسته
قبول طلب نموده خلعت پیشکاری بمشیر دیوان پوشانیده و کردی که
این واقعه با مشیر دیوان بمدت و تحقیق لعنت چون مشیر دیوان به دو طمع وصول بید
آنها اقدام باین حرکت کودکانه از وی رنجیده خاطر و دلگیر شده باز بنای
نفاق بمیان آمد و عداوت را از سر گرفتند اصلی منظور مشیر دیوان در این
اقدام دو فقره بود یکی اعاده پیشکاری خودش دیگر این که باهل ولایت
چنان وانمود نماید که میرزا علینقی آصف دیوان بی کفایت است و نمیتواند
از عهده پیشکاری کردستان برآید و بعدها از این خیال منصرف شود
اما بسیل الملک عقیم این خیالیست محال و عداوه که داشتند باهم

هر روزه که هست در فزون است تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد القصه این بنده معتقد است که مؤلف این کتاب مستطاب می نویسم که از ابتدای این شورش تا انتهای آن اصلی منظور و مقصود و نیت و اعتقادم بر صلاح ذات البین و رفع اختلافات واقعه و نفاق دایره عمومی بوده و اگر بنویسم که باعث رفع اختلافات و تبدیل نفاق اهل ولایت باتفاق بیشتر از خیرخواهی و صلاح اندیشی حقیر بود مقرون بحقیقت و بیان واقع لکن چکنم گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو در پنجم ربیع الاول که ابتدای پیشکاری میرزا دیوان بود و چون وضع حسام الملک با خود بد دیدم و مراقبه و جان نثار حسنعلی خان امیر نظام میدانست با بنده لطف روز بروز بهانه جوئی و همینطور نسبت بموارات من سینه و صلاح وقت و حال خودم را در این که جدی وطن کرده یکباره باشان خدمت حضرت امیر نظام بردم لهذا به بهانه سرکشی املاک از حسام الملک اجازه حاصل کرده از شهر سنندج که وطن است در پنجم [illegible] خارج شدم از راه سنقر و کلیائی بدارالدوله و در کرمانشاهان حضرت امیر نظام قرار گرفته و کلی چشم از نیک و بد کرده پوشیدم امیر نظام در کلی مواطف کریمانه خودشان که بحقیر داشته فرمودند از طرف حسام الملک که وضع عنایت درباره امیر نظام را بحقیر داشت هر روزه بنوعی اسباب فراهم می آورد و بطورهای کریمانه

شخص نجیب بود با کسان و بازماندگان حقیر به بدسلوکی رفتار میکرد از جمله دو پارچه ملک موقوفه در ولایت کردستان واقعه در سالها از تعدی مستأجرین مخروبه و بایر و خالی از سکنه بود و متولیان موقوفه که آقا سید جواد کلیددار نجف اشرف و اولاد و اولاد مرحوم بحر العلوم هستند باقتضای حسن ظنی که بحقیر داشتند آنها را سالها بحقیر اجاره دادند و علمای اعلام نجف اشرف نیز سند اجاره نامه را امضا و تصدیق کرده بعد و این حقیر هم سه سال کامل با زحمت و ترجیحات امیر نظام صرف همت کرده زحمت زیادی کشیده و آنها را بحیطه آبادانی در آورده بودم و هر ساله اجاره آنها را پرداخته بنجف اشرف ارسال میکردم حسام الملک برای اجرای غرض شخصی که از اهالی طهران که خود را شخص میخوانید کرده داد که موقوفه شد و ولایت را بتولیت او داد ابوالحسن نام شخصی نسبت خویش داده با بنده لطف قریب پانصد تومان ضرر خسارت حاصل کرده حضرت شاه ولایت وارد آورده امیر نظام هر قدر نصایح مشفقانه و مواعظ کریمانه حسام الملک را از این حرکت منع و مسکوت بندگی کرده متولیان موقوفه هر قدر نوشته کرده و بی اجازه و بی قانون لجاج من می افزوده تا اینکه حضرت امیر نظام بالصراحه باو حقوق فرمود در اگر لجاج با این برای این است که ترکان است لجاج مقصود

جهت حیثیت دراز او در هر کار نخست دیده داکر منظور است تخریب بود و نوقت دولت
مرد در مرحله شناسید و ادبیان حالت این را از آن متحیر خواهند بدانید پذیرفت
رسیدن این مرتبه از میرزا نظام حسام الملک دیگر خودداری نتوانست نمود و بر
خرابی بصیره امیرک مترقی نزد آنکه این شد و واگذار نمود که مقصد رفتن زنجان
برنزد و دو تعارف از آنکه آن حکم گرفت در رکاب همایون شنیدم که بارد آشتیانی
بستند که مالیات نداده اما مرا متحیر ندانم آنکه مخصوصه ندیده و بهم چون این حرکت
حسام الملک را دیده بودم باز کردیم با وجود وضع کردستان و حالت کردستان
و درکات و به دستخط حسام الملک روز به روز پریشان تر شده تا آنکه استقلال
امور مملکتی خود در حضرت ولیعهد استدعای رفتن آذربایجان را
بعز رحمت مقرون کرده در عشر اول شهر شعبان المعظم همین سال حسین زرگسا
خود و حسین بطرف آذربایجان پسر پاشا میرزا علینقی آصف دیوان هم در همان ماه
همین ماه تعاقب رود به تبریز کرده اگر چه حقیقت رفتن و کردار حسام الملک دیوان
سفر تبریز که هم بیک رفته معلوم شده اما از قرار مذکور زبان تفحص بیت تبریز تا
شب با نه در روزی خود را صرف قمار بازی و لهو لعب کرده و غفلت
خرج را در نهر پا کردن کردستان و ولایت عهد ظهور رسانید و بعد نگارنده
که منقطع را از شهر زاده عین الدوله که در آن وقت پیشکار آذربایجان بود
و شهزاده عضد الدوله پدر پیشنهاد در وضع رفتار حسام الملک نوشته بود

برای آنکه

برای معرفت حال حسام الملک عبارت همین کاغذها است که مختصری از آن
این است دیگر جناب حسام الملک به آذربایجان آمد شرف اندوز خاکپای مبارک
شد از وضع و رفتار او چه عرض نمایم که حسام الملک عبارت است از همان اشعار
پیری که برای او بیان نمیتواند قابلیت هر روح در روحی است هر که چه جهت انصاف
فرموده شد با آنکه عقل داری چه نداری و آنکه عقل نداری چه داری صلاح
وقت چنان دانسته که او را بحکومت کردستان اعاده بدهیم و سلطان
وضعی که سه چهار دو ماه و دوام نخواهد کرد و استدعا با آنکه با مقاربت هستم ولی
همین سال در آذربایجان بوده بعد از این سفر بطرف کردستان مراجعت نمود
و پیشتر علت مراجعت او به کردستان عریضه نگارنده بود که نظیر دیوان از قول الملوک
امیر و ولایت بی حس جرات حسام الملک کشف حضرت ولایت عهد عرض
کرده با قوه جبریه همان صورت کذاف را با ولایت عهد مفصلا تقریر
حسام الملک حین بسرحد کردستان رسید میرزا حسنخان مرتب باشی پسر
داد سلطان سرهنگ پسر مرحوم شرف الملک و میرزا احمدخان با استقبال او
شتافتند و قصبه سقز با وحشت شده حکومت سقز را به میرزا حسنخان
و طایفه کلباغی را با سلطان ولایت کردستان را میرزا احمدخان تفویض
نموده واو را لقب ایلخانی لقب ساخت آصف دیوان که این مرد
مخبر با آذربایجان بود کمیته نفر تو پیچی داد و طلب ادرکردستان برقرار کرد

و حکم ترتیب این کتیبه نفر توپچی را برای میرزا فرج الله خان پسرش سالار [illegible]
مرحمت کرده در عشر ثانی ذیقعده حسام الملک بلیغ (رساله) که در [illegible] فرنگی [illegible]
واقع است وارد کردید [illegible] تا اینجا از او استعداد [illegible] در مجلس اول که هنوز
یاد دارد در [illegible] بعضی [illegible] فرمود که لازم است این مصرع [illegible]
در [illegible] حکم [illegible] که نتیجه آن عبارت [illegible] قتل [illegible] بود [illegible]
یکهزار و سیصد و چهارده چهار ماه و نیم بعد از دو [illegible] واقع [illegible] تفصیل آن [illegible]
[illegible] قریباً [illegible] تحریر خواهم آورد و در این ایام [illegible]
[illegible] دولت امیر نظام [illegible] بودم [illegible]
بر شرح [illegible] و [illegible] تفصیل [illegible] فرمانفرما [illegible] این [illegible]
لازم است [illegible] خاطر [illegible] هم از [illegible]
امیر نظام [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] بیان آورم که [illegible] حسام الملک [illegible]
دولت گرفت ای [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] و [illegible] و این [illegible] هزار و سیصد
[illegible] کثرت زوار [illegible] آنها [illegible] فوق [illegible]
بود و [illegible] این زوار [illegible] دولت [illegible] ممالک [illegible]
ایران بود امیر نظام [illegible] یکی از آنها [illegible] تشریفات شایان [illegible]

[illegible]

[illegible] آورد و از بذل نوال و دادن نعمت و مال [illegible]
اکثر فقرا [illegible] عده [illegible] دادن [illegible]
از [illegible] خودشان [illegible] حاجی محمد صالح خان [illegible]
کارگذار [illegible] آن که فلان [illegible]
در این سال [illegible] زوار [illegible] و ضعیفه و اطفال [illegible] در این گروه [illegible]
هستند [illegible] و چهار نفر [illegible] یک نفر [illegible]
[illegible] که یک [illegible] و دیگر [illegible] در این [illegible]
در [illegible] زوار [illegible] دولت [illegible]
با [illegible] حرکت [illegible] و از این قبیل [illegible]
[illegible] تحت [illegible]
[illegible] بیان آرم [illegible] را همین قدر می نویسم که [illegible]
[illegible] در این مسافرت [illegible] جان و مال [illegible]
[illegible] و این مطلب [illegible]
[illegible] دولت [illegible] که [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible] این مسافرت [illegible]
چند روزه مسافرت نمی ارزد [illegible]

امیرنظام در حکومت کرمانشاهان از کثرت تکلیفات شاهزاده عزّ نوّابی بر دست
جسارت در کار کفرهای ایشکی قره‌بی و نواب و دولت خودشان نیز بایشان صدمه رفت چه
کرمانشاهان میرسید قریب پنجهزار تومان هم مقروض شد امیرنظام بایان گیر
سن بیشتر از صد جوان بیمارات مملکت نظم طرق و شوارع و انتظام
سرحدات و دفع اشرار رسید که منبعد چنانکه در ابتدای این سال نیاز علیخان
رئیس طایفه خزل که شخص با طایفه و شجیع و دلاوری بود سری بخود در آورده
در میانه دهات کرمانشاهان و همدان و مدیر و تویسرکان
احتشادی کرده و بعد از آن بقطاع الطریقی مشغول گردید از طرف دیگر عباسخان
جباری نیز جمعی از اشرار را در اطراف خود جمع نموده و راه زنی در آنجا طرف
نفوس و هلاک داعیه روزگار خود را میگذرانید و خود را عباس شاه
میخواند حسام الملک بسکه حکومت کرمانشاهان را داشت در
دولت متعهد گرفتن و کشتن عباسخان گشته بود از کرمانشاهان
جمعیت کثیری از سواره و پیاده و سربازان و دو توپ طریشی و سواره
چهار ده لیک برگو ظهیرالملک بدفع شر عباسخان فرستاد
عباسخان با ده نفر از کسان خود بر این جمعیت شبیخون آورد و منیر
دلخانک رئیس طایفه بنفسه مرتبک شد و این لشکر حسام الملک
به تماما فرار اختیار کردند و در این جنگ تمام ذکام تعصیات تلف نمودند

امّا چون

امّا چون امیرنظام بحکومت و فرمانفرمائی ولایت مرکزیه مأمور گردید در بدو ورود
بکرمانشاهان از یکطرف علی اشرف خان میرپنجه اردبلی با شیخ عوض‌خان
بادلخان رئیس طایفه چاردولی بقتل و غارت و انهدام عباسخان
مأمور و از طرف دیگر نیاز علیخان رئیس طایفه خزل نوشته که باید
بدون تأمل برخود را گفت دست نهاده بکرمانشاهان بیاید که هرنوع
سزاوار است از عفو و انتقام در حق تو اجرا شود یا اینکه آماده هرگونه سیاست
و عقوبت باشید از این طرف نیاز علیخان چون حریف را سخت
دید بدون درنگ بدرگاه امیرنظام شتافت و امیرنظام حسب الامر
اولیای دولت محبوساً او را به ارکلاه طهران فرستاد و ما بقی آن جمعیت از شرارت
برآسودند و در محبس طهران بجائی که سزا بود روانه‌اش کردند و از طرف
علی اشرف خان میرپنجه با شجاعتی که ذاتی او است عباسخان را
تعاقب نموده عرصه را در جنگ بر او تنگ کرد عباس خان چون
از هرطرف راه نجات را مسدود یافت شبانه از میانه در رفت
و بطرف دار الخلافه شتافت و در دو طهران بخانه سفارت خانه
دولت بهیّه انگلیس گرویده سفیر انگلیس در حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه
شفیع گردید عفو و اغماض از اعمال او را درخواست نمود و شفاعت او
بعز قبول مقرون گردید حسب الامر ملوکانه عباسخان بپرده تعهدات

عظمی گردید و صدارت عظمی نیز کمال مراقبت و کارپرستی را داد بعد آنکه در اکنون
که ماه شوال یکهزار و سیصد و سیزده هجری امیرنظام برای تبریک و تهنیت
سال پنجاهم سلطنت اعلیحضرت ناصرالدین شاه شاهنشاه ایران ظل الله
امیرزادگان را با پیشکش و تقدیمی زیاد بطهران فرستاده و نیز جمعی از امرا و اولیای
دولت را از هر قبیل سواره و پیاده و شش نفر صاحب منصب روانه طهران نمود
که در آن جشن بزرگ حاضر شده بیدق جدید و درستی با نشان عنایت شود در
روز جمعه هفدهم شهر ذیقعده هزار و سیصد و سیزده که اول روز جشن پنجاهسالگی
بود دیگر از فاجعه شهادت شاهنشاه سعید شهید را با میرنظام اخبار نمودند
امیرنظام از شنیدن این قضیه کبری دهشت اکبر از پای بنشستند سرها
بیاد خواهد رفت و جابجا دعا لها اتفق خود چشم خود آرد سالی قشون حاضره
کرمانشاهان و کلهر نزدیک بیک یکی و کدخدایان شهر را احضار و با کمال بزرگواری
وقایع قضیه واقعه را بایشان القا نموده دستورالعمل لازمه در نظم شهر
و اطراف شهر بآنها داده سواره و پیاده نیز تقرا سرها را بهاء اعتبار
زوار و قوافل مأمور که در سرحد و آن ورود سالی اعدت گشت بلاد
این واقعه عظمی و جلوس اعلیحضرت مظفرالدین شاه را بر تخت سلطنت
ایران ابلاغ نموده و مقرر داشته که در این موقع هر که خدمت نماید مورد مراحم
اولیای دولت آید و هر که غش و فساد و خیانت شود ابدالدهر مطرود و مردود

گردد

پس علمای اعلام و اهالی شهر را حاضر کرده از فواید شاه پرستی و پاس حقوق نعمت
خوار که برای ایشان بعبارات فصیح و بیانات بلیغ بیان نمود عموم اهالی
حاضره بعد از ادای تأسف بر شهادت شاهنشاه شهید زبان بشکر سلامت
ذات اقدس و جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت مظفرالدین شاه بر تخت
نیاکان گشودند با چشم نمناک و نیت پاک صدا در پی هم بجان شاه جوان بسلامت باد
برآوردند امیرنظام از حکم با انعقاد مجلس ختم کرده دو روز و دو شب
مجلس عزا برپای داشت بعد از اتمام مجلس ختم ثانیاً اسباب عیش و طرب
فراهم نموده سلام عام گرفتند خطبا و شعرا باسم مبارک اعلیحضرت مظفرالدین
شاه خطبه و قصاید خواندند خاص و عام چون ایام عید سعید با هم مصافحه
و تهنیت و تبریک یکدیگر می گفتند الحق معنی پادشاه پرستی را کاملا بظهور
رسانیدند در این موقع از تمهیدات و تهدیدات امیرنظام جمیع
سرحدات و معابر و مسالک در نهایت انتظام بود و زوار و قوافل در کمال
امنیت و آسایش عبور میکردند سید بحرینی و شاهزاده معزالدوله مجتهد
تبریز و جمعی از رجال دولت بهنگام انتشار این قضیه کبری از عتبات
عالیات مراجعت کرده بقصر شیرین رسیده و از آنجا بطرف دارالدوله
کرمانشاهان آمده و بسلامت وارد شده از امنیت و نظم طرق و شوارع
فوق العاده تمجید و تحسین می نمودند بالجمله باطمینان اینکه مورخین ایران

تفصیل شهادت شاهنشاه شهید سعید را در صحایف تواریخ ثبت و ضبط
می نمایند حقیر از ایراد و بیان آن خودم را معاف داشته در این موقع اکتفا
یک از شعرا و فصحای ایران در مرثیه آن شاهنشاه شهید شعری به رشته
تحریر در آورده از حقیر نیز که خودم را خوشه چین خرمن خردمندان میدانم
چند شعری در تعزیت شاهنشاه شهید و تهنیت جلوس اعلیحضرت مظفرالدین
شاه بسلک بیان کشیده و در این صفحه برای اطلاع خوانندگان اثر اقوم ثبت
امیرنظام همین اشعار را توسط نصرالله خان سقاباشی ایلچی بحضور اعلیحضرت
مظفرالدین شاه تقدیم نموده طرز و اسلوب اشعار پسند خاطر مبارک
همیونی افتاده در این مورد است که گفته اند هر عیب که سلطان بپسندد
هنر است یک توب جبه ترمه کشمیری برسم خلعت این حقیر از صندوقخانه
مبارکه اعطا و مرحمت فرموده و متعاقب آن دستخطی به حسنعلی خان امیرنظام
لقب صادق الملکی که از القاب بندگان دولت است باین فدوی خانه زاد
دولت مرحمت نمودند یا رب این پادشاه بنده نواز از بد روزگار
باد مصون دشمنش هر کجاست در عالم باد دایم برنج و غم مقرون
اشعاری که در تهنیت و تعزیت بعرض رسانیده ام این است

جهان گریان چنان خندان گر این جا شه بدان جا شد — فلک نالان از آن گشت که شه از دیده پنهان شد
برآمد بر فلک ابری جمال ماه شد پنهان — درخشید از افق بر تخت رخ خورشید پیدا شد

ستی

ستی شاه و بالای زموج سخت غرق آمد — خرامان سرو زیبای باوج تخت بالا شد
شکسته صدفی بر تخت دارای گلین آمد — که در وی شهی گوهر زخون پاک دارا شد
بعینی رفت اگر کاوس کی از تخت سلطانی — بحمدالله که کیخسرو سریرآرای دنیا شد
صدف را نظم امواج شکست از لطف حق — ز دانه نور ناب از پرتوش لولوی لالا شد
بنال ای تخت وای دولت که افریدون نگون آمد — ببال ای ملک وای ملت که ایرج عالم آرا شد
جهان گر جامه نیلی بتن پوشد روا باشد — که نیل معدلت خشکیده چون هامون و صحرا شد
دوام تاج و تخت سلطنت شد و سلطانی — که اندر سایه اش ایران زمین چرخ خضرا شد
دریغا سبزه زار عمر سلطان ناصرالدین شاه — ز طوفان حوادث ناگهان مانند دریا شد
غم و شادی بهم آمیخت تقدیر خداوندی — شهی در خاک پنهان شد شهی بر تخت بالا شد
مظفر شاه را هم تعزیت هم تهنیت گویم — که گر خورشید در خاک است خورشیدش ز رخ پیدا شد
بصد رحمتش امروز باید تسلیت گفتن — که شاهنشاه باقی بادشه کرسی نشین شد

و در این سال امیرنظام حکومت و ولایت ثلث و ملایر و تویسرکان
و خانواده ها را بجناب حسینعلی خان امیرتومان فرزند خودشان که اکنون از
دولت به لقب سالار الملک ملقب شد تفویض و واگذار نمودند حقی عبدالحسین خان
امیرتومان سرتیپ از عهده نظم و ولایت مزبوره و دفع اشرار و وصول و ایصال
مالیات دیوانی از عهده بر آمده و حکومت به سیف نامی با انجام رسانیده و در
سفر تبریز از ولیعهد و چهارده اعلیحضرت مظفرالدین شاه حکومت فارس را با امیرنظام

رجوع فرمودند امیرنظام با ملاحظات چند و با اقتضای خیرخواهی دولت استعفا
از این مأموریت نموده و حکومت و ولایات مرکزیه قناعت کردند در غره شهر
ربیع الاول همین سال بواسطه حرکات و رفتار ملا عبدالله مشهور به آخوند شهر همدان
انقلابی کلی بهم رسید و اهالی آن ملک سه قسمت شد دو قسمت آن به
دعوای ملا عبدالله و یک قسمت حامی سادات [illegible] که از فاطمه [illegible]
همدان بهشت گردیده ما بین این دو فرقه کار به جنگ و جدال منجر شده شاهزاده
عضدالدوله که در آن وقت از طرف امیرنظام حکمران آن ولایت بود از عهده
اطفاء و تسکین این نایره فتنه و فساد برنیامده بناء علیه از طرف دولت
امیرنظام را مجبور به رفتن همدان و دفع فتنه ملا عبدالله نمودند امیرنظام نیز
فوج گروس که از افواج مظفر و منصوره دولت ایران است احضار کرده در بیست
یکم همین ماه ربیع الاول با چهار عراده توپ و [illegible] و فوج مذکور به سوی همدان
در حرکت آمده پنجاه سوار قزل [illegible] چهار روزه [illegible] راه با [illegible] طی نموده
در بیست و ششم ماه به همدان وارد [illegible] غالب خوانین قراگوزلو و تجار و کسبه
و اهل ولایت یک فرسخ راه به استقبال امیرنظام آمدند در باغی که مشهور است به تکیه [illegible]
بناهای مرحوم [illegible] میرزای [illegible] با این جمعیت وارد منزل
گردیدند فردای آن روز علما و سادات و اعزه و اشراف ولایت به دیدن امیرنظام
آمده امیرنظام با اقتضای حسن نیتی که دارند عموم مردم را به مراحم خسروانه

امیدوار نموده به مواعظ و نصایح حسنه خاص و عام را استمالت و رفع وحشت از آنها
کرده پس از رفتن امیرنظام سوار شده اطراف و اکناف این باغ قلعه کهنه را که
در محله [illegible] جای فوج و کل توپخانه و منازل همراهان را ترتیب داده معین و مشخص
و منزل مراجعت نمودند ملا عبدالله که سرچشمه فساد و باعث این جمعیت و اغتشاش
بود در خانه خود که در محله [illegible] است ترک کرده در محله [illegible] که محل اجتماع اشرار
و الواط و منزل مریدان و فدائیان او بود رفته شب و روز [illegible] و [illegible] هزار
نفر مسلح و مکمل محافظ و حراست او اقدام می‌کردند امیرنظام اولاً برای نظم شهر از
سربازان فوج نهاوند که مأمور [illegible] همدان بودند در هر محله [illegible] قراول
و چند [illegible] گذاشته [illegible] در شب و روز مشغول حفظ شهر و دفع مفسده اشرار باشند ثانیاً
به آخوند ملا عبدالله ابلاغ نمودند که باید از همدان خارج شده به اماکن متبرکه برود یا
[illegible] دماغ مسلمین [illegible] که از هم [illegible] افعال و اعمال خویش [illegible]
اطراف ملا عبدالله را گرفته او را از قبول این ابلاغ منع نموده و [illegible]
برای مقابله با قشون دولتی آماده و حاضر شدند امیرنظام از این حرکات [illegible]
به آنها [illegible] فوج گروس را احضار کرده دستورالعمل داده برای
یورش بردن به محله [illegible] منازل اشرار [illegible] و چون علمای شهر همدان
همه [illegible] که چه [illegible] دروازه [illegible] در وقت
ضرورت دروازه‌ها را بسته [illegible] قیام نمایند [illegible] باباخان [illegible]

فوج مزبور فرمان داد که قریب سی نفر را بدون تحقیق و تعجیل ساختند که از قرب
یورش بردن برای صعود بر بازان پشت بام خانها که آنجا رفته در بیرون و
نزد با خانها ساخته و بیرون داشته شد. ند بورد... پنج نفر ازین ملت که بفانی
تخریب داشتن اشرار و فتنه مترددین مجتمعین از سنگرها و مدت چند شب
سید عبدالمجید که از اولاد اجله سادات صحیح النسب متقی و پرهیزکار بود
و سالها است در همدان متوطن و مرجع خاص و عام است بعد که اقدام در
نایره این فتنه و فساد نیز آقا سید عبدالمجید بودن تمهید مقدمه بمنزل
آخوند ملا عبدالله رفته و بی سوال و جواب دست او را گرفته بجانب خود
برد و هرقدر اصرار خواهش کرد که ملا عبدالله را از رفتن منع نماید ملا عبدالله
چاره جز اطاعت آقا سید عبدالمجید ندیده و با ایشان متفقا از
محله خارج و بخانه آقا سید عبدالمجید رفته آقا سید عبدالمجید
بخانه فرستاده عموم سادات و آقایان را بیان کرد که طرف تعدی ملا عبدالله
قرار داده جمیع آنها با پیش متفقا عفو او را خواهش کرده اند
تمنع را از امیرنظام درخواست کردند امیرنظام نظر به پاس خاطر
ایشان که عذر آن سید عالی آقا سید عبدالمجید و سادات را دانسته
دانسته خواهش آنها را قبول و از سر تقصیر آخوند ملا عبدالله گذشت
همدان رسیده علت و دسته علمای امیرنظام مرجع قبول نکرده ایم چون

فرق

فتنه همدان تسکین یافت انتقاضیا خبر شورش اهالی کردستان بر حسام الملک
رسیده و تفصیل آن بطوریکه در اخبار چنین است که به نشانه تحریری آمد چنانکه سابقا
ذکر شد چون حسام الملک در آذربایجان بکردستان مراجعت کرد بنای بدسلوکی
و جور با رعیت عموم اهالی شد و با علما و اکابر نیز سلوک بطوری نداشته
رفتار ناسزاوار بحدیکه همه از او رنجیده و از دست او ... و ... تا
اوایل ماه حسام الملک در این ایام بجانب شهر آمده و در خانه ... بقلعه توپخانه
بازی وقتی رفته و منزل احتشام الدوله پسر حسام الملک که جوان و منفرد و فانی است
نیز در باغ ... که مشهور است با یکدیگر قریب بباغ مزبور است
قرار داده اتفاقا روزی جمعی از طلاب به شهر که غالب آنها متعلق به
رعیت دولت علیه بودند بعزم تفرج بصحرا رفته بودند بگشتن از جانب باغ
امیریه که منزل احتشام الدوله پسر حسام الملک در آنجا بود که تشنه که از
طلاب خارج خواستند آب آنجا که در پیش روی چادر پسر حسام الملک بود
آب خورده احتشام الدوله این حرکت طلبه را حمل بر بی احترامی خود
نموده ملازمان خود را که مثل طلبه داشت دستور داد که فرمان ملازمین نزد ایشان
بکوبیده طلبه چاره نداشت مانده و بقدر قوت و توان ایشان را حمله کردند
بهر نوعی بوده طلبه مزبور را از دست خلاص کرده فرار نمودند بیشتر ملامت

بیست اجتماع به منزل باشی شهبندر عثمانی که او هم در اداره ... که در شب نفر
دادند به منزل کرده بودند به لوطیهای رفته باشی شهبندر رفته آن تفصیل را
به حسام الملک اطلاع نمودند در ضبط ملاحب را از او مطالبه حسام الملک
آردوباشی خود را برای تیر اندازی و تماشای ... و اقعه نزد باشی شهبندر فرستاد
از قضا آردو ... آردو باشی حسام الملک رفته و سابقا که آردوباشی
مزبور را در سینه زخمی بود در وقت رسیدن به منزل باشی شهبندر در صحبت
بدست آورده و با قمه بر سینه بر آردول باشی حمله برده زخمی کاری بسر
صورت او وارد می آورد آردول باشی در این ضمن ... شد از پای
در افتاد کسان باشی شهبندر آردول مزبور را گرفته تحت الحفظ نزد حسام الملک
میبرند با آنکه آن شب این واقعه تا نیمه شب گفتگو فیمابین حسام الملک و باشی
شهبندر شد فردا آن شب طلاب فارغ به تظلم انتقام از کسان حسام الملک
ایشان و ... کنار شهر تحصن ... بست چند نفر از کسان ... حسام الملک
حسام الملک به ... ایشان ... آورده ... شهادت داد
از طرفین غلظت ... حسام الملک در ... میرزا عبد العزیز که از
... شهر ... بود ... که هر ... طلاب فارغ
از ... بدست آورده ... میرزا عبد العزیز
برای ... خود ... کار و فرد ... شهر ... که چند

نفر طلاب را ... که ... وقت ... کرده گرفتار ... در
بیست و هشتم شهر ربیع الاول هزار و سیصد و چهار ده هجری جمعی از طلاب
تفرج ... شاه ... میرزا عبد العزیز با آنها ...
با فرّاشی ... نگرو ... آنها را گرفته میرزا عبد العزیز
شبانه آنها را به حبس ... حسام الملک هم ... شد
در واقع این حرکت میرزا عبد العزیز باعث خونریزی ... شد
و ... خون شهید ... بر گردن او ... فردای آن
که روز ... بیست و نهم شهر ربیع الاول حسام الملک آن ... نفر طلاب
را ... در ... صبح ... آن ... نفر ...
... آنها را ... رها ... زنجیر ...
... حبس ... شیخ الاسلام ... جناب حاجی
... شد ... شفاعت آن ... نفر طلبه را ... حسام الملک
می خواستند ... عاقبت این کار ... حسام الملک
قبول ... حبس ... روز چهار شنبه سلخ ... ماه
جمیع طلاب مدارس و مساجد ... نفر بود
... و ... شهر ... با این ... کار
... دیوان که او هم ... حسام الملک ... رفته

دزخانه بیرون آورده متفقاً بخانه جناب شیخ الاسلام رفته ملتزم رکاب فرمود
این ترتیب جمع انبوه بزرگان دولت را بخانه جناب شیخ الاسلام آورده و همه
مجتهدین را با قرآن بر مخالفت حسام الملک قسم داده حسام الملک از این حرکت
دوازده امام ملتزم رکاب خوف کرده شب نفر طلبه را با رعیت دولت خانه شیخ الاسلام
بجان دولت اجتماع توقف کرده جناب شیخ الاسلام مانع از بیرون رفتن طلبه
گردید که شب را حرکت کرده با نه نفر چاپار شود برای دفع حسام الملک قرار
براین داد که فردا که روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی است عموماً عزم
حرکت نمایند بر شکایت از قبایح اعمال حسام الملک بحضور حضرت ظل اللهی
شاه عرض نمایند هنگام ظهر جناب شیخ الاسلام پیغام داده زنان دسته دسته بول
بحضرت ملتزم رکاب داده که در منازل و مساکن خودشان آرام گرفته باین نا
دو پول گرسنه قناعت و گذران نمایند ملتزم رکاب که جمعیت اجتماع از خانه شیخ
بیرون رفته از قضا دو چار بکفر ضعیفه که دختر او را حسام الملک مجبوراً برده بوشته
ضعیفه نزد او یلیل الغریق یتشبث بکل حشیش در نهایت تضرع و زاری از حضرت
ملتزم رکاب دادخواهی می نماید ملتزم رکاب خارجه که مستعد شورش و منتظر بهانه
بودند این فقره را دست آویز کرده بسوی عمارت حکومتی در حرکت آمده
اجزای حکومت بیش از دو ملتزم رکاب و جمعی از تماشاییان در پشت دروازه
جمع شده اتفاقاً خسرو خان افشار اوده و حسین قلی خان خان خانان

باغی حشش

گذارده درب خانه شیخ الاسلام بعضی در این موقع بطرف دولتخانه آمده که حسن خان
بیچ حسام الملک جواب نه چنین بحضرات ملتزم رکاب و این اردو عام و چادر دختر رقیب
می پرسند شرح دختر ضعیفه را آیا شما می گیرید ایشان نیز تعقیب کردید که این دختر را
از حسام الملک اثر دارد که نه شما مسپارم پس از اجزای حکومت که محافظ
دروازه بود بعضی شیخ الاسلام را جواب خواستند اجزای حکومت نیز دروازه را گشوده خسرو خان
و خان خانان با قریب بیست نفری باندرون قلعه میرود نه مجید در آن اجزای حکومت
قلعه را می بستند خسرو خان هر قدر بحسام الملک اصرار و ابرام می نماید که از این کفر
دختر چشم پوشیده داد ملتزم رکاب را داد رسی رد نماید حسام الملک نه پذیرفته
ملتزم رکاب که از دور ایستاده بودند چون حالت تکاشی حسام الملک را از رد کردن دختر
ضعیفه دو چند نفری از آنها با بیان شفاعت یا بخیال دیگر رو بحسام الملک رفته
حسام الملک از رفتن این چند نفر ملتزم رکاب متوحش شده فرار خود را اختیار کرده
بطرف عمارت اندرونی که در سرکار علیه قمر السلطنه صبیه اعلیحضرت ظل اللهی شاه
در آنجا سکونت داشت گریزان شد این چند نفر طلبه تعاقب او را نموده چند
سنگ به پشت و پهلوی او میزنند و حسام الملک بهر جان کند نه بخود را
بعمارت اندرونی رسانده و ملتزم رکاب بمحض پاس احترام سرکار علیه قمر السلطنه
دست از او بر داشته مراجعت می نمایند در همین حیث آنها اجزای حکومت
و کسان میرزا عبد العزیز و چند نفر از فراشان و غیره برآن چند نفر طلبه

حمله برده و با شمشیر و قمه و چوب شش نفر و آنها را تعاقب رسانند و چند نفر را
زخم منکر زده پسر حسام الملک با جمعی از اجزای او بنای تعاقب انداختن
بمیان شهر گذاشته باین واسطه شورش عظیمی در شهر پدید آمد اما از طرف شیخ الاسلام
و بزرگان شهر معظم را از هنگامه و شورش در آن شب تاریک منع کردند باشد
شنبه عشاء که خبر قتل طلاب را با مقتولین و مجروحین در عمارت حکومتی بردند آورده
بیم جمعه و منازل خودشان گذاشته (ببین تا چه زاید شب آبستن است) در آن شب
حکم کلی اهل کردستان شده از روز رستخیز بهوای ولایت از صدای تفنگ پر
حسام الملک و اجزای حکومت بیا بودند با شش شنبه عشاء دسته غارتگر
آن شب بفکر و خیال تقاص از اجزای حکومت و قصاص قاتلین مقتول
و قدرت جمعی را بغارت خانهای اجزای حکومت و غیرها که در شهر
ساکن بفتند و قتل شیخ محمد تقی هم از نامرد که آن شب هرچه را گرفته
دست برد کردند علی الصباح نصرالله فارجه با جمعی بجستجوی شیخ محمد تقی
مظلوم که بهیچ وجه از این واقعات خبر نداشت شیخ محمد تقی
در این صبح بخانه سید عبدالرحیم نامی از اهل ولایت که بهم پناه بود
پناه برده و خود را در آنجا پنهان کرده نصرالله در این جمع بمنزل او برده آن
بیچاره مظلوم را از آن خانه بیرون کشیده با حالت خواری آن مظلوم را
کشان کشان بمیان کوچه و بر زن برده تا او را نزدیک مسجد دارالاحسان

بیرون شدند

[illegible]

میرسانند از قضا در آن موقع یکی از طلاب که شب بدست کسان حسام الملک
مجروح شده بود فوت می نمود بازماندگان دل سوخته آن مقتول که خبر گرفتاری
شیخ محمد تقی و رسانیدن او را بجنب مسجد می شنوند با خنجرهای آخته بیرون
تاخته شیخ مظلوم را بدرجه شهادت میرسانند و علما و بزرگان ولایت که از
این مقدمه مطلع میشوند با حالت عدالت و افسوس جمعی را فرستاده نعش
کمال عزت و احترام نعش شیخ را برداشته او را تجهیز و تکفین نموده در جوار
امام زاده پیر عمر علیه السلام امانت بخاکش می سپارند پس چنین کارها بیان
سؤال دیدند برای جلوگیری فساد دیگر در همین روز پنجشنبه غره ربیع الثانی
عموم اهل ولایت حتی مادر شیخ شکرالله مرشد معروف بتلگرافخانه رفته
شرح بی تقصیری خودشان و حرکات وحشیانه حسام الملک را توسط میرزا
علی اصغرخان صدر اعظم بحضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کرده مستدعی
تغییر حکومت حسام الملک میشوند صدر اعظم حسب الامر وعده عزل حسام الملک
و عفو ملوکانه نسبت بعموم اهالی ولایت بآنها میداده است و کلان
تلگرافخانه بازگشتند و دیگر کویان بخانه های خودشان مراجعت نمودند روز
دوشنبه پنجم شهر ربیع الثانی از جانب صدارت عظمی تفصیل شورش
اهالی کردستان بر حسام الملک و قتل شیخ محمد تقی داعلای حکومت
کردستان تلگراف با میرنظام اطلاع شد امیرنظام فوراً تلگرافهای متعدد

با ایلات کردستان مبنی بر انقیاد نمایند و شورش و با احترام روانه کردن حسام
الملک نمود پس این حقیر را که صادق الملک و نویسنده این اوراق
هم در این موقع در همدان ملتزم رکاب امیرنظام بودم برای بشارت این
حکمرانی و اطمینان قلوب اهالی ولایت مأمور بکردستان نمود چهار
روز چهارشنبه هفتم ربیع الثانی از همدان با چند نفری از اتباع خود حرکت
نمود روز جمعه نهم بکردستان وارد شده و اجرای مأموریت خود را نموده
الحمدلله عموم اهل ملک در کمال اطمینان خاطر به دعاگوئی ذات اقدس ملوکانه
و تشکر از حکومت امیرنظام پرداختند در واقع ارادت اهالی کردستان
با امیرنظام به درجه پیر و مریدی و عشق و عاشقی رسیده اگر در این موقع غیر از
امیرنظام دیگری مأمور بحکومت کردستان می شد باین زودیها ولایت
آرام نمیگرفت مع القصه حسام الملک با روز سیاه و حالت تباه
و پشیمانی از حرکات خود در روز سیزدهم این ماه وداع آخری با اهالی کردستان
کردستان نمود که بسوی همدان روان شد اهالی کردستان در رکاب نواب
علیه تمر السلطنه قریب بکفرسنج رفته در کمال احترام عذر ایشان را خواسته
نمود امیرنظام نیز بعد از تسویه امور همدان در تاریخ غره ربیع الاول در
چهاردهم همین ماه از همدان حرکت کرده در سنه هم وارد شهر سنندج
شدند عموم اهل ملک با شعف و سرور تمام پیش از یک فرسنگ

باستقبال

باستقبال شتافته حاکم و محکوم خرم و خندان و مسرور و شادمان یکدیگر را
دریافتند امیرنظام در دوم ورود شان ترتیب ادارات ولایت را داده
دیوانخانه عدلیه را با امان الله خان وکیل و مراقبت شهر را بمیرزا عبدالعزیز
تفویض نمودند امیرنظام بجرم اینکه اهل ملک در قتل شیخ محمد تقی غفلت
کرده و تبعه خارج را از این حرکت مانع نشده اند وجهی باسم جزای نقدی
از عموم اهالی ولایت کردستان گرفته مقدار تمام آن را عوض دیه
و خونبهای شیخ محمد تقی بوراث او داده و باقی را تقدیم اولیای دولت
نمودند قاتلین شیخ محمد تقی با وطن خویشان که در خاک دولت عثمانیست
فرار کرده و سه نفر از اشخاصی که شرکت در قتل شیخ داشتند بتصدیق
بزرگان ولایت بسیاست رسانده خاطر مبارک اعلیحضرت مظفرالدین شاه
را از این رفتار امیرنظام خرسند گشته و اهل ولایت نیز [illegible]
از طرف قرین الشرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه توسط محمدعلی خان
مصدق الدوله خلعت بافتخار امیرنظام مرحمت شده روز ورود بشهر
جمیع اهالی باستقبال از خلعت مبارک شده و آن را زیب پیکر خودشان
ساختند بانجمن حکومت بلوک مریوان و اورامان را بسبب شکایت
اهالی آن دو بلوک از ظلم حاکم منتزع و بابوالقاسم خان اردلان باغ
خودشان تفویض کردند حکومت جوانرود نیز که با محمدعلی خان ظفرالملک
بود بجهة شرارت و بی اعتنائی حبیب الله خان رئیس طایفه بابا جانی

قری عشائر بهم رسانده و وصول مالیات دیوانی انجام مهمه تعویق
داشته بنا بر این امیر نظام حکومت جوانرود را بسلیمان خان شرف الملک
تفویض کرده و حکم مینماید حبیب الله خان و سایر اشرار آن محال را با دوائر
دیگر مأمورین سرحد داران گرمانشاهان نیز تعاقب کرده گرفتار نمایند
شرف الملک مأمور فرمایند شرف الملک بطرف مقصد روان شده بدرستی
از عهده خدمت مرجوعه برآمده و از حبیب الله خان و اشرار جوانرود جمعی
بسر انجمن حبیب الله خان و فتاح بیک که تا کنون در میان طایفه شیخ اسمعیلی
بوده فرار کرده بنا به تجسس در باشی طایفه جاف عثمانی بعد و از هر طرف
و بطهای دیگر هم برانگیخته تا امیر نظام از تقصیرات او صرف
نظر نموده آنکه شرف الملک در این حکومت جوانرود بخوبی از عهده
خدمت مرجوعه نخود برآمده و تنبیه اشرار و تدبیر حبیب الله خان
بسیجه تقصیر کرده هم در این سال که حکومت بانه و سقز با میرزا
حسنخان پسر مشیر دیوان بود میرزا حسنخان محمد خان پسر یونس خان
نایب الحکومه بانه قرار داده و فتاح خان حاکم سابق بانه را عزل
نموده فتاح خان نیز بجانب احمد بیک جد خود که در سرحد عثمانی واقع
رفته و جد خود را نزد میرزا حسن خان بشفاعت برانگیخته بعد از
سوال و جواب زیاد و کسب اطمینان از میرزا حسن خان [illegible]
فتاح خان باتفاق احمد بیک جد خویش بقصبه بانه نزد میرزا حسن خان

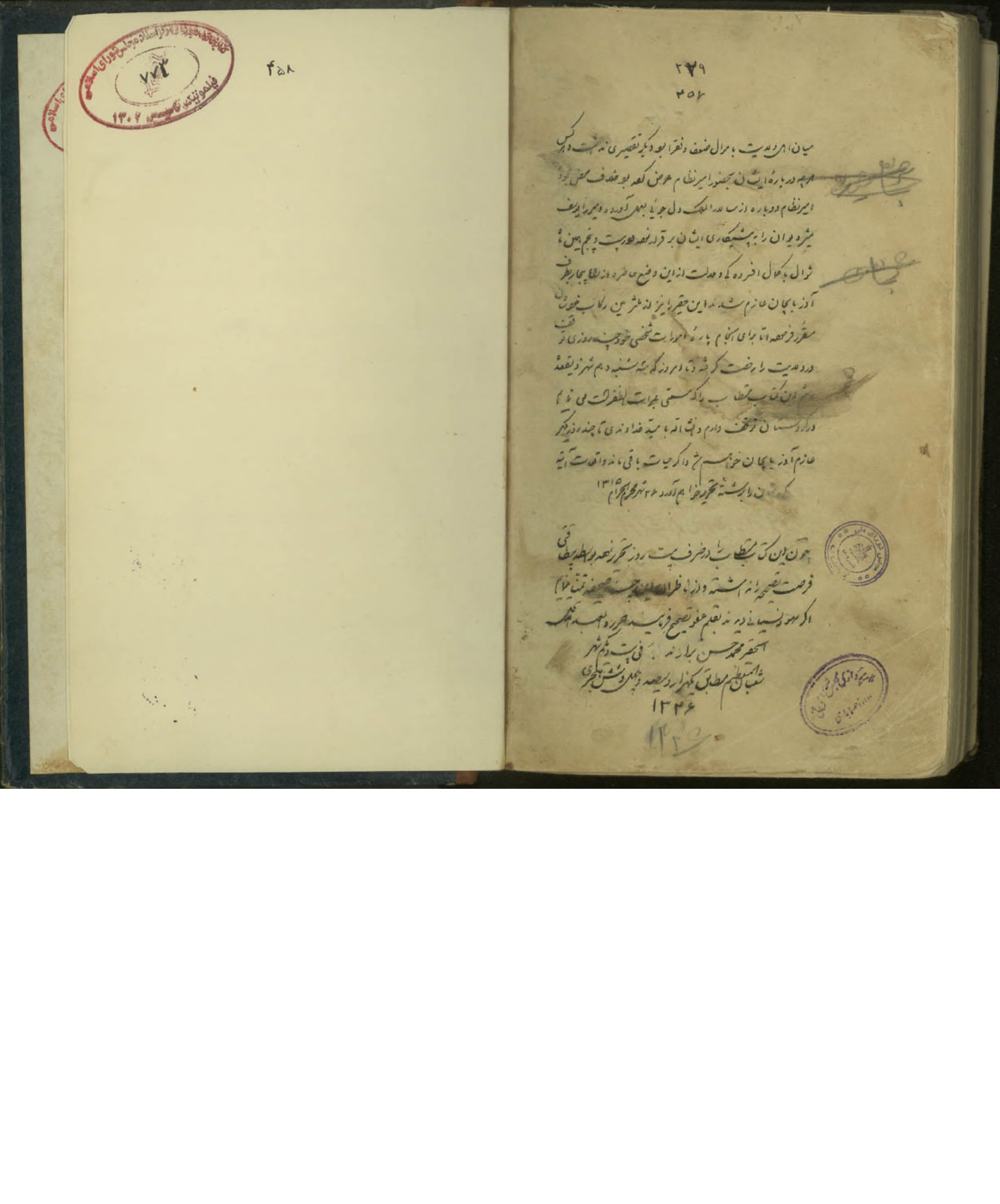
آمده

آمده و میرزا حسن خان چون از او اطمینانی نداشت بنده [illegible] را بهانه داده
حبس نمود پس بامیر نظام نوشت که فتاح خان اغتشاش کرده
در قصبه بانه تاختن آورده و از اقبال حضرت مستطاب امیر گرفتار و اکنون
در حبس است امیر نظام که عرض میرزا حسن خان را مقرون بصحت پنداشت
مرقوم فرمودند که او را تحت الحفظ بسنندج بفرستند میرزا حسنخان
فتاح خان را با یکصد نفر تفنگچی و میرزا محمد آدم خود روانه
کردستان نمود اتباع و کسان فتاح خان که اطلاع از این کیفیت جمع
بهم رسانده تعاقب ایشان کرده که فتاح خان را خلاص نمایند
اتفاقا صبح بسیار زودی در قریه ردکالو از توابع بوکان [illegible]
بمستحفظین فتاح خان و چهار نفر [illegible] در میان ایشان [illegible]
میرزا مستحفظین فتاح خان چون دانستند فتاح خان را مجبوراً از
دست آنها بگیرند آن بیچاره را با دو ستاره تیر تفنگ مقتول می نمایند
چون خبر قتل فتاح خان باتباع و کسان میرسد هجوم آورده آن چند
نفر که مرتکب قتل فتاح خان شده با میرزا محمد آدم میرزا حسنخان
گرفته با خویشان خبر داده و بلافاصله آنچه چند نفر از برادر و پسر آنها
در قصبه بانه محبوس بود از قتل آن اشخاص صرف نظر نموده آنها
آنها را در حبس خویشان نگاه میدارند تا محبوسین ایشان را [illegible]

رخص میکشند اینها نیز از آن اشخاص بودند که ما نمایند امیر نظام در بقیه
شهر رجب همین سال عبدالحسین خان امیر تومان فرزند خویشان گذشته
در ولایت ثلث ولایت کردستان احضار شد و مشار الیه در ششم
شهر رجب به سنندج وارد و بعد از ورود ایشان حکومت آنجا باستقلال
برحسب امر اولیای دولت باو واگذار گردید در دوازدهم شهر رجب سوار
گردان آن روز گشت عبدالحسین خان امیر تومان که بمراتب دولتخواهی
در سینه که با مروت [illegible] و دیگر ولایت [illegible] شده و شرف
بیرون خشنود [illegible] بر [illegible] [illegible] چاپار [illegible]
[illegible] و شخصیت از روی عدل و انصاف و اجرای احکامات
و احقاق حق مردم را میکردند امان الله خان وکیل الرعایا سرتیپ دیوان
خانه عدلیه بعد [illegible] و اجرای احکامات [illegible] و این [illegible]
عبدالحسین خان [illegible] بعضی [illegible] ولایت شده با امیر نظام
[illegible] تهمت آمیز [illegible] کرده [illegible] عبدالحسین خان
و جمعی از اهالی ولایت [illegible] عبدالحسین خان
بعد در حضرت امیر نظام [illegible] از جانب اعلیحضرت
مظفرالدین شاه نظر به اظهار کفایت و قابلیت عبدالحسین خان امیر تومان
و [illegible] حکومت کردستان ملقب به سالار الملک با [illegible] ایشان اعطا

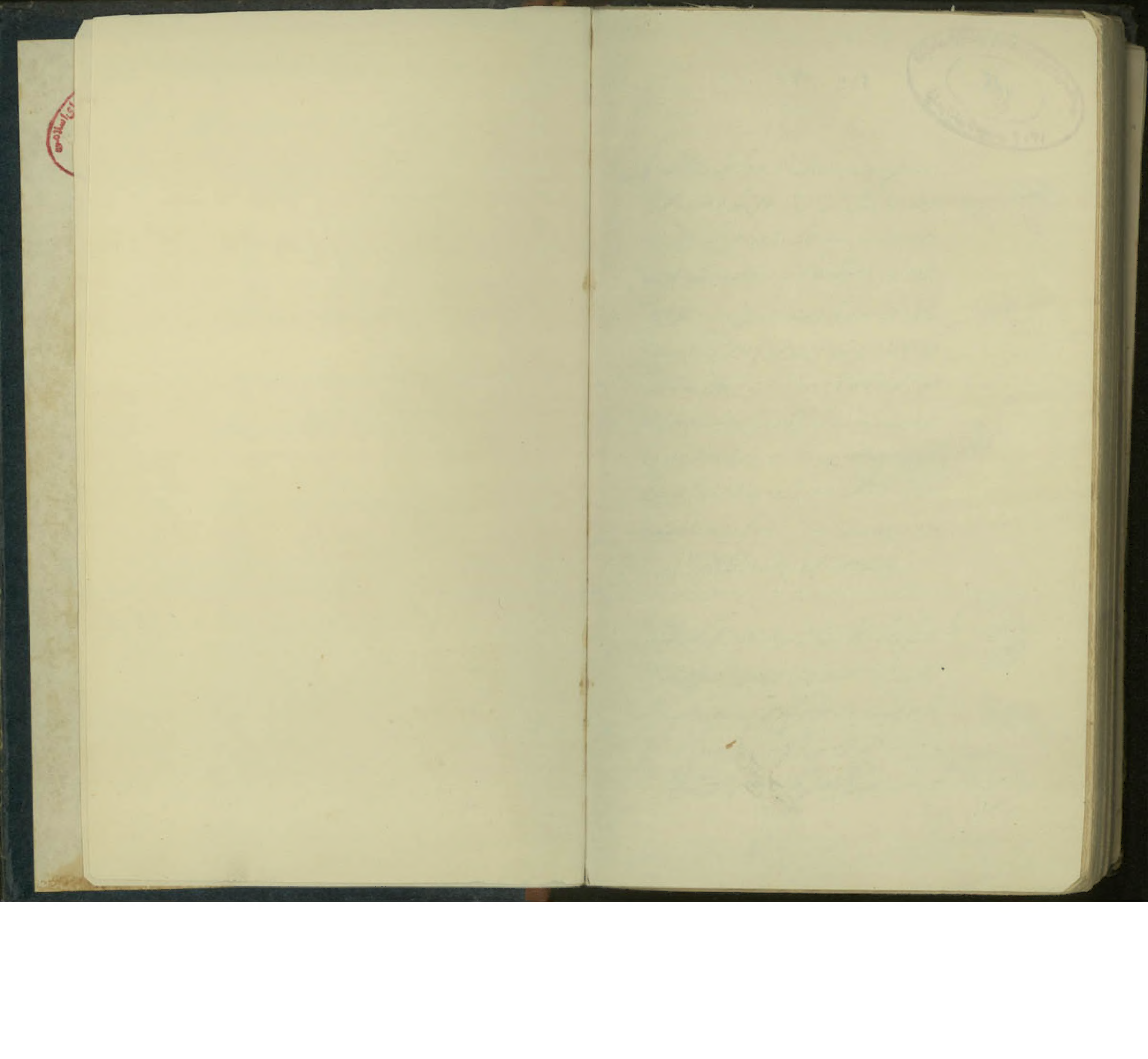
و فرمان

و فرمان همایونی شرف صدور یافت چندی طول نکشید [illegible] دولت
امیر نظام را [illegible] باز آذربایجان و خدمت حضرت ولیعهد مأمور
کردند و در بیستم شهر شوال [illegible] روز [illegible] سلطان [illegible]
گردید از حرکت که [illegible] طرف کردستان [illegible]
[illegible] کردستان وارد
شدند و [illegible] چشم [illegible] ولایت [illegible] ایشان [illegible] بعد از
دو روز توقف در کردستان [illegible] حکمرانی [illegible]
[illegible] این فرزند [illegible] خویشان [illegible] ولایت [illegible]
تخفیف کردند امان الله خان وکیل [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] خان [illegible] و اخراج [illegible]
دیوان خانه را بمیرزا عبدالعزیز سپرده و ریاست شهر را بمیرزا یوسف داد
و [illegible] این تغییر و تبدیل [illegible] اتفاقا [illegible]
[illegible] و چون امیر نظام را از جمله [illegible] عالم
و سیاست [illegible] ریاست مملکت [illegible] و حکیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حقایق [illegible]
خوب [illegible] که امیر نظام حرکت کرده [illegible]
[illegible] ولایت این تغییر و تبدیل و [illegible]
[illegible] طول [illegible] حکمرانی و سلطنت



میان اهل ولایت با کمال ضعف و فقرا بود دیگر تقصیری نداشت و کس
هرچه در بارهٔ ایشان بحضور امیرنظام عرض کرده بود خلاف عرض بود
امیرنظام دوباره از سعدالملک دلجوئی بعمل آورده و میرزا یوسف
پیشرو دیوان را به پیشکاری ایشان برقرار نموده بود و پنجم همین ماه
شوال با کمال افسرده‌گی و ملالت از این وضع حاضره از طلا بجانب
آذربایجان عازم شدند این حقیر را نیز لازم بود در رکاب خودشان
مقرّر فرموده اما برای انجام پارهٔ امورات شخصی خود چند روزی توقف
در ولایت را رخصت گرفته و تا امروز که سه‌شنبه دهم شهر ذیقعده
… این کتاب مستطاب را که مسمی بمرآت الظفرات می‌نامم
در کردستان توقف دارم و انشاء الله بامید خداوندی تا چند روز دیگر
عازم آذربایجان خواهم شد و اگر حیات باقی ماند واقعات آتیه
کردستان را برشتهٔ تحریر خواهم آورد ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۳۱۵

چون این کتاب مستطاب در ظرف بیست روز تحریر شده بود لهذا بطریق فی
فرصت تصحیح را نداشته و از انظار … صفحه … غلاما
اگر سهو و نسیانی دیده شد بقلم عفو تصحیح فرمایند حرره العبد الاقل
الاحقر محمد حسن برادرزاده … فی بیست دوم شهر
شعبان المعظم مطابق یکهزار و سیصد و چهل و شش هجری
۱۳۴۶




کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۷۴
۱۳۰۲

